زبانشناسی و دستور زبان کردی

لهجهٔ سقزی

پژوهش و گردآوری:
مصطفی کاوه

زبان شناسی

و

دستور زبان کردی

لهجهٔ سقزی

پژوهش و گردآوری:

مصطفی کاوه



نشر احسان

کاوه، مصطفی، ۱۳۱۷ -
زبان‌شناسی و دستور زبان کردی لهجه سقزی / پژوهش و گردآوری از مصطفی کاوه. --
تهران: احسان، ۱۳۸۴.
۴۳۶ ص.: جدول.

ISBN: 964-356-355-3

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان دیگر: دستور زبان کردی ـ لهجه سقزی.
کتابنامه: ص. [۴۲۹] ـ ۴۳۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. سقزی. ۲. زبان‌شناسی. ۳.کردی -- واج‌شناسی. ۴.کردی -- ریشه‌شناسی. ۵.کردی -- دستور. ۶.کردی -- آوا شناسی. الف. عنوان. ب. عنوان: دستور زبان کردی - لهجه سقزی.
۲ک ۷۲س / PIR۳۲۵۶ ک ۹ف ۴
کتابخانه ملی ایران ۸۳-۲۲۱۴۹م

دستور زبان کردی ـ لهجهٔ سقزی

✦مؤلف: مصطفی کاوه
✦ناشر: نشر احسان
✦تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
✦نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۴
✦چاپ: چاپخانه مهارت
✦قیمت: ۳۵۰۰ تومان

فروشگاه شمارهٔ ۱: تهران ـ خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شمارهٔ ۴۰۶ ـ تلفن: ۶۹۵۴۴۰۴
فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران ـ خیابان ناصر خسرو ـ کوچه حاج نایب ـ شمارهٔ ۱/۱۱ ـ تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ۱۱۴۹۵



ISBN: 964-356-355-3
شابک: ۹۶۴-۳۵۶-۳۵۵-۳

نشر احسان

فهرست عنوان‌ها

«پیوستی بخش نخست»

«بخش دوم»

دستگاه واجی

«پیوستی بخش دوم»

«بخش سوم»

ێع

(یای نرم) یا (یای پیچان)

«پیوستی بخش سوم»

«بخش چهارم»

ساختمان هجا

«بخش پنجم»
دستور زبان

«پیوستی بخش پنجم»

«بخش ششم»

«پیوستی بخش ششم»

«بخش هفتم»
حالت‌های اسم

«پیوستی بخش هفتم»

«بخش هشتم»
اضافه

«پیوستی بخش هشتم»

«بخش نهم»

صفت

«بخش دهم»

صفت فاعلی و صفت مفعولی

«پیوستی بخش نهم و دهم»

فهرست جدول‌ها و نمودارها

نشانه‌های آوانویسی

۱- همخوان‌ها

همخوان	آوانگاره	واژهٔ نمونه کردی	آوانگاری	معنی واژه به فارسی
ء	? – ء	ئاوا	?āwā	آباد ـ این چنین
ب	b	با	bā	باد
پ	p	پا	pā	پا
ت	t	تەڕ	tar	تر (نه خشک)
ج	j	جل	jil	جُل (و پلاس)
چ	č	چل	Čil	چهل
ح	h	حل	ḥil	هل (و میخک)
خ	x	خڕ	Xiṛ	گرد (کروی) ـ گشاد
د	d	دڵ	diḷ	دِل (قلب)
ر	r	پرد	pird	پُل
ڕ	r ($\bar{r}^{u}$)	پڕ	piṛ	پُر (نه خالی)
ژ	ž	ژن	žin	زن
ز	z	زوو	zū	زود
س	s	سم	sim	سُم
ش	š (ʃ)	شل	šil	شُل (نه سفت)
ص (سٚ)	s^{u}–s	سٚەگ	s^{u}ag–sag	سگ sag
ط	T(t)	تەڵاق	Taḷāq̣	طلاق
ع	?	عەیب	?ayb	عیب (و عار)

همخوان	آوانگاره	واژهٔ نمونه کردی	آوانگاری	معنی واژه به فارسی
غ	ɣ	غەش	ɣaš	غش
ف	f	فەن	fan	فنّ
ق	q̣	قەن	q̣an	قند
ک	k	کەس	kas	کس
گ	g	گەز	gaz	گز (۱/۰۴ متر). نوعی شیرینی
ل	l	لەڕ	laṛ	لَر (نه چاق)
ڵ	l	دڵ	diḷ	دل (قلب)
م	m	مەن	man	من (سه کیلو)
ن	n	نم	nim	نَم (رطوبت)
و	w	ورد	wird	خُرد - ریز
ڤ	v	گیوە	gīva	صدای رد شدن‌چیزی به تندی و باسرعت
هـ	h	هەوا	hawa	هوا
ی	y	یار	yar	یار (دوست، رفیق)

۲- واکه‌ها و نیم‌واکه‌ها

شرح	علامت درکردی	آوانگاره	نمونه واژه	آوانگاری	معنی واژه به فارسی
*حرکت ربوده (نزدیک به سکون)	ندارد	i	سل	sil	سِل (ناخوشی)
فتحه کوتاه (ــَـ)	ە	a	بەزم	bazm	بَزم (مجلس شادی)
فتحه بلند (ا)	ا	ā	بار	bar	بار
ضمّهٔ کوتاه (ــُـ)	و	o	خول	xol	خل (آس و پاس)

*- در مورد حرکت ربوده یا (حرکت مجهوله) یا (حرکت مختلسه) یا (خفیفة الحرکه). ر.ک. به: صص ۹۸ شمارهٔ ۱-۱-۳-۲

شرح	علامت در کردی	آوانگاره	نمونه واژه	آوانگاری	معنی واژه به فارسی
ضمنهٔ بلند (و)	وٗ - وو	ū	دور	dūr	دور
واو مجهول	ۆ	ō	بۆ	bō	بو (رایحه) - چرا؟
یای مجهول	ێ	ē	بێخ	bēx	بیخ (بُن)
کسرهٔ بلند (ی)	ی	ī	سیم	sīm	سیم (مفتول)
یای نرم، یای پیچان (در وسط واژه)	ئ		ئائر	?a·ɛ ir	آتش
یای پیچان (یای نرم) در آخر واژه	ئ		ڕەئ	ṛa·ɛ	رگ

بسم الله الرحمن الرحیم

پیش‌گفتار

تحقیق در زبان کردی به‌ویژه در ایران مرحله‌های نخستین خود را می‌گذراند. امّا در مقایسه با آنچه در دیگر کشورها ـ به‌ویژه کشورهائی که کردزبانان در آن مقیمند ـ انجام شده، از کیفیّت و ارزش علمی بیشتری برخوردار است. و این طبیعی است. زیرا بطوری که خواهیم دید کردی و فارسی دو شاخهٔ بزرگ از تنهٔ یک درخت واحد هستند و بی‌گمان یک فارس‌زبان بهتر از دیگران می‌تواند متوجّه دقایق کار بشود. با این وصف و با همه‌ی تسلّط محقّقان، به حکم آنکه کار در مرحله‌های نخستین است ـ بی‌آنکه از ارج و اجر نهادن به آن تلاش‌ها خودداری کنیم ـ بهتر است اعتراف شود که اشتباهات بسیار زیاد است ...

به نظر اینجانب تا زمانی که دایره‌ی تحقیق محدود به گویشی خاصّ (بدون توجّه لازم به دیگر گویش‌ها) باشد، این اشتباهات به ظاهر غیرقابل اجتناب خواهد بود. چاره اینست که محقّق به دیگر لهجه‌ها و گویش‌ها اگر نه تسلّط بلکه دست کم توجّه و آشنایی داشته باشد. چه جای اینکه یکی از محقّقان (که کتابی هم دربارهٔ یکی از گویش‌های کردی نوشته است) حتّی از تکلّم به همان لهجه‌ای که در آن به تحقیق پرداخته، ناتوان است!؟... و مدّعی است تنها به معیارهای زبانشناسی توانسته است دقایق یکی از لهجه‌های این زبان کهن و گسترده و عمیق را دریابد. درست مانند کسی که قواعد و قوانین شناگری را از روی کتاب‌ها به خوبی آموخته و مدّعی است خود را به آب رودخانه‌ای می‌زند که شناگران، ماهر از افتادن در گرداب‌های آن بیم دارند ... .

نگارنده خود از شهر سقز است و سال‌ها در گویش‌ها و لهجه‌های گوناگون کردی و

در زبان پهلوی و پارسی کهن و اوستایی و کتیبه‌ها به بررسی پرداخته است. کتاب «پیوستگی ریشه‌یی کردی و فارسی» در سطحی همگان‌پسند به رشتهٔ تحریر کشیده شد. امّا از دیدگاه و به معیارهای علمی زبانشناسی، نگارش کتاب حاضر به‌ویژه از جهت شناساندن اکتشاف جدید (یای پیچان) یا (یای نرم) ضرور می‌نمود.

نارسایی مهمّ این کتاب اینست که در بسیاری موارد و به ناچار موضوع مورد بحث باید در چارچوب عنوان کتاب «گویش سقزی» محدود شود. سعی شده است با افزودن پیوست فصل‌ها و اشاره‌های بسیار مختصر و گذرا این کمبود تا آنجا که ممکن است جبران شود.

امید بدانکه امیدها به اوست، این خشت اوّل درست و به جا نهاده شده باشد. و دانشمندان و دانش‌پژوهان به ندای وجدان بیدار خویش و به فرمان «علم» هر جا غلط و اشتباهی یافتند، از بالا رفتن دیوار به کجی، جلوگیری فرمایند.

و باللّه التّوفیق و علیه التّکلان

بخش نخست

۱-۱- زبان کردی و قدمت آن

بیشتر مردم میهن ما امروزه زبان کردی را تنها زبان مردم کوهپایه‌نشین رشته کوه‌های زاگرس (شهر و روستا) در مغرب ایران و مشرق و شمالشرق ترکیه و عراق و سوریّه می‌دانند. ای.م.اورانسکی می‌نویسد:

«کردستان قلمرو اصلی زبان کردی است. کردستان ناحیه‌ای است کوهستانی در ایران و عراق و ترکیه و سوریّه. در قفقاز و همچنین در یکی از نواحی ترکمنستان شوروی عدّه‌ای از ساکنان آن دیار اقامت دارند که به زبان کردی تکلّم می‌کنند».(۱)

زبان کردی بازمانده از کهن‌ترین روزگارانی است که آریایی‌ها در مناطق مختلف رشته کوه‌های زاگرس جایگزین گشتند. دانشمندان و پژوهشگران پس از بررسی‌های ژرف و دامنه‌دار، این واقعیّت غیرقابل انکار را پذیرفته و هریک به نوعی به آن اشاره کرده‌اند. می‌دانیم دیرینه‌تر اثر زبان آریایی‌ها همان «اوستا» است. استادپورداود می‌نویسد:

«امروز شکّی نمانده است که زبان اوستا تعلّق به مغرب ایران دارد نه به مشرق و جنوبشرقی».(۲)

(دارمستتر) می‌گوید:

«زبان مادی همان زبان اوستا بود ولی تا کنون مدرکی به زبان مادی بدست نیامده

۱- ر.ک. به: ای.م. اُرانسکی. مقدّمهٔ فقه اللّغة ایرانی. ترجمهٔ کریم کشاورز. انتشارات پیام ۱۳۵۸.

۲- ر.ک. به: پورداود. ادبیّات مزدیسنا.

است تا با اوستا تطبیق شود».[۱]

در کتاب (شرفنامه. تاریخ مفصّل کردستان) آمده است:

«(دارمستتر) نخست این مسأله را مطرح کرده است، که آیا زبان کردی به شاخهٔ مادی منتسب است؛ یا مشترک با پارسی باستان و پهلوی و فارسی دری می‌باشد؟

مشارٌالیه بعد از یک رشته تحقیقات عمیق تطبیقی زبانشناسی، متمایل به نظر نخستین می‌گردد و می‌گوید که اکثر لغات مشابه فارسی موجود در زبان کردی، دخیل می‌باشد، و شواهدی را که فردیناندیوستی مستشرق شهیر آلمانی در این مورد در مجلّه زبانشناسی: Journal de linguistique, Vl, 89، گردآورده دلیل مقال خود قرار می‌دهد».[۲]

باز هم در کتاب تاریخ مردوخ می‌خوانیم:

«بعضی تصوّر کرده‌اند که زبان کردی لهجهٔ مشتق از فارسی است. یا لهجه‌ی مشوّش آن است. سر (سیدنی اسمیت) مؤلّف کتاب (تاریخ آشور) می‌گوید این تصوّر اشتباه است زیرا زبان کردی دارای تطوّر حقیقی و قدیمی است و از زبان فرس قدیم (لوحه‌ی داریوش) خیلی قدیمتر است. پس به همین دلیل علمای تاریخ می‌توانند بگویند که زبان کردی در قرن ششم پیش از میلاد یک زبان مستقلّ بوده است. که هنوز زبان پهلوی وجود نداشته ...».[۳]

جغرافیانویس یونانی (استرابون) که در اوائل قرن نخست میلادی می‌زیسته در اثر خود «ایران قدیم» می‌گوید که (پارس) و (ماد) زبان همدیگر را بخوبی می‌دانستند. جالب است از کتیبه‌ی بیستون جمله‌ای نقل و نزدیکی شگفت‌انگیز آن با زبان کردی

۱- ر.ک. به: «تتبّعات ایران» به قلم (دارمستتر). به نقل از کتاب (تاریخ مردوخ) نوشتهٔ آیت‌الله مردوخ کردستانی ـ جلد نخست. بخش زبان. در رابطه با اینکه چرا از مادها اثری برجای نیست؟ ... و چرا قرن‌ها اوستا نامکتوب ماند؟ نگارنده فرضیّه‌ای تاریخی دارد که در اثر دیگری مطرح خواهد شد انشاءالله.

۲- ر.ک. به کتاب (شرفنامه. تاریخ مفصّل کردستان. تألیف امیر شرفخان بدلیسی با مقدّمه و تعلیقات محمّد عبّاسی. انتشارات مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی.

۳- ر.ک. به: (تاریخ مردوخ) جلد نخست. چاپ نخست. صفحهٔ ۴۵.

امروز نشان داده شود.[۱]

۲-۱- چرا زبان کردی از دیگر شاخه‌های زبانهای ایرانی (خالص)تر مانده است؟

واقعیّت اینست که بر رویهم کردها توانسته‌اند نه‌تنها زبان بلکه بسیاری دیگر از پدیده‌ها و نمونه‌های فرهنگ و تمدّن کهن باستانی را بهتر و بیشتر از دیگر اقوام در طول تاریخ چند هزار ساله، پاسدار و نگهبان باشند. موقعیّت خاصّ جغرافیایی، گردنه‌ها و درّه‌های صعب‌العبور و دشت و هامون‌های سرسبز و جنگل‌های انبوه، حتّی غارها و پناهگاه‌های وسیع طبیعی (برای استتار به هنگام جنگ و گریز) و عادت به نوعی زندگانی بسته و در عین حال برخورداری از نوعی اقتصاد خودکفا را از جمله امکانات و امتیازهای (مادی) می‌توان بشمار آورد که به دلبستگی آنان به فرهنگ خاصّشان پاسخ مثبت داده است.

از روزگاران باستان (دست کم هزارهٔ نخست پیش از میلاد) در بعض نقاط زاگرس و از جمله در جنوب و جنوب غربی دریاچه‌ی (اورمیه) و درّه‌ی (جگتای = جغتو (جه‌خه‌توو) = سیمینه رود)، تمدّن‌های درخشان (زاموآ) و (ماننا) وجود داشته که یافته‌های (زیوّیه)[۲] نماینده‌ی آن است. این منطقه از نظر کشاورزی، دامداری، استفاده از فلزات واجد تمدّن درخشانی (به مقیاس آن زمان) بوده است. شهرها به شکل (دولت شهر) Cité های یونان قدیم اداره می‌شده. حاکمان در حیطه‌ی نفوذ خویش مستقل و اغلب با همدیگر در زد و خورد بوده‌اند ... حتّی آن‌گونه که استرابون می‌نویسد، پس از شکست داریوش سوم (آخرین پادشاه هخامنشی) از اسکندر مقدونی،

۱- ر.ک. به: پیوستی بخش نخست همین کتاب، صفحهٔ ۳۷.

۲- روستای (زیویه) واقع در ۴۰ کیلومتری شرق سقز که سوداگران حفریّات تجارتی؟! باستانشناسی در جستجوی گنجینه‌های طلا و نقره باز هم بیشتر و بیشتر، خشت از خشت کاخ سه طبقه و تأسیسات آن (مربوط به قرنهای ۸ و ۹ پیش از میلاد) از هم گسستند و در کتاب‌ها به (گنجینهٔ زیویه) از آن یاد می‌شود. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: رشید کیخسروی. دوران بیخبری یا غارت آثار فرهنگی ایرانیان. چاپ ندا. ۱۳۶۳.

«آتروپات» سردار مادی در ماد کوچک (آذربایجان و کردستان امروزی) حکومت مستقلّی بنیاد نهاد که دستکم تا سه قرن بعد از وی دوام داشت. درواقع از نفوذ جانشینان اسکندر و اشکانیان تا حدّ زیادی محفوظ ماند ...

حکومت‌های مرکزی غالباً به اطاعت اسمی و دادن سپاهی (در مواقع لزوم) از آنها راضی بوده‌اند. حکومت‌های مرکزی مسلّط و مقتدر با کوچ دادن گروه‌ها و طایفه‌ها؛ هم از نیرو گرفتن و ایجاد خطر و ادامه‌ی زد و خوردها و ناامنی‌ها در منطقه جلوگیری می‌کرد و هم از این سیاست مؤثّر برای سدّ کردن راه مهاجمان و سرکوبی یاغیان بهره‌ی کافی می‌برد ... از اینرو و به بسیاری از دلیل‌های دیگری که جای بحثش اینجا نیست، پدیده‌های تمدّن کهن در این محیط‌های (بسته) کمتر دستخوش دگرگونی‌های (عمیق) می‌شده است ... حتّی پس از اسلام، بسیاری از پندارها، باورها، آداب و رسوم، جشن‌ها، بازی‌ها و ... که با دین جدید مغایرتی نشان نمی‌داد و در پاسخگویی به نحوه‌ی زندگی اجتماعی آنان پدید آمده و قوام گرفته بود، دوام یافت. و بعضی هم صورت ظاهر و رنگ اسلام‌پسند به خود گرفت ... حمدالله مستوفی (۷۴۰ هـ. ق) در نزهة‌القلوب که در صفحهٔ ۲۹ کتاب «وجه تسمیه شهرهای ایران»[۱] از آن نسخه‌برداری شده است. دربارهٔ مراغه و آذربایجان می‌نویسد: «... و بیشتر بر مذهب حنبل باشند و زبانشان پهلوی معرّب است ...» یعنی زبان پهلوی بعد از اسلام تا قرن هشتم هجری هم در ماد کوچک (آذربایجان و کردستان) رواج می‌داشته است و فهلویّات شیخ صفی‌الدین اردبیلی گواه این مدّعاست ... در یک عبارت و به اختصار تمام می‌توان گفت: از دهه‌ی دوم قرن بیستم و با انقلاب وسایط ارتباط جمعی و گسترش شبکهٔ راه‌ها و آسانتر شدن آمیزش اقوام و اختلاط فرهنگ‌ها و تسلّط دولت‌های مرکزی است که می‌بینیم حصار زندگی بسته و خودکفا و منزوی و مجزّای اقوام کرد هم درهم ریخت و دگرگونی‌های سریع و گسترده و گاهی ژرف در بسیاری زمینه‌ها پدید آمد. و البتّه مانند تمام مظاهر زندگی

۱- پژوهش و نگارش: حسین توکّلی مقدم. تهران. نشر میعاد ۱۳۷۵. این کتاب تحقیقی علمی و ارزشمند است.

اجتماعی، زبان و واژه‌ها هم از این تغییرات به دور نمانده.
بد نیست به نوشتهٔ پروفسور ک. ک. کردوییْف نگاهی بکنیم:
اگر به مقایسهٔ زبان کردی با دیگر زبان‌های زندهٔ ایرانی همگرد آن بپردازیم، درمی‌یابیم به همان‌گونه که کردشناسان نیز برایشان روشن شده است، زبان کردی هرچند در طول تاریخ از دگرگونی‌های زیادی به سبب جریان‌های تاریخی گذشته است، دستور زبان را بسیار (خوب) نگاه داشته است. تأثیر زبان‌های همسایه در آن اندک است و تنها واژه‌ها دستخوش دگرگونی گشته‌اند. پ. لیرخ می‌نویسد: «زبانشان که در قلب (منطقهٔ) کردستان استقلال خود را حفظ کرده است، از جهت توسعه نیز به طور مستقل گسترش یافته بی‌آنکه زبان فارسی که خویشاوندی نزدیکی با آن دارد در آن تأثیری گذاشته باشد».(۱)

۳-۱- چرا از قرون گذشته به زبان کردی نوشته‌ای در دست نیست؟

این پرسش هم مانند مطلب پیش، خود سرفصل مبحث تازه‌ای است که از جهات گوناگون تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، قومی و ... باید مورد بررسی قرار گیرد. به لحاظ مغایرت آنها با موضوع این جزوه (که صرفاً زبانشناسی باید باشد) به ناچار به نگاهی بدان در یک چشم بهم زدن و در دو مقطع (بعد از اسلام) و (پیش از اسلام) اکتفا می‌کنیم.

پس از اسلام زبان رسمی قلم در آغاز (عربی) بود. با گذشت قرن‌های نخستین اسلامی در سرزمین‌های مردم مسلمان غیر عرب (نه فقط در ایران) زبان فارسی بعنوان زبان ادبی و علمی در کنار زبان عربی رواج یافت. بنابراین دانشمندان، فیلسوفان و شعرای کردزبان هم ناگزیر آثار خویش را به (فارسی) و (عربی) نوشته‌اند.(۲) بویژه

۱- به ترجمه و نقل از کتاب «دستور زبان کردی» برگردان به کردی از خانم دکتر کردستان مکریانی چاپ اربیل ۱۹۸۲. ص ۳۱. پ دوم از آخر صفحه.
۲- ر.ک. به: بابا مردوخ روحانی «شیوا» مشاهیر کرد. در دو مجلّد. انتشارات سروش تهران.

اینکه به قول بعضی کردستان همواره جزء لاینفکّ ایران بوده است.[۱]

نارسایی شدید الفبای فارسی (عربی) برای نوشتن واژه‌های کردی، یکی از برترین علّت‌های نانوشته ماندن آثار (دست کم آثار ادبی) به این زبان است. اشکال این الفبا برای نگارش در زبان کردی همانند خط پهلوی است منهای هزوارش!... بعد از جنگ جهانی دوم بود که اندک اندک با آوردن تغییراتی در شیوهٔ نگارش کردی به خط فارسی (الفبای عربی) ـ از جمله وارد کردن مصوّت‌ها در هیأت نوشتنی واژه‌ها به روش الفبای لاتینی و افزودن نشان‌ها به برخی واج‌ها ـ خطّ کنونی کردی پذیرش همگانی یافت.

امّا نزدیکی نوشته‌های پیش از اسلام به زبان کردی بسی بیشتر از فارسی است. پیشتر به نوشتهٔ (استرابون) اشاره کردیم که یادآور شده است «پارس‌ها و مادها زبان همدیگر را به خوبی می‌فهمیدند (می‌دانستند) و این نوشتهٔ قرن نخست میلادی یعنی شش قرن پیش از اسلام است. پس از اسکندر مقدونی و در طول حکومت جانشینانش، آمیختگی واژه‌های یونانی با فارسی آن چنان دگرگونی گسترده و عمیقی به وجود آورد که زبان پارسیان برای قوم ماد نامفهوم گردید. زیرا به مقتضای دوری از مرکز حکومت و آمیزش کمتر با یونانیان زبان ساکنان سرزمین (ماد) سَرِه مانده بود و این پاکی خود با فاصله و دوری از مرکز قدرت حکومت نسبت مستقیم داشت ... پیداست پیش از «استرابون ـ قرن نخست میلادی» هر اندازه به عقب برگردیم، همانندی دو زبان مورد بحث به یگانگی بیشتر نزدیک می‌گردد ... در پیوستی این فصل از کتیبهٔ داریوش جمله‌ای را برای نمونه خواهیم آورد که نزدیکی تنگاتنگ زبان کردی امروز را با آن به نمایش خوهد گذاشت ...

پیش از هخامنشیان ـ که می‌دانیم کتیبه‌های زیادی از آنان بجای مانده ـ در زمان «ماد» و سلطنت «دیااکو» در قرن هفتم پیش از میلاد[۲] و حتّی پیشتر از وی در (ماننا) ـ قرنهای ۸ و ۹ پ.م. خط و کتابت وجود می‌داشته. در کتاب (تاریخ ایران ـ ایران باستان)

۱- ر. ک. به: دکتر خانلری. تاریخ زبان فارسی. جلد ۱. ص ۲۰۲ به نقل از (هرودوت).

۲- ر. ک. به: دکتر خانلری. تاریخ زبان فارسی. ج ۱ ص ۲۰۲ به نقل از (هرودوت).

چنین آمده است:

«... از روی منابع آشوری اطلاع داریم بر اینکه در (ماننا) خط و دبیران حرفه‌یی بوده‌اند ...».[1] با این اشاره‌های بسیار کوتاه، موضوع نانوشته ماندن (اوستا) در زمان هخامنشیان و گردآوری مجدّد آن در زمان ساسانیان ـ که خود را کرد می‌دانسته‌اند ـ ما را به طرح این فرضیه وامی‌دارد که دور نیست داریوش کبیر و یارانش برای از بین بردن هرگونه احتمال بازگشت قدرت به (ماد) ـ از کانال مذهب ـ پس از سرکوبی قیام (گیؤماتا)ی مغ و به راه انداختن جشن مغ‌کشی و قطع بنیان مغان مادی از این راه، «زردشت» تازه‌ای عَلَم کردند ... دور نیست پس از آن نوشتن «گاتاها» و «اوستا» را ممنوع کرده باشند تا احکام دین تنها از گفتار موبدان تازهٔ (درباری) شنیده شود. پیداست تنها در چنین حالتی (دین) به طور دربست و بلامعارض در خدمت طبقهٔ حاکم (داریوش و جانشینانش) باقی می‌ماند ... امّا در (ماد) احکام راستین دین زردشت پیامبر و گاتاهایش باقی ماند و می‌بینیم که بعدها نیز خمیرمایه و موجب پیدایش نهضت‌هایی گردید ... وگرنه چه دلیلی دیگر می‌تواند وجود داشته باشد که این همه کتیبه‌ها از داریوش و یارانش به جا بماند ولی (اوستا) در تمام طول چند قرن سلطنت هخامنشیان، نانوشته؟![2] یادداشت‌های حکیم نامدار یونانی (فیثاغورس) در این مورد پایهٔ محکمی برای بنای این فرضیّه است. حکیم یونانی که برای شناختن (دین زردشت) راهی پارس و سپس به دنبال هدفش روانهٔ سرزمین ماد می‌خواهد بشود، در مراسمی ویژه تماشاگر شعبده‌بازی‌های این (زردشت) بوده و حتّی بر او ایراد گرفته است ...[3]

۱- تاریخ ایران ـ ایران باستان، نوشتهٔ چند تن خاورشناسان روس. ترجمهٔ ایزدی و تحویلی. انتشارات دنیا. چاپ اوّل. ص ۶۷.

۲- (دیاکونوف) در کتاب (تاریخ ماد). ترجمهٔ کریم کشاورز. ص ۴۷۸ پس از اذعان به اینکه (گاثا)ها پیش از هخامنشیان و امپراطوری (ماد) «پدید آمد» می‌گوید: «گمان نمی‌رود برای تحریر چنین متونی خطی وجود داشته ...» ولی ما می‌دانیم (اوستا) در زمان هخامنشیان با خط میخی هم نوشته نشد. و اصولاً داریوش در کتیبه‌هایش از «زردشت» و شاهان (ماد) نامی نبرده است.

۳- ر.ک. به: (سیاحتنامهٔ فیثاغورس در ایران) ترجمهٔ یوسف اعتصامی. از نشریّات کمیسیون معارف. مطبعهٔ مجلس. ۱۳۱۴ تهران.

«اورانسکی» در کتاب (مقدّمهٔ فقه اللّغهٔ ایرانی) ترجمهٔ (کریم کشاورزی) چنین نوشته است:

«به رغم وجوه دین مشترکی که میان دین «اوستا» و دین ایران زمان هخامنشیان وجود دارد ـ معهذا نمی‌توان با اعتماد کامل گفت که کیش اخیر همان زرتشتیگری بوده است. محقّقان از دیرباز توجّه کرده‌اند که در کتیبه‌های پارسی باستانی به خط میخی، حتّی یک بار هم نام زراتوشترای پیامبر نیامده است. از طرف دیگر متوجّه اختلاف اصطلاح دینی موجود میان کتیبه‌های هخامنشی و (اوستا) گشتند. شاهان هخامنشی در کتیبه‌های خویش ـ غالباً گذشته از اهورامزدا و میترا به دیگر خدایان نیز خطاب کرده متوسّل می‌شوند.

۴-۱- زبان «اوستا» و زبان کردی

کسی نمی‌تواند ادّعا کند «گاتا»های حضرت زردشت و «اوستا» درست همان کردی امروز یا یکی از لهجه‌های آن ـ مثلاً اورامانی ـ است. چرا که می‌دانیم بعد از حملهٔ اسکندر و در طول حکومت جانشینانش، زبان فارسی چنان دستخوش تغییر گشت که متن اوستا برای مردم عادی نامفهوم بود ... در زمان اشکانیان برای جمع‌آوری اوستا تلاشی صورت گرفت و با روی کار آمدن اردشیر بابکان سرسلسلهٔ ساسانیان ـ که خود را کرد می‌دانستند ـ دور دیگری از این تلاش شروع شد ... «گاتا»ها و متن «اوستا» برای عامّهٔ مردم آن روزگار چنان نامفهوم گشته بود که به ناچار بر آن تفسیرهای «زند» و «پازند» نوشتند. و این قابل درک است که بی‌گمان تلفّظ (و شاید هم معنای واژه‌ها) درست همان تلفّظ زمان زردشت نمی‌بوده است. و تازه این بحث پیش از اسلام است و دگرگونی‌های زبان فارسی بعد از اسلام هم به جای خود ... بنابراین تلفّظ امروزی ما از واژه‌های «اوستا» را می‌توان با تلفّظ واژه‌های یک زبان بیگانه مقایسه کرد. با این تفاوت آشکار که زبان بیگانهٔ امروزی را از گویندگانش می‌توان شنید ولی زبان «اوستا» اینک گوینده‌ای ندارد. و درواقع زبانی است مرده. و با تمام این اوصاف «اوستا» و

«زردشت» را در تمام زمان‌ها و همه جا و همه کس «ایرانی» می‌داند. کسی ادّعا ندارد که «گاتا»های حضرت زردشت و متن «اوستا» و یا متون کتیبه‌های هخامنشی و بازمانده‌های با زبان «پهلوی» با زبان کردی یا یکی از لهجه‌های آن مطابقت تام و تمام دارد. و یا حتّی به درجهٔ همانندی فارسی «گلستان» و «مرزبان‌نامه» با فارسی امروز می‌رسد ... واژه‌ها و زبان با گذشت روزگاران همواره و کمابیش در معرض دگرگونی هستند. و این دگرگونی‌ها در همهٔ زبان‌ها وجود دارد. درک نوشته‌های شکسپیر برای انگلیسی زبان امروزی اگر به مرز نامفهوم بودن نزدیک نباشد، آسان نیست. کسی که عربی را فقط از روی کتاب آموخته باشد، از درک عربی محاوره‌یی (مصری) یا (لبنانی) یا حتّی بعضی لهجه‌های (اعراب نجد) در ابتدای امر ناتوان است. امّا وقتی که در فارسی بعضی سروده‌های شاعران پیش از قرن هفتم هجری که (واو مجهول، یای مجهول، خو) در واژه‌ای از آن وجود دارد، با زبان و لهجه‌های کردی مقایسه می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که سه حرف یاد شده به همان‌گونه در کردی بجا مانده ولی در فارسی قرن هفتم به بعد و امروز به تمامی از بین رفته است.[۱] بر همین قیاس بسیاری واژه‌ها و ساختار دستوری پارسی (پهلوی) و پیش از اسلام و بر همین روال پارسی باستان و سرانجام «گاتا»های حضرت زردُشت ـ که بویژه با لهجهٔ (اورامی، اورامانی) نزدیکی زیادی دارد. و یا به عبارت دیگر، دگرگونی‌های پدید آمده در زبان کردی و لهجه‌های گوناگون آن ـ در مقایسه با فارسی ـ هنوز هم در حدّی است که می‌توان (هرچند با زحمت) اصل واژه‌های «اوستایی» را از روی آن بازشناسی کرد.

۵-۱- الفبای عربی ـ فارسی

در نگرش به تاریخ الفبای نوشتنی کردی، از روزگاران باستان تاکنون، مقطع یا نقطه عطف اسلام برجستگی نمایان دارد. این تقسیم‌بندی درواقع همان تقسیم‌بندی در مورد

۱- نگ. به: ۲-۱-۲ همخوان‌های ویژهٔ زبان کردی. ص ۷۱ تا ص ۸۶.

خط فارسی هم هست. چرا که پیش از اسلام بی‌گمان فاصله بین زبان کردی و زبان فارسی بسیار کمتر از امروز بود تا آنجا که توان گفت عنوان دو زبان جدا از هم را شاید به آسانی نمی‌پذیرفته باشند. از طرف دیگر (ماد بزرگ = زاگروس جنوبی) و (ماد کوچک = کردستان و آذربایجان) جزو ایران، و لابد خطّشان همان (پهلوی) و (دین دبیره) و پیش از آن هم شاید (میخی) یعنی درواقع همان خط ایرانی (پارسی) می‌بود که بعد از اسلام الفبای عربی همه جا پذیرفته و دیگر الفباها متروک و فراموش شد ـ البتّه خط میخی قرن‌ها پیش به کلّی فراموش گشته بود ـ

بدانگونه که اشاره خواهیم کرد[1]، الفبای عربی برای ثبت و نگارش واژه‌های ایرانی محمل نارسایی بوده است. دانشمندان عرب و ایرانی از همان قرن‌های نخست اسلامی بدین نکته توجّه و بدان اشاراتی داشته‌اند. پذیرش این الفبا از آغاز تا کنون دو پدیدهٔ آشکار را در طی قرون به همراه داشته است.

ـ نخست اینکه دانشمندان از همان آغاز نوشته‌های خویش را به (زبان عربی) نوشتند. و عربی از همان آغاز و با شتاب تمام زبان علم و ادب گشت. توجّه داشته باشیم که تسلّط اعراب بعنوان قوم فاتح تأثیری بی‌چون و چرا در این روند داشته است. چرا که آشکارا می‌بینیم همراه قوام گرفتن حکومت‌های ایرانی، زبان فارسی از نو زنده شد و پا گرفت.[2]

ـ دیگر اینکه به سبب ناتوانی الفبای عربی تعدادی از حروف (واج‌ها و واک‌ها)ی فارسی از بین رفت. هرچند حروفی مانند (پ، چ، ژ، ک) با بکار بستن نوآوری‌هایی در همان الفبا، محفوظ ماند. تعدادی نیز براثر هم‌آوایی دوگانه (عربی ـ فارسی) بعد از حدود هفت قرن پایداری سرانجام به گروه نخستین پیوستند. از این جمله هستند (واو

۱- نگ. به: پیوستی فصل دوم. ص ۱۱۸ و مابعد.

۲- یعقوب لیث صفّار از اینکه به عربی او را مدح گفته بودند، روی درهم کشید ... و شاید از همینجا بود که سرودن اشعار فارسی (بعد از اعراب) رونق گرفت و سلطان محمود غزنوی بجهت تشویق شاعران پارسی‌گوی سرمنشأ خدمت بزرگی گردید. در مورد برخوردش با فردوسی با تمام آنچه گفته شده مطلب تازه‌ای قابل طرح است. لطفاً نگ. به: ۱۸-۱۰ و ۹ پ. ص ۴۲۱.

مجهول، یای مجهول، خو[۱] ...) که خوشبختانه آثارش در زبان کردی و لهجه‌های آن بجای مانده است.

۶-۱- الفبای فارسی - کردی

الفبای فارسی کنونی هم برای نوشتن واژه‌های کردی نارسا است. بدلیل اینکه کردها بسیاری از (واج‌ها، واکه‌ها و نیم‌واکه‌ها) را که اینک در فارسی از بین رفته است، به همان صورت پیش از اسلام نگاه داشته‌اند. ما در متن کتاب به این مطلب پرداخته‌ایم. و اینک نابجا نیست از سرآغاز و انتهای مقدّمه‌ای که (ابراهیم یونسی) بر ترجمهٔ خویش از کتاب (کردها)[۲] نوشته است، نیز شمّه‌ای برگیریم. وی نوشتهٔ خود را با نقل پاراگرافی از کتاب (کرد و کردستان)[۳] این چنین شروع می‌کند:

«ظاهراً کردهای ایران بیش از کردهای دیگر معتقد به اصالت زبان مادری خویش‌اند، و این نکته از اظهاراتی برمی‌آید که کردها بر زبان رانده‌اند و ما آن را در فصل دهم همین کتاب آورده‌ایم، آنان گفته‌اند: اگر زبان فارسی به یکباره محو و نابود شود می‌توان آن را از روی واژه‌های ایرانی خالص که همان زبان کردی است دوباره زنده کرد».[۴]

این سخن که (نیکی‌تین) نقل می‌کند تنها احساس و نظر کردهای ایران نیست بلکه اعتقاد همهٔ کردها است. با ادیبان فارس هم که می‌نشینی نظری بیش و کم نزدیک به این دارند ...[۵]

(یونسی) ترجمهٔ کتاب (کردها)[۶] را تحت عنوان «گله از خویش و ... به جای

۱- نگ. به: ۲-۱-۲ ص ۷۱ و مابعد.
۲- کردها. نوشتهٔ: کندال ـ عصمت شریف وانلی ـ مصطفی فازدار. ترجمهٔ ابراهیم یونسی.
۳- کرد و کردستان. نوشتهٔ واسیلی نیکی‌تین، ترجمهٔ محمّد قاضی. صفحهٔ ۵۳۳.
۴- کرد و کردستان. نوشتهٔ واسیلی نیکی‌تین، ترجمهٔ محمّد قاضی. صفحهٔ ۵۳۳.
۵- به نقل از کتاب (کردها). صفحهٔ ۹.
۶- کردها. نوشتهٔ: کندال ـ عصمت شریف وانلی ـ مصطفی فازدار. ترجمهٔ ابراهیم یونسی.

مقدّمه» با عبارات یاد شدهٔ بالا شروع کرده، تیزبینانه و به گستردگی به اوضاع و جریانهای سیاسی (کردها) نظر افکنده و در پایان این نوشتهٔ ده صفحه‌ئی خویش آورده است:

... راستی چه کسی از شاعران کرد، کسانی چون (نالی)، مولوی تاوه گویزی، شیخ رضا کرکوکی و دیگران، خواسته یا مجبورشان کرده بود به فارسی شعر بگویند؟ چه کسی فارسی را به آنها آموخته بود؟ ...».[۱]

حکمرانان ادب‌پرور کرد نیز همواره به (فارسی) و (ادبیات فارسی) توجه داشته‌اند. (امیر شرفخان بدلیسی) ـ که خود از حکمرانان منطقهٔ (وان) در ترکیّه بود ـ کتاب خویش (تاریخ مفصل کردستان) را به نام (شرفنامه) ـ که از معتبرترین کتاب‌ها در نوع خود بشمار می‌رود ـ به فارسی نگاشته است[۲]... در نگاهداری آثار گران‌بهای ادبی و علمی فارسی نیز از دل و جان کوشا بوده‌اند ... در کتاب «کرد در تاریخ همسایگان ـ سیاحتنامهٔ اولیاء چلبی»[۳] تحت عنوان «اموال قیمتی عبدال خان که حراج شدند» آمده است:

«هفده جلد قرآن پر نقش و نگار که به خط کسانی چون (یاقوت مستعصمی)، (احمد قره حصاری)، (شیخ بایزید ولی) ... و بر روی کاغذهای مرغوب ... نوشته بودند. هفتاد جلد تفسیر مبارک نظیر تفسیر طبری، تفسیر دیلمی، ... یکهزار و سیصد جلد کتاب حدیث حضرت رسول ﷺ ... بیست جلد شاهنامهٔ فردوسی که با خط نستعلیق نوشته شده بودند، یکهزار جلد آثار خطّی مختلف از جمله خمسهٔ نظامی و دیوان حافظ و عرفی و گلستان و بوستان و نعمتا... و دیوان ملّا جامی و تذکرة الشّعرای حسن چلبی و تذکرهٔ لطفی و دیوان صائب و دیوان باقی و دیوان نفعی و دیوان نثاری و دیوان انوری و دیوان خاقانی و غیره ...»[۴] و اینها غیر از «بار هفت شتر کتاب‌های قیمتی ممهور به

۱- همان کتاب. ص ۱۹ و ۲۰. و در این رابطه به ویژه به کتاب (تاریخ مشاهیر کرد) و (گلزار شاعران کردستان ـ نمونه آثار ۲۵۰ شاعر) مراجعه فرمایید.

۲- شرفنامه، تاریخ مفصّل کردستان. با مقدّمه و تعلیقات محمّد عبّاسی. انتشارات مطبوعاتی علمی.

۳- ترجمهٔ فاروق کیخسروی. انتشارات صلاح‌الدّین ایّوبی. ۱۳۶۴

۴- ر.ک. به: صفحهٔ ۲۳۵ کتاب مزبور.

⇦

مهرخان» که مؤلّف از صفحهٔ ۲۳۸ به بعد بدان اشاره کرده است . . . و باز در جای دیگر تحت عنوان «یک رویداد تأسّف‌آور» در صفحهٔ ۲۴۰ ماجرای نفله شدن یک نسخهٔ بسیار نفیس شاهنامه را که حراج شده بود، شرح می‌دهد ...

سخن اینست که چون الفبای عربی از نگارش واژه‌های کردی آشکارا ناتوان بوده است، دانشمندان، شاعران و نویسندگان کُرد به موازات توجّهی که به (عربی) مبذول می‌داشته‌اند، همواره به زبان و ادبیّات فارسی نیز دلبستگی طبیعی خویش را نشان داده‌اند.

امّا کردستان در سراسر تاریخ ناامن و همواره صحنهٔ زد و خورد بوده و به همین دلیل آثار هنرمندان و دانشمندان ـ مگر آنچه (به هر مناسبت) از کردستان بیرون افتاده باشد ـ همیشه بر باد غارت می‌رفته است. به یاد داشته باشیم که نسخهٔ کتاب‌ها اغلب دستنویس و منحصر بفرد و البتّه از بین رفتن آنها بسیار آسان می‌بوده است. امروز هم اینجا و آنجا نمونه‌های با ارزشی ممکن است موجود باشند که به علّت بی‌اطّلاعی دارندگان و یا به سبب مشکلات مالی چاپ و انتشار در ته صندوق‌ها و یا بر لبهٔ طاقچه‌ها خوراک موریانه می‌شوند و سرانجامی جز بر باد رفتن ندارند.

⇨ «ملک احمد پاشا» شخصی است که از غلامی اتاق‌های خصوصی سلاطین عثمانی به مقامات بالا و مقام صدر اعظیم هم رسید ولی بعدها تنزّل نموده به ولایت وان منصوب گردید» به نقل از پاورقی صفحهٔ ۱۲ کتاب مزبور.

«ملک احمد پاشا» در سال ۱۰۶۵ هجری قمری مدّتی بعنوان میهمان در تبلیس نزد عبدال‌خان می‌ماند و مانند سفر قبلی که در ۱۰۴۵ و به همراه (سلطان مرادخان) بعنوان سلحدار سلطان آمده بود بسیار به گرمی و شاهانه پذیرایی می‌شود. هنوز سفره‌های پذیرایی جمع نشده بود که به بهانه‌ای پوچ و واهی برمی‌گردد و در کمال ناجوانمردی با سپاهی گران بر (عبدال خان) می‌تازد. بیشتر سران عشایر کرد که بی‌هنرانه به (عبدال‌خان) حسادت می‌کردند، (احمد پاشا) را یاری می‌دهند. شگردهای سیاسی و تاکتیک‌های نظامی و بالاخره رشادت‌ها در برابر نیروی چندین ده برابر نتیجه‌ای نمی‌بخشد ...

(اولیاء چلبی) نویسندهٔ سیاحتنامه زیرکانه یک فصل کتاب را به عنوان (علّت واقعی جنگ) اختصاص داده و بهانهٔ ابلهانه و کودکانهٔ پاشا را از قول خود وی نقل می‌کند .... .

۷-۱- الفبای کنونی کردی

«جه‌ماڵ نه‌به‌ز»[1] محقّق و زبانشناس کرد در کتاب «زمانی یه‌کگر تووی کوردی»[2] در رابطه با آثار و نوشته‌های کردی و همچنین به تلاش‌هایی که برای پدید آمدن خط کنونی کردی آغاز و به پذیرش آن انجامید، اشاره‌ای کوتاه و سودمند کرده است. او به آثار بعد از اسلام توجّه دارد که بیشتر آنها با خطّ فارسی (شکسته) و اندکی هم به خط (سریانی) و نمونه‌های کمتری به خط (ارمنی) به دستش رسیده است. در این دو دستهٔ اخیر هم نمونه واژه‌های کردی یافت می‌شود که به سبب نارسایی الفبای (عربی) آنرا بدان دو خط نگاشته‌اند.

به نوشتهٔ (جماڵ نه‌به‌ز) گویا نخستین بار (میجرسون)[3] در پایان جنگ جهانی دوم تلاش کرد که استفاده از الفبای لاتینی برای نگارش کردی را معمول سازد و در این زمینه کتابی هم نوشت امّا پیشرفتی بدست نیاورد. پس از وی (جه‌لاده‌ت به‌درخان)[4] ۱۸۸۷-۱۹۵۱ در شام و در سال ۱۹۳۲ الفبای کردی لاتینی خویش را که از ۱۹۲۷ بدان مشغول شده بود، ارائه داد. (جه‌لاده‌ت) بین سال‌های ۱۹۳۲-۱۹۴۳ با همین خط چهل‌وهفت شماره نشریّهٔ (هاوار)[5] را منتشر ساخت. این الفبا از بعضی جهات به الفبای (ترکی) می‌مانست. و این بدان جهت بود که کردهای ترکیّه بتوانند از عهدهٔ خواندن و نوشتن (ترکی) هم برآیند. در همین زمان برادرش بنام (کامه‌ران به‌درخانی)[6] در ۱۹۳۸ جزوهٔ الفبائی را در سی و دو صفحه تحت عنوان (الفبای من)[7] در بیروت، و در ۱۹۴۳ سی شماره مجلهٔ (ستێر) و از ۱۹۴۳/۳/۱۵ تا

1- Jamāḷ Nabaz.

۲- (زبان همگرد کردی).

۳- Magor E.B. Soane. C.B.E: "Elementary Kormānji Grammar". بغداد - ۱۹۱۹.

۴- Mīr Hērakol Azīzān: "Rezana Elf ū beya Kurdi". شام - ۱۹۳۲. (میرهه رکول ئازیزان) نام مستعار (جه‌لاده‌ت به‌درخان) بود.

۵- Hāwār به معنای (فریاد).

٦- (کامران بدرخانی).

۷- Kamuran Badir-xan: "Elf ū beyamin". شام - ۱۹۳۸.

۱۹۴۶/۷/۱۵ هفتاد و سه شماره مجلّهٔ «روژانوو) را با الفبای خویش منتشر نمود. این تلاش و کوشش‌ها موجب انتشار این الفبا در کردستان سوریّه و تا اندازه‌ای بین روشنفکران ترکیّه و عراق گردید. (از نظر کیفیّت) الفبای (بدرخانی)ها قالب اصوات (واج‌ها و واک‌ها)ی شاخهٔ کردی شمال است. و برای استفادهٔ شاخه‌های (کورمانج) میانه و پایین[۱] از بعض نشان‌ها خالی است. از آنجمله (ڕ=r) و (ڵ=l) ... ü[۲]. دیگر اینکه / ی / نشان اضافه برای واژه‌های مختوم به (صدا دار) و (بی‌صدا)[۳] هر دو یکی است. و این خطاست ...[۴] در همان زمان که (بدرخانی)ها در سوریّه در تلاش و دست‌اندرکار اشاعهٔ الفبای کردی ـ لاتینی خویش بودند، (توٚفیق وه‌هبی) هم در عراق الفبای لاتینی دیگری که به انگلیسی نزدیک بود، با انتشار نشریّهٔ (گه‌لاویٚژ) رواج می‌داد که بزودی با ممانعت کارداران آن هنگام در عراق روبرو گردید. این ممانعت بعضی روشنفکران کرد عراق را به تلاش در جهت به کار بستن الفبای عربی برای نگارش واژه‌های کردی واداشت. از جملهٔ این افراد (به‌هه‌شتی، داماو، حوزنی موکریانی ۱۸۹۳-۱۹۴۷) بودند. اگر به نشریّهٔ (زاری کرمانجی) که در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۳۲، (داماو) در (ره‌واندز) منتشر می‌کرد ـ بویژه شمارهٔ هفتم آن ـ نظری بیفکنیم، متوجّه خدمت بزرگ وی خواهیم گشت ...

در آن هنگام وزارت معارف عراق موظّف بود برای آموزش (خواندن و نوشتن) کردی در مدارس و بویژه در دبستان‌های مناطق کردنشین عراق راهی بگشاید. به (توفیق وهبی) که خود از کارداران بلندپایه بود، دستور داد تا با استفاده از الفبای عربی در این

۱- برابر تقسیم‌بندی (جه‌مال نه‌به‌ز). نگ. به: ۴-۹-۱. ص ۴۱.

۲- معادل (ü) فرانسوی که در گویش (تیله کوٚیی) در شرق و جنوبشرقی سقز نیز وجود دارد. ر.ک: ۵-٦-۲-۱-۲ صفحهٔ ۷۹.

۳- (واکه‌ها)، (واج‌ها).

۴- (جه‌مال نه‌به‌ز) خود در این مورد برای مختوم به / واکه / y / و برای مختوم به (واج) / i / را پیشنهاد می‌کند. و غیر از این مورد کار برادران (بدرخانی) را تکمیل و نواقص آنرا رفع نمود و در صفحهٔ ۸۸ و ۸۹ کتاب (زمانی به‌کگرتووی کوردی) آنرا ارائه داده است.

زمینه کتابی تهیّه کند. او در سال ۱۹۳۳ کتاب (خویندەواری باو)[۱] را برای این منظور در بغداد انتشار داد که با مخالفت و ممانعت عدّه‌ای تنگ‌نظر روبرو گردید. (اینان) معتقد بودند گذاشتن نشان و علامت بر روی الفبای عربی که زبان قرآن است، نُشان بی‌دینی (برگشتن از دین) است ... مدّتی طول کشید تا سرانجام پذیرفته شد که این علامت‌ها هم مانند نشان‌های (فتحه، ضمّه، کسره ...) در عربی است ...[۲]

از سال ۱۹۵۰ به بعد کاربرد الفبای دستکاری شدهٔ (عربی ـ فارسی) به طور رسمی در مدارس کردزبان عراق پذیرفته و پس از آن‌هم به سرعت تمام رواج یافت.

ناگفته نگذاریم که الفبای کنونی هم اندک تنگناهایی از قبیل آنچه که در فارسی نیز همواره مطرح بوده است، دارد. از مهمترین آنها نشان (حرکت خفیفه) است که بدان اشاره خواهد شد و یکی هم نشان اضافه بدانگونه که (جەماڵ نەبەز) آنرا مطرح نمود. نشان اضافه در فارسی در واژه‌های مختوم به (های غیر ملفوظ) معمولاً با (همزه) نمایش داده می‌شود (خانهٔ احمد) که شاید بهتر است / ی / آنرا در نوشتن آشکار سازند (خانه‌ی احمد). و یا (می) نشان مضارع و (به) حرف اضافه و نون نفی و ... را بعضی چسبیده و بعضی جدا از واژه می‌پسندند و ... و بر رویهم چنانچه یکی دو تنگنای یاد شده را که در رابطه با واژه‌های کردی مورد توجّه است رفع نمایند، الفبای اصلاح شدهٔ کردی کنونی از الفبای کنونی فارسی بسیار بهتر به نظر می‌رسد ...

شایان ذکر است که در ایران هم نغمهٔ ناموزون تغییر خط فارسی به لاتینی یک زمان بلند شده بود که خیلی زود در نطفه خفه شد. برای اصلاح خط فارسی کنونی هم تلاش‌هایی صورت گرفت که مسکوت و بی‌نتیجه ماند.[۳]

۱- (خواندن و نوشتن همگانی).

۲- به نقل و ترجمه از صفحه‌های ۷۹-۸۱ کتاب یاد شدهٔ (جەماڵ نەبەز).

۳- ر.ک. به: سالنامهٔ اخگر ۱۳۲۷. ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۸-۱-ادبیّات شفاهی کردی

به همان‌گونه که (دیاکونوف) در موضوع محفوظ ماندن (گاتا)ها به سبب محفوظ ماندن آنها اشاره کرده است[۱]، داستان‌ها و سرگذشت‌های منظوم و نظم آمیخته با نثر حماسی، تاریخی، دینی، اخلاقی، عشقی و ... که با آهنگ مخصوص خوانده می‌شود، ضرب‌المثل‌ها، ترانه‌های عاشقانه و عارفانه که سینه به سینه و نسل به نسل منتقل می‌گشته، ذخیرهٔ اصلی ادبیّات شفاهی کردی را از کهن‌ترین روزگاران تشکیل می‌داده است. رویدادهای تازه در قالب (بیت)های نو، جلوه و گیرائی (بیت)های موجود را می‌افسرده، و خود جانشین آن می‌گشته است. و بر همین روال (بیت)های نسل‌های پیشین (جز در مواردی) از خاطرها محو می‌شده است. اشاره کردیم چون ثبت واژه‌های کردی با الفبای موجود (بدون تغییراتی که با داخل کردن مصوّت‌ها در هیأت نگارش واژه صورت گرفته) بسیار مشکل بوده است، کسی به تدوین و جمع‌آوری آنها رغبتی نشان نمی‌داد.

بعد از جنگ جهانی دوم با هجوم ظواهر تمدّن غربی و تحت تأثیرهای همه جانبهٔ پدیده‌های گوناگون (انقلاب وسائل ارتباط جمعی) و دگرگونی شدید بعض مناسبات اجتماعی در شهرها و روستاها، این ذخیره‌های شفاهی هم آن چنانکه چشمه‌های آب گوارا با برقراری سیستم لوله کشی به‌ویژه در شهرها خشکید، از ساحت خاطرها رخت به دیار فراموشی کشیدند ... همان گونه که رادیو، ضبط صوت و تلویزیون و ... مجالس شاهنامه‌خوانی و (تورنا بازی یا بازی شاه وزیر) و انواع دیگر مجالس از این دست را تعطیل کرده و باشگاه‌های ورزشی به سبک جدید، جای زورخانه‌ها و تربیت و فرهنگ خاصّ آنرا گرفت.

هرچند از یک طرف هم باید گفت (یا می‌توان گفت) با افزایش و همگانی شدن کتاب، روزنامه و مجلّه موجبات نگاهداری آن ذخایر به نحو بهتری فراهم گردید، امّا در

۱- (تاریخ ماد). ص ۴۷۸.

جمله، هجوم مظاهر مادی فرهنگ جدید، غافلگیرانه و چندین مراتب سریعتر از حصول آگاهی لازم و بموقع و همگانی شدن سواد (حتّی خواندن و نوشتن) برای اقدام در آن راستا بود، و نتیجه چنان وضعی، اینگونه ضررهای جبران‌ناپذیر ...

۹-۱- شاخه‌های زبان کردی

۱-۹-۱- کردی شمال ـ کردی جنوب

امروزه تقسیم زبان کردی به دو شاخهٔ (شمال ـ جنوب) نزد کسانی که با زبان و تاریخ کرد کمتر آشنا هستند، تنها تقسیم‌بندی شناخته شده است. حال آنکه تنها شاخهٔ (کرمانجی Kormanjī)[۱] را به دو لهجهٔ فوق تقسیم کرده‌اند.

این اشتباه (تقسیم زبان کردی به دو شاخهٔ شمال و جنوب) در نتیجهٔ تقسیم‌بندی برنامه‌های رادیویی به زبان کردی ـ در چند دههٔ اخیر ـ و گویا ابتدا از دستگاه سخن‌پراکنی بغداد شایع گشت.

کردهای عراق در منطقهٔ کوهستانی شمال آن کشور ساکن هستند و زبان آنها در این ناحیه (کردی کرمانجی) است. امروز کردی کرمانجی از دیگر شاخه‌های کردی پرجمعیّت‌تر است. کردهای شوروی (در منطقهٔ ایروان) و کردهای مغرب ترکیّه و اطراف دریاچهٔ وان، و در حرکت ما بطرف جنوب، منطقه‌های هم‌مرز با عراق، و در عراق تا شمال سلیمانیّه، و کردهای ایران در همسایگی کردهای عراق (در مرزهای کردستان و آذربایجان) از سخن‌گویان این شاخه‌اند.

کردی کرمانجی (چنانکه خواهد آمد) خود به دو لهجهٔ «شمال» و «جنوب» تقسیم می‌شود. البتّه این تقسیم‌بندی در عراق منطقی و واقعی بود، امّا تعمیم آن به (زبان کردی) نادرست است. در کردستان عراق ساکنان نواحی شمالی هم‌مرز با ترکیه و منطقه بارزان به لهجهٔ معروف به (به دینی bah dīnī یا بادینانی bādīnānī) سخن می‌گویند که درواقع

۱- این واژه را به غلط بدون (ضمّ نخست) تلفظ می‌کنند. مراجعه فرمایید به پیوستی فصل نخست شمارهٔ ۲.

همان (کرمانج شمالی) است. در جنوب این ناحیه هم (سلیمانیّه) قرار دارد که به لهجهٔ معروف به (سۆرانی sōrānī) حرف می‌زنند و همان (کرمانجی جنوب) است. بر این اساس بخش کردی رایو بغداد برنامه‌هایش را در دو قسمت مجزّا، (شمال) و (جنوب) آغاز و اجرا کرد. چون در ایران هم قسمت مهمّی از کردها به (شاخهٔ کرمانجی سخن می‌گویند، این تقسیم‌بندی به آسانی جامهٔ پذیرش پوشید و با توجّه به این که رادیو تهران نیز برنامه‌های کردی خود را در همین دو بخش اجرا می‌کند، اشتباهی که در آغاز بدان اشاره کردیم همگانی شد. وگرنه زبان کردی در مفهوم وسیع خود تقسیم‌بندی دیگری دارد که بدان می‌پردازیم.

۲-۹-۱- تقسیم‌بندی شرفنامه

(امیر شرفخان بدلیسی) در اواخر سدهٔ دهم هجری کتابی دربارهٔ (تاریخ کُرد) به فارسی نوشته است که از کتاب‌های مستند و پرارزش در این زمینه بشمار می‌رود. او در این کتاب برای نخستین بار از زبان کردی (و طایفه‌های کرد) تقسیم‌بندی بدست داده است که تا امروز هم ارزش واقعی خود را حفظ کرده و بسیاری پس از وی نیز همان تقسیم‌بندی را پذیرفته و نقل کرده‌اند. این تقسیم‌بندی براساس اختلاف در لهجه‌ها بنیانگذاری شده است. در کتاب «شرفنامه» می‌خوانیم:

«و طایفهٔ اکراد چهار قسم است و زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است. (اوّل) کرمانج (دویم) لُر (سیّم) کلهر (چهارم) گوّران[1] و ابتدای ولایت کردستان از کنار دریای هرمز است که بر ساحل دریای هند واقع شده و در آنجا به خط مستقیم کشیده می‌آید تا به ولایت ملاطیّه و مرعش منتهی می‌گردد و در جانب شمالی این خط ولایت فارس و عراق عجم و آذربایجان و ارمنی صغریٰ و ارمنی کبریٰ است و طرف جنوب او عراق عرب و موصل و دیار بکر افتاده».[2]

۱- آوانگاری این شاخه‌ها چنین است: کرمانج kormānj، لُرْ lor، کلهرْ kalhor. گوّران gōrān.

۲- ر. ک. به کتاب «شرفنامه، تاریخ مفصّل کردستان» تألیف امیر شرفخان بدلیسی با مقدّمه و تعلیقات محمّد

اینک با ترجمه و استفاده از مقاله دکتر محمدصالح ابراهیمی محمّدی در نشریهٔ (کرشه‌ی کوردستان) که به زبان کردی چاپ و منتشر شده است، به اجمال به توزیع جغرافیایی لهجه‌های یاد شده می‌پردازیم.(۱)

۳-۹-۱- توزیع جغرافیایی لهجه‌های کردی

۱ـ لهجهٔ کرمانج یا (کرمانجی) و یا بهتر بگوییم (شاخهٔ کرمانجی)

این شاخه که بیش از ده میلیون کردزبان بدان سخن گویند، به دو بخش عمده تقسیم می‌شود که عبارت است از:

الف: کرمانجی ژووروو kormānjī žūrū یا کرمانجی با کووری kormānjī bākūrī که هر دو به معنای (کرمانج شمال) یا (کرمانج شمالی) است.

ب: کرمانجی خواروو kormānjī xwārū یا کرمانجی باشووری kormānjī bāšūrī که هر دو به معنای (کرمانج جنوب) یا (کرمانج جنوبی) است.

الف ـ کرماج ژووروو kormānj žūrū

توزیع جغرافیایی گویندگان این لهجه به قرار زیر است:

ـ در شوروی: در جمهوری گرجستان لهجهٔ (ایروان)، همسایهٔ با ترکیّه.

ـ در ترکیّه: ساکنان اطراف دریاچهٔ وان و منطقه‌های دیار بکر، قارص، بایزید، خارپوت، جزیره و در سیم.

ـ در عراق: تمام نواحی شمالی هم‌مرز با ترکیّه و سوریّه، منطقه بارزان، دهوک، موصل و بخشی از اربیل.

ـ در ایران: در استان خراسان نواحی قوچان و بجنورد، در استان آذربایجانغربی کردهای شکاک (زازا) در مغرب دریاچهٔ (ورمێ wormē = اورمیه)(۲) مجاور مرزهای

⇦ عبّاسی چاپ و انتشار مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی.

۱- مجلّهٔ (کرشه‌ی کوردستان). سال دوم. شمارهٔ ۲ و ۳. نوروز ۱۳۶۰. صفحه‌های ۸ و ۹.

۲- تلفّظ درست این واژه (ۆرمێ) با واو مجهول و یای مجهول است. اوّل و آخر آن قدری کشیده ادا

ایران و عراق و کردهای سلماس و خوی و نزدیک ماکو و ایلات و طایفه‌های جلالی، میلانی، هرکی و برادوست ...

- **در سوریّه:** نواحی حسن الاکراد و ترابلس.

- **در لبنان و اردن:** طوایف کردزبان.

ب ـ کرمانج (ی) خواروو kormanj–ī xwārū یا کرمانج (ی) باشووری bāšūrī – هر دو به معنای (جنوب، جنوبی).

گویندگان این لهجه بیشتر در ایران و عراق در اطراف و جنوب مدار °۳۷ ساکنند. این لهجه را (سۆرانی sōrānī) هم اصطلاح می‌کنند که بنظر آقای دکتر ابراهیمی در مقالهٔ یاد شده، این تسمیه اشتباه است.

- **در ایران:** در استان آذربایجان غربی، ناحیه‌های مهاباد،[1] نغده، خانه یا پیرانشهر، سردشت، بوکان[2] و بخشی از میاندواب. در استان کردستان، تمام ناحیه‌های شهری و روستایی سنندج، سقز، بانه، دیواندره، کامیاران و بخش‌هایی از بیجار و قروه.

- در عراق: استان سلیمانیّه (تمام شهرها و روستاها)، کرکوک و موصل.

۲ـ شاخهٔ لڕی lorī

گویندگان این شاخه از زبان کردی بیشتر در ایران و عراق ساکنند. بعضی از صاحبنظران کرد از جمله (دکتر بله‌چ شێرکۆ)[3] و (آیت‌ا... مردوخ)[4] معتقدند که لهجهٔ لڕی یا بهتر بگوییم (شاخهٔ لڕی) در مقایسه با دیگر لهجه‌های کردی به فارسی پهلوی (پهلوی ساسانی) به حکم همجواری نزدیکتر است.

⇐ می‌شود که گاهی (اورمیه) نوشته‌اند. آوانویسی دقیق آن: wir:mē / wōr:mē است. نگ. به: ۵-۸- پ. ص ۳۱۳.

۱- نواحی معروف به (موکری mokrī یا موکریانی mokryānī) .

۲- نواحی معروف به (موکری mokrī یا موکریانی mokryānī) .

۳- ر.ک. به کتاب (مسألهٔ کرد، گذشته و امروز). ترجمهٔ کردی. انتشارات محمّدی. سقز. ص ۱۸ پ ۲.

۴- ر.ک. به کتاب (تاریخ مردوخ)، ج ۱.

ـ در ایران: در استان لرستان ناحیه‌های پشتکوه و پیشکوه و همسایگان جنوبی و اطراف آنها در استان‌های همجوار، به این لهجه سخن می‌گویند.

ـ در عراق: کردزبانان کوت، عماره، فیلی، کردهای اطراف بغداد و بصره ...

۳ـ شاخهٔ کلهڕی kalhor

سخن‌گویان به این شاخه از زبان کردی عبارتند از:

ـ در ایران: در استان کرماشان (کرمانشاه) تمام کردزبانان بجز منطقهٔ شمال (اورامان).[۱] در منطقهٔ استان ساحلی عشایر (لک).[۲]

ـ در عراق: منطقه‌های خانقین، مندلی، مقدادی.

۴ـ شاخهٔ گۆڕانی gōrānī[۳]

سخن‌گویان به این شاخه از زبان کردی، در زمان صفویّه (بویژه) در بیشترین گروه‌ها برای جلوگیری از تهاجم بیگانگان به افغانستان و شمال خراسان (شمالشرقی) کوچ داده شده‌اند. گویا پیش از آن لهجه یا شاخهٔ گوران از گستردگی جغرافیایی قابل توجّهی برخوردار بود. اینک ناحیه‌های اورامان (در کردستان ایران و عراق) طایفه‌ها و عشایر زنگنه، سیامنصور، گلالی (گه‌ڵاڵی)، شبانکاره و کردزبان‌های افغانستان، به این شاخه سخن گویند.

توجّه استاد پورداود به نزدیکی زبان اوستا به کردی اورامی کاملاً به حق و بجاست. او اطمینان حاصل کرده بود که زبان اوستا به غرب ایران تعلّق دارد نه به شرق ایران. کردهای کوچ داده شده در بیشترین تعداد و به‌ویژه در عهد صفویّه از همین کردهای

۱- لهجهٔ اورامی و مریوانی جزو شاخهٔ گۆرانی است.

۲- آقای ابراهیمی گویش (لک را آمیخته از (لری، کلهری و گورانی) می‌داند.

۳- بنظر می‌رسد که واژهٔ (گۆران gōrān) در آغاز (گاوران gāwirān = جمع با «ان» واژهٔ گاور gawr / gāwir بوده باشد که در کُردی به معنای (زردشتی) بوده است.

(گۆران) و البتّه مانند دیگر اکراد، آنجا (در مشرق ایران) هم در حفظ زبان و فرهنگ خویش کوشا بوده‌اند. دور نیست اشتباه بسیاری از خاورشناسان ـ در این که اوستا را به مشرق ایران منسوب داشته‌اند ـ ناشی از همین موضوع باشد و یا باید گفت این موضوع سهم مهمّی در این غلط‌اندازی داشته است.

ملک‌الشّعراء بهار هم در پانویس عبارتی که به ذکر انتساب (گاثه)های زردشت به زبان مادی و اشارهٔ به اینکه زبان کردی بازماندهٔ زبان مادی است پرداخته، گسترش دامنهٔ نفوذ قبایل کرد تا دشت‌های لرستان و جبال اصفهان و کهکیلویه و سواحل خلیج فارس را یادآور شده است.(۱)

تقسیم‌بندی (امیر شرفخان بدلیسی) از زبان کردی، مورد پذیرش افرادی که پس از وی به این موضوع توجّه کرده‌اند، قرار گرفته است. از جمله رشید یاسمی می‌نویسد: «از حیث زبان کردان را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: گوران ـ کرمانج ـ لُر ـ کلهر و تفاوت این زبان‌ها آشکار است.(۲)

۴-۹-۱- تقسیم‌بندی (جه‌ماڵ. نه‌به‌ز Jamāḻ–Nabaz)

(جه‌مال.نه‌به‌ز) از محقّقان زبان کردی، در تلاش برای (یک‌نواخت) و (هماهنگ) و (یک کاسه) کردن لهجه‌های گوناگون کردی در یکی از آثار خود(۳) تقسیم‌بندی تازه‌ای بدست می‌دهد. وی از پیش یادآور می‌شود که در این تقسیم‌بندی به عمد واژهٔ (کرمانجی) را مترادف و بجای (زبان کردی بکار می‌برد).(۴) و هدف او از تقسیم‌بندی به دو شیوه تلفّظ (بنیانی) و (حاشیه‌ئی)، یا (اصلی) و (فرعی) برتری دادن تلفّظی خاصّ بر دیگری نیست. (جماڵ.نه‌به‌ز) در تلاشی که هدفش (پدید آوردن)، (معرّفی) و

۱- ر.ک. به: ملک‌الشعراء بهار. سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی. ج ۱. پانویس ص ۵ و ٦ و منابعی که آنجا ذکر شده است.

۲- ر.ک. به: رشید یاسمی. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او. چاپ تابان. ص ۱۳٦. پ ۲.

۳- (زمانی یه‌لگر تووی کوردی). از انتشارات اتحادیه تحصیلکرده‌های اروپا. چاپ بامبیرگ ۱۹۷٦.

۴- در رابطه با اتیمولوژی (کرمانج) نگ. به پیوستی فصل یکم، ص ۵۳ همین کتاب.

(همگانی کردن) یک (زبان ادبی همگرد کُردی) است، معتقد است که در هر لهجه آنچه را که به معیارهای زبانشناسی (بنیانی)تر بنظر می‌رسد نگاهداریم و از بعضی ویژگی‌ها (حتّی اگر اصیل هم باشد) ـ مانند ضمیرهای مؤنّث و مذکر برای اشیاء در (بوتانی) و (حکاری) و (بادینانی) ـ صرفنظر کنیم. در این صورت رسیدن به هدف یاد شده آسانتر خواهد شد. بهر ترتیب تقسیم‌بندی که او بدست می‌دهد چنین است:

الف: دو (شیوهٔ) بنیانی یا (اصلی)

۱ـ شیوهٔ کرمانجی شمال. که آنرا مشتمل بر لهجه‌های (بۆتانی) و (جزیره‌یی) و (هه‌کاری) و (بادینانی) و (ئاشیته‌یی) و (بایه‌زیدی) می‌داند که در میان آنها لهجهٔ (بایه‌زیدی) برتری خود را بعنوان (یک زبان ادبی) بر دیگران به نمایش گذاشته است.

۲ـکرمانجی میانه. که لهجه‌های (سلیمانی) و (سنه‌یی) و (اردلانی) و (کرکوکی) و (گه‌رمیانی و هه‌ولیری) و (سۆرانی، موکریانی، شارباژێرێ) و (پشت دری = پشتدری) را شامل است و لهجهٔ (سلیمانی) مابین آنها بعنوان لهجهٔ ادبی پذیرفته شده است.

ب: دو شیوهٔ حاشیه‌یی یا (فرعی)

۱ـکرمانجی پایینی (سفلیٰ ـ جنوبی). مشتمل است بر لهجه‌های (فه‌یلی)، (کرماشانی)، (له‌کی)، (کلهری)، (خانقینی) و (لُری) ...

۲ـگروه (گورانی ـزازایی). لهجهٔ کردهای اورامان که (زنگنه)ها و (کاکایی)های کرکوک هم بدان تکلّم کنند و به لهجهٔ (ماچۆ =گویم) ـالبتّه درکرکوک ـ مشهور است. لهجهٔ (گورانی) یک زمان زبان رسمی امیرنشین‌های اردلانی وگاهی نیز (بابان) بوده است. لهجهٔ (زازا) در منطقهٔ (العزیز = دیرسیم) و (خه‌رپوت) و حوالی دیار بکر (قولب، هێنه، پیران، چیرمتوک) و (اورفه) بیش از ۲۵۰ هزار نفر بدان سخن گویند. ... (جه‌مالْ نه‌به‌ز) سپس اضافه کند که:

لهجهٔ (زازائی) به (گورانی) بسیار نزدیکتر است و بدین جهت باید آندو را از یک

(شیوه) بشمار گرفت. گرچه گویندگان لهجهٔ (زازایی) و (گورانی) برای نوشتن بیشتر از لهجه‌های همسایهٔ خویش استفاده کرده‌اند، امّا این لهجه به (فارسی میانه) بسیار نزدیک است و (ذخیرهٔ لغوی پرمایه) دارد.(۱)

۵-۹-۱- تقسیم‌بندی مردوخ

آیت‌الله شیخ محمّد مردوخ کردستانی در کتاب (تاریخ مردوخ) ضمن اینکه به ظاهر تقسیم‌بندی (بدلیسی) را پذیرفته و نوشته است:

«کردهای امروز از حیث زبان چهار شعبه‌اند: (۱) کرمانج (۲) گوران (۳) لُر (۴) کلهر». در ترسیم یک (شجره ریشه دوانی زبانی کردی) کردی جدید را از ریشهٔ (مادی) و آنرا از (آریایی) منشعب می‌داند و برای کردی جدید هفت شاخهٔ زیر را بدست می‌دهد:

لولو - زازار - کرمانج - گورانی - لُری - کلهری - گیلی.(۲)

روشن است که هر کدام از این شاخه‌ها خود مشتمل بر گویش‌های فرعی دیگری است. امّا اشتراک قواعد دستوری و ذخیرهٔ اصلی لغوی و روابط منظّم بین آنها ما را وامی‌دارد که به ناچار همه را تحت یک عنوان (زبان کردی) و از خانوادهٔ (ایرانی) بشمار آوریم. برای نمونه وقتی که گویش یا لهجه (تاتی) را با (اورامی) و (بادینانی = به دینی) و (حکاری) و (بوتانی) مقایسه می‌کنیم، شباهت‌ها و همسانی‌ها و هماهنگی‌های فراوانی را - در سه موضوع یاد شده - بین آنها خواهیم یافت.

۶-۹-۱- تقسیم‌بندی توفیق وهبی

پروفسور ک. ک. کردیف در کتاب خود که خانم دکتر کردستان موکریانی آن را

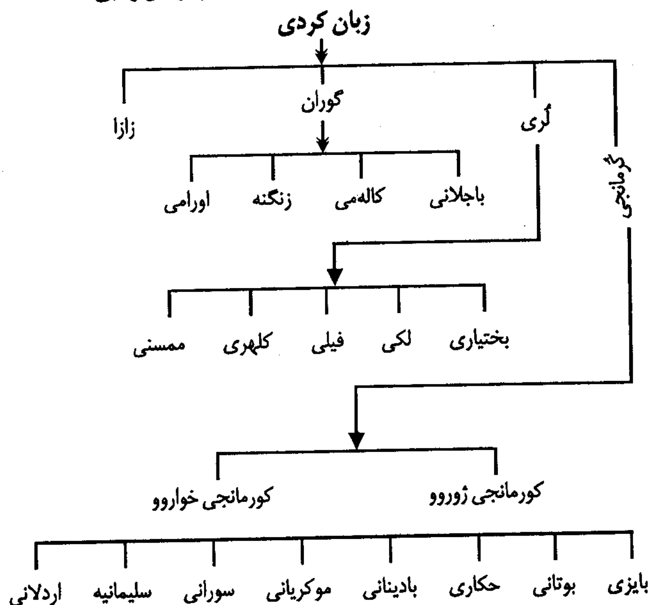
۱- تقسیم‌بندی (جه‌مال نه‌بەز) از کتاب (زبان همگرد کردی) که به کردی نوشته شده نقل و ترجمه شده است. از صفحهٔ ۲۲.

۲- ر.ک. آیت‌الله شیخ محمد مردوخ. تاریخ مردوخ ج ۱. بخش زبان

تحت عنوان: (رێزمانی کوردی بە کەرەستەی دیالێکتی کرمانجی و سۆرانی) از روسی به کردی برگردانده است،[۱] تقسیم‌بندی (توفیق وهبی) و (دەن. مکنزی) را نقل می‌کند. در صفحهٔ ۱۹ کتاب یاد شده چنین می‌خوانیم:

دانای بزرگ کرد توفیق وهبی در سال ۱۹۵۱ طرح تقسیم‌بندی لهجه‌های زبان کردی را ارائه داده است که همهٔ منطقه‌های مختلف کردنشین را با توجّه به لهجه‌هایشان دربر می‌گیرد.

طرح تقسیم‌بندی لهجه‌های زبان کردی از توفیق وهبی



ادامهٔ مطلب در صفحهٔ ۲۰ کتاب یاد شده چنین است:

توفیق وهبی شاخهٔ کرمانجی را به دو منطقه (ژووروو = شمال) و (خواروو = جنوب) تقسیم می‌کند.[۲] زبان کردهای ساکن نواحی ایروان، قارص، ارزروم، مالاتیّه، مرعش، اسکندرون و میانه دریاچه وان تا نواحی رودخانه دجله را جزو (کرمانجی ژوورو =

۱- «دستور زبان کردی با تکیه بر لهجهٔ کرمانجی و سۆرانی». تألیف (کردی‌یف) ترجمهٔ کردی. انتشارات (هەولیر = اربیل) ۱۹۸۲.

۲- یقین منظور تقسیم‌بندی از نظر توزیع جغرافیایی لهجه‌هاست.

کرمانج شمال) به حساب می‌آورد که لهجه‌های بایزیدی، بوتانی، آشیته‌یی، حکاری و بادینانی را دربر می‌گیرد. نویسنده زبان کردی کردهای ناحیهٔ جنوب شرق دریاچه وان تا کرمانشاه، خانقین و رودخانهٔ دجله را به (کرمانجی خواروو =کرمانج جنوب) بازمی‌گرداند. بخش‌های لهجه‌های موکری، سورانی، سلیمانی و سنه‌یی را جزو (کرمانج خواروو =کرمانج جنوب) به شمار می‌آورد. نویسنده بر این باور است که لُری مابین نواحی سلطان‌آباد، دولت‌آباد کرمانشاه، خانقین شمالی تا نواحی‌یی که به شیوازه و قازه‌رو تا خلیج فارس که در جنوب آن قرار گرفته است، پخش شده است. ناحیهٔ لهجهٔ گوران از آن ناحیه شیوازه و قازه‌رو تا سنه = سنندج از جنوب شرق[۱] تا دره‌های سرحد ایران و عراق گسترده است. نویسنده زازا را به ناحیهٔ سرحد ارزروم، خارپوت، تبلیس، دیار بکر مربوط و زازا را به لهجهٔ گوران نزدیک می‌داند.

۷-۹-۱- تقسیم‌بندی د.ن.مکنزی

در صفحه‌های ۲۴ (پاراگراف دوم) و ۲۵ همین کتاب، کردی‌یُف تقسیم‌بندی د.ن. مکنزی را نقل می‌کند. مکنزی زبان کردی را به سه شاخه تقسیم کرده است:

- شاخه با لهجه‌های کردی شمال
- شاخه با لهجه‌های کردی میانه
- شاخه با لهجه‌های کردی جنوب

او لهجه یا شاخهٔ زازا را مستقل و جدا از این تقسیم‌بندی قلمداد کرده است که نسبتی با زبان کردی ندارد. شاخهٔ کردی شمال را به کردی شمال شرق و کردی شمال غرب تقسیم کرده است. ناحیهٔ لهجه‌های حکاری، بایزیدی و بادینانی را جزو شمال شرق و بوتان و دیار بکر و گویش کردهای ژنگار را هم جزو شمال غرب قلمداد کرده است. و از جهت جغرافیایی، توزیع جغرافیایی شاخه‌های زبان کردی را چنین نوشته است:[۲]

۱- منظور جنوب شرق عراق است.

۲- پایان ص ۲۴ کتاب مزبور.

جدول تقسیم‌بندی شاخه‌های زبان کردی برحسب تقسیم‌بندی د.ن.مکنزی

ژووروو = شمال	بایزیدی حکاری بادینانی	دیار بکر بوتان ژنگار
نێوەراست = میانه	مکری	سوران
	اردلان (اورامی)	سلیمانی
خواروو = جنوب	(گۆران) کرماشان لک	زنگنه

تقسیم‌بندی بالا تقسیم‌بندی توفیق وهبی را به خاطر می‌آورد که زازا و گۆران را جزو کرمانجی و لری می‌انگارد و آنرا شاخهٔ بنیانی به حساب می‌آورد، امّا د.ن. مکنزی زازا را گروه مستقلّی به شمار می‌گیرد و (اورامی) و (گۆران) را هم داخل پرانتز گذاشته است. چنین می‌نماید نویسنده رأی قاطعی بر این دو ندارد و این دو برای وی در چنبر تردید و گمان مانده است.

۱۰-۱-لهجه یا گویش سقزی

لهجه یا گویش سقزی یکی از منشعبات شاخهٔ (سۆرانی) و ویژه شهروندان سقزی است. به لحاظ تفاوت‌های بسیار جزئی ـ که با لهجهٔ (سلیمانی) و (موکریانی) دارد، شاید بهتر باشد از آن به (گویش سقزی) یاد شود. آن‌هم بدین سبب که می‌بینیم حتّی روستاهای بسیار نزدیک ـ که با گسترش روزافزون شهر در دو دههٔ اخیر، خود بصورت محلّه‌هایی در حاشیهٔ شهر درآمده‌اند.[1] از شیوهٔ صحبت کردنشان می‌توان آنان را از

۱- مثل روستاهای (صالح‌آباد)، جنّت درّه (دۆزه غەره)، قشلاق.

شهروند بازشناخت مگر آ که لهجه‌شان را اصلاح کرده باشند و این تفاوت از نوع تفاوت لهجهٔ روستایی و شهری (که در فارسی هم دیده می‌شود) نیست. واژه‌ها و لهجهٔ روستاهای حومهٔ شهر سقز بیشتر به (موکریانی) نزدیک است ولی شهروند سقزی در بعضی واژه‌ها با لهجهٔ (اردلانی) اشتراک زیادتری دارد. به چند نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

سقزی	روستاهای حومه	اردلانی (سنه یی)	موکریانی
۱ـ ئێژم (ēžim)	ئه‌ڵێم (aḷēm)	ئێژم	ئه‌ڵێم ده‌ڵێم (daḷēm)
۲ـ بێ(ڕۆ) bē(rō)	وه‌ره (wara)	بی‌ره‌و	وه‌ره
۳ـ شووتی (šuty)	شووتی	هه‌نی hany	شوتی
۴ـ ترێ tirē	ترێ	هه‌نگوور hanΩūr	ترێ
۵ـ پیمی به pēmība(h)	بم‌ده‌رێ bimdarē	بیه‌پیم byapēm	پێمی‌بده pēmībidah
۶ـ پیم به pēmba(h)	بم‌ده‌رێ bimdarē	به‌پێم bapēm	پێم‌بده pēm bida(h)
۷ـ پا pā	پێ pē	پا	پێ

معنی واژه‌ها به فارسی: ۱ـ می‌گویم. ۲ـ بیا. ۳ـ هندوانه. ۴ـ انگور. ۵ـ (آنرا) به من بده.[۱] ۶ـ به من بده.[۲] ۷ـ پا.

ممکن است تصوّر شود که پس از تسلّط حاکمان (اردلانی) بر سقز[۳] تلفّظ مردم شهر از لهجهٔ دستگاه حکومتی تأثیر پذیرفته باشد. و بر این مبنا واژه‌هایی را که در (گویش سقزی) از (موکریانی) فاصله گرفته و به (اردلانی) نزدیک است. دخیل بدانیم. در (زبانشناسی) چنین فرضی مقبول و طبیعی است و نمونه زیاد است. امّا بطوری که بعد خواهیم دید، بررسی بعض ساخت‌ها از جمله ساخت (صفت مفعولی یا (اسم مفعول) و

---

۱ و ۲- شمارهٔ ۵ ساخت دو ضمیره است. ر.ک. به: مجلد دوم این کتاب.

۳- در زمان صفویّه. در زمان سلطان مرادخان عثمانی و در زمان حکومت تیمورخان اردلان (جلوس ۹۸۶ هـ). ر.ک. به: مونوگرافی سقز. بخش تاریخی.

ترکیب و گرداندن (تصریف) فعل‌ها و محلّ ضمایر در ساخت‌ها ...)، دایرهٔ این امکان را در این زمینه بسیار تنگ و به تعداد اندک واژه‌هایی که پیداست تغییر یافتهٔ لهجهٔ (سنه‌یی) است، محدود می‌سازد. ...

برای نمونه شمارهٔ ۶ از دسته واژه‌های بالا فعل امر حاضر است از مصدر (پیّدان = pēdān = دادن به ...). در لهجهٔ (سنه‌یی) شناسهٔ اوّل شخص مفرد (م) در آخر ساخت ظاهر می‌شود و در لهجهٔ سقزی بعد از (پیّ = پسوند ـ وابستهٔ فعلی) و پیش از هستهٔ فعل «ba(h)=بده» آمده است.

با این اوصاف برای کسی که به چند لهجه یا گویش و یا گویش‌های دیگر (سۆرانی) آشنا نباشد، شاید پذیرفتن این قضیّه که گویندگان این لهجه‌ها در تفهیم و تفاهم مطالب همدیگر بسیار به ندرت ممکن است دچار اشکالی جزئی بشوند، قدری سنگین جلوه‌گری کند. امّا واقعیّت اینست که همگان به این تفاوت‌ها مانند تفاوت واژه‌های (مترادف) می‌نگرند. در همین حال اهلیّت گوینده (اینکه سقزی است یا سنه‌یی یا مهابادی، یا روستایی و شهری ـ در مورد سقز) برای شنونده یا افراد مخاطب او روشن می‌گردد. می‌توان گمان برد که تفاوت‌های احتمالی بین (زبان پارسی‌ها) و (زبان مادی‌ها)، در آغاز و پیش از حملهٔ اسکندر، از این دست می‌بوده است ـ که به نوشتهٔ (استرابون) آن دو زبان یکدیگر را بخوبی می‌فهمیده‌اند.

۱-۱۰-۱- لهجه یا گویش دهستان‌ها و بخش‌های تابع (شهرستان سقز)

با تأکید بر مطالبی که در چند سطر بالا بدان اشاره شد، بطوریکه گفتیم روستاهای حومهٔ شهر سقز بیشتر لهجهٔ (موکریانی) دارند. ساکنان دهستان‌های واقع در مشرق سقز یعنی بخش‌های (تیله‌کۆ tīlakō) و ساکنان فلات (هەوەتوو hawatū = هوباتو) یعنی روستاهای دور و نزدیک جادهٔ (سقز ـ دیواندره) و همچنین بخش (خورْ خورّه) و (سەرشیو) ـ واقع در جنوب شهر سقز ـ همه به گویش موسوم به (تیله‌کویی tīlakoyī) صحبت می‌کنند. این گویش به لهجهٔ (سنه‌یی) شباهت و نزدیکی تمام دارد. بخش‌های

(گەورک gawirk)[1] و (میرەدێ mīradē(h)) ـ اطراف جادهٔ سقز بەبانه، به گویشی که به (سابلّاغی sāblaŏī = مهابادی) (بانه یی) موسوم است، حرف می‌زنند. بخش‌های (گل تپه، ترجان و مرخوز) هم لهجه‌شان به (موکریانی = همان سابلاغی) نزدیک است.

از تکرار این نکته ناگزیرم که هرچند گویندگان هر لهجه اهلیّتشان برای مخاطب معلوم می‌شود، امّا هیچ‌کدام از آنها کمترین مشکلی در درک مفاهیم از همدیگر ندارند.

۱- نزدیکی نام این منطقه (گەورک) و نام رودخانهٔ سقز (گەوره gawra(h)) به واژهٔ (گەور gawr) که هم اینک در کردی به معنای (گبر، زردشتی، مجوس) است، درخور توجّه است.

پیوستی بخش نخست

۱ / پ. برگشت به صفحهٔ ۲. جمله‌ای از کتیبهٔ بیستون

در کتاب (نحو و صرف آریا)[۱] در برگردان بخشی از کتیبهٔ داریوش اوّل در بیستون، و در رابطه با قیام (گیوماتا)ی مغ جملهٔ زیر آمده است، با ترجمهٔ داده شده آن را نقل می‌کنیم:

تَکَتا	اَهااَوَثا	خشترم	اَگَرَبایَتا
این وقت	بود که	پادشاهی را	گرفت

ما به مقابله و مطابقهٔ واژه‌های این جمله با زبان کردی امروزی می‌پردازیم.

تکتا ـ در لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی) امروز می‌گویند (تاکه‌تیٚ tākatē) به معنای (تا وقتیکه، تا آن هنگام که، تا جائی که ...). (تاکه‌تیٚ) درواقع ساده شده (مخفّف) (تاکاتیٚ = تا وقتی که، تا آن هنگام که، تا جائی که ...) می‌باشد.

اَها اَوَثا ـ مرکّب از دو جزء (اها ahā? + اَوَثا awaθā?).

جزء نخست از (ادات تحذیر) است که هم اکنون در کردی بکار می‌رود. می‌گویند «ئه‌ها!» یا با دو بار تکرار «ئه‌ها! ئه‌ها!» یا «ئه‌هاها!». و در جمله‌ای برای نمونه می‌گویند: «ئه‌هاها! وه‌خته بوو بێت به ژێرۆ».

"?ahā hā! waxta bū bēt ba žērō".

ـ هان نزدیک بود زیر (ماشین مثلاً) برود.

جزء دوم اَوَثا برای توضیح و تکمیل جزء نخست و برای (تأکید) اضافه شود. معنی مستقل آن به کردی (آنست). (ئه‌ها ئه‌وه‌سا) = (هان ببین، هان مواظب باش و ببین.

۱- بقلم فرصت حسینی شیرازی. چاپ بمبئی. صفحه ۸۱ سطر پنجم از آخر.

اینست که می‌بینی) در مقام‌های مختلف تعجّب، تأسّف، تذکّر، تشویق و تنبیه، از آن استفاده می‌شود. در کتاب (صرف و نحو آریا) در صفحه‌های ۸۱ و ۹۹ و ۱۰۲ این ترکیب (اینطور، همینطور) معنی شده است. در کردی امروزی هم این معنی چندان دور نیست.

خشترم xištrim ـ به معنای سلطه، سلطنت و قدرت است. تاکنون در لهجه‌های آشنا برای اینجانب به واژه‌ای که بدان نزدیک باشد، برخورد نکرده‌ام. امّا بعید نیست واژهٔ (اُشْتُلُم = ۱ـ اخذ چیزی بزور / ۲ـ لاف پهلوانی زدن / ۳ـ تندی و خشونت / ۴ـ تعدّی و زور)[1] همین واژه باشد که در طیّ قرن‌ها تغییر (صورت و معنی) یافته است ...

اگربایتا ـ در کردی امروز گویند (گرتباییتی girtbāyētī) ـ به لهجه سلیمانیّه ـ و در لهجهٔ موکریانی و سقزی و سنه‌یی می‌گویند (بیگرتایێ bīgirtāyē = بی‌گرتاییت) ساخت تمنّایی و شرطی صیغهٔ سوم شخص مفرد ماضی است (می‌گرفت (اگر) ... ، اگر گرفته بود ...).

و معنی و ترجمهٔ روان جملهٔ داریوش این می‌شود (ها! نزدیک بود سلطنت را گرفته باشد) واژه‌های فارسی باستان، اوستایی و بویژه (پهلوی) با زبان و لهجه‌های کردی امروز نزدیکی بسیار زیادی دارد که امیدوارم به یاری خداوند (ج) در کتاب‌های دیگر بدان بپردازم.

عین نوشتهٔ کتیبهٔ بیستون (سطر ۴۲ از ستون یکم) و به نقل از (رَلف نارمن شارپ) چنین است:

42.

43.

۱- ر.ک. به: فرهنگ معین. اشتلم Oštolom و اشتلم کردن.

42. : agarbâyatâ : Garmapadahya : mâhyâ : IX : raucabiš θakatâ : âha : avaθâ : xša

43. ssam : agarbâyatâ : pasâva : Kabujiya

گَرْمَ پَدَ هْیَ: ماهیا: ۹ : رَوَچبیش: ثَکتَا: آهَ اَوَثا: خش ثْرَم: آگَرْبایَتا.

۹ روز از ماه گَرْمَ پَدَ گذشته بود آنگاه شاهی را او برای خود گرفت.

(نورمن شارپ) جملۀ نخست را چنین معنی کرده است: «۹ روز از ماه گَرْمَ پَدَ گذشته بود» ترجمۀ تحت اللّفظی این جمله چنین است:

«گرماپَدَ(۱) ماه ۹ روز هم».

این طرز جمله‌بندی برای اعلام تاریخ تا ۶۰-۵۰ سال پیش در میان کردها رواج داشت و امروز هم نشانه‌هایی از آن به‌ویژه که ساختمان جمله‌بندی زبان خویش را از تأثیر آموزش خواندن و نوشتن فارسی دگرگون نساخته باشند، وجود دارد. برای نمونه می‌گویند:

سه‌رماوز ۹ رۆژیش

Sarmā wiz 9 rōžīš

گاه ممکن است پیش از عدد (واو) بیفزایند: سه‌رما وز وو ۹ رۆژیش.

سه‌رماوز(۲) = ماه آذر، آذر ماه + نۆ nō = ۹ + رۆژیش = روز هم.

رۆژیش ← رۆژ rāž + ـ یش īš ـ. رۆژ = روز + ـ یش īš ـ که بعد از اسم می‌آید و پسوند مفید معنای همراهی (معیّت) است = هم چنانکه گویند:

(شاهۆ) له‌وێ بوو (سۆرانیش).

Šāhō lavē bū Sōrānīš.

شاهۆ = نام + له وێ بوو = آنجا بود + سۆرانیش Sōrāniš = سوران Sōrān = نام + ـ یش

۱- دور نیست منظور (گرما پیدا) و منظور ماه خرداد و یا تیر باشد. توجّه کنیم که این نام از نام ماههای زردشتی دور است و این گمان را نیرو می‌بخشد که پارسیان دین زردشت را از (ماد)ها گرفتند.

۲- انگار که سرما وز sarmā wiz مرکّب از دو جزء (سه‌رما = sarmā = سرما) + (وز wiz) باشد. بخش دوم شاید از ریشۀ (وه‌زن = wazan = آزار ـ آسیب) کردی کنونی باشد و یا آنکه ریشۀ فعل (وزیدن) فارسی. هر دو قالب معنای (ماه آذر) را شایسته است.

īš ـ پسوند همراهی.

معنای جمله: (شاهو) آنجا بود، (سۆران) هم.

نتیجه اینکه گَرْمَ پَدَ ه ی: ماهیا: ۹ روچبیش ترکیبی است که در کردی وجود دارد و در فارسی هم نمونه (خرداد نه روز بیش = ۹ روز گذشته از خرداد) وجود می‌داشته است.

(نـــورمن شـــارپ) واژهٔ ســـوم از پـــایان ســـطر ۴۲ در کـتیبهٔ بـیستون را (آهَ <≡< 𐎡𐎡𐎡) می‌خواند که درست‌تر از (اَهٰا) است ولی بدانگونه که شرحش گذشت در کردی امروز این دو باهم تفاوتی ندارند و هر دو از ادات تحذیرند.

(نارمن شارپ) جملهٔ دوم را «آنگاه شاهی را او برای خود گرفت» ترجمه می‌کند. با توضیحاتی که گذشت شاید بهتر باشد چنین ترجمه کنیم:

تا آنجا که (تا بدان هنگام) که (اَهٰا ـ آهٰا) = اعلام خطر، نزدیک بود شاهی را بگیرد. (و یا در تصریف وجه احتمالی) شاهی را گرفته باشد.

۲ / پ. برگشت به صفحهٔ ۸. واژهٔ «کرمانج»

واژه کرمانج kormānj را تمام کردزبانان، جز بعض گویندگان لهجهٔ به اصطلاح (سۆرانی) در سال‌های اخیر ـ آن‌هم نه در همه جا ـ به غلط (kirmānj) تلفّظ می‌کنند. [اورانسکی] هم این واژه را با (ضمّ) اوّل ثبت کرده است.[1] این واژه مرکّب از دو جزء است:

۱ـ (کورْ koŗ) که در تمام لهجه‌های کردی به معنای (پسر) و (فرزند پسر) است.

۲ـ (مانج mānj) که (ج) آخر را می‌توان بجای (ی) نسبت گرفت که در لهجهٔ مازندرانی نمونه زیاد دارد از آنجمله (یوشیج = یوشی، منسوب به یوش).[2]

(مان mān) همان دولت (مان ـماننا) است که در جنوب دریاچهٔ (ورمیٚ wōrmē = اورمیه) و درّهٔ رود (جگتاو = جه‌خه‌تو = رودخانهٔ (صاحب) در چند کیلومتری شرق

۱- ر.ک. به: ای.م.اورانسکی. مقدّمه بر فقه اللّغة ایرانی. ترجمهٔ کریم کشاورز. انتشارات پیام ۱۳۵۸.

۲- (نیما یوشیج) پدر شعر نو در ایران.

سقز) و رودخانه‌های دیگر موازی آن در هزارهٔ نخست پیش از میلاد وجود داشته. این دولت که خود از تجزیهٔ (زاموآ) بوجود آمد، بعدها هستهٔ مرکزی دولت (ماد) شد.(۱) این دولت از تمدّن بسیار پیشرفته‌ای ـ به مقیاس زمان ـ برخوردار بود و تمدّن (زیْویه)(۲) منسوب بدان است. دلایل و نشانه‌های زیادی در دست است که پیامبر ایرانی (حضرت زردشت) را برخاسته از این تمدّن و این منطقه بدانیم. بعد از انتقال قدرت از (ماد) به (هخامنشی) داریوش برای سرکوبی کامل (مغ‌ها) که در آغاز همگی از سرزمین (ماد) بودند، جشن مغ‌کشی براه انداخته بود که هر سال در روز معیّن ده هزار نفر از آنان را قربانی می‌کردند. ... بعدها هم طی قرون و اعصار کوچاندن‌های دستجمعی و پراکنده‌سازی‌ها پیش آمده ... امّا به هر حال این مردم همه جا خود را (کورمانج) نامیده‌اند که به ترجمهٔ فارسی روان امروزی معنایش می‌شود [بچهٔ (مان)ی] باز بعید نیست (کرمان(۳)) و (کرماشان > کرمانجان) از همین (کرمانج) باشد.(۴)

۱- ر.ک. به: دیاکونوف (تاریخ ماد) ترجمهٔ کریم کشاورز. آغاز فصل دوم و مابعد و ص ۲۲۰ و مابعد. و نیز (تاریخ ایران باستان) ترجمهٔ عیسی صدیق، ص ۶۷ و جلیل ضیاءپور (مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران. و بخش تاریخ کتاب (مونوگرافی شهر سقز) از نویسنده.

۲- ر.ک. به: رشید کیخسروی. دوران بیخبری یا غارت آثار فرهنگی ایرانیان. چاپ ندا. انتشارات فتحی. تهران ۱۳۶۳.

۳- قرینه‌ها در این زمینه قوی است. کوه (بارز) در کرمان همنام قوم (بارزان) از کردهای شمال عراق است که به سبب مبارزات مداومشان با حکومت مرکزی عراق ناشناخته نیستند. بعلاوه کوه (باوه ریْز Bāwa rēz) در قروه (از توابع سنندج) درواقع همان (بارز Bārez) است. دیگر اینکه واژه‌هایی از قبیل (ایوار = عصر / غروب) در لهجهٔ کرمانی همان (ئێواره ēwāra?) کردی است که معنای (غروب، عصرگاه) می‌دهد. به همین‌گونه واژهٔ (برز) در لهجهٔ کرمانی که معنای (جای بلند) را می‌دهد درواقع همان (بەرز barz) کردی به معنای (بلند) است که نام کوه «البرز» هم از همین واژه است.

۴- ر.ک. ب: ۶-۱۰ و ۹ پ. ص ۳۹۶ و باز هم ر.ک. ب: ۸-۸ / پ ص ۳۱۷.

بخش دوم

دستگاه واجی

۱-۲- دستگاه واجی لهجهٔ سقزی

شاید تنها ویژگی که دستگاه واجی لهجهٔ سقزی را از بعض دیگر لهجه‌های کردی ـ نه تمام آنها ـ متمایز می‌سازد، وجود نیم واکهٔ (یای پیچان) یا (یای نرم) است که به معرّفی آن خواهیم پرداخت. گفته شد از بعض لهجه‌های دیگر و نه همهٔ آنها، زیرا به ظاهر در لهجهٔ (موکریانی «سابلاغی») و (سلیمانیّه) نشان و نمونه‌ای از آن نمی‌توان بدست داد. و چون بیشتر محقّقان با همین لهجهٔ اخیر سر و کار داشته‌اند و کتاب‌ها و مجلّه‌ها نیز اغلب با همین لهجه چاپ و منتشر می‌گشته، این نیم واکه از شعاع دید و دسترس پژوهشگران پنهان و بدور بوده است.

جدول همخوان‌ها (صامت‌ها). مشخّصات آوایی واج‌های اصلی در زبان کردی (لهجهٔ سقزی)

شیوهٔ تولید / جایگاه تولید	انسدادی										سایشی				انسایشی		خیشومی		کناری		لرزشی				نیمه مصوت
	بی‌دمش				بادمش				بی‌رهش		بی‌شیار		باشیار								غلتان		زنشی		
	ساده		کامی شده		ساده		کامی شده																		
	بی‌واک	واکدار	بی‌واک	واکدار	بی‌واک	واکدار	بی‌واک	واکدار	بی‌واک	واکدار	بی‌واک	واکدار	بی‌واک	واکدار	بی‌واک	واکدار	واکدار	واکرفته	واکدار	واکرفته	واکدار	واکرفته	واکدار	واکرفته	
دولبی	P	b															m					ō			w
لب و دندان										f		v													
دندانی – لثوی	t	d										z	s				n		l						
لثوی													č										r		
لثوی – کامی												ž			j										
کامی (پیشکامی)													š	z					l̥				ē		y
نرمکامی	K		g								X^u		s̥												
پس‌کامی		q	?								x	h̥		ð				G						r̥	
چاکنایی			?								h														

توضیح:

واج‌های زیر در فارسی امروزی وجود ندارد و ویژهٔ زبان کردی است. این واج‌ها در الفبای کردی به حروف (خالدار) یا حروف (نشاندار) موسومند. هریک از آنها واجی مستقل و از مشابه بی‌نشان خود (که در فارسی هم موجود است) مفارق است. به هنگام خود دربارهٔ هر کدام توضیح کافی خواهیم داد.[۱]

۱ـ / ۆ ـ ō / واو مجهول که در کردی بدان (واوی شیّوا ۆ (wāw–ī–šēwaw) می‌گویند.[۲]

۲ـ / و ـ ف ـ v / که آوایش در کردی هم با / v / انگلیسی یکی است و به همان نام (وی) خوانده می‌شود.

۳ـ / ێ ـ ē / یای مجهول که در کردی بدان (یای «خاوّ» yē–ī–xāw) می‌گویند.[۳]

۴ـ / ڵ ـ l / لام سنگین یا (لامی قه‌ڵه‌و lām–ī–qaḷaw).[۴]

۵ـ / ڕ ـ r / ڕێی له‌ڕ (rē–ī–laṛ) یا راء بزرگ.[۵]

۶ـ / ŋ / که آوای آن عیناً (ing) انگلیسی است و در الفبای کردی با «نگ» نشان داده می‌شود.

۷ـ / خو ـ X^u / واجی که مانند (ۆ ـ واو مجهول) و (ێ ـ یای مجهول) در فارسی قدیم تا قرن هفتم هجری نیز وجود داشته و اینک از بین رفته است.

۱-۱-۲- واجگونه‌ها

به منظور پرهیز از بحث‌های به تفصیل و (دقیقتر) آواشناسی، به اجمال به

۱- نگ. به: همخوان‌های ویژهٔ زبان کردی. شمارهٔ ۲-۱-۲ ص ۷۱.

۲- نام دیگر / واو مجهول / در کردی، واوی خاوّ (xāw = خام) است.

۳- نام دیگری / ێ / (یای مجهول) در الفبای کردی (یای سبک) (یێی سووک yē–ī–sūk) است. در مقابل / ی / یای معلوم که بدان (یای سنگین) می‌گویند.

۴- در مقابل / l / فارسی که بدان لامی له‌ڕ laṛ) می‌گویند.

۵- یا / راء سنگین / ، در مقابل / ر / فارسی که بدان / راء سبک / می‌گویند.

واجگونه‌هائی که تشخیص آنها به آسانی برای همه میسور است، می‌پردازیم. در این اشاره از تکرار واج اصلی خودداری شده است. در پایان جدول مشخّصات آوایی همخوان‌ها (واج‌ها و واجگونه‌ها) را خواهیم آورد.

۱-۱-۱-۲- واجگونه‌های / پ /

[ph] دمیده یا [p,]

محلّ وقوع:

- پیش از فتحهٔ کوتاه و بلند (a , ā) و پیش از حرکت ربوده (شبه سکون) در ابتدای واژه. با هر سکون در ابتدا، آخر و یا میان واژه. نمونه:

- پیش از a : په‌ت p^hat = طناب. په‌ل p^hal = پر.

- پیش از ā : پا p^hā = پا. پاریْز p^hārēz = پرهیز.[1]

- پیش از i : پل‌پل p^hil.p^hil = تکه تکه گوشت. پرد p^hird = پُل

- ابتدای واژه: پیر p^hīr = پیر. پلاْ و p^hilaw = پلو.

- میان واژه: شه‌پلاْخه šap^{h}ḽāxa = سیلی. ته‌پلْ tap^{h}iḽ = طبل.

- آخر واژه: توْپ tōp^h = توپ. شلْپ šiḽp^h . صدای افتادن در آب.

[p⁻] بی‌رهش یا [p̪] پرمانع.

محلّ وقوع: در آخر واژه (بویژه در حالت اضافه)

قه‌پ q⁻–ap = گاز: قه‌پی سووک q⁻–ap̥–ī–sūk = گاز کوچک، سبک.

در ابتدای واژه: پشت p⁻išt = پشت. پیاو p⁻yāw = مرد. پچووک p⁻ľčūk = کوچک - خرد [Py] یا [p,] کامی شده.

- پیش از واج‌های خالدار / ḽ / و / ṟ / به سبب آمادگی برای واج سنگین / ḽ / و / ṟ /.

توْپه‌ڵ tōp$_y$aḽ = گلوله (برف). پلْته p$_y$iḽta = تفاله (چای) و مانند آن.

۱- در پهلوی (پهریز pahrīz) که تلفّظ کردی امروزی بدان خیلی نزدیک است.

/ p / واجگونه‌های دیگری هم دارد که چون تشخیص آن نیازمند دقّت بیشتری است، و به منظور پرهیز از تفصیل از ذکر آن می‌گذریم. برنامهٔ ما در مورد دیگر واج‌ها نیز همین است. امّا برای نمونه و در این واج نخست / p / به دو قسم آن اشاره‌ای می‌کنیم.

[p] گرد.(۱)

محلّ وقوع: پیش از (ū , ō , o) مانند:

پووک pūk = لثه. پووڵ pūḻ = پول. شه‌پۆل šapōl = موج. بۆر bōr = بور.

[P_h] نیمه‌دمیده.(۲)

محلّ وقوع: پیش از (.y, ī,ē) مانند:

پێش P_hēš = پیش. پینه P_hīna(h) = پینه. پیاز P_hyāz = پیاز.

۲-۱-۱-۲- واجگونه‌های / ب /

[b^h] دمیده یا [b']

محلّ وقوع:

پیش از واکه‌های فتحهٔ کوتاه و بلند (ā , a) و کسره (ē , ī) ضمّه کوتاه و بلند (ū , ō).

مانند:

- پیش از a : به‌ر b^har = بَر (میوه). به‌ش b^haš = بخش، قسمت.
- پیش از ā : باوه‌ڕ b^hawaṛ = باور. با b^hā = باد.
- پیش از ē : بێ! b^hē = بیا!. بێخ b^hēx = بیخ.
- پیش از ī : بیر b^hīr = فکر، یاد ـ چاه. بیس b^hīs = بیست.
- پیش از ō : بۆ؟ b^hō = چرا؟. بۆر b^hūr = بور.

۱- لب‌ها به گردی میل می‌کند و مخرج از روی لب به داخل لب. ر.ک. به: یدالله ثمره، آواشناسی زبان فارسی. صفحهٔ ۵۱. پاورقی شمارهٔ یک.

۲- همان منبع.

- پیش از ū : بووک b^hūk = عروس. بوون b^hūn بودن.

[b] گرد.[۱]

محلّ وقوع: پیش از (ū , ō) مانند دو نمونهٔ اخیر یادشدهٔ بالا.

[b˭] بی‌رهش یا [b̥] پرمانع

محلّ وقوع: ابتدای واژه با حرکت ربوده (i) و انتهای واژه‌ها یا هجاها. مانند:

- بن b˭in = بُن. بلاڵو b˭i̥law = پراکنده، شایع.

- رِب ri̥b˭ = رُب. دەڵب dal̥b˭ = لباس گشاد (خیلی گشاد)

شاید بهتر است این قسم / ب / را به اعتبار اینکه به تمامی ادا نمی‌شود [b] واکرفته عنوان کرد.

۳-۱-۱-۲- **واجگونه‌های / ت /**

[t^h] دمیده.

محلّ وقوع: پیش از واکه‌ها

- پیش از (ā , a) : تەن t^han = تن. تانه t^hāna = طعنه.

- پیش از (ī , ē) : تێر t^hēr = سیر (ناگرسنه). تیر t^hīr = تیر.

- پیش از (ū , ō) : تۆپ t^hōp = توپ. تووک tūk = مو.

[t˭] بی‌رهش (یا سخت)

محلّ وقوع: ابتدای واژه (با حرکت ربوده) و انتهای واژه یا هجا

- تکا t^-1.kā = خواهش، چکید. تمیشا t^-1.mīšā = تماشا.

- سەخت saxt˭ = سخت. نەوت naw.t˭ = نفت.

این قسم / ت / هم به تمامی ادا نمی‌شود و می‌توان آن را واکرفته نامید.

[t^u] یا [ṯ^u] نرمکامی شده.

۱- همان منبع.

همان / ط / عربی است و با همان سنگینی و غلظت عربی ادا می‌شود.

محلّ وقوع: بیشتر در مجاورت / l / می‌آید. مانند:

تەڵا t^{u}al̥a = طلا. تڵیش t^{u}il̥iš = شکاف، درز.

۴-۱-۱-۲- واجگونه‌های / د /

[d^{u}] نرمکامی شده. یا [d'] در مواقع زیر ظاهر می‌شود:

پیش از / l / لام‌قەڵەو (سنگین) و / r / ڕیّ‌ی‌گڕان (سنگین).

- پیش از / l / مانند:

دڵ d^{u}il̥ = دل. دەڵ d^{u}al̥ = سگ ماده. دڵۆپە d^{u}il̥ōpa(h) = چکه.

- پیش از / r̥ / مانند:

دڕ d^{u}ir̥ = نترس، بی‌حیا. دڕان d^{u}ir̥ān = پاره کردن، پاره شدن.

امّا / d / پیش از / l / و / r / نرمکامی نمی‌شود. نمونه:

دلێر dilēr = دلیر، نترس. دەلەسە dalasa(h) = دلسه (دروغ).

درۆ dirō = دروغ، درووس drūs = درست.

[d] واکرفته.

محلّ وقوع: با حرکت ربوده (i) پیش از واژه‌ها و هجاها، نمونه:

دژمن dižmin = دشمن. دز diz = دزد. دش diš = خواهرشوهر در پایان واژه، بویژه بعد از واکهٔ / ū / مانند:

سوود sūd = سود. سرود sirūd = سرود. دروود dirūd = درود و مانند: دەرد dard = درد. بەرد bard = سنگ.

۵-۱-۱-۲- واجگونه‌های / ک /

در زبان کردی و البتّه در (لهجهٔ سقزی) دو نوع / ک / را بخوبی از هم می‌توان تشخیص داد. در زبان فارسی هم این دو نوع / ک / - نه بدان روشنی کردی - از هم قابل

تشخیص است. محلّ وقوع آندو هم در هر دو زبان ـ با اندک اختلاف ـ یکی است.

[c][1] یا [k<][2] پیشکامی شده. یا کاف سنگین $[k_y]$.

محلّ وقوع: پیش از واکه‌ها و نیم‌واکه گروه «ایـ» یعنی کسرهٔ کوتاه و بلند (ī , e) و یای مجهول (یٚ = ē) و نیمه مصوّت یای معلوم (y). نمونه:

ـ پیش از /ē/ که جانشین کسرهٔ کوتاه نیز هست:[3]

کیٚو cēw یا k<ēw = کوه.[4] کیٚشه cēša(h) یا k<ēša(h) = مجادله، مرافعه.

کیٚ؟ cē یا k<ē = چه کسی؟ کیٚچ cēč یا k<ēč = کک (حشره).

ـ پیش از / ī / مانند:

کیف cīf یا k<īf = کیف. کیسه cīsa(h) یا k<īsa(h) = کیسه.

حتّی اگر بین / c / و / i / واو مجهول / ō / هم باشد، / ک / سنگین تلفّظ می‌شود مانند:

کوٚیٚر C'wēr یا k<'wēr = کور ـ نابینا. کوٚیٚسان C'wēstan یا k<wēsan = کوهستان.

ـ پیش از نیم‌واکهٔ / y / مانند:

ته کیه tac' ya(h) (tak<' ya(h)) = تکیه. شکیان šik<yān (šicyān) = شکسته شدن و شکستن. تکیان tik<yān = چکیدن.

نتیجهٔ بررسی انجام شده در این مورد را در عبارت زیر می‌شود خلاصه کرد:

واج / ک / پیش از گروه / ایـ / یعنی (e ، ī ، ē ، y = (کسرهٔ کوتاه، کسرهٔ بلند، یای مجهول و یای معلوم) پیش آمده یا (پیشکامی) تلفّظ می‌شود و در غیر آن (پسکامی).

[k>] یا $[k^u]$ پسکامی شده. (یا کاف سبک).

۱- ر.ک. به: ثمره یدالله. آواشناسی زبان فارسی. ص ۵۶.

۲- علامت (>) و (<) برای واکه‌های پیش‌آمده و پس‌رفته بکار می‌رود نه برای واج‌ها (ر.ک. به: لطف‌الله یامحمّدی. درآمدی به آواشناسی. ص ۱۶۰ شمارهٔ ۱۶) امّا برای تعیین و تشخیص این دو نوع / ک / هم، علامت گویایی است.

۳- نگ. به: صفحهٔ ۲۱۶.

۴- در لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی یا اردلانی) کیٚف k<ēf ادا می‌شود. مانند پارسی پهلوی.

محلّ وقوع: در غیر حالت‌های قاعدهٔ بدست آمدهٔ بالا یعنی پیش از واکه‌های (a، ā، o، ū) و واو مجهول (ō) و حرکت ربوده (i). نمونه‌ها:

- پیش از فتحهٔ کوتاه a : کەم k>am یا kam = کم، اندک.[۱] کەس k>as یا kas[۲] = کس. کەوش k>aw'š یا kaw's = کفش.[۳]
- پیش از فتحهٔ بلند / ā / : کار k>ār = کار. کانی k>ānī = چشمه.
- پیش از ضمهٔ کوتاه / o / : کن k>on = سوراخ. کوڵ k>ol̥ = کوتاه.
- پیش از واو مجهول / ō / : کۆن k>ōn = کهنه. کۆڵ k>ōl̥ = شانه ـ نااستاد.
- پیش از ضمّهٔ بلند / ū / : کووره k>ūra(h) کوره. کووپه k>ūpa(h) = کوپه.
- پیش از حرکت ربوده / i / : کتێو k>itēw = کتاب. کنر k>inir = نخ قرقره.

در واژهٔ فارسی کمک k>ōmac / ک / نخست پیش‌آمده و سبک و / ک / آخر سنگین تلفّظ می‌گردد. امّا به طوری که اشاره شد در کردی مخرج / C / از آنچه در فارسی ادا می‌شود، عقب‌تر و درنتیجه آوای آن (مانند عربی و انگلیسی) روشنتر است.

[k^{h}] با دمش. محلّ وقوع آن در ابتدای واژه‌ها و هجاها پیش از واکه‌ها و در پایان واژه بعد از واکه‌ها یا نیم‌واکه‌ها. نمونه:

- کار k^{h}ār = کار. کەو k^{h}aw = کبک. کینه c^{h}īna(h) یا k^{h}<īna(h) = کینه. کۆڵان k^{h}<ōl̥ān = کوچه.
- دایک dayk^{h} = مادر. باوک b^{h}āwk^{h} = پدر. بووک būk^{h} = عروس.

۶-۱-۱-۲- واجگونه‌های / گ /

این واج هم مانند / ک / دو واجگونهٔ مشخّص دارد. در کردی فاصلهٔ مخرج آن دو از

۱- (کم) در فارسی با / ک / سنگین ادا می‌شود (cam).

۲- (کس) نیز مانند (کم) در فارسی با / ک / سنگین ولی در کردی با / ک / سبک ادا می‌شود.

۳- دور نیست که تلفّظ در اصلی آن بجای / ف / فاء اعجمی / و / یا / ف / بوده باشد که در زبان فارسی به / ف / و در زبان کردی به / و / تبدیل شده است.

آنچه در فارسی وجود دارد بیشتر و درنتیجه تمییز آنها نیز آسانتر است. (مانند /ک/).

[ɟ][۱] یا [gy] یا [g<][۲] پیشکامی.

محلّ وقوع: مانند آنچه در مورد /ک/گفته شد، بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که /ک/ پیش از نیم‌واکه /و/ واکه‌های گروه (ایـ) یعنی / e /، / i /، / ē / و / y / پیشکامی یا (سخت‌کامی پیشین) تلفّظ می‌شود. این قاعده در این مورد در زبان فارسی هم صدق می‌کند.* به نمونه‌های زیر توجّه فرمائید:

پیش از / ē / یا / e /: گێج ēj یا g_yēj = گیج. گێلاس g_yēl̥as = گیلاس.

ـ پیش از / ī /: گیره ī‌ra(h) یا g_yīra(h) = گیره. گیرفان y_gīrfān = جیب.

ـ پیش از / y /: گیا 'yā یا g_y'yā = گیاه. گیان g_y'yān = جان.

باز هم مانند آنچه که در مورد /ک/گفته شد، / w / حایل بین /گ/ و (ایـ) مانع تأثیر پذیرفتن و سنگین شدن /گ/ نیست. نمونه:

گوێز 'wēz ɟ یا g_y'wēz = گردو. گوێچکه g_y'wēčka(h) = گوش.[۳]

[g] یا [g>] پسکامی.[۴]

محلّ وقوع: پیش از واکه‌های غیر گروه (ایـ). بدینقرار:

ـ پیش از حرکت ربودهٔ (i): گشت g>išt = همه. گڕ g>ir̥ = شعلهٔ آتش.

ـ پیش از (a): گەل g>al = مردم، توده. گەچ g>ač = گچ.

ـ پیش از (ā): گا g>ā = گاو. درگا dirg>ā = درگاه، دروازه.

ـ پیش از (o): گوڵ g>ol̥ = گل. گورج g>orj = فرز. سریع در انجام کار.

۱- ر.ک. به: ثمره، یدالله. آواشناسی زبان فارسی. ص ۵۶.

۲- نگ. به: پاورقی شمارهٔ ۲ ص ۶۲.

*- نگ. به: پیوستی همین فصل صفحهٔ ۱۱۹ شمارهٔ ۱-۲-۲ پ.

۳- توجّه داشته باشیم که در واژه‌ای مانند کوێژ g_yōyiž = زالزالک، اوّلاً در بعض لهجه‌ها مثل (سنه‌یی) همین واژه را به تبعیّت از قاعدهٔ یاد شده g_y'wīž ادا می‌کنند. ثانیاً [gy] در اینجا خود حرکت واو مجهول را دارد. ثالثاً / y / به صدای / i / است.

۴- ثمره آنرا در فارسی [نرمکامی پسین] نوشته است.

- پیش از (ō): گۆڵ g>ōḻ سگ نر. گۆشت g>ōšt = گوشت.

- پیش از (ū): گووشان g>ūšān = فشردن. و شگفت اینکه از این نمونه بسیار نادر است.

[g̥] واکرفته.

محّل وقوع:

- در آخر واژه‌ها. مانند: سه گ sag̥ = سگ. ڕه گ rag̥ = رگ.[۱]

۷-۱-۱-۲- واجگونه‌های / ق /

[q̥] واکرفته در آخر واژه. مانند:

شه‌ق šaq̥ = اردنگ. ڕه ق raq̥ = سخت. بڵق bilq̥ = حباب (روی آب).

[qy] با مخرج پیش آمده. پیش از واکه‌ها. مانند:

قاڵاو qyāḻāw کلاغ. قین qyīn - کین، لَج، قووڵ qyūḻ = عمیق، گود.

۸-۱-۱-۲- واجگونه‌های / ف /

[fᵘ] کامی شده [f]

در مجاورت / l / مانند:

- فڵان fᵘlān = فلان. فڵچه fᵘilča(h). قولف qolfᵘ = قفل.

[f̥] گرد.

پیش از / ō / و / ū /. مانند:

- فۆته fōta(h) = لنگ فوته. فوو fū = فوت.

[f:] کشیده. مانند:

به فر baf:r[۲] = برف. فریشته f:rīšta(h) = فرشته.

۱- این / گ / واکرفته و / د / واکرفته اغلب به / ک ج / تبدیل می‌شوند.

۲- واژهٔ پهلوی آن (وفر wafr، وفره wafra یا vafra).

۹-۱-۱-۲- واجگونه‌های / س /

[s^u] نرمکامی شده یا [s̊، ~~s~~، s̥].

تلفّظش عین / ص / عربی است و در کردی (و در لهجهٔ سقزی) نیز به همان روشنی و غلظت تلفّظ می‌شود. در الفبای کردی علامت مشخّصی برای آن نه لازم است و نه وجود دارد.(۱)

محلّ وقوع: بیشتر در آغاز واژه ظاهر می‌شود. امّا در میان و آخر واژه نیز نمونه دارد:

آغاز واژه مانند: سّەوز s^uawz = سبز. سەڵت s^ua̰lt تنها (بی‌همسر).

میان‌واژه مانند: مسقاڵ mis^{u}qa̰l = مثقال. مەسڵەحەت mas^{u}la̰hat = مصلحت.

آخر واژه مانند: قەڵس qa̰l̥s^u

[s:] کشیده.

محلّ وقوع: بیشتر بیش از واکه‌ها و ابتدای واژه. نمونه:

سارد s:ārd = سرد. سێو s'ː ēw = سیب. سینه s:īna(h) = سینه.

سۆڵ s^uō̰l = شور. سوور s:ūr = سرخ ـ قرمز.

ـ میان و انتهای واژه: بەسووڵە bas:ṵ̄la = خمره. چلێس č'lḛs: = شکمو.

[s>] پس رفته.

مانند: سمیت s>'mīt = سمنت، سیمان. ساون s>āwin = صابون. ساقه s>?ā̰qa(h)(۲) = صدقه. سەویل s>awīl = چپق.

[s<] پیش آمده.

مانند: سەور s<aw'r = صبر. سیان s>iyan = سه.

۱- زیرا مصوّت‌ها داخل هیأت نگارش واژه است و / ص / و / س / و / ث / باهم اشتباه نمی‌شود.

۲- به لهجهٔ موکریانی s^uāqa(h) یا s^ua?āqa که دور نیست s^ua āqa با ابدال / د / به / ع / باشد.

۱۰-۱-۱-۲- واجگونه‌های / ش /

[šᵘ] نرمکامی شده یا [š] شین واکدار. یا (شین صادی).[۱]

محلّ وقوع: پیش از واج‌های / l̥ / و / r̥ /. مانند:

ـ شڵپه sᵘil̥pa(h) = صدای افتادن در آب و یا مانند آن. شڵێوه šᵘil̥ēwa(h) = ریزش برف و باران باهم که در آخرین روزهای زمستان و یا نخستین روزهای بهار اتّفاق می‌افتد.

شڵه‌قان sᵘil̥aqān = بهم زدن مایع (مثلاً دوغ).

ـ شڕ šuir̥ = پاره. شه‌ڕ šᵘar̥ = جنگ ـ دعوا.

امّا پیش از / l / و / r / تلفّظ سبک دارد. مانند:

شل š'il = شُل (نه سفت). شه‌ل šal = شل (لنگ).

شریت š'rīt = طناب، بند. شه‌ریک šarik یا šaric = شریک.

[š:] کشیده.

محلّ وقوع پیش از واکه‌ها و حرکت مختلسه یا ربوده (i). نمونه‌ها.

ـ پیش از / i / مانند: شویت š:wīt = شوید. شله š:ila(h) = شله (نوعی غذا).

ـ پیش از / a / مانند: شه‌رم š:arm = شرم. شه‌خس š:axs = امامزاده.

ـ پیش از / ā / مانند: š:ār = شهر. شاگرد š:āgird = شاگرد.

ـ پیش از / ē / مانند: š:ēt = دیوانه. شێر š:ēr = شیر (درنده).

ـ پیش از / ī / مانند: شیر š:īr̥ = شیر (نوشیدنی). شین š:īn = زاری ـ رنگ آبی.

ـ پیش از / ō / مانند: شۆڕ š:ōr̥ = بلند، آویزان. شۆخ š:ōx = شوخ، زیبا.

ـ پیش از / ū / مانند: شوو š:ū = شوهر. š:ūl̥ شووڵ = شاخهٔ نازک درخت.

ـ پیش از نیمه مصوّت‌ها. مانند: شوان s:'wan = شبان.[۲] ئه‌شیا ?aš:yā = چیزها.

۱- برای توضیح‌های کافی مراجعه فرمایید به پیوستی فصل ۲ شمارهٔ ۳-۲ / پ.

۲- در (پهلوی): سپان. امروز در کردی شبان برّه و بزغاله‌ها را (سه‌پان sapān) می‌گویند.

۱۱-۱-۱-۲- واجگونه‌های / ز /

[z^{u}] نرمکامی شده یا [z] یا [z] یا [ ]

واجگونه‌ای که برای همگان به آسانی قابل تشخیص و تمییز است تلفّظ آن مانند / ظ / عربی است ولی در الفبای کردی علامت ویژه‌ای ندارد و نیازی هم نیست.

محلّ وقوع: بیشتر با / ḻ / و / ṟ / می‌آید. مانند:

- پیش از / ḻ / مانند: زولّم z^{u}oḻm = ظلم. زولّف z^{u}oḻf = زلف ـ موی بلند.[1]

- پیش از / ṟ /: زڕنا z^{u}iṟnā = سُرنا. زڕان z^{u}iṟān = بریدن خواب. فاش شدن راز.

[z:] کشیده.

محلّ وقوع: پیش از واکه‌ها. مانند:

پیش از / i /: زل z:il = گنده. زمه z:ima(h) = سنبه.

پیش از / ā /: زاوا z:āwā = داماد. زاروو z:ārū = زالو.

پیش از / ī /: زین z:īn = زین. زیک z:īc = صدای زیر (نه بم).

پیش از / ō /: زۆر z:ōr = زور. زۆڵ z:ōḻ = حرامزاده.

پیش از / o /: زوو z:ū = زود. ده زوو daz:ū = نخ (که نازک نباشد).

[z>] پس رفته.

محلّ وقوع: بیشتر پیش از / a / و / ē / و / y / و / w /.

زەواڵ z>awāḻ = زوال. زەنگ z>anŋ = زنگ. زێو z>ēw = نقره. زیایی z>yāyī = زیادی. زەوی z>awī = زمین.

۱۲-۱-۱-۲- واجگونه‌های / ژ /

[ž:] کشیده. مانند:

ژوور žūr = بالا.[2] بژار biž:ār = وجین. ژیان ž:'yan = زندگی.

۱- / z / پیش از / l / و / r / نرمکامی نمی‌شود. مانند: زله zila(h) = گنده. زریان ziryan = باد خزان.

۲- (ژوور) در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه به معنای (اتاق) هم هست.

[žᵘ] نرمکامی شده یا [ž] برگشته.

محلّ وقوع پیش از / l / و / Ɒ / مانند: ژاڵه žᵘāḽa(h) = ژاله. ژەنگ žᵘaŋ یا žᵘang = زنگ (اکسید فلزات).

۲-۱-۱-۱۳- واجگونه‌های / ج /

[jᵘ] نرمکامی شده یا [dʒ]

محلّ وقوع: پیش از / ḽ / و / r̥ /.

جڵف jᵘḽf = جلف. جەڵەب jᵘaḽab = جلب. جەڵە jᵘaḽa(h) = دسته. جڕ jᵘir̥ = شیشکی.

[jʰ] دمیده. مانند:

مەرج marjʰ = گرو. خەرج xarjʰ = خرج. جیکە jʰīka = جیک جیک.

۲-۱-۱-۱۴- واجگونه‌های / چ /

[čᵘ] نرمکامی شده یا برگشته [č]

محلّ وقوع پیش از / ḽ / و / r̥ / مانند

چڵێس čᵘḽēs = شکمو. چڵاو čᵘiḽāw = چلو. چڕان čᵘir̥ān = پاره شدن.

۲-۱-۱-۱۵- واجگونه‌های / ه /

[ḥ] حلقی یا [h]

تلفّظ و شکل نوشتنی آن در کردی هم مانند عربی است. نمونه:

حەوت ḥawt = هفت. حەفس[1] ḥafs = حبس.

۱- در لهجهٔ موکریانی (ḥafs) = با / س / سنگین چنانکه در عربی بگویند (حفص).

۱۶-۱-۱-۲- واجگونه‌های / خ /

[x:] کشیده

محلّ وقوع: پیش از واکه‌ها. مانند:

- پیش از / i /: خراپ x:rāp = خراب. بد. خز x:iz = لیز.
- پیش از / ā /: خاڵ[۱] x:āḽ = خال. خاس x:ās = نیک، خوب.
- پیش از / a /: خه‌و x:aw = خواب. خه‌ریک x:arik = مشغول.
- پیش از / ē /: خێزان x:ēzān = اهل و عیال. خێرا x:ērā = سریع‌العمل، فرز.
- پیش از / ī /: خیه (خی‌یه) x:iya(h) = مَشک. خیت x:īt = خیط، شرمنده.
- پیش از / ō /: خۆڵ x:ōḽ = خاک. خۆی x:ōy = نام شهری در آذربایجان غربی.
- پیش از / ū /: خووک x:ūk = خوک، گراز. خووس x:ūs = خیساندن.

۱۷-۱-۱-۲- یک واجگونه / غ /

[ŏ>] پس رفته، نمونهٔ روشن آنرا در واژهٔ (غه‌ڵه‌ت ŏ>aḽat = غلط) می‌بینیم که در مقایسه با واژهٔ (غه‌ش ŏaš = غش) آشکارا مخرجش عقب‌تر است.

۱۸-۱-۱-۲- واجگونه‌های / م /

[m] واکرفته. محلّ وقوع: بیشتر در آخر واژه. نمونه:

سم sim = سُم. ده‌م dam = دهان. چه‌م čam = رودخانه. شه‌م šam = شمع.

[m] گرد. محلّ وقوع: پیش از / ō و ū /. نمونه:

مۆری mōrī = چلوار. مووچه mūča(h) = کشتزار، مزرعه. مووسایی mūsaiy = یهودی.

۱- در لهجهٔ موکریانی به معنای (دایی) هم هست. سقزی (دایی = خاڵۆ x:āḽō).

۱۹-۱-۱-۲- واجگونه‌های / ن /

[n] واکرفته. محلّ وقوع: بیشتر در پایان واژه. مانند:

من min = من. بزن bizin = بز. نه‌وسن nawsin = شکمو.

گاهی هم در ابتدای واژه. مانند: نزدیک n'zīk = نزدیک.

[n<] پیش آمده. محلّ وقوع: پیش از همخوان‌های بیواک. مانند:

په‌ن <pan = پند. خه‌وتن <xawtin = خوابیدن. چلّکن <čilkin = چرکی. پرخن <pirxin = آنکه (خروپف) می‌کند. ئاسن <ʔāsin = آهن.

واجگونهٔ همخوان‌های / ʔ /، / ʕ /، / v /، / l /، / r /، / w /، / y / و چند واجگونه دیگر در لهجهٔ سقزی چندان روشن و قابل تمییز نیست. همان‌گونه که در دیگر لهجه‌ها واجگونه‌های دیگری وجود دارد که بهتر است در آواشناسی زبان کردی مورد بررسی دقیق قرار گیر د...

۲-۱-۲- همخوان‌های ویژهٔ زبان کردی[۱]

۱-۲-۱-۲- / ڵ /

اسم این همخوان (لامی قه‌ڵه‌و lāmī qaḷaw و با علامت / ḷ / در این کتاب نشان داده شده است. تلفّظ آن درست آوای / ل / در کلمهٔ مبارکهٔ الله (ج) است هنگامی که از زبان یک عرب فصیح‌اللّهجه شنیده می‌شود.[۲] در انگلیسی هم نمونه فراوان دارد. چنانکه در دو واژهٔ Girl = دختر و To clime = بالا رفتن (از کوه)، ادّعا کردن می‌بینیم. با این تفاوت که در عربی و انگلیسی بعنوان یک همخوان مستقلّ مطرح نیست. دکتر لطف‌الله

۱- این همخوان‌ها به (لهجهٔ سقزی) و یا لهجهٔ دیگری اختصاص ندارند و بنابراین بهتر است تحت عنوان عام (زبان کردی) از آن یاد شود.

۲- در فارسی معمول است که برای تمییز / ه / از / ح / اوّلی را (های هوّز) و دوّمی را (حـای حُـطّی) بگویند. درکردی نیز به همین روش برای تمییز دو همخوان مشابه هریک را به واژه‌ای نسبت بدهند. بر این اساس / ل / مشترک کردی ـ فارسی را (لا می له‌ڕ lām ī lar) می‌گویند. یعنی / ل / که در واژهٔ (له‌ڕ lar = ضعیف، لاغر) وجود دارد. و لام نشاندار / ڵ / را (لامی قه‌ڵه‌ر lam ī qaḷaw). قه‌ڵه‌و = چاق، فربه.

یارمحمّدی آنرا چنین توصیف می‌کند:

«[lⁿ] کم‌مانع، رسا، سیال، کناری، نرمکامی شده، واکدار، لثوی»[۱]

برای تولید آوای /ڵ/ سرِ زبان (نه نوکِ زبان) به ابتدای پیشکام اندکی بالاتر از لثه، و دو طرف تیغهٔ زبان به دندان‌های نیش و آسیای کوچک فکّ بالا می‌چسبد. پسِ زبان در برابر نرمکام بالا می‌رود. در وسط زبان گودی ایجاد می‌شود. برای ایجاد این گودی سرِ زبان به ابتدای پیشکام فشار می‌آورد و پسِ زبان هم با حفظ فاصله از نرمکام - چنانکه در / R / فرانسوی دیده می‌شود - بالا می‌آید صدای تار آواها بدون ایجاد سایش از بین نرمکام و تهِ زبان - مخرج /ڵ/ - می‌گذرد، در حفرهٔ سخت‌کام و گودی زبان می‌پیچد و هوا بدون سایش از طرفین زبان خارج می‌گردد.

در ادای /ل/ زبان به جلو و طرفین فشار اندکی دارد و شیاری هم در آن ایجاد نمی‌شود. امّا برای تولید /ڵ/ فشار زبان نخست متوجّه بالا بردن پسِ زبان و حفظ فاصلهٔ با نرمکام است و دیگر اینکه سرِ زبان هم برای ایجاد گودی در وسط زبان (قاشق مانند) به جلو به ابتدای پیشکام می‌رود. شاید هم همین مناسبت است که خانم کلباسی آنرا (برگشتی) توصیف می‌کند.[۲] زیرا گودی در وسط زبان ایجاد می‌شود و بنظر می‌رسد که برگشت نوک زبان هم در اینجا ضروری باشد.

همخوان /ڵ/ در زبان کردی واج مستقلّی است و نمی‌توان آنرا واجگونه /ل/ به‌شمار گرفت. مقایسهٔ دو دسته واژه‌های زیر این مطلب را ثابت می‌کند.[۳]

۱- ر.ک. به: درآمدی به آواشناسی. چاپ اوّل. مرکز نشر دانشگاهی. ص ۱۷۷ شمارهٔ ۷۷.

۲- ر.ک. به: ایران کلباسی. گویش کردی مهابادی. چاپ مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی شمارهٔ ۵۱۳ ص ۸ و فصل اوّل دستگاه واجی. ص ۱. امّا بهتر است بجای (لثوی) (لثوی - کامی) توصیف شود.

۳- بوعلی سینا در کتاب «مخارج‌الحروف» به نوعی لام اشاره می‌کند که باید همین /ل/ باشد: «... و همچنین لام مُطْبَق که نسبت آن به لام معروف مانند طاء به تاء است و در زبان ترکان فراوان است و گاهی آنرا به جای حرف دیگر می‌گیرند، و مردم فراخ دهان آنرا در عربی بکار می‌برند، امّا درست مانند لام معروف می‌گیرند». به نقل از (مخارج الحروف) به تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری ص ۸۵ پ ۵.

/ ل /

کول = kol = کُند، نه تیز
گەل = gal = ملّت، تودهٔ مردم
قول = qol = پاچه
چل = čil = چهل (۴۰)
سل = sil = سل (ناخوشی)
گول = gol = مبتلای به جَرَب

/ ڵ /

کوڵ = kol̥ = کوتاه
گەڵ = gal̥ = بین دو پا
قوڵ = qol̥ = بی‌دُم (مرغ بی‌دُم)
چڵ = čil̥ = شاخهٔ نازک درخت
سڵ = sil̥ = رَم، ترس، احتیاط
گوڵ = gol̥ = گُل

۲-۲-۱-۲- / ڕ /

اسم این همخوان در الفبای کردی (ڕێی گڕان rē ī gr̥ān)[۱] است و در این کتاب با / r̥ / نشان داده شده است. در عربی و انگلیسی و بسیاری دیگر زبان‌ها نمونه فراوان دارد. امّا در کردی بعنوان یک همخوان مستقلّ ـ بطوری که خواهیم دید ـ مطرح است. دکتر لطف‌الله یار محمّدی این همخوان را چنین توصیف می‌کند:
«[r^u]کم مانع، رسا، سیال، لرزشی، غلتان، نرمکامی شده، واکدار، لثوی» ... در آوای رای مشدّد در عبارت عربی الرّحمٰن الرّحیم.[۲]

خوبست به جای شرح تولید / ڕ / به تفاوت آن از این جهت با / ر / اشاره شود. به همان‌گونه که در تفاوت تولید / ڵ = l̥ / با / ل = l / گفته شد، در این‌جا نیز برای تولید / ڕ /، گودی زبان در مقایسه با / ر / به نحو کاملاً محسوسی آشکار است. از این گذشته، در تولید / ر / فشار ماهیچه‌های زبان متوجّه سرِ زبان و نوکِ زبان (در برابر لثه و ابتدای سخت‌کام) است،[۳] و طرفین حاشیهٔ زبان آزادانه به دندان‌های کناری خود بخوبی نزدیک می‌شود. امّا در تولید / ڕ / فشار زبان متوجّه دو نقطه است تا گودی وسط

۱- یعنی / ر / که در واژهٔ «گڕان = شعله‌ور بودن» وجود دارد. و / ر / معمول در فارسی کنونی را هم / ر / «گران girān = سنگین» می‌گویند.
۲- ر.ک. به: درآمدی به آواشناسی. ص ۱۷۷ شمارهٔ ۷۹ و ۸۲.
۳- و به این اعتبار می‌توان آنرا (برگشتی) شمرد.

زبان پدپد آید: نخست نوک زبان (نه سرِ زبان) که متوجّه سخت‌کام است[۱] و دیگر پسِ زبان که اندکی بالا می‌آید.

شدّت ادای / ڕ/ از / ر/ بیشتر است. و بالاخره وقتی که / r / را (لرزشی) توصیف می‌کنیم برای / r̥ / بهتر است از صفت (زنشی) استفاده شود.

نمونه دو دسته واژه‌های زیر، وجه تفارق و استقلال دو همخوان مورد بحث را در کردی نشان می‌دهد:

/ ر /	/ ڕ /
گران girān = پرقیمت، سنگین	گڕان gir̥ān = سوختن، شعله‌ور بودن
کران kirān = انجام دادن، شدن	کڕان kr̥ān = خاراندن، خراشیدن
زیره zīra(h) = زیره[۲]	زیڕه zīr̥a(h) = جیغ و فریاد از ترس
مران mirān = میراندن، کُشتن	مڕان mir̥ān = غنودن
بریا biryā = ایکاش، برده شد	بڕیا bir̥yā = بریده شده
سوور sūr = قرمز، سرخ	سووڕ sūr̥ = چرخش

۳-۲-۱-۲- / ŋ /

این همخوان درست آوای (ing = علامت استمرار) در انگلیسی را دارد و با همان روشنی و غلظت در کردی ادا می‌شود. در الفبا علامت ویژه‌ای برای آن وضع نشده و با (نِك) نشان داده می‌شود. مانند:

چنگ čiŋ = چنگ (انگشتان دست). سنگ siŋ = میلهٔ بافتنی.[۳]

سه‌نگ saŋ. لنگ liŋ = لنگ (پا). شنگ (šiŋ) = شنگ (گیاه بهاری). ته‌نگ

۱- و به این اعتبار می‌توان آنرا (برگشتی) شمرد.

۲- دانه‌های ریز قهوه‌یی و سبز که در پخت و پز از آن استفاده می‌شود (زیره، زرشک، زعفران).

۳- در لهجهٔ موکریانی به معنای (سینه).

tanŊ = تنگ. دەنگ danŊ = صدا. قوڵنگ qoḷanŊ = کلنگ.[۱]

در فارسی آوای کم‌فروغ آنرا در واژه‌های مختوم به (نگ) می‌شنویم. نمونه:
سنگ، منگ، تنگ، درنگ، زنگ، خدنگ، فشنگ، پلنگ.
در تلفّظ این واژه‌ها چانچه /گ/ آخر را [وا کرفته]کنیم به آوای Ŋ نزدیک می‌شویم.

۴-۲-۱-۲-/خو/، /x^u/

واج مستقلّی که مانند چند واج دیگر (ō، ē، v) نمونهٔ آنرا در آثار شاعران و نویسندگان و دانشمندان فارسی تا قرن ششم و هفتم هجری هم می‌بینیم. شکل نوشتنی آن باقی است امّا آوایش فراموش گشته است. روشنترین و بهترین تلفّظ آنرا در کردی سۆرانی در لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی) و در لهجهٔ (کرماشانی = کرمانشاهی) می‌توان یافت. در لهجهٔ سقزی هم آوایش ضعیف شده و در لهجهٔ موکریانی با /ۆ/ هم‌مرز شده است. از همان نمونه‌های باقی مانده در لهجهٔ سقزی به چند مورد زیر توجّه فرمائید:

خویشک x^uayšk = خواهر. خواردن x^uārdin = خوردن. خوره تـاو x^uaratāw = روز آفتابی (بی‌ابر). خوش x^uaš = خوش، خرّم، لذّت‌بخش. خوانچه x^uānča(h) = خوانـچه. خوازبێنی x^uāzbēnī = خواستگاری.

روحانیّون و کسانی که تحصیلات مکتبی دارند (در کردستان) در خـوانـدن مـتون فارسی آوای این واج را به خوبی ادا می‌کنند. شمارهٔ این افراد (بویژه در شهر) رو بـه کاهش است. حتّی حاضران هم در برابر (نیشخند) قشر درس‌خواندهٔ (مـدرسه)هـا از سال‌ها پیش تلفّظ فارسی امروزی را جانشین تلفّظ درست خود کرده‌اند. امّا باز هم در روستاها ملّایان (پیشنماز مسجد) هنوز هم اغلب آوای درست / خو / را ـ در خواندن متون فارسی ـ مراعات می‌کنند.[۲]

۱- از بهترین نمونه‌های آن در لهجهٔ سقزی بنگووس = وجب. چنگوورْ = ناخن کشیدن. با ناخن بصورت و یا دست کسی کشیدن و آنرا زخمی کردن. هەنگاو = قدم.
۲- نک. به: پیوستی همین فصل شمارهٔ ۴-۲ / پ.

۵-۲-۱-۲- / ڤ / یا / ڤ / یا «فاء اعجمی» یا / v /

این واج هم‌آوای / v / انگلیسی است و در کردی نیز به همین نام خوانده می‌شود. مانند / خو / در فارسی پیش از اسلام وجود داشته و بعد از اسلام هم قرن‌ها دوام آورد. آوایش در فارسی امروز روشنی خود را از دست داده ولی در کردی (بویژه کرمانج ژوورو)(۱) همچنان باقی مانده است.

تولید آوای / v / به / f / بسیار نزدیک است. در تولید / v / دندان‌های پیشین فکِّ بالا بر روی خط وسط لب پائین قرار گیرد.(۲) امّا در تولید / f / این خط پائین‌تر از آن و پشت لب قرار دارد و دندان‌ها به جدار داخلی لب می‌رسند. و بالاخره / f / بیواک و / v / واکدار است.

نمونهٔ روشن آن در لهجهٔ سقز:

(گوڤه giva) یا (گیوڤه gīvā(h)) یا (گیڤ ڤه gīv va(h)) هر سه به معنای صدای رد شدن بسیار سریع (بویژه در هوا، مانند تیر).(۳)

(بوڤه biva) یا (bivva(h) بوڤه) واژه‌ای که برای برحذر داشتن کودک از دست بردن به چیزی بکار می‌رود.

به همان‌گونه که دربارهٔ / خو / گفتیم، اندک اندک آوای این واج / و / هم در لهجهٔ موکریانی و سقزی و سنه‌یی نیز در سراشیب ابدال قرار گرفته امّا در تمام منطقه‌های وسیع (کرمانج ژوورو) اصالت و کاربرد گسترده‌اش را حفظ کرده است. ضمیر سوم شخص مفرد (ناپیوسته = منفصل فاعلی) در (کرمانج ژوورو) [ئەڤ ?av] و در (کرمانج خوارو = پائین، جنوب)(۴) [ئەو ?aw] یعنی درواقع / v / به / w / تبدیل شده است. نمونهٔ دیگر [هاڤ] پیشوند مفید معنای همراهی [هاو] شده است چنانکه (هاڤمال hāvmāl)

۱- نگ. به: صفحهٔ ۳۸ توزیع جغرافیایی لهجه‌های کردی.

۲- مانند لب گزیدن.

۳- شاخهٔ نازک و بلندی را بسرعت به راست و چپ تکان بدهیم. همان صدای (گیوه) است. ضمناً واژهٔ (گیوه gīwa(h)) به معنای همان (گیوه) فارسی است = کفش تابستانی دستباف.

۴- نگ. به: صفحهٔ ۳۸ توزیع جغرافیایی لهجه‌های کردی.

تبدیل به (hāwmaḽ هاومال)[۱] شده است. هر دو واژه به معنای (رفیق ـ حریف) است. و نمونه‌ها از این دست فراوان است.

۶-۲-۱-۲- [ڤ = v]، [و = w]، [ۆ = ō]، [وو = ū]

برای شناخت دو همخوان و نیم‌واکهٔ واو مجهول / ۆ = ō / و واکه / وو = ū / در زبان کردی، بهتر است ابتدا به همخوان [و] و واکهٔ / و / در فارسی توجّه و آنگاه در مقایسه با این دو به معرّفی آن دو دیگر بپردازیم.

۱-۶-۲-۱-۲- همخوان / و / در فارسی

همخوان [و] در فارسی امروز، حلقی، لب و دندانی، انسدادی، سخت، بارهش و بادمش است. به این ترتیب که دو دندان پیش بالا با پشت لب (یا روی لب) پایین مماس می‌شود، و پس از باز شدن انسداد و تولید [و] دمش با حالت آزاد لب‌ها آوای آن را کامل می‌سازد. مانند:

وَزن، روِش، وُشمگیر، واژه، کویر، تاووس، هوو.

نظیر همخوان [و] در کردی در واژه‌های زیر دیده می‌شود که با (v) آوانگاری شده است:

ڤێنه vēna = عکس (تصویر). ڤێران vērān = ویران. هەویر havīr = خمیر. جاوین jāvīn = جویدن. تەوێڵ tavēḽ = پیشانی. ئەوین ʔavīn = عشق.

مشخّصات آن عبارتست از: حلقی، لب و دندانی، واکدار، سایشی، انفجاری، بادمش، گسترده.

۱- واژه (هُمال = هم‌نبرد، حریف) درواقع همین (هاو مال) است که ضمّهٔ اوّل آن را به فتحه می‌خوانند. هُمال درست‌تر از هَمال است.

۲-۶-۲-۱-۲- [و = w]

همخوان یاد شده در کردی واجگونه‌ای دارد که هم آوای [w] در انگلیسی است. در فارسی امروز نمونه از آن نمی‌توان بدست داد. در کردی از فراوانی قابل توجّهی برخوردار است. در تولید آوای این واجگونه در کردی، دندان‌ها با لب هیچگونه تماسی ندارند. انسداد ورهشی در کار نیست. آوا از میانکام برمی‌خیزد و پس از لغزش در کانال بلندی که لب‌های میانی ایجاد می‌کنند بادمش از گردی لب‌ها خارج می‌گردد. مشخّصات آن چنین است:

نرمکامی، دو لبی (میانی)، واکدار، لغزشی، بادمش، گرد.

نمونهٔ آنرا در واژه‌های زیر می‌بینیم که با [w] آوانویسی شده است:

هەور hawr = ابر. گوێز giwēz = گردو. کوێر k'wēr = کور، نابینا. شوێن š'wēn = جا، نشان. خوین xiwēn = خون. ورد wird = خُرد، کوچک، ریز. وشک wošk = خشک. هەوا havwā = هوا. وریا wiryā = بیدار، هشیار. کەوەر kawar = تره، کَوَر. گەون gawin = گَوَن. حەوت ḥawt = هفت.

۲-۶-۲-۱-۳- **نیم‌واکهٔ واو مجهول / ۆ = ō /**

اگر در تولید [و = w] از فشار لب‌های میانی و طول کانال آنها و در نتیجه از گردی لب‌ها و شدّت لغزش بکاهیم، آوای واو مجهول بدست می‌آید. برای تولید [و = w] گذرگاه بلندتری از گردی میان لب‌ها لازم است و لغزش در تمام این کانال جریان دارد. امّا در تولید / ۆ = ō / بخش داخلی ترِ لب‌ها از ایجاد این کانال آسوده است و فشار برای گرد شدن لب‌ها کمتر لازم است و لب‌ها به گستردگی و (آزاد بودن) متمایل.

مشخّصات واو مجهول چنین است:

نرمکامی، دو لبی، واکدار، لغزشی، نرم، بی‌دمش، نیمگرد. نمونهٔ واو مجهول در واژه‌های زیر به چشم می‌خورد که با / ō / آوانگاری شده است.

بۆر bōr = بور. جۆ jō = جو. خۆڵ xōḷ = خاک.

دۆس dōs = دوست. رۆژ rōž = روز. نۆبەرە nōbara = نوبر.

۴-۶-۲-۱-۲- / وو = Ū /

این وا که همان / و / فارسی است که در کردی هم وجود دارد. در نوشتن کردی آن را به صورت بالا با دو (واو) می‌نویسند تا از دیگر واوها بخوبی بازشناخته شود. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

سوود sūd = سود. سروود sirūd = سرود. درووود dirūd = درود.

مقایسه دو دسته نمونه واژه‌های زیر وجه تفارق و استقلال / ۆ = ō / و / وو = ū / را به خوبی نشان می‌دهد.

/ وو /			/ ۆ /		
بوون	būn	= بودن، داشتن	بۆن	bōn	= تعفّن، بوی بد
دوو	dū	= دو (۱ + ۱)	دۆ	dō	= دوغ
نووک	nūk	= نک، تیزی، قلّه	نۆک	nōk	= نخود
قووڵ	qūḽ	= گود، عمیق	قۆڵ	qōḽ	= بازو
شوو	šū	= شوهر	شۆ	šō	= نم، رطوبت
لوو	lū	= غدّه (زیرپوست)	لۆ	lō	= لایه، جوف

۵-۶-۲-۱-۲-

در گویش (تیله کۆیی tīlakōyī) دهستان شرقی سقز بین سقز و سنندج (و یا بهتر است بگوییم غرب و شمال غربی دیواندره) هم نوعی / و / وجود دارد که درست مانند / u / در زبان فرانسوی ادا می‌شود. این / و / که می‌توان آن را (واو یایی) نامید، در لهجهٔ آذری هم به همان فراوانی دیده می‌شود. امّا در لهجهٔ (سقزی) یا (موکریانی) و

(سلیمانیه) و حتّی (اردلانی = سنندجی) نمونه از آن نمی‌توان بـه دست داد. در ایـن لهجه‌های اخیر این (واو یایی) به او = w / یا / وو = ū / تغییر یافته است. نمونهٔ بارز آن واژهٔ (قوّل qoḷ = عمیق گود) است که در لهجهٔ (تیله کوّیی) آنرا با (واو یایی) چنان تلفّظ می‌کنند که گویی می‌خواهند بگویند (قیول qyūḷ).

۷-۲-۱-۲- / یٚ = ē/ یای مجهول (واکه)

یای مجهول هم مانند / وّ / و / خو / در آثار شاعران و دانشمندان ۶ و ۷ هجری آثارش باقی است و در فارسی امروز فراموش شده است. در کردستان و در میان افرادی که تحصیلات مکتبی دارند ـ همان‌گونه که در مورد / خو / گفته شد ـ هنگام خواندن متون فارسی (گلستان، بوستان، اشعار مولوی و ...) تلفّظ دقیق آنرا هنوز هم مراعات می‌کنند.

تولید / یٚ / ـ اگر به هنگام ادای یای معروف کنونی فارسی مثلاً در واژه‌های (دید، چید، سپید، شنید، و مانند آن‌ها) تنش و فشار اندک زبان راکه متوجّه طرفین حاشیهٔ زبان و (فشردن آوا به سخت کام) است، باز هم کاهش دهیم و آوای / y / را با پایین آوردن فکّ و شل کردن زبان، به جلو رها سازیم، صدای / یٚ / حاصل می‌شود. بنابراین تفاوت تولید / ی / و / یٚ / در نرمتر بودن / یٚ / و شل شدن زبان و حرکت مختصر فکّ بطرف پایین است. مخرج / ی / کام و مخرج / یٚ / (پیشکام و لثه) یا (لثه) است. مشخّصات آوایی این دو چنین خواهد بود:

/ ی / ـ کامی، واکدار، کم مانع، غلتی

/ یٚ / ـ لثوی ـ کامی، واکدار، نرم، لغزشی

برای تمییز وجه تفارق و استقلال این دو واج از همدیگر در کردی به دو دسته نمونه واژه‌های زیر توجّه فرمایید:

/ ی /			
ژیر	jīr	=	دانا ـ متین
شیر	šīr	=	مایعی که از پستان تراود
تیر	tīr	=	تیر. گلوله
پیشه	pīša(h)	=	شغل. کار
پیس	pīs	=	نجس
دین	dīn	=	ما می‌آییم. دین

/ یٚ /			
ژێر	jēr	=	زیر
شێر	šēr	=	شیر (حیوان درنده)
تێر	tēr	=	سیر (نه گرسنه)
پێشه	pēša(h)	=	استخوان
پێس	pēs	=	پوست
دێن	dēn	=	آنها می‌آیند. شما می‌آئید.

/ ی / بعضی واژه‌های مشترک (کردی ـ فارسی) در کردی / یٚ / تلفظ می‌شود. که درواقع می‌توان گفت تلفّظ قدیمی‌تر آن در کردی محفوظ مانده است. برای نمونه:

دلێر = دلیر. پێش = پیش. دروێش = درویش. رێحان = ریحان.

۳-۱-۲- نیم واکه‌ای جدید / یٚ / «یای پیچان» یا «یای نرم» / /[1]

در گویش یا لهجهٔ مردم شهر سقز نیم واکه‌ای وجود دارد که تا کنون از دید پژوهشگران بدور مانده است. بی‌گمان زبان کردی از زبان‌های بسیار قدیمی و بازماندهٔ از اقوام «ماد» و پیشتر از آنان «ماننا» و «زاموآ» و نخستین جایگزینان در کوهستان‌های زاگرس و زبان اقوام «گوتی» و «لولوبی» و «کیسی یا کاسی» است. به بسیاری دلیل‌ها و سبب‌ها و عوامل جغرافیائی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، قومی، دینی، تربیتی و ... کردها توانسته‌اند زبان و فرهنگ گذشتهٔ خود را بهتر از دیگران نگهداری کنند. به این موضوع پیشتر اشاره شد. (نگ: ۲-۱ صفحهٔ ۲۱).

۱-۳-۱-۲- به دور ماندن / یٚ / تاکنون از دید پژوهشگران

امروز تقریباً تمام نشریّات کردی به لهجهٔ (سلیمانیّه ـ موکریانی یا سابلاخی) است و

۱- علامت پیشنهادی اینجانب برای آوانگاری / یٚ / (/ y / خوابیده با اندک تغییر).

این لهجه شاید تنها لهجه‌ای است که از /ئ/ خالی مانده است. لهجهٔ (سابلاخی = مهابادی = موکریانی = سلیمانیّه)، در میان لهجه‌های گوناگون کردی از جهت قابلیّت نگارش آن با الفبای فارسی (عربی) ـ و با تغییراتی که در آن داده‌اند[۱] منحصر به فرد است. بسیاری از واژه‌های کردی (کرمانج ژووروو = شمال) و بعض لهجه‌های (کرمانج خوّاروو = جنوب از جمله «اورامانی» و «مریوانی») را نمی‌توان بخوبی حتّی با همین الفبای کنونی کردی هم نوشت. زیرا تعداد واکه‌های با آوای (بینابینی) که از پارسی باستان و میانه در زبان کردی بجا مانده است، زیاد است. و بی‌گمان الفبای کنونی (با ۶ مصوّت ساده و چند مصوّت مرکّب) برای واژه‌هایی که (پیش از اسلام) با ۱۴ مصوّت (الفبای دین دبیره) نوشته می‌شد، نارسا بوده و هست.

بطوری که در پیوستی، همین فصل اشاره خواهد شد، /ئ/ نیم واکه‌ای است که از روزگاران باستان در زبان کردی بجا مانده است. این نیم‌واکه در معنی و تفسیر بسیاری واژه‌های باستانی و فرس قدیم و پارسی میانه ـ که باستانشناسان (غرب و شرق) تاکنون در آن زمینه به اشتباه رفته‌اند ـ نقش کلیدی دارد.

۲-۳-۱-۲- مشخّصات آوایی / یای پیچان / یا / یای نرم / = / ئێ /

پس زبان به طرف سخت کام بالا می‌رود و گذرگاه تنگی را بوجود می‌آورد (محلّ بست). برای این بالا رفتن، ماهیچه‌های وسط زبان به پس زبان فشار می‌آورند و در وسط زبان گودی ایجاد می‌شود.[۲] طرفین (حاشیهٔ زبان) به دندان‌های طرفین فکّ پایین می‌چسبد. نوک زبان آزادانه به دندان‌های جلو فکّ پایین رها شده است. نرم کام افراشته است. چاکنای باز است و به همین علّت فشار بیشتری برای لرزش تار آواها لازم است و بدین منظور شش‌ها با شدّت زیادتر (از حدّ معمول) فشرده می‌شوند. فکّ پایین

۱- مانند الفباهای لاتینی مصوّت‌ها داخل هیأت نگارش واژه است و همان‌گونه که تلفّظ کنند، می‌نویسند.

۲- مانند گودی که در مورد / إ / گفته شد (نگ. به: ص ۷۱) با این تفاوت که در اینجا سر زبان و نوک زبان پایین آمده است نه بالا رفته.

اندکی به عقب[۱] و بالا می‌رود لاکن دو ردیف دندان‌های آسیا (بالا و پائین) به هم نمی‌رسند و دندان‌های پیشین فکّ پایین از هم ردیف بالایی خود فاصلهٔ بیشتری می‌گیرد.[۲]

هوا از گذرگاه تنگ پس زبان و سخت‌کام به سوی سخت‌کام (پیشین) و گودی زبان می‌لغزد و وسط زبان آنرا به سخت‌کام (پیشین) می‌فشارد. و آنگاه از فاصلهٔ بین دو ردیف دندان‌های جلو خارج می‌شود.

و با این توضیح‌ها /یع/ نیم‌واکه‌ای است:

سخت‌کامی - پس زبانی، واکدار، کم‌مانع، لغزشی، بی‌دمش، بارهش، نرم.

/یع/ در ابتدای واژه‌ها واقع نمی‌شود و از این جهت به (واکه) مانند است.[۳] از طرفی دیگر به ندرت نمونه‌هایی هم می‌توان به دست داد که در میان واژه و بین و (واکه) ظاهر شده باشد - هرچند در این حالت بیشتر از ابدال / d / = / د / (واکرفته) و (بدون آمادگی) و / گ / پدید می‌آید.

نمونه در میان واژه: ئایعر ?ā~cir = آتش.

نمونه ابدال / د /: ئامایع ه ?āmā~ a(h) = آماده.[۴]

واجگونهٔ /یع/

[یع] یا [ ] حلقی شده یا [یع] بسیار سخت.

در ادای این واجگونه چاکناری به طرف پایین حرکتی آشکار دارد، آنچنان که حرکت (سیب آدم) را از بیرون بخوبی می‌توان مشاهده کرد. فضای حلق در این حالت به حدّاکثر گشادی می‌رسد زیرا (سیب آدم) و (غبغب) و (بیخ زبان) هم به پایین و هم به جلو می‌آیند. نمونهٔ بسیار نادری است از (حلقی شدگی) که با (نرمکامی شدگی) تفاوت

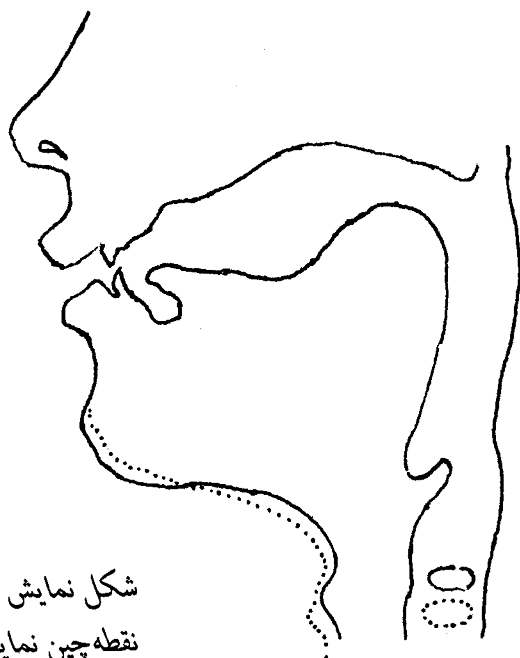
۱- این شاخص و یا (حرکت) در مورد دیگر واج‌ها دیده نمی‌شود. در واک‌ها هم عقب رفتن زبان است نه (فک).

۲- به سبب پس رفتن فک پایین.

۳- در فارسی نیم‌واکهٔ / ی / در ابتدای واژه هم می‌آید. (یار، یزد، یواش ...).

۴- تبدل / د / به / ~ / بویژه در لهجهٔ اورامانی نمونهٔ زیادتری دارد.

دارد.(۱) چون ادای /ێ/ در این حالت به سختی می‌گراید، می‌توان آنرا سخت شده گفت. و چون اندکی بادمش توأم است می‌توان آنرا (دمیده) نیز نامید [ێʰ].



شکل نمایش تولید / ێ /.
نقطه‌چین نمایش تولید [ێ']
(یای پیچان (نرم) حلقی شده).

[ێʰ] گرچه با [ێ] در نحوهٔ ادا تفاوت آشکار دارد، امّا چون مفارق نیست و ایجاد تقابل نمی‌کند، جز واجگونه‌ای از آن بشمار نمی‌آید. نمونهٔ دیگر از این دست شین صادی [šᵘ] است که با / š / در ادا تفاوتی آشکار دارد امّا واجگونه‌ای از آن است.

در فصل سوم راجع به (ێ) بیشتر گفتگو خواهیم کرد.

۱- ر.ک. به: دکتر لطف‌الله یارمحمّدی. درآمدی به آواشناسی. در نظام (آی.پی.ا) برای نرمکامی شدگی و حلقی شدگی (هر دو) یک علامت منظور شده است.

۲-۲- مشخّصات آوایی واج‌ها و واجگونه‌ها در زبان کردی (لهجهٔ سقزی)

شماره	واج و واجگونه	نشان		مشخّصات آوایی	نمونه		
		کردی	فارسی		آوانگاره	به کردی	معنی به فارسی
۱	p	پ	پ	دولبی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، بی‌رهش	pat	پەت	نخ ـ طناب پاره
۲	p^h	پ	پ	دولبی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	p^harda(h)	پەردە	پرده
۳	p^-	پ	پ	دولبی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بارهش	q̥ap$^-$	قەپ	گاز (با دندان)
۴	p'–p_y	پ	پ	کامی‌شده، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بی‌رهش	šap$_y$l̥axa(h)	شەپڵاخە	سیلی
۵	p	پ	پ	دولبی میانی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، گرد	pūk	پووک	لثه
۶	b	ب	ب	دولبی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بادمش، بی‌رهش	bard	بەرد	سنگ
۷	b^h	ب	ب	دولبی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	b^hazm	بەزم	بەزم
۸	b^-	ب	ب	دولبی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بی‌رهش	dāb$^-$	داب	رسم ـ عادت
۹	b	ب	ب	دولبی میانی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بادمش، بی‌رهش	bōr	بۆر	بور

شماره	واج و واجگونه	نشان		مشخّصات آوایی	نمونه		
		کردی	فارسی		آوانگاره	به کردی	معنی به فارسی
۱۰	t	ت	ت	دندانی ـ لثوی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	tirs	ترس	ترس
۱۱	t^h	ت	ت	دندانی ـ لثوی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، بی‌رهش	t^haxt	ته‌خت	تخت
۱۲	t^u	ت	ط	لثوی ـ نرمکامی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	t^ualāq̣	ته‌لاق	طلاق
۱۳	t^-	ت	ت	دندانی ـ لثوی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	pišt	پشت	پشت
۱۴	d	د	د	دندانی لثوی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	dam	دەم	دهان
۱۵	d	د	د	دندانی لثوی، واکرفته، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بی‌رهش	bard	به‌رد	سنگ
۱۶	d, $-d^u$	د	د	نرمکامی شده، واکدار، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	d^uiḷ	دڵ	دل ـ قلب
۱۷	k	ک	ک	نرمکامی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بارهش	kirm	کرم	کرم
۱۸	k>$-k^h$	ک	ک	نرمکامی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	k^has	کس	کس
۱۹	C$-K^u$	ک	ک	پیش‌نرمکامی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	k^uēw	کێو	کوه

شماره	واج و واجگونه	نشان: کردی	نشان: فارسی	مشخّصات آوایی	نمونه: آوانگاره	نمونه: به کردی	نمونه: معنی به فارسی
۲۰	g	گ	گ	نرمکامی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بارهش	gal	گه‌ل	تودهٔ مردم
۲۱	g	گ	گ	نرمکامی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بی‌رهش	s^{u}ag	سه گ	سگ
۲۲	g<.g_y	گ	گ	پیشکامی شده، واکدار، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بارهش	g_yēj	گێج	گیج
۲۳	q	ق	ق	نرمکامی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	qaḷā	قه‌ڵا	قلعه
۲۴	q	ق	ق	نرمکامی، واکرفته، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بارهش	r̥aq̥	ڕه‌ق	سخت ـ سفت
۲۵	q<	ق	ق	پیش‌آمده، واکدار، پرمانع، انسدادی، بادمش، بارهش	q<ōl̥	قۆڵ	بازو
۲۶	?–?	ع	ع	حلقی، واکدار، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بارهش	?ayb	عه‌یب	عیب
۲۷	?	ء	ئه	چاکنایی، بی‌واک، پرمانع، انسدادی، بی‌دمش، بارهش	?agar	ئه‌گه‌ر	اگر
۲۸	f	ف	ف	لب و دندانی، بی‌واک، سایشی، بادمش، بی‌رهش	frišta(h)	فریشته	فرشته
۲۹	f:	ف	ف	کشیده، بی‌واک، سایشی، بادمش، بی‌رهش	baf:ir	به‌فر	برف

شماره	واج و واجگونه	نشان		مشخّصات آوایی	نمونه		
		کردی	فارسی		آوانگاره	به‌کردی	معنی به فارسی
۳۰	f^u	ف	ف	کامی شده، بی‌واک، سایشی، بادمش، بارهش	f^uiḷča(h)	فلچه	فلچه ـ فرچه
۳۱	f	ف	ف	گرد شده، بی‌واک، سایشی، بادمش، بی‌رهش	fū	فوو	فوت
۳۲	v	ڤ. ڨ	ـ	لب و دندانی، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	gīv'va(h)	گیوڤه	صدای رد شدن به سرعت
۳۳	s	س	س	لثوی، بیواک، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	sar	سه‌ر	سر
۳۴	s:	س	س	کشیده، بیواک، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	s:awr	سه‌ور	صبر
۳۵	s>	س	س	پس‌رفته، بیواک، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	sim	سم	سُم
۳۶	s<	س	س	پیش‌آمده، بیواک، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	syān	سیان	سه (۳)
۳۷	s یا s^u	س	ص	نرمکامی شده، بیواک، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	s^uaḷt	سه‌ڵت	تنها، بی‌همسر
۳۸	š یا ʃ	ش	ش	لثوی، بیواک، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	šaw	شه‌و	شب
۳۹	$š^u$	ش	ش	لثوی ـ کامی، بیواک، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	$š^u$iḷpa(h)	شلپه	صدای افتادن در آب

شماره	واج و واجگونه	نشان		مشخّصات آوایی	نمونه		
		کردی	فارسی		آوانگاره	به کردی	معنی به فارسی
۴۰	s:	ش	ش	کشیده، بیواک، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	š:ār	شار	شهر
۴۱	z	ز	ز	لثوی، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	zard	زەرد	زرد
۴۲	z:	ز	ز	کشیده، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	zāwā	زاوا	داماد
۴۳	z>	ز	ز	پس رفته لثوی ـ کامی، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	z>awḁl	زەواڵ	زوال
۴۴	z^u یا ʒ	ز	ظ	نرمکامی شده، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	z^uo̥lm	زوڵم	ظلم
۴۵	ž	ژ	ژ	لثوی، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	žin	ژن	زن
۴۶	ž:	ژ	ژ	کشیده، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	ž:ān	ژان	دل درد
۴۷	ž^u یا z	ژ	ژ	نرمکامی یا برگشته، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	ž^uāl̥a(h)	ژاڵه	ژاله
۴۸	j	ج	ج	لثوی، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	jažin	جەژن	جشن
۴۹	j^u یا dʒ	ج	ج	نرمکامی شده، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	juil̥f	جڵف	جلف

شماره	واج و واجگونه	نشان		مشخّصات آوایی	نمونه		
		کردی	فارسی		آوانگاره	به کردی	معنی به فارسی
۵۰	j^h	ج	ج	لثوی، واکدار، پرمانع، سایشی، بادمش، بی‌رهش	$marj^h$	مەرج	شرط
۵۱	č یا tʃ	چ	چ	لثوی، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	čil	چل	چهل (۴۰)
۵۲	$č^u$	چ	چ	نرمکامی شده، واکدار، پرمانع، سایشی، بی‌دمش، بارهش	$č^u$l̥āw	چڵاو	چلو
۵۳	h	ه	ه	چاکنائی، بیواک، سخت، سایشی، بادمش، بارهش	haw'r	هەور	ابر
۵۴	h یا h	ح	ح	حلقی، واکدار، سخت، سایشی، بادمش، بارهش	h̥awt	حەوت	هفت
۵۵	x	خ	خ	کامی، بیواک، سخت، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	xaw	خەو	خواب
۵۶	x:	خ	خ	کشیده، بیواک، سخت، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	šāx	شاخ	شاخ ـ قلّه سنگی
۵۷	x^u	خو	خو	کامی ـ لبی، واکدار، سخت، سایشی، بادمش، بارهش	x^uaratāw	خوورەتاو	روز آفتابی
۵۸	ŏ	غ	غ	کامی، واکدار، سخت، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	ŏaš	غەش	غش
۵۹	ŏ>	غ	غ	پس رفته، واکدار، سخت، سایشی، بی‌دمش، بی‌رهش	ŏ>ḁlat	غەڵەت	غلط

شماره	واج و واجگونه	نشان		مشخّصات آوایی	نمونه		
		کردی	فارسی		آوانگاره	به‌کردی	معنی به فارسی
۶۰	m	م	م	دولبی، واکدار، کم مانع، خیشومی	dam	دەم	دهان
۶۱	m	م	م	دولبی میانی، واکدار، کم مانع، خیشومی	mōr̥	مۆڕ	چشم غرّه
۶۲	m	م	م	دولبی، واکدار، کم مانع، خیشومی	m'nāḽ	منالْ	بچّه
۶۳	n	ن	ن	لثوی، واکدار، کم مانع، خیشومی	nizīk	نزیک	نزدیک
۶۴	n	ن	ن	واکرفته، واکدار، کم مانع، خیشومی	bin	بن	بُن
۶۵	n<	ن	ن	جلو آمده، واکدار، کم مانع، خیشومی	n'wēž	نوێژ	نماز
۶۶	Ɗ	نگ	نگ	ملازی ـ خیشومی	činƊ	چنگ	چنگ
۶۷	l	ل	ل	لثوی، واکدار، کم‌مانع، سایشی، کناری	laš	لەش	بدن ـ اندام
۶۸	l–l	ڵ	–	نرمکامی، واکدار، کم‌مانع، سایشی، کناری	bal̥ā	بڵا	بلا
۶۹	r	ر	ر	پیشکامی، واکدار، بسته، لرزشی، (زنشی)	bar	بەر	بَر، میوه

شماره	واج و واجگونه	نشان		مشخّصات آوایی	نمونه		
		کردی	فارسی		آوانگاره	به کردی	معنی به فارسی
۷۰	r	ڕ	–	نرمکامی، واکدار، بسته، غلتان (برگشته)	rōž	ڕۆژ	روز
۷۱	w	و	و	دو لبی، نیم‌واکه، باز، لغزشی	?aw	ئەو	او
۷۲	ō	ۆ	–	دو لبی میانی، نیم‌واکه، باز، لغزشی	d'rō	درۆ	دروغ
۷۳	y	ی	ی	کامی، واکدار، لغزشی، سخت	yak	یەک	یک
۷۴	y	ێ	–	کامی، واکدار، لغزشی، نرم	dēr	دێر	دیر
۷۵		ڠ	–	سخت‌کامی ـ پس‌زبانی، واکدار، کم مانع لغزشی، نرم	ba[illegible]	بەڠ	بد.بیک
۷۶		ێ	–	حلقی ـ پس‌کامی، واکدار، کم‌مانع لغزشی، بسیار سخت	?ā[illegible] ir	ئائێر	آتش ـ نور

ملاحظات:

۱ـ واجگونه‌های انتخاب شده در لهجه یا گویش سقزی به آسانی برای همگان قابل تشخیص است. از آوردن واجگونه‌هایی که تمییز آن دشوار و در حدّ تخصّص باشد، خودداری شده است. ۲ـ دربارهٔ واج‌های ویژهٔ زبان کردی به پیوست فصل مراجعه فرمایید. ۳ـ علامت‌های بکار رفته در

جدول از دو منبع زیر اقتباس شده است:

۱ـ دکتر یارمحمدی. لطف‌الله. درآمدی به آواشناسی: (h) علامت بادمش. خط تیره در بالا و کنار راست علامت (بی‌رهش). (y) علامت (کامی شده). (ʼ) بر بالا و سمت راست علامت (کامی شده) ـ از جدول آی، پی، ا ـ. (u) بر بالا و سمت راست علامت (نرمکامی شده). (<) در کنار علامت (پس رفته). (>) علامت (پیش‌آمده) و (:) علامت کشیدگی.

۲ـ از دکتر ثمره. یدالله. آواشناسی زبان فارسی: (ه) در زیر، علامت (واکرفته). ( ) بر بالای واج علامت (گرد شده).

۴ـ علامت / یع/ و آوانگارهٔ آن / y / به پهلو افتاده = /ـﻛ/، علامت پیشنهادی اینجانب برای نیمه واکهٔ جدید (یای نرم) یا (یای پیچان) است.

۳-۲- واکه‌ها در گویش سقزی (زبان کردی)

در بررسی واکه‌ها در زبان کردی و لهجه‌های آن از جمله (لهجهٔ سقزی) به معیارهای زیر باید توجّه داشت:

۱ـ میزان کشش

۲ـ جلو آمدن و پس رفتن زبان

۳ـ بالا رفتن و پایین آمدن زبان

۴ـ شدّت (سختی و نرمی ادای واکه)

۵ـ گردی و گستردگی لب‌ها

۱- میزان کشش

در کتاب‌های آواشناسی فارسی به (کشش) در حاشیه توجّه می‌شود. لاکن در بررسی آوایی واکه‌ها (در زبان کردی)، برای (کشش) موقع برتر را باید درنظر گرفت.

حرکت اوّل بخش بزرگی از واژه‌های کردی / واکهٔ ربوده / است. این واکه از بس

کوتاهی به سکون مانده است. دانشمندان ایرانی از قرن‌ها پیش در زبان فارسی به این موضوع توجّه و بنام (حرکه خفیفه، حرکت مجهوله، حرکت مختلسه) از آن یاد کرده‌اند. در فارسی امروزی نشان و نمونه‌ای از آن نمی‌توان بدست داد. ما تحت عنوان (حرکت ربوده) به بررسی آن خواهیم پرداخت.(۱)

کشش در زبان کردی مفارق معنی است. به چند نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

/ ئه = ه / ـَـ (فتحه) / a /	ā = الف = ئا
که‌م kam = کم، اندک.	کام kām ؟ = کدام ؟
ڕه‌م ram = رَم، فرار.	ڕام rām = رام، دست‌آموز
ئه‌و aw? = او (شناسه سوم شخص مفرد)	ئاو āw? = آب
ئه‌وه awa? = آن	ئاوا āwā? = آبادان ـ این‌چنین

در بررسی / واکه‌ها، نیم‌واکه‌ها / به تفصیل در این مورد گفتگو خواهد شد.

در فارسی هم چنین است. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

a = ـَـ (فتحه) = زبر	ā = الف
سر sar = کلّه	سار sār = نام پرنده
دم dam = نفس	دام dām = وسیلهٔ گیر انداختن شکار

e = کسره = زیر ـِـ	ī = ی
نه‌ویْ navē = مبادا ـ نه شود	نه‌وی navī = از بیخ تکان خورد
سڕیْ s'rē = رازی / یک سرّ	سڕی s'rī = پاک کرد، سِتُرد

۱- نگ. به: ص ۹۸ و ۹۹.

o = ضمّه = ـُـ پیش	ū = و
کوڕ kor̥ = پسر[۱]	کووڕ kūr̥ = فلج، بی‌حس
قوڵ qol̥ = حیوان دم‌بریده. سرِ پهنِ تخم‌مرغ.	قووڵ qūl̥ = ژرف، عمیق

۲ـ جلو آمدن و پس رفتن زبان

گروه واکه‌های / i ، e ، a / پیشین و گروه / ū ، o ، ā / پسین و برای همگان شناخته شده است. واکهٔ ربوده که به تسامح و به ناچار با / i / نمایش داده می‌شود، از تمام واکه‌ها پیشین‌تر و به «اَ»ی بسیار کوتاهی که در آخرین لحظه‌های ادای واج‌های انسدادی (آوای رهش و دمش) شنیده می‌شود، مانده است. و یا به آوای آخرین لرزش تار آواها هنگام ادای واج‌های (سخت) و به همین جهت با واج‌های (چاکنائی) و (حلقی) و (نرمکامی) جمع نمی‌شود. بعبارت دیگر این دسته واج‌های اخیر نمی‌توانند با / i / = حرکت ربودهٔ مورد نظر ما بیایند و به ناچار همیشه همراه یکی از واکه‌های دیگر هستند. در این قاعده استثنایی اگر خودنمایی کند در مخرج نرمکام است.

۳ـ بالا رفتن و پایین آمدن زبان

واکه‌های / i / = حرکت ربوده و / ī / (کشیده) و / ū / (ضمّهٔ کشیده که در رسم‌الخط کردی به شکل «وو» یا «وُ» یا «ۊ» نمایش داده می‌شود و / ü /[۲] جزو واکه‌های (بسته) است. که زبان بالاترین ارتفاع را دارد.

واکه‌های / e / و / ē / = یای مجهول (یٚ) و / o / و / ō / = واو مجهول جزو واکه‌های (نیم باز) یا (نیم بسته) هستند.

۱- کوڕ kor̥ = پسر کووڕ kūr̥ = سر، بیحس از سرما.

۲- این واکه در لهجهٔ سقزی متروک مانده است. امّا در لهجهٔ (تیله کویی tīlakōyi) دهستان‌های شرق سقز و آبادی‌های مسیر جادهٔ بخش (ایرانخواه ـ ئێرانشا) به دیواندارە، و دهستان (خوژخوڕه). کاربرد وسیع دارد. rü = ریو = رفت.

دو واکهٔ / a / و / ā / جزو دستهٔ (باز) می‌باشند.

و در یک تقسیم‌بندی دیگر:

بسته : / i /، / ī /، / ū /، / ü /، / u /.

نیم بسته : / e /، / o /.

نیم باز : / ō /، / ē /.

باز : / a /، / ā /.

۴ـ شدّت (سختی و نرمی ادای واکه)

در تقسیم‌بندی اخیر واکه‌های (بسته) و (نیم بسته) ادایی «سخت» و واکه‌های (باز) و (نیمه‌باز) ادای «نرم» دارند.

سخت : / i /، / ī /، / ū /، / u /، / ü /.

نرم : / o /، / ō /، / e /، / ē /، ـ / a /، / ā /

۵ـ گردی و گستردگی لب‌ها

از جهت گردی و گستردگی لب‌ها به ترتیب زیر خواهد بود:

گرد : / ū /، / u /، / ü /، / ō /، / o /.

گسترده : / i /، / ē /، / e /، / i /، / a /، / ā /.

۱-۳-۲- / i / حرکت ربوده

طول محور کشش این واکه از مرز سکون چندان فراتر نمی‌رود. گفتیم در آوانگاری به تسامح بدینگونه نمایش داده می‌شود. زیرا در بسیاری موارد بدان می‌ماند که واژه‌های انگلیسی (brown ، twin و plate) را به صورت (birūwn ، tiwen و pilat) آوانویسی کنیم ...

هرچند ادای / واکهٔ ربوده / بقدری سریع و کشش آن به حدّی کم است که می توان امروز در واژه‌های گوناگون، نسبت آنرا بطور یقین با / a ، e ، o / تعیین نمود، و از طرف دیگر ادای آن در فارسی ممکن است به مرور زمان از واکه‌ای به واکه‌ای دیگر میل کرده

باشد، با این حال باز هم برای نشان دادن تقابل این واکهٔ / حرکت ربوده / با هریک از سه واکهٔ / a ، e ، o / به چند گروه واژه‌های زیر توجّه فرمایید:

الف ـ تقابل / i / و / a /

واژه با واکهٔ / i /	همان واژه با واکهٔ / a /
ترس tirs = ترس	تەرس tars = فضلهٔ الاغ، اسب و استر
شل šil = شُل (نه سفت)	شەل šal = شل. لنگ
زل zil = گنده. بزرگ	زەل zal = گنداب. مرداب
ڕق riq̥ = گریه کودک شیرخوار از لج	ڕەق raq̥ = سخت. سفت
پل pil = تکه یا ریزهٔ گوشت	پەل pal = پر، آب تُنُک
ڕم rim = نیزه	ڕەم r̥am = رمیدن
کل kil = کناره و پیچ راه	کەل kal = گردنه

تقابل / i / با / ā / نیازمند نمونه نیست زیرا / ā / با / i / فاصله زیاد دارد.

ب ـ تقابل / i / و / e /

واژه با / i /	همان واژه با / e / یا / ē /
دڵ dil̥ = دل، قلب.	دێڵ dēl̥ = حیوان ماده (سگ ماده)
کچ kič = دختر	کێچ kēč = کک (حشره‌ای است)
گڕ gir̥ = شعله، نور، صدای بم	گێڕ gēr̥ = لنگ، شل، تابیده
خزان xizān = لیز خوردن	خێزان xēzān = اهل و عیار
دز diz = دزد	دێز dēz = الاغ خاکستری رنگ. یا چیز دیگر
چخ čix = صدای راندن سگ	چێخ čēx = تیر نازک، ستون چادر
زڕ zir̥ = رطوبت از دست داده مثل نان یا پوست دف	زێڕ zēr = طلا

پ ـ تقابل / i / و / o /

واژه با / i /	همان واژه با / o /
دڕ dir̥ = نترس، بی‌باک	دوڕ dor̥ = در (سنگ قیمتی)
خل xil = غلت (زدن یا خوردن)	خول xol = خل، ابله
قل qil = (قله‌قل) = شادی دختربچه‌ها	قول qol = پاچه
کڕ kir̥ = خراش. مرغ کرخ (جوجه خواه)	کوڕ kor̥ = پسر
خڕ xir̥ = کروی. گشاد. گرد	خوڕ xor̥ = جریان تند آب رودخانه
قڕ qir̥ = مرگ‌ومیر دسته‌جمعی. ادا و افاده	قوڕ qor̥ = گل (آب و خاک آمیخته بهم)
سڕ sir̥ = کرخ (بی‌حسّ)	سور sor̥ = لیز خوردن. گیج ماندن

سه گروه نمونه‌های بالا که برای تقابل / i / با (o ، e ، a) ارائه شد، هم‌چنین نمونه واژه‌هایی که در تقابل / o / و / ō / آمد،[۱] تأثیر (کشش) را در مورد ایجاد تقابل بخوبی نشان می‌دهد.

۱-۱-۳-۲- حرکت ربوده / i / و (سکون)

گفتیم که شعاع دایرهٔ آوای / i / چندان از سکون بلندتر نیست و نمایش آن واج‌های ساکن (یا شبه ساکن) را به همراه / i / خالی از مسامحه ندیدیم. با این حال نمونه‌هایی هم وجود دارد که آوای / i / کمابیش محسوس و آشکار است. برای مقایسه این دو حالت به دو گروه واژه‌های زیر توجّه فرمایید:

۱ـ در گروه واژه‌های زیر حرکت حفیف / i / به خوبی محسوس و البتّه تمایزش هم با / a ، e ، o / به خوبی نمایان است.

۱- نگ. به: ص ۹۵.

زبر zib'r = زبر.[۱] سفت sif't = سفت.[۲] مریشک mirišk = مرغ خانگی. پرد pir'd = پل. خراپ xirāp = خراب. چل čil = چهل (۴۰). جل jil = جُل (لباس). گشت gišt = همه، جملگی. بردن birdin = بردن. کردن kirdin = کردن. مردن mirdin = مردن. کز kiz = بی‌فروغ، کز. زریان ziryān = باد پائیزی. من min = من (ضمیر اوّل شخص مفرد).

خستن xistin = انداختن. به ستن bastin = بستن. و بطور کلّی مصدرهای مختوم به (تن) و (دن)، (/ ت / و / د /)شان با حرکت / i / همراه است. یعنی همگی (tin) و (din) تلفّظ می‌شود.

۲ـ در نمونه واژه‌های زیر، آوای آخرین لرزش تار آواها (در واج‌های واکدار) و یا (کشش) در واج‌های (بیواک) با آوای / i / بسیار کوتاه‌تر از دستهٔ نخست، درهم می‌آمیزد و گویی / i / دربین نیست و تنها کشش واج نخستین است که به آوای واج بعدی می‌رسد. بعبارت دیگر گویی دو واج نخست یک (خوشهٔ همخوان) را تشکیل می‌دهند. در این‌گونه موارد است که استفاده از / i / ـ در مقایسه با واژه‌های گروه قبلی ـ اغماض و تسامح است. وگویی از چنبر ناچاری و پذیرش اصل (نبودن ابتدا به ساکن) به استفاده از / i / چنگ زده‌ایم. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

برا b'rā = برادر. که به مسامحه آنرا birā آوانگاری می‌کنند. خشا x'šā و خزا x'zā = لیز خورد. که به اهمال ممکن است xišā ، xiza آوانگاری شود. و از این دست واژه‌ها مانند: دلۆپه dḷōpa یا d'ḷōpa(h) = چکه. تریٚ trē = انگور قسه qsa یا qsa(h) = حرف، صحبت. خنین xnīn = تپاندن. شکان škān = شکستن. و مانند آنها ...[۳]

شاید هم بهتر این باشد که صاحبنظران بعنوان واکه‌ای با کشش کمتر از / i / نشانی برای آن جستجو و معمول کنند.

۱- در تلفّظ فارسی (زبر، سفت) کسرهٔ نخست بخوبی آشکار است.

۲- در تلفّظ فارسی (زبر، سفت) کسرهٔ نخست بخوبی آشکار است.

۳- نمونه‌های بیشتری در این زمینه: شوان šwān = شبان. سمۆره smōra(h) = سمور. گران grān = پرقیمت، سنگین. گڕان gṛān = شعله کشیدن، روشن بودن. چلیٚس čḷēs = شکمو. پشانن pšānin = پاشیدن. تکا tkā = خواهش. چکید. دلیٚر dlēr = دلیر.

دو حالت یاد شدهٔ بالا در مورد / i / در ابتدای هجاها و (خوشه‌های همخوان) نیز جاری است.

گاهی واکه‌های (a، e، o) در واژه‌های مشترک (فارسی ـ کردی) در کردی به / i / تبدیل می‌شوند. در این باره صحبت خواهد شد.(1) امّا اینک به ارائهٔ چند نمونه از هر کدام بسنده می‌کنیم:

ابدال / a / به / i /. مانند:

ترس tirs = تَرس. فرمان firmān = فَرمان. من min = مَن (ضمیر اوّل شخص مفرد).

ابدال / e / به / i / مانند:

دڵ dil = دِل. خشت xišt = خِشت. منەت minat = مِنّت.

ابدال / o / به / i / مانند:

ترش tirš = تُرش. بن bin = بُن. سفره sifra(h) = سفره.

۲-۱-۳-۲- دیگر واکه‌های لهجهٔ سقزی

/ ī / = کسرهٔ بلند

در کردی هم مانند فارسی تلفّظ می‌شود. مشخّصات آوایی آن عبارتست از: پیشین، بالایی، بسته، کشیده، رسا، گسترده.

به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

ئیسه(2) ?īsa(h) = اینک، اکنون. بیر bīr = هوش، حافظه. چاه (بیر). ژیر žīr = دانا، متین. پیش(3) pīš = همّ، اندوه. تیر tir = تیر.

ـ در بعضی واژه‌های مشترک (کردی ـ فارسی) / i / به / ē / (یای مجهول) تبدیل

۱- نگ. به: ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲- در لهجه (موکریانی) و (سلیمانیّه) [ئێستا].

۳- واژهٔ پهلوی است که عیناً در کردی هم اکنون بکار می‌رود. مانند پیشی دابرد pīš ī dā bird = به هَمّ و اندوه (یا فکر) فرو رفت.

می‌شود، مانند: میٚز mēz = میز. بیٚخ bēx = بیخ. دیٚو dēw = دیو.
- در بعضی واژه‌ها نیز تلفّظ به همان‌گونه‌ای است که در فارسی ادا می‌شود نمونه:
پیر pir = پیر. مرشد. پیشه pīša(h) = پیشه (کار). شیر šir = شیر (نوشیدنی).

/ e / = کسرهٔ کوتاه

ادای این واکه هم در فارسی و کردی یکسان است. امّا در بعضی واژه‌ها کشش آن از / i / = حرکت ربوده؛ بیشتر و از / e / = کسرهٔ کوتاهی که در فارسی می‌شناسیم، کمتر است.

به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:
- جن jen = جنّ. سن[۱] sen = سنّ. جهان jehān = جهان.
- منه‌ت menat یا minat = منّت. گرو geraw یا giraw = گرو.
کرم kirm یا kerm = کرم. حل ḥel یا ḥil = هل.
در بعضی واژه‌های مشترک (فارسی - کردی) / e / به / ē / تبدیل می‌شود. مانند:
دیٚق dēq = دِق. دیٚهاتی dēhatī = دهاتی.
در بعضی واژه‌های مشترک (کردی - فارسی) کسرهٔ کوتاه / e / به کسرهٔ بلند / ī / تبدیل می‌گردد. برای نمونه:
در ابتدای واژه: ئیمام ʔīmam = امام. تیجاره‌ت tījārat = تجارت. قیست qīst = قسط.
کسرهٔ : / م / در کشمیش kišmīš = کشمش. / ل / در مجلیس majlīs = مجلس.

/ ē / = یای مجهول

مشخّصات آوائیش عبارتست از: پیشین، نیم‌باز، کشیده، گسترده.
پیشتر دربارهٔ این واکه صحبت شد. در پیوستی فصل هم مجدّد به آن خواهیم

۱- گاهی (sin).

پرداخت. اینک به نمونه‌های زیر توجّه فرمائید:

خویّن xᵘēn = خون. دیّر dēr = دیر. تیّر tēr = سیر (ناگرسنه)

سیّو[1] sēw = سیب. شیّر šēr = شیر (درنده). کوّیّر c'wēr = کور (نابینا).

در بعضی واژه‌های مشترک (کردی ـ فارسی)، به طوری که پیشتر هم اشاره کردیم / ī / به / ē / تبدیل شده و یا بهتر است بگوییم تلفّظ و ادای (پیش از قرن ۷ و ۶ هجری) واژه، در کردی محفوظ مانده است.

/ a / = (ئه). فتحهٔ کوتاه

ادا و آوای آن در کردی و فارسی یکی است. مشخّصات آوایی آن عبارتست از: پیشین. باز. کوتاه. لب آزاد. مانند:

به‌زم bazm یا bazim = بزم. پەن pan = پند. ته‌نیا tanyā = تنها. که‌وش kawš = کفش چه‌م čam = رودخانه.

اشاره شد که / a / در بعضی واژه‌های مشترک (فارسی ـ کردی) به / i / تبدیل می‌شود. نمونه‌های کمیابی هم از ابدال آن به / ē / می‌توان بدست داد، مانند:

/ ج / در واژهٔ فارسی خنجر (xanjar)، که در کردی xinjēr تلفّظ می‌شود. در این واژه / a / نخست به / i / و / a / بعدی به / ē / تبدیل شده است.

/ ā / = / â / = / ئا / (فتحهٔ بلند)

ادای این وا که در فارسی (دهانی‌تر) از کردی است. بدین معنی که در ادای آن نزد فارس‌زبان (بویژه لهجهٔ تهرانی)، بطرز نامحسوسی زبان به طرف داخل منقبض و فضای جلو دهان بازتر می‌شود. چنانکه گویی بخواهند کشش آنرا در این فضا بیشتر و یا شاید اندکی آنرا خیشومی کنند. امّا در کردی زبان رها شده است و هیچ‌گونه تنش و انقباضی

۱- در لهجهٔ (سنه‌یی) [سیف] تلفّظ می‌شود. یعنی همان تلفّظ پهلوی واژه.

ندارد.

درکردی ادامه وکشش / a / آوای / ē / را بوجود می‌آورد. امّا در ادای فارسی (بویژه لهجهٔ تهرانی) آن، کشش با اندک تنش زبان و گاهی غنّه شدن و پس رفتگی همراه است. چنانکه در واژهٔ [آره ?āre(h) = آری] شنیده می‌شود.

مشخّصات آوایی آن بدینقرار است:

پیشین، باز، گسترده، کشیده. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

ئاوی ?avī = آبی. ئاواز ?āwāz = آواز. ئاش ?āš = آسیا. ئاسان ?āsān = آسان. ئالاّ ?ālā = پرچم. سالّ sāl = سال.

/ o / = / و / (ضمّهٔ کوتاه)

ادای این واکه؛ همانند آنچه دربارهٔ / ā / گفتیم، با تلفّظ فارسی آن فرق دارد. / o / در فارسی پسین است. ولی درکردی به (پیشین بودن) بسیار نزدیکتر است. شاید توضیح روشنتر این باشد که بگوییم:

ادای / ā / و / o / درکردی به عربی (تجوید) مانند است.

ادای / o / در فارسی چون پسین است، به خیشومی شدن هم رو دارد. ولی در ادای کردی آن نشانی از خیشومی شدگی نمی‌توان یافت. حتّی در مجاورت واج خیشومی هم / o / درکردی غنّه نمی‌شود. مقایسهٔ دو واژهٔ زیر مطلب را روشنتر می‌سازند.

ـ کن kon = سوراخ. که درکردی مانند کلمهٔ نخست (کُنْ فیکون) عربی تلفّظ می‌شود.

ـ کندر kondor (فارسی) که جزء نخست آن (کن) همان (کن) کردی است. امّا آوای خیشومی شدگی [o] را در «ko» بخوبی می‌شود فهمید.

نمونهٔ دیگر در واژهٔ ترکیبی مشترک «کارکن = کار + کن». در اینجا هم ادای قسمت اخیر «کن» در فارسی با تلفّظ آن درکردی، همان تفاوت را دارد.

وقتی یک نفر کردزبان واژه‌ای را با (ضمّ اوّل) تلفظ کند، از لهجه‌اش بخوبی می‌توان دریافت که / o / در تلفّظ او (پیشین) است. نه (پسین) و یا اگر با دقّت بیشتری مطلب را

ادا کنیم باید بگوییم: / o / در فارسی پسین است و در کردی به (پیشین شدگی) بسیار بیشتر از (پسین بودن) نزدیک شده است. بنابراین در کردی.

/ o / واکه‌ای است: پیشین، نیم بسته، کوتاه، نیمگرد. نمونه:

خول xol = خُل. کوڕ = kor̥ . کولێره kolēra(h) =گرده (نان). تون tonn = تند. وشک wošk = خشک. چورت čort = چرت. چرتکه. قمری qomrī = قمری. گوزەر gozar = گذر.

- در واژه‌های مشترک (کردی - فارسی) / o / در فارسی گاهی به / ō / = (واو مجهول) در کردی تبدیل می‌گردد. نمونه:

بۆشکه bōška(h) = بشکه. دۆعا dō?ā = دعا. کۆت kōt =کُت.

- در بعضی موارد هم به / ū / تبدیل می‌شود. مانند:

دووکان dūkān = دکان. دوو dū = دو. دووچار dūčār = دچار.

/ ō / = / ۆ / (واو مجهول)

اگر / o / (حرکت ضمّهٔ کوتاه) فارسی امروزی تهرانی با مشخّصات (پسین، نیم بسته، کوتاه، نیمگرد) را کشیده ادا کنیم، به آوای (واو مجهول) می‌رسیم. پیداست در اثر این کشش از (نیم بسته) به (نیم باز) خواهیم رسید. بنابراین مشخّصات آوایی / o / به قرار زیر است:

پسین، نیم باز، کشیده، لب نیمگرد، نرم.

دربارهٔ / ō / پیشتر صحبت شد. در پیوستی فصل نیز بیشتر در این رابطه گفتگو خواهد شد. اینک به نمونه‌هایی از / ō / در واژه‌های کردی (لهجه یا گویش سقزی) توجّه فرمایید:

دۆس dōs = دوست. تۆز tōz =گرد و خاک. جۆر jōr = جور. چۆن؟ čōn = چگونه؟ حورێی ḥōrī = حوری. ڕۆژ rōž = روز.

/ ū / = / وو / = ضمّهٔ کشیده

آوای این واکه در کردی و فارسی یکی است. توصیف آوائی آن چنین است:
پسین، بسته، کشیده، گرد.

در ادای / ū / حلقهٔ لب‌ها تنگ‌تر می‌شود و لب‌ها جلوتر می‌آید. گرچه میزان و مقایسهٔ زمان کشش نیاز به دستگاه ویژه‌ای دارد، امّا می‌توان گفت محور کشیدگی / ū / و / ō / هم اندازه است. در الفبای کردی آنرا به سه طریق نوشته‌اند: (وو ـ ۊ، وُ) امّا نوشتن به صورت (وو) پذیرفته‌تر است. نمونه:

دوور dūr = دور. سوور sūr = قرمز. سرخ. نوور nūr = نور. بلوور bilūr = بلور. خووسانن[1] xūsanin = خیساندن.

/ ü /. بدون علامت. یا با دو نقطه در بالا

تلفّظ این واکه همانند / u / در فرانسه و در واژهٔ آذری güzün می‌باشد. این واکه در لهجهٔ سقزی بسیار کمیاب و در اغلب واژه‌ها (بلکه شاید تمام آنها) به / ō / و / ū / تبدیل شده. امّا در لهجهٔ [تیکله کۆیی] کاربرد فراوان دارد، و به سبب آمد و شد ساکنان آنها به سقز احتمال شنیدن آن زیاد است. نمونه‌های آنرا به ناچار از همان لهجهٔ یاد شده می‌آوریم:

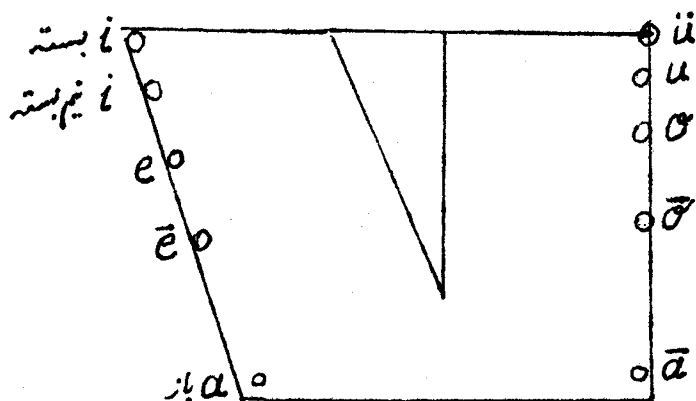
روی rü = رفت. شوی šü = شوهر. موی mü = مو.

این سه واژه در لهجهٔ سقزی به ترتیب زیر ادا می‌شود:

رۆ (یی) rōyī = رفت. شوو šū = شوهر. موو mū = مو.

یادآوری این نکته بجاست که با توجّه به آنچه گفته شد، می‌توان در بازشناسی دقیق (مصوّت‌ها) و (صامت‌ها هم) در الفبای دین دبیره، در زبان کردی، دست به تحقق و مقابلهٔ ثمربخشی برد. نتیجهٔ این کار بدون تردید سرانجام درخشانی خواهد داشت.

۱- در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه (خووساندن).



نمودار مصوّت‌ها در زبان کردی.
جای /ɛs/ در نمودار شمارهٔ ۲ مصوّت‌های اصلی (دانیل جونز)
پس از نقطهٔ ۱۴ و پیش از نقطهٔ ۱۵ می‌باشد.
نگ. به: فصل سوم، ص ۱۳۵

۲-۳-۲- واکه‌های مرکب و توالی (یا همنشینی) واکه‌ها

بطور کلّی باید گفت ترکیب واکه‌ها در کردی از فارسی کنونی بیشتر است. دور نیست فارسی کنونی هم به مرور ایّام سنگینی بار این ویژگی را اندک اندک از دوش خود افکنده باشد. بی‌گمان ناتوانی و نارسایی الفبای عربی (در مقایسه با خط دین دبیره) را از عوامل مؤثر این پدیده بشمار باید گرفت. ...

(ترکیب) و (توالی) واکه‌ها در زبان کردی، چه از نظر کمیّت و چه از جهت کیفیّت به گونه‌ای است که آوانگاری واژه‌ها را مشکل می‌سازد. این مشکل برای شنونده‌ای که به لهجه‌های گوناگون کردی آشنائی بیشتری داشته باشد، جلوهٔ طنزآمیزی به خود می‌گیرد. زیرا یک مسامحهٔ جزیی (حتّی در یک درنگ بسته) معنای واژه را تغییر می‌دهد. بطوری که دیدیم، کشش در (واکه) خود از عوامل تقابل است. نگ. به: ۳-۲ ص ۹۳.

امّا در لهجهٔ «موکریانی» و «سلیمانیه» این مشکل مطرح نیست و به همین مناسبت هم این لهجه در بین لهجه‌های دیگر کردی بعنوان زبان قلم و کتابت برگزیده شده است. البتّه این چاره‌اندیشی سهل‌الحصول بی‌گمان موجب خواهد شد دیگر لهجه‌ها و گویش‌ها که هر کدام به نوعی ذخیره‌های گرانبهایی از ریشهٔ واژه‌های باستانی را در خود نهفته دارند، اندک اندک تحت‌الشّعاع لهجهٔ یاد شده قرار گیرند و فروغ خود را از دست بدهند (طوفانی که خیزش نخستین موج‌های آرام و سبکش از چند دههٔ پیش آغاز شده است).

قدرت و یا میل ترکیبی یا توالی واکه‌ها در کردی زیاد است. اگر تعریف واکهٔ مرکّب «حرکتِ پیوستهٔ اندام‌های گفتار از واکه‌ای به واکهٔ دیگر»[1] را ملاک قرار دهیم، برای نمونه در لهجهٔ سقزی در ترکیب ده واکه و چند نیم واکه، تعداد زیادی واکه‌های مرکّب بدست خواهیم داد. برای نمونه:

i+a در واژهٔ «سه‌ی‌حه‌سه‌ن. say ḫasan» = سیدحسن، به هنگام ندا.

ī+ā = (ئای). چایی = چای. و در پایان ساخت دوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدرهای مختوم به «یان» [مصدرهای مجهول]: خوریای $x^{u}aryai$ = خورده شدی. بریای biryāī = برده شدی. کوتیای kotyāi = کوفته شدی.

ē+ē = (ئه‌یٚ). یای وحدت یا نکره به آخر بعض اسم‌های مختوم به / ā /:

چرایێ čirayē = چراغی. برایێ brāyē = برادری، یک برادر.

a+ā (ئائه). ئائه‌وه ʔāʔawa = آن یکی . ئائه‌لعان ʔăʔal̥ʔān = هم اکنون.

ō+ā = āw (ئاوٚ) خوٚیناوٚ x^{u}ēnāw = خونابه. شه‌راو šarāw = شراب.

ā+ə = (ئائ). پایان ساخت صفت‌های مفعولی یا اسم مفعول. درٚیائ diryāə = پاره شده.

o+a = (ئه‌و aw). که‌و kaw = کبک. پته و p'taw = سفت، توپُر.

۱- ر.ک. به: دکتر ثمره. یدالله آواشناسی زبان فارسی. ص ۱۱۷ سطر نهم از آخر صفحه.

a+ü = (aü) ، در لهجهٔ تیله کۆیی: قەیوول qaül = قبول.

ō+ē = (wē) : بووێ būwē = بوده باشد.

y+ā = (yā) : یا = آخر واژهٔ (دڕیا diŗyā = پاره شد)، دریا diryā = داده شد، سوم شخص مفرد ماضی در مصدر مختوم به (یان).

y+a = (ya) : یه = بای‌یه bāyya = کاسه (بادیه). بیه biyā = بده.

y+ō = (yō) : یۆ = آخرِ ساخت تکراری سوم شخص مفرد ماضی مطلق birdyō = دوباره آنرا برد. (او) برنده شد.

ō+y = (ōy) : بۆی بەره bōy bara = ببر برایش. خۆی xōy = خودش.

o+y = (oy) : جوی j'oy = جنبید یا (j'wī).

u+y = ūy : چووی čūy = رفتی. بووی būy = بودی / داشت.

ā+w = aw : خاو xāw = خام /کم تابیده. پڵاو p'ļāw = پلو.

o+w = ow : (ۆو). بۆ؟ bow = چرا؟ ، بو (رایحه). تۆ tow = تو (ضمیر دوم شخص مفرد). دۆ dow = دوغ ـ که به واو مجهول متمایل است.

ō+ō = wō (ۆۆ) : پایان ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده ساخت (تکراری). بویژه در مصدرهای مختوم به (یان): کریاۆۆ kiryāwō = دوباره باز شد. بریاۆۆ biryāwō = دوباره برده شد. بڕیاوو biŗyāwō = دوباره پاره شد. خاتمه یافت.

ō+ā = wā . (وا): خوا xwā = خدا. دوایی d'wāyi = بعدی.

y+ī = yī (یی): جیایی j'yāyī = جدایی. تەنیایی tanyāyī = تنهایی.

y+ē = yē (یێ): یێڵخ yē'ļix = ییلاق. یێۆاش yēwāš = یواش.

ō+ē = wē (ۆێ): خوێ x'wē = نمک. ئەوێ ?awē = می‌شود. آنجا

ī+ē = yē (یێ). آخر ساخت سوم شخص مفرد مضارع از مصدرهای مختوم به (یان). ئەبریێ ?abiryē = برده می‌شود. ئەبڕیێ ?abiŗyē = بریده می‌شود.

i+ī = (ey) ییی. خی‌یه xiy ya(h) = خیگ. حیز hiy'z = هیز.

. . . .

. . . .

بی‌گمان در پیوستن هریک از این ده واکه و چند نیم واکه به دیگری، ترکیب‌های خنثی و بدون کاربرد عملی هم پدید می‌آید. و یا با موشکافی‌ها و اعمال وسواس علمی ممکن است چند نمونه از ترکیب‌های یاد شدهٔ بالا را از لیست (واکه‌های مرکّب) بیرون برود و ترکیب‌های بیشتری را جایگزین آنها کرد.[۱] امّا توالی و همنشینی (واکه)ها در زبان کردی[۲] خود می‌تواند باب بحث‌های عمیق و پر دامنه‌ای را بگشاید...

همنشینی یا توالی واکه‌ها

از ویژگی‌های بازماندهٔ زبان پارسی قدیم، اوستایی و پهلوی در زبان کردی، یکی هم توالی مصوّت‌ها یا (همنشینی واکه‌ها) است. در فارسی امروزی هم نمونه‌هایی از اینگونه می‌توان یافت مانند:

(yi) ـ در ابتدای بعضی واژه‌ها مانند: ییلاق. یا در میان واژه. مانند آیین. پایین

ـ یای (نسبت) یا (وصف) افزوده به آخر واژه‌های مختوم به / ā /. مانند: آسیایی، اروپایی، دریایی.

(wu یا vu) در بعضی واژه‌ها مانند: طاووس. کاووس. داوود.

جالب این است که در زبان کردی گاهی از دو بیشتر است. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

ئەی ڤائەوێ ؟ ?ay–wā–awē = این چنین می‌شود؟[۳]

ئەئاوا	ئێره	ئێواره[۴]	ئاوەیٖ انۆ	ئەوێ[۵]
این چنین	اینجا	غروب	آباد (پرجنب و جوش)	می‌گردد

?a ?āwā ?ē'ra ?ēwāra ?āwa ⌐ āno ?awē

۱- بحثی مربوط به (آواشناسی زبان کردی).

۲- غیر از لهجهٔ موکریانی و لهجهٔ سلیمانیّه.

۳- به (موکریانی): ئەی وادەبێ؟ ?ay wā da bē .

۴- اصل واژه پهلوی است. در لهجهٔ کرمانی هم (ایوار = عصر درنگ، غروب).

۵- به (موکریانی)

ئەئاوا	ئێره	ئیواران	ئاوەدان	دەبێ (تەوە)
این چنین	اینجا	غروب‌ها	آباد	می‌گردد

[غروب‌ها اینجا این چنین (بدینگونه) آباد (پرجنب و جوش) می‌گردد].

از این‌گونه عبارت و جمله‌ها در کردی نمونه‌های زیاد می‌توان بدست داد.[۱] لاکن البتّه در فارسی امروزی این کار به مرز ناممکن نزدیک است. در پهلوی و اوستا هم که می‌دانیم نمونه فراوان دارد.

ساخت (شرطی، تمنّایی) غالباً به (مصوّت مرکّب / āē / ختم می‌شود. مانند:

بریا بی هارودائێ biryā bī hāwirdā yē

= ایکاش می‌آوردش.

بریا یار لێره بوائێ biryā yār lēra bowāyē = ای کاش دلدار این‌جا (می)بود.

ئه‌گه‌ر	دوێ	ئێواره	تۆ	بهاتایێتی	ئیسه	قسه‌که
اگر	دیروز	غروب	تو	آمده بودی	اکنون	بحث

بڕیاوۆو (۲)

تمام شده بود (خاتمه پیدا کرده بود)

?agar d'wē ēwāra tō bihātāyētī ?īsa(h) qsaka(h) biryāw wō.

۴-۲- ابدال واکه‌ها

۱-۴-۲- تلفّظ کردی اصالت دارد

در شناسائی واکه‌ها به ابدال بعضی از آنها اشاره شد. به دلائل زیادی برای تلفّظ و ادای کردی آنها، باید اصالت قائل شد و درواقع ابدال در تلفّظ فارسی صورت گرفته است. از جمله:

۱ـ واک‌های / یٚ ، ۆ ، خو / که بعد از اسلام تا قرن ۶ و ۷ هجری هم دوام در فارسی

۱- نه در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه.

۲- به لهجهٔ موکریانی.

ئه‌گه‌ر	تۆ	دوێنێ	ئێوارێ	هاتبایێتی	ئێستا	قسه‌که	بڕابوویه‌وه
اگر	تو	دیروز	غروب	آمده بودی	اکنون	حرف	تمام شده بود

?agar tō diwēnē ēwāra hatbayētī ?ēstā qsaka birābūyawa.

دوام آورده‌اند، و در فارسی امروز نمونه‌ای از آن نمی‌توان بدست داد، به همان‌گونهٔ قدیم در کردی اصالت خود را حفظ کرده‌اند.

۲ـ وزن و قافیهٔ ابیاتی که از زمان کاربرد این واک‌ها بجای مانده است، درستی تلفّظ کردی امروز آنها را تأیید می‌کند. نمونه در این زمینه بسیار است. به دو بیت زیر توجّه فرمایید:

فردوسی فرماید:

بزد گرز و آورد کتفش به درد   بپیچید و درد از دلیری بخورد(۱)

تلفّظ کردی امروز bix^{u}ard همان است که در تمام مشتقات مصدر x^{u}ārdin = خوردن ادا می‌شود (بویژه در لهجهٔ سنه‌یی = سنندجی، اردلانی).

سعدی فرماید:

گل همین پنج روز و شش باشد   وین گلستان همیشه خوش باشد(۲)

تلفّظ کردی امروز šaš و x^{u}aš به همان‌گونه که در این بیت (و مانند آن) وجود دارد ادا می‌گردد.

شیخ فریدالدّین عطار می‌فرماید:

خلق ترسند از تو من ترسم ز خود   کز تو نیکو دیده‌ام از خویش بد

«منطق‌الطیر»

که در این بیت «خود» با «بد» هم‌وزن و قافیه است.

مولانا می‌فرماید:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر   گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

(شیر) نخست (نام حیوان درنده معروف)، امروز هم در کردی با یای مجهول šēr تلفّظ می‌شود. و (شیر) دوم (مایع تراوش‌کننده از پستان) معنا و تلفّظش در کردی و

۱- در جنگ (رستم و سهراب).

۲- دیباچهٔ گلستان.

فارسی امروز یکی است.[۱]

پیشتر در رابطه با / ۆ / و / ێ / و وجه تفارقشان با / و / و / ی / بحث شد.

۲-۴-۲- ابدال واکه‌ها

در شناسایی مشخّصات و توصیف واکه‌ها در زبان کردی به ابدال بعضی از آنها هم مختصر اشاره‌ای شد. اینک توجّه دقیقتری به این موضوع.

- ابدال / i / و / e /.

مس mis = مِس. حل ḩil = هِل. سفت sift = سِفت.

- ابدال / i / و / o /

بت bit = بُت. دنیا dinyā = دُنیا. کفر kifir = کُفر.

- ابدال / ī / و / ē /

بێگانه bēgāna(h) = بیگانه. بێزار bēzār = بیزار. دلیر dilēr = دلیر.

- ابدال / e / و / ī /

نیشان nīšān = نشان. (ر) در واژهٔ موتریب motrīb = مطرب. (ج) در واژهٔ سجیل sijīl = سجل.

- ابدال / e / و / ē /

دێق dēq = دِق. دێهاتی dēhātī = دِهاتی.

- ابدال / e / و / î /. (کشیدگی بین / e / و / ī /.[۲]

سیدر sīdr = سدر. فیکر fīkir. شیرکه‌ت širkat = شرکت عیلم ʔīlim = علم.

- ابدال / a / و / i /

جوان j'wān = جوان. زیبا. نم nim = نم. رطوبت. شک sik = شک.

۱- متنهای پهلوی پیش از اسلام نزدیکی تنگاتنگی با زبان کردی دارد. اینجانب در این راستا، ابتدا دست به معنی و تفسیر داستان (درخت آسوریک) زده است که امیدوارم بزودی چاپ و منتشر بشود.

۲- نگ. به: پیوستی فصل ۲، شمارهٔ ۷-۲/پ.

ابدال / a / و / ā /

ئـامان ʔāmān = امـان. (رَ). خـه‌سارات xasārāt = خسـارت. حـه‌جامات hajāmāt = حجامت.

ـ ابدال / o / و / ō /

دۆڵمه dōḷma(h) = دُلمه (نوعی غذا). کۆمه‌ک kōmak = کمک (یاری).

ـ ابدال / o / و / ū /

دووگمه dūgma(h) = دکمه (تُکمه). دووخانیات dūxānyāt = دخانیّات.

ـ ابدال / ū / و / ō /

بۆران bōrān = بوران. خامۆش xāmōš = خاموش.

جۆر jōr = جور (مناسب. نوع)

از پرداختن و ذکر ابدال‌هایی که در حکم استثناء و نمونهٔ آن کمیاب است خودداری شده است از این‌گونه است ابدال / ā / و / a / در واژهٔ ئه‌رێ ʔarē = آری و ابدال / o / و / a / در واژهٔ مه‌ڵا maḷā = مُلّا. به‌رز barz در البرز[1]. زابه‌ل zābal = زابُل[2]. و ابدال / a / و / e / در واژهٔ درێژ drēž = دراز.

لازم به یادآوری است تعداد واژه‌های مشترکی که در آنها ابدال واکـه‌یی صـورت نپذیرفته، بویژه واژه‌های (با فتح نخست)، از ابدال پذیرفته‌ها بسیار بیشتر است.[3]

۱- هَربُرز Harborz در اوستا = البرز. درکردی امروز ـ به ویژه در لهجه سلیمانیّه و موکریانی (هه‌ر har) و (هه‌ره hara) به ابتدای صفت (خواه صفت مطلق یا صفت تفضیلی)، صفت عالی می‌سازد. نگ. به: ٦-١٠ و ۹پ. (هه‌ربه‌رز harbarz) و (هه‌ره به‌رز hara barz) به معنای (بس بلند، بلندترین) است. با ابدال / o / به / a / واژهٔ (borz بورز) به مرور زمان (به‌رز barz) شده است. نمونهٔ دیگر ابدال / a / به / o / در واژهٔ (زابُل = زادگاه رستم) است که گویا هنوز هم در آن منطقه (زابل zābal) می‌گویند.

۲- (زابل) زادگاه رستم، هم اکنون نیز در محلّ zabal تلفظ می‌کنند و در بعضی نسخه‌های شـاهنامه هـم «زاول» نوشته‌اند، شاید ابتدا «زاوه‌ل zāw~al» بوده بهٔ معنی (دوزاب = زاب علیا و زاب سفلی) می‌بوده است. نام مرکز کنونی سیستان و بلوچستان در شهریور ۱۳۱۴ رسماً (زابل) شد.

۳- از این دست واژه‌ها: دشت، دست، رحم، رسم، رنج، زهر، سر، سرا، سرباز، شرط، شـرف، شـراب، ⇦

۳-۴-۲- ابدال نیم‌واکهٔ / و = w / به [و = v / ڤ]

در یک بررسی اجمالی به این نتیجه رسیدیم که در بسیاری موارد / و = w / در آخر واژه‌ها در جمع با / ی = ī / و / یٚ = ē / آوایش به (و = v = ڤ) می‌گراید. پیداست هنگامی که واژه (اسم مختوم به / w /) مضاف‌الیه[۱] یا موصوف[۲] واقع شود، یا نشان وحدت و نکره[۳] / یٚ = ē / بدان به پیوندد، در معرض این تغییر قرار خواهد گرفت. ادامهٔ بررسی‌ها نشان داد این ابدال در واژه‌هایی پدید می‌آید که پیش از / و = w / آخر، یعنی ماقبل آخرشان / واکه / باشد. به نمونه‌های زیر در این زمینه توجّه فرمائید. (نمونه واژه‌های مختوم به / و = w / که پیش از آخرشان / واکه / است):

کەوٚ kaw = کبک، خەو xaw = خواب، شەو šaw = شب. ماقبل آخرشان / a / می‌باشد.

چاو čāw = چشم، پیاو pyāw = مرد، کڵاو kḻāw = کلاه. ماقبل آخرشان / ā / می‌باشد.

کیوٚ kēw = کوه، سێو sēw = سیب، لیو lēw = لب. ماقبل آخرشان / ē / می‌باشد.

شیو šīw = درّه، پیو pīw = پیه / چربی، هەتیو hatīw = یتیم. ماقبل آخرشان / ī / می‌باشد.

نمونه‌های / و = ضمّه = o / و / وٚ = ō / و / وو = ū / شاید به سبب سنگینی تلفّظشان در جمع با / و = w / کمیاب و نایاب است. و اینک به ابدال مورد بحث توجّه فرمائید:

در حالت مضاف: کەوی‌باڕ kav ī bāṟ = کبک یکساله. چاوی باز čv ī baz = چشم باز.

در حالت موصوف: خەوی خوٚش xav ī xōš = خواب خوش. پیاوی زانا pyāv ī zānā = مرد دانا.

⇦ چرخ، چرم، درد، دبه، حقّ، حرکت، حریر، حسود، خبر، خرج، خرید، خزانه، خشخاش، تنگ، تمبر، ثبت، چرخ، جعبه، جمع، جنجال، چپ، جنازه، چتر، خرما، کس، کم، کمر، کوچه، کیسه، لج، لعل، قلم، قند، کج، کر و ... بسیاری واژه‌های دیگر ...

۱- نگ. به: ۱-۱-۸ (نشان اضافه).

۲- نگ. به: ۴-۹ (نشان صفت و موصوف).

۳- نگ. به: ۱-۲-۵ (نشانهای نکره).

در حالت نکره / وحدت: کێوێ بەرز kēvē barz = کوهی بلند. شیوێ تەنگ šīvē tanƉ = دره‌ای تنگ.

و امّا نمونه از واژه‌هایی که مختوم به / و = w / هستند ولی ماقبل آخرشان / واکه / نیست درنتیجه ابدال مورد بحث در آنها صورت نه می‌گیرد:

پەڕۆ paro̥ = پارچه کهنه. درۆ dirō = دروغ. برۆ birō = ابرو. خاڵۆ xāl̥ō = دائی.

در حالت مضاف: خاڵۆی هیوا xāl̥ō ī Hīwa = دائی هیوا.

در حالت موصوف: درۆی‌زل dirō ī zil = دروغ بزرگ.

در حالت نکره / وحدت: پەڕۆیێ تەمیس paro̥ ēē tamīs = کهنه‌ای تمیز.

۵-۲- هم‌آوایی واکه‌های خفیف در واکهٔ ربوده / i /

اشاره شد که گاهی در واژه‌های مشترک (کردی ـ فارسی) واکه‌های / a، e، o / به حرکت ربودهٔ / i / تبدیل می‌گردد. می‌شود گمان برد که واکه‌هایی با کشش بسیار کمتر از ادای کنونی / a، e، o / ولی هم‌آوای با آنها وجود داشته و به مرور زمان ـ بویژه بعلّت نبودن علامتی در خطّ عربی برای ثبت آنها ـ بر موقع و موضع واکه‌های موجود نشسته‌اند. ... در ادای کردی حرکت ربودهٔ / i / گاهی در تلفّظ بعضی واژه‌ها، این فرض به مرز اثبات پهلو می‌زند. گرچه برابر قواعد آواشناسی موضوع از جهت تأثیر واج مجاور نیز قابل بررسی است.

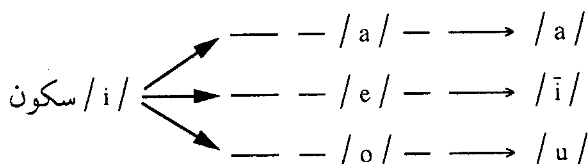
برای نمونه می‌بینیم گاهی واژه‌ای مانند (جنس) را بجای حرکت ربودهٔ / i /، کشیده‌تر تلفظ می‌کنند یعنی بجای (jins) گویند (jens). و از این دست است نمونه واژه‌های مانند:

پلّه، جگر، چلو، خدمت، خشت، درو، رشوه، فلچه، قسمت و ...

ادای این واژه‌ها در کردی از طرف یک کردزبان (که لهجهٔ اصیل خود را مراعات کند و از تطبیق لفظ خود با فارسی رسمی «معیار» به پرهیزد)، فرض نخست را به دایرهٔ اثبات می‌کشاند و عامل تأثیر واک مجاور را منتفی می‌سازد.

حرکت ربوده در ابتدای واژه‌های (پشت pišt = پُشت، بت bit = بُت، برج birj = بُرج) که در فارسی به (ضمّ نخست) ادا می‌شود، چنان است که گویی تمایل به / o / را می‌توان در آن باز یافت.

با این توضیحات می‌شود گمان برد که واکه‌هایی با کشش کمتر از / a، e، o / وجود داشته که هم‌آوا شده و جای خود را به / i / داده‌اند. باز هم بعید نیست با چنین وضعی در طول محور کشش، بعد از / a، e، o / جای داشته‌اند.



به هر ترتیب می‌توان با این محاسبات جای (۱۴) واکهٔ موجود در الفبای دین دبیره را به تقریب شناسایی کرد.[۱]

خط فارسی دین دبیره که اواخر عهد ساسانی برای نوشتن متن اوستا ابلاغ شد، و بگفتهٔ بعضی صاحبنظران از کاملترین خط‌های جهان است، چهارده مصوّت کوتاه و بلند داشته است (و دارد). گفتیم که الفبای عربی برای نگارش واژه‌های فارسی محمل نارسایی بوده است ـ درست مانند آنچه در کردی می‌بینیم ـ زیرا در واج‌ها (حروف بی‌صدا)، حرف‌های (پ، چ، ژ، گ) بطوری که امروز می‌بینیم، ندارد. و به ناچار و البتّه به تسامح از حروفی که در عربی مخرج‌هایشان بدانها نزدیک بود، استفاده می‌کردند. برای نمونه به جای / پ / حروف / ب / و به جای / گ / حروف / ج / می‌نشاندند. چنانکه (شاپور) را (شابور، سابور) و یا (بزرگمهر) را (بزرجمهر) گفته و نوشته‌اند. در رابطه با / واکه‌ها / یا (حروف صدا دار) وضع بسیار بدتر از این بود. زیرا که عرب در برابر چهارده مصوّت فارسی، تنها شش مصوّت دارد.[۲] پیداست که در زبان و خط پارسی پیش از اسلام / واکه /های در درجات بینابینی از ۶ مصوّت عربی وجود می‌داشته

۱- نگ. به: ص ۱۳۱.

۲- (فتحه، ضمّه، کسره ـ ا، و، ی).

که باز هم همانند آنچه در مورد حروف بی‌صدا (واج‌ها) گفته شد، اینجا هم به تسامح و به ناچار از شش حرکت و صداهای عربی تقریباً نزدیک بدانها استفاده می‌شده است.

دانشمندان (عرب و ایرانی) از همان قرن‌های نخستین اسلامی متوجّه این نکته بوده و در این زمینه اشارت‌هایی دارند و بویژه در رابطه با / i / تنگنای بیشتری احساس می‌کرده‌اند. اصطلاحات (خفیفةالحرکه، حرکت مجهوله، حرکت مختلسه) نشانگر این معنی است. چنانکه ابوریحان می‌گوید:

«عروضیان ایرانی این‌گونه حرف‌های ساکن را (متحرّکات خفیفةالحرکه) خوانده‌اند».[1]

عروضیان به دلیل سنجش وزن شعر، به این حرکات و تقطیع هجاها توجّه بیشتری داشته‌اند چنانکه در معیارالاشعار خواجه نصیرالدین طوسی نوشته است: «در زبان فارسی حرکت دیگری است که آن را به هیچکدام از این حرکت سه گانه یعنی فتحت، ضمّت و کسرت نسبت نتوان کرد و آنرا حرکت مجهوله و حرکت مختلسه خوانند مانند حرکت «راء» در لفظ فارسی (کارگر)[2] که بر وزن (فاعلن) است و اگر کسی از قبیل حرکات نشمرد به سبب آنکه به یکی از حرکات مذکور منسوب نیست با او در عبارت مضایقت نیست امّا در شعر از قبیل حرکات باید شمرد بدلیل وزن.[3]

۱- به نقل از دکتر خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۸۴.

۲- واژهٔ (کارگر) امروز هم در کردی با همان وزن kāregar ادا می‌شود.

۳- به نقل از دکتر خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۸۴.

پیوستی بخش دوم

۱-۲ / پ. خط‌الرسم کردی

از همین الفبای عربی (که در فارسی نیز به کار می‌رود) استفاده می‌کنند. امّا به روش خط‌های لاتینی مصوّت‌ها را هم داخل هیأت نگارش کلمه کرده‌اند. یعنی کلمه‌ها را به همان‌گونه که تلفّظ می‌شود می‌نویسند. برای مقایسه به دو جملهٔ زیر توجّه فرمایید:

۱-	احمد	فردا	به	بازار	می‌رود	
	ئەحمەد	فەردا	بە	بازار	می‌رەوەد	
۲-	حسین	دیروز	از	اصفهان	آمد	
	حوسەین	دیرووز	ئەز	ئیسفەهان	ئامەد	

پیداست در چنین حالتی مراعات حروف متشابه عربی (س، ث، ص) یا (ز، ذ، ض، ظ) لزومی ندارد. از دستهٔ نخست به / س / و از دستهٔ دوم به / ز / می‌شود بسنده کرد. زیرا کلمات متشابه مانند: سەلاح = صلاح و سیلاح = سلاح، همیشه در نوشتن هیأت جداگانه دارند.

۱-۱-۲ / پ. حروف خالدار (یا نشاندار)

بعضی حروف (واج‌ها) تلفّظی دوگانه دارند. یکی معمولی یا (سبک) است و دیگری سنگین. چون تفاوت در تلفّظ ـ به طوری که دیدیم ـ ایجاد تقابل هم می‌کند، برای تمییز آنها از همدیگر، بر روی حروف (واج‌های) سنگین علامت « v » می‌گذارند.

مانند: سٚەد = صد (۱۰×۱۰) و سەد = بند.

بدین ترتیب حروف خاص عربی (ط ، ظ ، ذ ، ض ، ...) در کردی کاربردی ندارد.

۲-۲ / پ. تلفظ سنگین و سبک / ک / در فارسی و کردی

واج / ک / دارای دو گونه تلفّظ مشخّص و مخرج هر دو سختکام است. این دو از هم مفارق نیستند. نخست آنکه تلفّظش به پیشکام نزدیک می‌شود. در فارسی مانند: کرم، کدو، تکیه، کلام، سبک و ... که آقای دکتر ثمره آنرا با / c / نشان می‌دهد.(۱) و دیگری آنکه در مقایسه با اوّلی به پسکام متمایل است. مانند: کرد. مکُن. کُندُر. کور. کوشش. کار. ... آقای دکتر ثمره / k / را برای آوانویسی آن برگزیده است.(۲)

نتیجهٔ بررسی در جایگاه این دو نوع / ک / در کردی و فارسی چنین است:

/ ک / پیش از واکه‌های گروه «ایـ» / e، ē، i، y / سنگین / c / تلفّظ می‌شود. این قاعده در فارسی و کردی بطور یکسان جاری است. مانند:

کبر (غرور)، کیسه، کیان، کردار، کلید و ...

در دیگر مواقع در کردی و فارسی / k / تلفّظ می‌گردد. (نگ. به: واجگونه‌های / ک / صفحهٔ ۶۱ و ۶۲).

اختلاف تلفّظ در هنگامی است که / ک / پیش از / a / یا ساکن باشد. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

/ a / فارسی: کم cam. کس cas. کدو cadū.
/ a / کردی: که‌م kam. که‌س kas. که‌دوو kadū.

فارسی: سبک saboc. نمک namac. کلک calac.

کردی: سووک sūk. نمه ک nimak. که‌ڵه ک kalak.

۱-۲-۲ / پ. تلفّظ سبک و سنگین / گ / در فارسی و کردی

/ گ / هم مانند / ک / پیش از خانواده «ایـ» در کردی و فارسی سنگین تلفّظ

۱- ر.ک. به: دکتر ثمره، یدالله. آواشناسی زبان فارسی. صص ۵۶-۶۱.

۲- ر.ک. به: دکتر ثمره، یدالله. آواشناسی زبان فارسی. صص ۵۶-۶۱.

می‌شود. مانند:

کردی: گێج g<ēj. گێلاس g<ē̥las. گیپه g<īpa(h).

فارسی: گیج g<īj. گیلاس g<īlas. گیپا g<īpā.

در دیگر حالت‌ها، پیش از / ā ، o ، ō ، u ، i / سبک (g>) تلفّظ می‌گردد.(۱)

مانند / ک / تنها اختلاف در حالت سکون و پیش از / a = فتحه / است. در این دو حالت در کردی سبک ولی در فارسی سنگین تلفّظ می‌شود. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

پیش از / a /
- کردی: گه‌رد g>ard. گه‌نج g>anj. گه‌ز g>az.
- فارسی: گرد g<ard. گنج g<anj. گز g<az.

/ گ / ساکن
- کردی: به‌رگ barg>. مه‌رگ marg>. به گ bag>.
- فارسی: برگ barg>. مرگ marg>. بیگ bayg>.

۳-۲ / پ: شین صادی [$š^u$]

این واجگونه هم از گذشته‌های دیرین در زبان کردی باقی مانده و فارسی کنونی از آن خالی است. بوعلی سینا در «مخارج‌الحروف» در اشاره به این واجگونه است که نوشته است:

«دیگر شین صادی از آن پدید می‌آید که از زبان جزئی پهن‌تر و به سوی درون کشیده‌تر بکار رود».(۲)

به نمونه‌های این نوع شین در متن اشاره شد «ص ۶۷» اینجا به این نکته اشاره می‌کنیم که این واجگونه [$š^u$] را از ویژگی‌های لهجهٔ موکریانی (سابلاغی = مهابادی) و سلیمانیه می‌توان بشمار گرفت. چه با غلظتی بسیار بیشتر از دیگر لهجه‌ها ادا می‌کنند.

۱- نگ. به: ص ۶۳ و ۶۴.

۲- ر.ک. به: مخارج‌الحروف. تصنیف بوعلی سینا. تصحیح و ترجمه دکتر پرویز خانلری. ص ۸۴، پ ۲.

چنانکه وقتی بعنوان سوگند مؤکّد می‌گویند: «بەشەڕەف $bas^{u}arąf$ = قسم به شرف».

۴-۲ / پ: [x^{u}] (خو)

در کتاب (تاریخ زبان فارسی. مجلّد دوم) در رابطه با این واج آمده است:

«حمزهٔ اصفهانی این واک را» حرفی که میان خاء و واو است» توصیف می‌کند و کلمات «خرشید» (لفارسیّه الشمس) و «خرم» (لفارسیّه النوم) را مثال می‌آورد. خواجه نصیر می‌نویسد: «حرفهای دیگری باشد که هم از ترکیب دو حرف حادث شود. ... از ترکیب یکی از حروفی که مخرج آن آخر کام باشد با حرف واو در لفظ «خوش». بدیع‌الزّمان نطنزی نیز این واک را یکی از شش حرف خاصّ فارسی دانسته و به همین صورت «خو» ثبت کرده است. این صامت عبارتست از واکی که در آن واحد از دو مخرج ملازه و لب ادا می‌شود. صوتی که از گلو می‌آید مانند «خ» و صوتی که از لب حاصل می‌شود مانند w (واو عربی) است. و این دو صوت هنگام ادای این واک به هم می‌آمیزد ... [۱]

در جای دیگری از همین کتاب آمده است:

«حرف «خو» که در زبان اوستایی» H^{v} » بوده و از حرفهای اصیل زبانهای باستانی هند و اروپائی است در تلفّظ فارسی دری قرون نخستین اسلامی وجود داشته است[۲] و آنرا بصورت «خو» می‌نوشته‌اند. امّا لغویان می‌پنداشتند که نوعی از واو است و به این سبب آنرا «واو معدوله» خوانده‌اند. تنها حمزهٔ اصفهانی آن را درست تعریف کرده و می‌نویسد: «حرفی که میان خاء و واو است در اوّل کلمه خرشید به معنی شمس»[۳] و درست آنست که جامع دو حرف است.[۴]

۱- منقول از (تاریخ زبان فارسی). جلد دوم. تألیف دکتر ناتل خانلری. ص ۱۸۵.
۲- بطوریکه گفتیم در میان کردزبانان به همان‌گونه باقی مانده است. بویژه در لهجهٔ (سنه‌یی) و (کرماشانی).
۳- التنبیه علی حدوث التصحیف. حمزةبن الحسن الاصفهانی.
۴- به نقل از (تاریخ زبان فارسی) ج ۲. پرویز ناتل خانلری. ص ۱۳۳.

ملک‌الشّعراء بهار توصیف دقیق و درستی از «خو» بدست داده است. وی در کتاب (سبک‌شناسی) می‌نویسد:

«در تلفّظ باید حرف اوّل را ابتدا به ساکن خواند واوی مفتوح در آن فرو برد، در قرون تلفّظ این حرف فراموش شده تنها کردان مغرب ایران آنرا درست تلفّظ می‌کنند».[۱]

۵-۲ / پ: اقسام / و / یا «آوای واو» در کردی

/ و / = / w ،o / . / وو / = / ū / . / ۆ / = / ō / . / ڤ / = / v /

۱-۵-۲ / پ. / و /

درواقع همان / o / (حرکت ضمّهٔ کوتاه) است که برای نیم‌واکهٔ / w / هم ـ بی‌آنکه اشکالی پدید آید ـ از آن استفاده می‌شود. مانند:

خول xol = خُل (گیج، ابله). وەزن wazn = وزن (سنگینی)

۲-۵-۲ / پ. / وو / یا / وُ ، وٙ / = / ū /

همان ضمّهٔ بلند است که برای تمییز از دیگر انواع واو آنرا به یکی از سه صورت بالا می‌نویسند. صورت نخست اخیراً طرفداران بیشتری پیدا کرده، امّا بکلّی خالی از ایراد نیست و شکل سوم آن (خط کشیده بالای واو) از ایرادهای دو صورت دیگر بدور است. نمونه:

سوود، سود sūd = نفع (سود). درووود، درود dirūd = درود (سلام).

آوای / و = w ،o / و / وو ، و = ū / برای همهٔ فارس‌زبانان شناخته شده است. امّا دو نوع دیگر احتیاج به معرّفی و بحث بیشتر دارد.

۱- به نقل از (سبک‌شناسی) یا (تاریخ تطوّر نثر فارسی). و به نقل از دکتر خانلری (وزن شعر فارسی). ص ۱۲۳. پ ۳.

۳-۵-۲ / پ. / ۆ / = / ŏ / «واو مجهول»

در کتاب (وزن شعر در فارسی) تألیف دکتر ناتل خانلری آمده است:

ō - (واو مجهول، که در خط فارسی مانند واو نوشته می‌شود). سیبویه می‌نویسد که این حرف در زبان تازی نیست. و آنرا به حرف دیگر (که واو ماقبل مضموم است) بدل می‌کنند و کلمات زور و آشوب را مثال می‌آورد. حمزهٔ اصفهانی آنرا «حرفی که به واو شبیه است» شمرده و کلمات فارسی نو (جدید) و بو (رایحه)[۱] را برای آن مثال آورده است. خواجه نصیر می‌گوید: «حرفی است که میان فتحه و ضمّه باشد چنانکه در لفظ شور[۲] افتد که به تازی مالح باشد، و جای دیگر آن را حرفی که به «واو» ماند دانسته و کلمات کور و شور را برای مثال ذکر می‌کند».[۳]

در کتاب (تاریخ زبان فارسی) هم نوشته‌اند:

سیبویه می‌نویسد: «از این جمله تغییر حرکتی است که در کلمات زور و آشوب هست. در عربی هم می‌گویند زور و آشوب و این فاسد کردن است زیرا که آن حرف در زبان ایشان نیست. حمزه می‌نوسد:

حرفی که به واو شبیه است در حرف دوم کلمهٔ «نو»* (لفارسیه الجدید) و «بـو» (لفارسیة الرّایحه). خواجه نصیر از جمله حرف‌های مصوّت ممدود که خاص فارسی است می‌نویسد: «یکی از آن حرفی است که میان فتحت و ضمّت باشد» و جای دیگر می‌گوید: «حرفی که به واو ماند در لفظ کور و شور. ...[۴]

ملک‌الشعراء بهار در بحث از واو مجهول و یای مجهول نوشته است:

۱- در کردی امروز هم با واو مجهول تلفظ می‌شود.

۲- در کردی به همین گونه با واو مجهول تلفظ می‌شود (شۆرمه‌زه). (کۆر) در لهجهٔ سقزی و موکریانی و سنه‌یی (کویر cwēr) تلفّظ می‌شود. امّا در لهجه (تیله کویی) در شرق و جنوب سقز همچنان (kōr) تلفّظ می‌کنند.

۳- به نقل از کتاب (وزن شعر فارسی). تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری. ص ۱۲۳.

*- در کردی امروز هم با واو مجهول تلفّظ می‌شود: نۆبووک nōbūk = تازه عروس.

۴- به نقل از دکتر پرویز ناتل خانلری. وزن شعر فارسی. ص ۱۲۳.

«و این واوها و یاهای مجهول باقیماندهٔ حروف مصوّتهٔ اوستایی است که برای صداهای وسط یا آخر کلمه شش شکل مختلف داشته و برای صداهای واو هشت شکل گوناگون چنانکه در جدول ملاحظه شد و هنوز هم در زبان ما جسته جسته همان اصوات در بعضی لغات دیده می‌شود ولی نه به تمامی زبان فردوسی. و ما هم اکنون می‌دانیم که در زمان فردوسی «خورشید» را که ما بر وزن «پرسید» ادا می‌سازیم «خْوَرْشیَذ» بفتح (واو معدوله) و قسمت متمّم «شید» را تقریباً مابین شاذ و شیذ بفتح شین و با ذال معجمه تلفّظ می‌کرده‌اند. و «خدای» را که ما بر وزن «شما» ادا می‌نماییم در زبان فردوسی «خْوَذای»[1] به واو معدوله به زبان می‌آورده‌اند و لغت «مَیْوه» را بفتح میم و سکون یاء مثل مردم یزد بیان می‌نمودند. و «خود» و «خوش» را «خَذْ» و «خَشْ» به فتح اوّل بر زبان می‌رانند. و هم امروز در خراسان و افغانستان روز را رُزْ و دیر را دِرْ و خروس را خُرُس و فروخت را و سوخت را فُرُخْت و سُخْت و قس علیهذا تلفّظ می‌کنند ...».[2]

در زبان کردی / و / بسیاری از واژه‌های مشترک (فارسی ـ کردی) را مجهول / وْ / تلفظ می‌کنند. بی‌گمان این تلفّظ بازمانده از روزگاری است که / وْ / در فارسی به کار می‌رفته است.

لیست شمارهٔ یک فهرست نمونه‌ای از اینگونه واژه‌ها را بدست می‌دهد.

۱- گاهی از بعضی روستاییان از منطقهٔ (موکریانی) که لهجه خود را تغییر نداده‌اند، می‌شنویم که می‌گویند «خولا xol̥ā» بجای «خودا xodā = خدا». بی‌گمان این همان تلفّظ و آوای مورد بحث استاد بهار است. حتّیٰ در ادای (xol̥ā) چاشنی آوای / ذ / را در « l » می‌شود فهمید.

۲- به نقل از ملک‌الشعراء بهار. سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی. ج ۱. صفحهٔ ۱۹۳.

لیست شمارهٔ یک: فهرست نمونه بعضی واژه‌های مشترک که / و / در کردی / ۆ / تلفظ می‌شود.

فارسی	کردی	فارسی	کردی	فارسی	کردی	فارسی	کردی
بو	بۆ	بوران	بۆران	بوق	بۆق	بوقلمون	بۆقله‌موونه
پیروز	پێرۆز	تنباکو[1]	ته‌ماکۆ	توبه	تۆبه	توپ	تۆپ
تور	تۆڕ	توشه	تۆشه	جو	جۆ	جوان	جۆان
جور	جۆر	جوش	جۆش	جولاه	جۆلا	چون؟	چۆن؟
چوخه	چۆخه[2]	خاموش	خامۆش	خوراک	خۆراک	خورش	خۆرش[3]
خوره	خۆره	خوش	خۆش	خوشبخت	خۆش‌به‌خت	خویش	خۆێش[4]
دروغ	درۆ	دعاگو	دۆعاگۆ	دلجویی	دل‌جۆیی	دلسوزی	دل‌سۆزی
دلچه	دۆڵچه	روپوش	رووپۆش	روزگار	رۆزگار	روزنامه	رۆزنامه
روزی (رزق)	رۆزی	روشن	رۆشن	روشنایی	رۆشنایی	زور	زۆر
زورخانه	زۆرخانه	سانسور	سانسۆر	سبوس	سپۆس[5]	سرپوش	سه‌رپۆش
شوخ	شۆخ	شورش	شۆڕش	شوخی	شۆخی	طوفان	تۆفان
طومار	تۆمار	غوره	قۆره	فراموش	فه‌رامۆش	فروش	فرۆش
فوطه	فۆته	قهوه‌خوری	قاوه‌خۆری	کائوچو	کاۆچۆ	کشکول	که‌شکۆل
کوپن	کۆپین	کوتاه	کۆتا[6]	کوسه	کۆسه	کوشش	کۆشش
کوشک	کۆشک	کوک	کۆک	کول	کۆل	کوله‌بار	کۆله‌بار
کولنج (قولنج)	کۆلنج	کهنه	کۆنه[7]	کوزه	گۆزه[8]	گوشت	گۆشت
گوساله	گۆساله	گوگرد	گۆگرد[9]	لاشخور	لاشه‌خۆر	لور(از شیر گیرند)	لۆرک
موم	مۆم	نوبه	نۆبه	وسمه	وسمه (ووسمه)	هوش	هۆش
یارو	یارۆ						

۱- در کردی همان‌گونه که تلفظ می‌شود می‌نویسند. ۲- به معنای (لباس پشمی). ڕانک و چوخه rānik ū čōxā لباس تابستانی مردان که از بافت پشمی یک لا (کار جولاهای محلّی) درست کنند. ۳-گاهی (خۆرشت). ۴- درواقع / ۆ / در (خویش) واو مجهول نیست بلکه همان‌گونه که گفته شد (خو) خود واج مستقلی است. ۵- (سۆس) هم می‌گویند. ۶- با افکندن آخر. ۷- درواقع با افکندن / ه / . ۸- با ابدال / ک / به / گ /. ۹- در لهجهٔ سقزی گۆگرد ird ـ gō .

۴-۵-۲ / پ. / ڤ / یا / ڤ / = فی. / v /. فاء اعجمی

از جمله واج‌هایی است که از قرن‌های پیشین در زبان کردی باقی مانده است. در فارسی امروز نمونه‌های کم‌فروغ و کم‌شماری از آن می‌توان بدست داد. مانند:

وارد (آشنا، در آینده). وجد (شادی). ورود (داخل شدن). وسط (میان). روایت (بازگویی).

دکتر ناتل خانلری در کتاب (وزن شعر فارسی) تحت عنوان «فاء اعجمی» بعد از شرحی دربارهٔ آن نوشته است:

«ظاهراً همین حرف است که حمزهٔ اصفهانی و بوعلی سینا آنرا «حرف میان باء و فاء» خوانده‌اند، امّا مثال‌هایی که در آثار ایشان آمده است اکنون تغییر یافته و گاهی به «ب» و گاهی به «ف»، بدل شده است (کلمات لف و شف که حمزه ذکر کرده است اکنون بصورت لب و شب[1] ادا می‌شود. و کلمهٔ ڤزونی - با سه نقطه - که بوعلی سینا آورده اکنون حرف اوّل آن درست مانند ف است).

خواجه نصیر حروف خاص فارسی را که در عربی نیست پنج حرف شمرده و حرف ف را (با سه نقطهٔ فوقانی) که مراد از آن همان و فارسی است از آن جمله ذکر کرده است. و شمس قیس اصطلاح «فاء اعجمی» را قید کند.[2]

دکتر خانلری در کتاب دیگرش (تاریخ زبان فارسی)، پس از اشاره به نوشته‌های حمزهٔ اصفهانی و ابوعلی سینا در این زمینه، می‌نویسد:

«بدیع‌الزّمان نطنزی ف با سه نقطهٔ فوقانی را از جملهٔ واک‌های فارسی که در عربی نیست ثبت کرده است. مؤلّف دستور دبیری نیز آنرا در شمار حرفهای خاص فارسی که با سه نقطه مشخّص شود آورده است. خواجه نصیرالدین طوسی «از جملهٔ پنج حرف مصمت دیگر که در این لغت فارسی زیادت شود» صورت ف را با سه نقطه ثبت کرده

۱- در لهجه‌های (سۆرانی شمال) مانند به‌دینی = بادینی، حکاری، بوتانی، بارزانی و ... به همان‌گونه قدیم (شه‌ڤ) ادا می‌شود.

۲- به نقل از دکتر خانلری. وزن شعر فارسی، چاپ چهارم، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

است. شمس قیس آنرا «فاء اعجمی» می‌خواند.[۱]

۵-۵-۲ / پ. آوهای / o / در الفبای (دین دبیره)[۲]

در الفبای (دین دبیره) با آوای / o / در اقسام زیر سر و کار داریم:

۱ـ / / که در ابتدای واژه می‌آید. مانند: vafra یا wafra = برف.

۲ـ / / که در میان واژه می‌آید. مانند: hawanϴ = بامداد.

۳ـ / / که شبیه / w / انگلیسی است مانند: awra? = ابر.[۳]

۴ـ / / کوتاه. مانند: oštra = اشتر.[۴]

۵ـ / / کشیده. مانند: wota = چربی.

۶ـ / / کوتاه. مانند: p'ūoro = پُر.

۷ـ / / کشیده. مانند: datošū = دارا.

۸ـ / / مصوّت مرکب (aw) مانند: āw han = دهان.

۶-۲ / پ. / یٚ / = / e /، یای مجهول

ملک‌الشّعراء بهار نوشته است:

تلفّظ یاهای مجهول از قبیل، شیر، دلیر، چیر، دیر، شمشیر، زیر، سیر (ضد گرسنه) و غیره که ادای آنها با پذیر، دلگیر، پیر، سیر تفاوت داشته و از اینرو باهم قافیه نمی‌شده است و امروز یکسان گفته می‌شود ...[۵]

دکتر خانلری نظر حمزهٔ اصفهانی و خواجه نصیر را چنین نقل می‌کند:

«حمزهٔ اصفهانی این مصوّت را» حرفی که به یاء شبیه است توصیف می‌کند و

۱- به نقل از خانلری. تاریخ زبان فارسی. ج ۲ ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲- نمونه‌ها از: م. اورنگ. یکتاپرستی در ایران باستان.

۳- در کردی (هەور hawr) بر وزن (جور = ستم).

۴- در کردی وشتر woštir این واژه‌ها امروز هم در کردی ادای پیشین خود را حفظ کرده‌اند.

۵- سبک‌شناسی، ج ۲، ص

کلمات سیر (لفارسیّه الشبعان) و شیر (لفارسیّه الاسد) را مثال می‌آورد. خواجه نصیر می‌نویسد: «حرفی که میان فتحه و کسره باشد چنانکه در لفظ شیر باشد که به تازی اسد باشد». و جای دیگر «حرفی که به یاء مانَد در دیر و زیر»[۱] ...

دکتر خانلری نتیجه‌گیری می‌کند (ی) در حالتی که در آخر اسم می‌آید و علامت (نکره) یا (نسبت، وصف) باشد، معلوم تلفّظ می‌شود. مانند:

شاهی ša–hī = یکی از شاهان، تو شاه هستی.

شاهی ša–hi = سلطنت، منسوب به شاه.[۲]

به قیاس آنچه امروز در کردی بکار می‌رود، به نظر می‌رسد که در دو مثال بالا اشتباه رخ داده باشد. زیرا در کردی (یای وحدت و نکره) مجهول تلفظ می‌شود، و یای نسبت معلوم. درست آن چنین است:

شایێ šāyē = شاهی، یکی از شاهان.

شایی šāyī = شاهی، سلطنت، منسوب به شاه. شادمانی. نمونهٔ دیگر:

شارێ šārē = شهری = یک شهر نامعیّن (نکره و یا وحدت).

شاری sārī = منسوب به شهر (نه روستائی) = شهری.

این اشتباه در نقل قول از خواجه نصیر هم مشهود است. قول خواجه نصیر با واقعیّت امروز منطبق است و اشتباه در محلّ توقف (کاما)ها. زیرا در گذشته این علامت‌گذاری‌ها، مرسوم نبوده است ...

امروز در کردی / ی / آخر واژه، در سه حالت زیر معلوم تلفّظ می‌شود:

۱ـ در حالت نسبت. مانند:

تارانی tārānī = تهرانی. میسری misrī = مصری. ئیسلامی ?islāmī = اسلامی.

۲ـ در حالت وصف. مانند:

پاڵەوانی pāḷawānī. گورجی gorjī = چالاکی. بەرزی barzī = بلندی.

۱- در کردی دێر dēr و ژێر žēr.

۲- ر.ک. به: دکتر پرویز خانلری «تاریخ زبان فارسی». ج ۲. ص ۱۸۹.

۳ـ ضمیر (شناسه):

الف: سوم شخص مفرد ماضی ساده (در تصریف فعل‌های متعدّی). مانند:

بردی birdī = برد. هاوردی hāwirdī = آورد.

ب: دوم شخص مفرد ماضی ساده (در تصریف فعل‌های لازم). مانند:

که‌وتی kawtī = افتادی. خه‌وتی xawtī = خوابیدی.

توجّه فرمایید سه حالت فوق مربوط به اضافه شدن / ی / به واژه است.

از نمونه واژه‌های مشترک (کردی ـ فارسی) که یای آنها در کردی مجهول ادا می‌شود لیستی تهیه شده است که ملاحظه می‌فرمایید:[1]

۱- این لیست‌ها تنها برای ارائه نمونه است و ناگفته پیداست. حاوی و یا محتوی تمام و حتّیٰ غالب تعداد این‌گونه واژه‌ها نیست.

لیست شمارهٔ دو: نمونه واژه‌های مشترک (فارسی ـ کردی) که یای آنها در کردی مجهول تلفظ می‌شود

فارسی	کردی	فارسی	کردی	فارسی	کردی	فارسی	کردی
آری	ئەرێ	بی (پیشوند نفی)	بێ	بی پروا	بێ پەروا	بی پول	بێ پول
بیجا	بێجا	بیحال	بێحال	بی عقل	بێ عەقل	بی داد	بێ داد
بی ریا	بێ ریا	بی سیم	بێ سیم	بیطاقت	بێ تاقەت	بیگانه	بێگانه
بی نشان	بێ نیشان[1]	بیزار	بێزار	پیشدستی	پێش دەستی[2]	پیش قدم	پێش قەدەم
پیش کش	پێش کەش	پریشان	پەرێشان	پریش	پەرێش	بیخ	بێخ
پیچ	پێچ	پیش	پێش[3]	پیرار	پێرار	تیغه	تێغه
تیغ	تێغ	دلیر	دلێر	شیر (درنده)	شێر	دیو	دێو[4]
ریحان	رێحان	ریز	رێز	سیب	سێو[5]	سریش	سرێش
شمشیر	شمشێر	شن کش	شن کێش	صحیح	سەحێح	فضیحت	فەزێحەت
فقیه	فەقێ	قبیح	قەبێح	کاریز	کارێز		
گاومیش	گامێش	گیج	گێج	گیلاس	گێلاس	مارپیچ	مارپێچ
میخ	مێخ	میخک	مێخک	میز	مێز	میشن (نوع چرم)	مێشن
میله	مێله	ولی (امّا)	وەلێ	ویران	وێران	هرکسی	هەرکەسێ
خیر	خێر[6]	تسبیح	تەسبێح[7]	تحویل	تەحوێل[8]	بیرون	بێروون

۷-۲ /پ. [î] واکه گونه‌ای از [ī] بدون علامت

کسرهٔ واج‌های فارسی در زبان کردی به سه شیوه ادا می‌شود:

۱ـ ابدال به حرکت ربوده. که نمونه‌های آن پیشتر ذکر شد.

۲ـ ابدال به یای مجهول. مانند بێنزین bēnzīn = بنزین که binzīn (با حرکت ربوده) هم می‌گویند.

۱- با ابدال کسرهٔ (نشان). ۲ـ پێش دەسی (در لهجهٔ سقزی). ۳ـ در تمام واژه‌هایی که با (پیش) آغاز می‌شود، چنین است. ۴ـ / و / هم به / ۆ / تبدیل شده. ۵ـ / و / به / ب / تبدیل شده. ۶و۷و۸- نمونهٔ واژه‌های عربی یا (فارسی ـ عربی) که یای آنها در کردی مجهول تلفّظ می‌گردد.

۳ـ نوعی / ĭ / که از نظر رسایی و زنگ مانند / ī / در فارسی است امّا از جهت کشش از آن کوتاهتر است. مانند:

جیهان jĭhān = جهان. لیباس lĭbās = لباس. میللەت mĭllat = ملّت. شیرکەت šĭrkat = شرکت. خیبره xĭbra(h) = خبره. این / ĭ / ایجاد تقابل نمی‌کند و واکه گونه‌ای از / ī / به حساب می‌آید.

۲-۸ / پ. آواهای / ی / در الفبای دین دبیره

در الفبای دین دبیره هشت نوع آوای / ی / وجود دارد. بی‌گمان هریک نمای میزانی از کشش و هم‌آوایی با / i، ī، e، ē، / و / y / و شاید / ü / داشته‌اند که شاید در یک بررسی تطبیقی علمی با آواهای کنونی کردی، موقع و موضع آنها را بتوان بازیافت.

۱ـ کوتاه مانند: مەزدەی = فردا. مرغه = مرغ.

۲ـ بلند مانند: گیۆش = تن، بدن.

۳ـ کوتاه مانند: ئەهورەهی = اهورا.

۴ـ بلند مانند: دەیێوه = دیو.

۵ـ کوتاه مانند: یده = اینجا. یسی = یخ.

۶ـ بلند مانند: ییره = نیرو. هجوم.

۷ـ (ی) مانند: یەزەته = ایزد.

۸ـ (ی) مانند: بوزیه = بز.[۱]

۲-۹ / پ. حرکت ربوده / i / (بازگشت به صفحه‌های ۹۸ و ۱۱۴)

خواجه نصیرالدین طوسی بی‌گمان در اشاره به این واکه است که می‌نویسد:

امّا در فارسی اجتماع دو ساکن بسیار بوده و باشد که زیاده از دو ساکن نیز جمع آید و

۱ـ نمونه‌ها از م. اورنگ. یکتاپرستی در ایران باستان. و هاشم رضی. خودآموز خط و زبان اوستایی.

باشد که بعضی از آن به حقیقت ساکن نبود ولیکن مجهول‌الحرکه باشد. اما دو ساکن چنانکه در کار و مرد[۱] افتد و چون مثال این در اثنای شعر افتد، حرکت اوّل ساکن باشد و دوم متحرّک باید شمرد. چه در وزن در مقابل حرکتی افتد. مثلاً کارگر بر وزن فاعلن باشد بی‌هیچ تفاوت.[۲]

۱- این واژه بی‌گمان mird = (مُرد) کردی است به معنای (فوت کرد) که امروز در فارسی با ضمّ اوّل mord ادا می‌شود. برای کسی که با زبان کردی آشنا نباشد، کتاب معیارالاشعار خواجه نصیر گاهی اشکال‌هائی دارد ...

۲- به نقل از دکتر خانلری. تاریخ زبان فارسی. ج ۲. ص ۸۴. و در فارسی امروز مانند: خیال، خیار. که ابتدای آنها به سکون نزدیک است.

بخش سوم

/ ێ /

(یای نرم) یا (یای پیچان)

۱-۳- نیم‌واکه‌ای جدید در لهجهٔ سقزی و بعضی دیگر لهجه‌های کردی

در بحث از (همخوان‌های ویژهٔ کردی) به نیم‌واکهٔ /ێ/ و مشخّصات آوایی آن اشاره شد.(۱) دیدیم تعدادی از واک‌هایی که اینک در زبان فارسی به وادی فراموشی افتاده‌اند، ولی در آثار گذشتگان از آن‌ها یاد شده است، در زبان کردی همچنان موجودیّت خود را حفظ کرده‌اند. دلائل تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، تربیتی، دینی، نژادی و قومی و ... برای این موضوع می‌توان یاد کرد که از بحث کنونی ما بیرون است. امّا اینکه چرا تاکنون کسی متوجّه نیم واکهٔ /ێ/ نشده است، موضوعی است که بد نیست هرچند به اجمال، باز هم بدان اشاره‌ای بشود.

۱ـ در دنیای امروز می‌بینیم با وجود این همه پیشرفت، هرچندگاه یک بار نکات تازه‌ای در زمینه‌های گوناگون علمی مطرح می‌گردد. حجم دانسته‌های بشر در برابر ندانسته‌هایش هنوز اندک است.

۲ـ تحقیق در زمینهٔ زبان، فرهنگ و ادب و تاریخ کرد بسیار ناچیز است و برای پژوهشگران، این وادی (بکر) و پر از موضوع‌ها و نکات قابل بررسی‌های تازه است.

۳ـ زبان کردی لهجه‌های گوناگون دارد. هرچند گویندگان لهجه‌ها و گویش‌های

۱- نگ. به: مشخّصات آوایی / یای پیچان / یای نرم = / شماره ۲-۳-۱-۲ ، ص ۸۲ و ۸۳ و ۸۴.

مختلف از یک شاخه، از درک مفاهیم همدیگر ناتوان نمی‌مانند، امّا پرداختن تنها به یک لهجه یا گویش ـ بدون توجّه به دیگر لهجه‌ها ـ نتایجی به همان‌گونه نارسا و پر اشتباه که تاکنون شاهدش بوده‌ایم، به بار می‌آورد. بی‌گمان احاطه و تسلّط بر لهجه‌های گوناگون کردی بسیار مشکل و شاید تنها در توان یک کردزبان است.

۴ـ در میان لهجه‌های گوناگون کردی زبان قلم به دو لهجه که نزدیکی تنگاتنگی هم با یکدیگر دارند، منحصر گشته و این دو لهجه از معدود لهجه‌هایی است که از نیم‌واکهٔ /ɛ/ خالی است. بنابراین پژوهشگران که از نوشتن و خواندن به (کردی) ناگزیرند، منابعی که در دست دارند محدود و منحصر به این دو گویش است. زیرا نوشتن واژه‌های آن‌ها هیچ‌گونه اشکالی ندارد. حال آنکه نوشتن واژه‌های حاوی یا محتوی /ɛ/ در دیگر لهجه‌ها بسیار دشوار بوده و هست.[1] نتیجه اینکه محدود شدگان در دو لهجهٔ مورد بحث از نیم واکهٔ /ɛ/ همواره بی‌خبر بوده و خواهند بود. زیرا این نیم‌واکه بطوری که خواهیم دید در این دو گویش به / o / مبدّل شده است. این دو لهجه عبارتند از:

در ایران: لهجهٔ (سابلاخی یا مهابادی یا موکریانی).

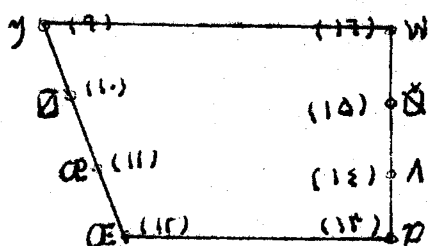
در عراق: گویش یا لهجهٔ منطقهٔ (سلیمانیّه).

برنامه‌های تمام وسائل ارتباط جمعی (به کردی) اعم از مطبوعات، رادیو، تلویزیون، اغلب به این دو لهجه است. گرچه در بنگاههای سخن‌پراکنی از دیگر لهجه‌ها بکلّی غافل نمانده‌اند.

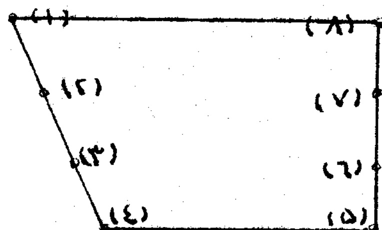
۱- در سال‌های ۳۹-۱۳۳۸ در بررسی مسکن به واژهٔ (سه‌ره‌شوریɛ ā saraš̄or) برخوردم. این واژه به معنای (شستنگاه سر) است. دولابچه‌ای بوده است برای شستن سر و روی و ساختن وضو در پستوی بعضی اتاق‌ها تعبیه می‌شد. (ر.ک. به: مونوگرافی شهر سقز. از نگارنده). متوجّه شدم که حرف ماقبل این واژه با الفبای فارسی «عربی» به نوشتن درنمی‌آید. سال‌های بی‌آرام بدنبال این تحقیق متوجّه شدم که حتّی در الفبای فونتیک هم از نظر پنهان مانده است. !...

۱-۱-۳- /ɤ/ و نمودار اصلی مصوّت‌های ثانوی[۱] (دانیل جونز)

دیدیم که اداء، مخرج، کشش و دیگر مشخّصات این نیم‌واکه از دیگر اقسام گروه / i / متفاوت است. می‌دانیم (دانیل جونز) برای تشریح آوای واکه‌ها دو نمودار اصلی بدست داده است. در نمودار اصلی مصوّت‌های ثانوی، برعکس آنچه در نمودار مصوّت‌های اصلی اولیّه عمل می‌شود، آوا از / u / به / i / می‌آید. اگر سعی کنیم براساس این نمودار، هنگام ادای / u / لب‌ها را از گردی به گستردگی بکشانیم، پیش از رسیدن به حالت باز و بعد از نقطهٔ شمارهٔ ۱۴ به آوای /ɤ/ دست خواهیم یافت.



نمودار ۲ : مصوّتهای اصلی ثانوی[۳]



نمودار ۱ : مصوّتهای اصلی اولیّه[۲]

و بر این اساس /ɤ/ بر روی نمودار شمارهٔ یک جایی ندارد و به مسامحه و به ناچار هم اگر بین / ā / و / ō / جایی برای آن منظور کنیم، چون لب به گرد شدن رو می‌کند، بی‌گمان معرّفی نادرست خواهد بود و به اشتباه خواهیم افتاد ... امّا در جدول توصیف واکه‌ها می‌توان آنرا در خانهٔ (پسین گسترده) جای داد.

۲-۱-۳- یک تمرین عملی

بگویید «قو qū» و با امتداد آوای / ū / سعی کنید لب‌ها را از گردی به گستردگی کامل

۱- secondary cardinal wovels.

۲ و ۳- منقول از ص ۱۹۴ و ۱۹۵ (درآمدی به آواشناسی) تألیف دکتر لطف‌الله یارمحمّدی. مرکز نشر دانشگاهی. تهران.

بکشانید. پیش از رسیدن به مرحلهٔ آخر تمرین (گستردگی کامل لب‌ها)، با ارتفاع پس زبان بطرف سختکام (که بی‌اراده انجام می‌گیرد) آوای دقیق /ی٘/ شنیده می‌شود.

۳-۱-۳- واجگونه یا واکه‌گونهٔ /ی٘/

/ی٘/ واکه گونه‌ای نیز دارد که پیشتر دربارهٔ آن بحث شد.(۱) این واجگونه با غلظت خاصّی ادا شود و نسبت این دو به یکدیگر مانند نسبت / š / به / $š^u$ / است. کاربرد آن بسیار کم و محلّ وقوع آن میان واژه است مانند:

ئای٘ر(۲) ?ā ɣ ^{u}ir = آتش، نور. بەری٘ن bar ɣ ^{u}in.(۳) پشم شتر و برّه مای٘ه ma ɣ ^{u}a یا «رٚفێیه r'fē ɣ ^{u}a» بالشتکی که نان را بر آن پهن می‌کنند و به تنور می‌زنند. چای٘ر č ɣ ^{u}ir = چادر. شەی٘ه ša ɣ ^{u}a(۴) = شال سادات.

۲-۳- /ی٘/ نیم واکه‌ای مستقلّ است

در چند نمونهٔ زیر /ی٘/ را با / ێ / و / ی / مقایسه فرمایید:

ضرب‌المثل است که گویند:

نەئەونە تاڵ بە تفی٘ کەنۆ، نەئەونە شیرین بە قووتی٘ بەن.(۵)

na ?awna t^uā̤l ba tif ɣ kanō, na ?awna širin ba qūti̤ ɣ ban.

برگردان:

(در نشست و برخاست‌ها) نه آنقدر تلخ باش تفت کنند (= از دهن بیرونت اندازند) و نه آنقدر شیرین باش (که) قورتت دهند (از شیرینی و نرمی بخورند).

در این نمونه، به جای /ی٘/، یکبار یای مجهول / ێ / و یکبار یای معلوم / ی /

۱- نگ. به: ص ۸۳.

۲- در لهجهٔ موکریانی به ترتیب: ئاور ?āwir بەرگن bargin ، شەدە šada.

۳- در لهجهٔ موکریانی به ترتیب: ئاور ?āwir بەرگن bargin ، شەدە šada.

۴- در لهجهٔ موکریانی به ترتیب: ئاور ?āwir بەرگن bargin ، شەدە šada.

۵- به لهجهٔ (مکریانی، سلیمانیّه): نه ئەوەندە تاڵ بە تفت کەنەوە، نەئەوەندە شیرین بە قووتت بدەن.

می‌گذاریم و به تغییر معنای آن توجّه می‌کنیم:

/ ێ / ـ تفێ که‌نۆ[1] tif ـێ kanō = تُفت کنند (از دهان بیرون اندازند).

/ ێ / ـ تفێ که‌نۆ tifē kanō = تُفی کنند (آب دهنی را بیرون اندازند).

/ ی / ـ تفی که‌نۆ tifī kanō = او را تف کنند. آنرا تف کنند.

نمونهٔ نخست، خطاب به حاضر و شنونده است (دوم شخص مخاطب).

نمونهٔ دوم، خطاب به غایب است (جمع غایب. سوم شخص جمع).

نمونه سوم، دربارهٔ (سوم شخص مفرد) است.

/ ێ / ـ قووتێ به‌ن qūti ـێ ban = قورتت بدهند (ترا از بس شیرینی و نرمی بخورند).[2]

/ ێ / ـ قووتێ به‌ن qūtē ban = قووتێ به‌ن (خوردنیی، خوراکیی بدهند).

/ ی / ـ قووتی به‌ن qūtī ban = او را قورت بدهند (آن را ببلعند، بخورند).

اینجا نیز نمونهٔ نخست با مخاطب سخن می‌گوید. نمونهٔ دوم همان (یای وحدت، نکره) است. نمونهٔ سوم برای سوم شخص غایب.

به تصریف (گرداندن) سه صیغهٔ نخست در وجه (مضارع) توجّه فرمایید:

اول شخص ـ قووتم به‌ن qūtim ban = مرا ببلعند، بخورند.

دوم شخص ـ قووتێ به‌ن[3] qūti ـێ ban = تُرا ببلعند، بخورند.

سوم شخص ـ قووتی به‌ن[4] qūtī ban = او را (آنرا) ببلعند، بخورند.

/ ێ / در آخر اسم علامت (وحدت) و (نکره) است. چنانکه بگویند:

نانێ به‌ن nānē ban = نانی بدهند (در راه خدا). پیاوێ هات pyāvē hāt = مردی آمد.[5]

۱- در (مکریانی، سلیمانیه) می‌گویند: تفت که‌نۆ tifit kanō، یا تفت که‌نه‌وه tifit kanawa هر دو با ادا و تلفظ سقزی همان معنا را می‌دهد.

۲- از نرمی و حجب و حیای تو سوء استفاده نکنند و ترا بخاطر منافع خودشان از بین نبرند.

۳- همه جا در تصریف این ساخت این تقابل آشکار است.

۴- همه جا در تصریف این ساخت این تقابل آشکار است.

۵- ر.ک. به: معرفه و نکره. ص ۱۹۸.

باز هم نمونه‌های دیگری از تقابل /ئ/ با / ی / در اسم‌ها:

به ئ ba = بیگ.(۱) به‌ی bay = به (میوه).

قه ئ qa = قد و بالا، اطو، تا (کردن) قه‌ی qay = ایراد، مانع.(۲)

و باز هم نمونه‌ای دیگر در میان جمله: به بیت زیر که در تصنیف‌ها زیاد خوانده می‌شود، توجّه فرمایید:

سه‌ر ئ به‌رزۆ که بینم زولفانت تا گیانی شیرین که‌مه قوربانت

sari barzō ka bīnim zolfānit

ta gyāni šīrīn kama qorbānit

برگردان: سرت (را) بلند کن (تا) زولفانت (را) ببینم. (و) صد جان شیرین قربانت سازم.

واژهٔ اوّل این بیت را با /ئ/ و /ی/ و /یٚ/ می‌آوریم:

/ئ/ - سه‌ر ئ به‌رزۆ که = سه‌رت به‌رزۆ که = سرت را بلند کن.

/یٚ/ - سه‌ریٚ به‌رزۆ که = یکبار سر بلند کن.

/ی/ - سه‌ری به‌رزۆ که = سرِ آن را (مثلاً دیک یا چمدان) بلند کن.

باز هم در ساخت «اسم مفعول - صفت مفعولی» و «صیغهٔ دوم شخص مفرد ماضی ساده» در ساخت مجهولی(۳) از مصدرهای مختوم به «یان» این تقابل نمایان است. از مصدر مجهول (کوتیان kotyān =کوبیده شدن، کوفته شدن).

اسم مفعول یا صفت مفعولی می‌شود: کوتیا ئ kotyā =کوفته شده، کوبیده شده.

دوم شخص مفرد ماضی ساده می‌شود: کوتیای kotyāy = تو کوفته شدی.

نتیجه اینکه به تمام معیارهای زبانشناسی، آواشناسی، دستور زبان. نیم‌واکهٔ (یـای

۱- چنانکه بگویند: سه‌عی‌به‌ئ = سعید بیگ. ره‌ووف به‌ئ = رئوف بیگ. در لهجهٔ موکریانی (به گ bag) می‌گویند، که شاید همان (بغ) باشد.

۲- چنانکه گویند: (قه‌ی ناکا= اشکالی ندارد. مانعی نیست) در لهجهٔ موکریانی می‌گویند (قه‌یدیٚ ناکا).

۳- برای آشنائی با ساخت مجهولی ر.ك. به جلد دوم این کتاب.

نرم) یا (یای پیچان) مستقل و مفارق از دیگر انواع خانوادهٔ (ایـ) است که تا کنون به دلائلی که پیشتر یاد کردیم، از میدان تحقیق و دید دانشمندان بدور بوده است.

۳-۳- /ێ/ در لهجهٔ سقزی، /گ/ در لهجهٔ سنه‌یی، /و/ در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه

مدّت‌ها به جمع‌آوری واژه‌هایی که در آنها /ێ/ وجود دارد ـ در لهجهٔ سقزی ـ و واژه‌های معادل آنها در دو لهجهٔ همسایه (سنه‌یی = سنندجی یا اردلانی) و (موکریانی = مهابادی و سلیمانیّه) پرداختم. نتیجهٔ بررسی‌های مداوم این شد که نیم‌واکهٔ (یای نرم) یا (یای پیچان) بی‌استثنا در آخر ساخت (صفت مفعولی، اسم مفعول)[1] ـ در لهجهٔ سقزی ـ نمایان می‌گردد. و در لهجهٔ (سنه‌یی) بجای آن /گ/ و در لهجهٔ موکریانی بجایش /و/ می‌نشینند. در این رابطه لیست شمارهٔ ۳ و ۴ تهیّه شده است که از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد.

۱- برای ساختن اسم مفعول یا (صفت مفعولی) در فارسی، /ن/ آخر را می‌اندازیم و بجای آن /ه/ می‌گذاریم. در کردی هم /ن/ آخر را می‌اندازیم و بجای آن در سه لهجهٔ یاد شده /ێ/، گ، و /و/ آمده است.

لیست شمارهٔ ۳: نمونهٔ واژه‌های مختوم به /ئ/ در لهجهٔ سقزی و معادل (سنه‌یی) و (موکریانی) آن

واژه در لهجهٔ سقزی		واژه در لهجهٔ سنه‌یی		واژه در لهجهٔ موکریانی		معنی به فارسی
به‌کردی	آوانگاری	به‌کردی	آوانگاری	به‌کردی	آوانگاری	
بڕیائ	biṛyā ئ	بڕیاگ	biṛyāg	بڕیاو.براو	biṛyāw	بریده شده
به‌سیائ	basyā ئ	به‌سیاگ	basyāg	به‌سیاو ـ به‌سراو	basyāw	بسته شده
چنیائ	činyā ئ	چنیاگ	činyāg	چنیاو ـ چنراو	cinyāw	بافته شده. چیده شده
خوریائ	xoryā ئ	خوریاگ	xoryāg	خوریاو ـ خوراو	xoryāw	خورده شده
دڕیائ	diṛyā ئ	دڕیاگ	diṛyāg	دڕیاو ـ دڕاو	diṛyāw	پاره شده
ڕژیائ	ṛižya ئ	ڕژیاگ	ṛižyāg	ڕژیاو ـ ڕژاو	ṛižāw	ریخته شده
سووتیائ	sūtyā ئ	سووتیاگ	sūtyāg	سووتیاو ـ سووتاو	sūtāw	سوخته شده
شکیائ	šikyā ئ	شکیاگ	šikyāg	شکیاو ـ شکاو	šikyāw	شکسته شده
که‌نیائ	kanyā ئ	که‌نیاگ	kanyāg	که‌نیاو ـ که‌نراو	kanyāw	کنده شده
نووسیائ	nūsyā ئ	نووسیاگ	nūsyāg	نووسیاو ـ نوسراو	nūsyāw	نوشته شده
برژائ	biržā ئ	برژاگ	biržāg	برژاو	biržāw	برشته شده
هاتیئ	hāti ئ	هاتگ	hātig	هاتوو	hātū	آمده
ڕۆیشتیئ	ṛōyešti ئ	ڕۆیشتگ	ṛōyeštig	ڕۆیشتوو	ṛōyeštū	رفته
پیائ	pyā ئ	پیاگ	pyāg	پیاو	pyāw	مرد

در ساخت (ماضی نقلی) هم، که مانند فارسی به کمک (اسم مفعول) بنا می‌شود، عیناً همین روال جاری است

لیست شمارهٔ ۴ : نمونهٔ ساخت اوّل شخص ماضی نقلی

واژه در لهجهٔ سقزی		واژه در لهجهٔ سنه‌یی		واژه در لهجهٔ موکریانی		معنی به‌فارسی
به کردی	آوانگاری	به کردی	آوانگاری	به کردی	آوانگاری	
بڕیێمه	brī̯ ~ ma	بڕیگمه	bịrīgma	بڕیومه	bịrīwma	بریده‌ام
خواردیێمه	xᵘārdi ~ ma	خواردگمه	xᵘārdigma	خواردوومه	xᵘārdūma	خورده‌ام
که‌ندیێمه	kandi ~ ma	که‌ندگمه	kandigma	که‌ندوومه	kandūma	کنده‌ام
شکانیێمه	šikāni ~ ma	شکانگمه	šikānigma	شکاندوومه	škāndūma	شکسته‌ام
هاوردیێمه	hāwirdi ~ ma	هاوردگمه	hāwirdigma	هاوردوومه	hāwirdūma	آورده‌ام

بدین ترتیب برای آنکه آوای /یع/ را از یک شهروند سقزی بشنوید، چنانچه با دستور زبان فارسی آشنا باشد، از او بخواهید ساخت اسم مفعول یا صفت مفعولی و یا ساخت ماضی نقلی چند فعل و یا ترجمهٔ وژاهٔ فارسی داده شده را (در لهجهٔ سقزی) برایتان ادا کند.

۴-۳-ابدال /یع/

پیشتر چند بار اشاره کردیم که لهجهٔ (موکریانی ـ سلیمانیه) و ظاهراً گویش‌های آن از /یع/ خالی است. در بالا دیدیم که در ساخت (صفت مفعولی ـ اسم مفعول) در لهجهٔ یاد شده /و/ جانشین /یع/ می‌شود. در لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی یا اردلانی) بیشتر در ساخت (صفت مفعولی / اسم مفعول) /گ/ جانشین /یع/ می‌گردد. و این لهجه و گویش‌های آن به تمامی از /یع/ تهی نیست. چنانکه در لهجهٔ سنه‌یی (گه‌ل) به آخر اسم علامت جمع است.(۱) و /گ/ آن را اغلب /یع/ ادا می‌کنند. مانند:

(منالْیعه‌ل minā̆l ~ al) بجای (منال گه‌ل minalgal)

۱- نگ. به: شمارهٔ ۴-۴-۵. ص ۲۱۹.

(کوڕ ɛɛەل kor‑ɛal بجای (کۆرگەل korgal)

و یا در واژهٔ (ئاوی ɛɛەر ʔāvī ɛar که (ئاویەر ʔāv yar) تلفّظ می‌کنند، /ɛɛ/ در آن مستتر است. زیرا به معنای (آبی درّه = نام کوهی در جنوب سنندج)[1] و / د / در آن به /ɛɛ/ ابدال یافته است. یا واژهٔ (بەڵە ɛɛ baḷa ɛ = بلد، آشنا) که در لهجهٔ (سنه‌یی) هم مانند (سقزی) ادا می‌شود. یا واژهٔ (گیا gɛɛā = گدا).[2]

یا واژهٔ (قه ɛɛر gaɛr) در (قه ɛɛر و حرمه‌ت qaɛrū hormat)[3] = قدر و منزلت یا واژهٔ (به ɛɛەڵ baɛal) = بدل. یا (صا ɛɛەقه sāɛaqa که صاقه sāqa) هم ادا می‌شود به معنی (صدقه) ...

و باز هم در لهجه (سنه‌یی) تمام ساخت‌هائی که مختوم به فعل نهی (مده = نه‌ده) باشند، همه جا (مه ɛɛه maɛa) تلفّظ می‌شود. مانند:

- پی‌مه ɛɛه pīmaɛa = (او را) یا (آن را) به او مده. که فعل نهی است از مصدر پێدان pēdān = به کسی «تحویل» دادن.

- پیامه ɛɛه pyāmaɛa = (با آن) مپوشان، رویش مینداز (میانداز) که فعل نهی است از مصدر مرکّب (پیادان pyā dān = پوشاندن با پارچه یا هر چیز دیگر).

پاڵی‌پێ وۆمه ɛɛه pāḷī pēwō maɛa[4] = بدان یا به او تکیه مکن. او را پشتیبانی مکن یا از وی پشتیبانی مکن.

- ئەو پەردەهەڵ مه ɛɛەرەو ʔaw parda haḷ maɛaraw[5] = آن پرده را بالا مکش / بالا مبر. از مصدر مرکّب (هەڵدان haḷ dān = بالا زدن - با مصدر تێ‌هەڵ دان. tē haḷ dān

---

۱- شهر سنندج بر دامنهٔ شمالی آن تکیه زده است. درّه‌های پرآب و زیبا دارد.

۲- می‌بینیم که در دو واژهٔ (بلد) و (گدا) و در هر دو لهجه (سقزی) و (سنه‌یی)، / د / به /ɛɛ/ تبدیل شده است.

۳- در لهجهٔ (موکریانی / سلیمانیّه) که نوشتن آن راحت‌تر است، چنین تلفّظ می‌شود:

۱- قەدرو و حورمەت qadr ū hormat . ۲- پێی‌مەده pēīmada . ۳- پیامەده pyāmada پێی‌دامەده pēīdāmada .

۴- پاڵی‌پێوه مەده pāḷī pēwo mada .

۵- هەڵ مەدەرۆ haḷmadarō .

=اردنگی زدن، اشتباه نشود.)

گاه ممکن است دو دگرگونی (ابدال) در یک واژه و یکجا (باهم) بازشناسی را اندکی با اشکال روبرو کند. در چنین حالتی مقایسهٔ واژه با معادل آن در دیگر لهجه‌ها کارگشا خواهد بود. برای نمونه واژهٔ (وەیەردە wayarda / وەیاردە wayārda) در لهجهٔ اورامانی به معنای (گذشته) است. باید آنرا با واژهٔ (بگردگ bigirdig) در لهجهٔ سنه‌یی که به همین معنا است، برابر نهم. تا دریابیم که / و / نخست آن [ب]، / ی / حرف دوم آن / ێ / است. سیر تحوّل را چنین می‌توان ترسیم کرد:

(وەیەردە wayarda / وەیاردە wayārda) ⟵ (وەیەردێ wayardiٚ / و یەردێ

(wayardiٚ) ⟵ (وێردێ irdiٚ wٚ)

که واژهٔ اخیر با ابدال / و / به (ب) و هر دو / ێ / به (گ) در لهجه سنه‌یی (بگردگ) bigirdig شده است.

و یا بعبارت دیگر هر دو / گ / در واژهٔ (بگردگ) - در لهجهٔ سنه‌یی - همان / ێ / می‌باشد که در لهجهٔ (اورامانی) به / ی / تبدیل گشته است. ابدال / ب / و / و / هم که - به‌ویژه از کردی به فارسی - نمونه‌های فراوان دارد.

۱-۴-۳- ابدال / ێ / به / ی /

ابدال / گ / و / د / به / ێ / را خواهیم دید. امّا جالب است که در بعض گویش‌ها به آسانی / ێ / به / ی / تغییر آوا داده است. نمونه‌اش را در واژهٔ «بگردگ» دیدیم. شاید بتوان گفت که درواقع این ابدال بعضی لهجه‌ها را از / ێ / خالی کرده باشد. برای نمونه کردهای اطراف (ماکو) - که درواقع لهجهٔ شمالی داشته‌اند - واژهٔ (گسک gisik) به معنای (جارو) را «گزی gizī/gizy» می‌گویند. این واژه در لهجهٔ (سنه‌یی)، (گزگ gizig) می‌باشد. درواقع / گ / آخر آن در گویش (کردهای ماکو) به / ی / تبدیل گشته است.

در اینجا می‌توان از واژهٔ (سیستان) یاد کرد. با واژهٔ (سگزی) به معنای (سیستانی) آشنا هستیم. به نظر می‌رسد که واژهٔ (سیستان) در آغاز (سگزستان) بوده باشد. (سگز) با

ابدال /گ / به /ئ/، (سیِ ز sayez) و بر رویهم (سیزتان / سیستان sayestān) و سرانجام با افکندن فتحهٔ نخست (سیستان sīstān) شده است.[۱]

در لهجهٔ (اورامانی، اورامی = هەورامی) و (مریوانی) و در تمام گویش‌ها و لهجه‌های شاخهٔ (کردی شمال) نیم‌واکهٔ /ئ/ کمابیش وجود دارد.

۲-۴-۳- ابدال / د/ و / گ/ به /ئ/

/ئ/ در بسیاری مواقع جانشین / د / می‌شود. نمونه:

ئەحمەئ ← ahma? = احمد. نمەئ ← nima = نمد. بەڵەئ ← bala = بلد

اینها / د / در آخر واژه بود، نمونهٔ / د / در میان واژه:

خائەم am ← xā = خادم. بائەم = am ← bā = بادام. چائر ir ← čā = چادر

ابدال / د / به / ی / در فارسی نمونه دارد. چنانکه «اورانسکی» می‌گوید:

«... پای کنونی فارسی و «فاد» fād آسی درواقع دو شکل مختلف و تغییر یافتهٔ یک کلمهٔ ایرانی باستانی یعنی پادا pāda (به معنی پا) می‌باشد. که در هریک از دو زبان مزبور طبق قوانین داخلی آنها تکامل یافته و به دو صورت بالا («فاد» و «پا») درآمده است.

در زبان فارسی pāda –> pad > pay > pa(y)

در زبان آسی[۲] pāda –> fād > fad

/گ / در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه در بعضی مواقع جانشین /ئ/ شده است. مانند:

۱- پیداست که با بررسی‌ها در لهجهٔ (سیستانی) می‌توان و باید شواهد و نمونه‌های کافی در این زمینه بدست داد. باز هم در حاشیه باید گفت نزدیکی دو واژهٔ (سگز) و (سقز) ـ که شاید بعد از اعراب /گ/ به / ق / تبدیل شده باشد ـ تصادفی نیست. به همین‌گونه (قاپلانتو) نزدیکی سقز، شاید (کابلانتو ← کابلان / کابل + تو) باشد. پسوند (تو tū) در بسیاری نام‌های نواحی و روستاهای اطراف سقز وجود دارد. در شمال سردشت بر سر راه سردشت ـ مهاباد، روستایی به نام کاولان وجود دارد که (کاول Kawil + ان) و کاول همان کابل است با ابدال / و / و / ب / . و باز هم دور نیست (زابل) ـ که ادای اصلی آن با فتحهٔ / ب / می‌باشد ـ (زاوەل / زاویەل zāw-al) بوده باشد که در لهجهٔ (سنه‌یی) به معنای دوزاب است. و در این باره ر.ک به: رشید کیخسروی دوران بیخبری ـ مجلّد دوم. ص ۲۰۶ به بعد.

۲- ر.ک. به: م. اورانسکی. مقدّمهٔ فقه‌اللّغهٔ ایرانی، بخش اوّل. ص ۳۰. پ آخر و ص ۳۱.

سّه گ $s^{u}ag$ (به لهجهٔ موکریانی) = سّه ئ ـ $s^{u}a$ (به لهجهٔ سقزی و سنه‌یی)

رّه گ rag (به لهجهٔ موکریانی) = رّه ئ ـ ra (به لهجهٔ سقزی و سنه‌یی)

در صفحهٔ ۱۸ کتاب (دستور زبان فارسی میانه) آمده است:

مثال دیگر «آبادان» āwāδān تلفّظ می‌شد ولی در خط پهلوی āpātān ثبت می‌شد و یا «آگاه» āyāh تلفّظ می‌شد ولی ākās نوشته می‌شد.*

واژهٔ «آگاه» در لهجهٔ سقزی و اورامی امروز هم «ئائا» با یای نرم، تلفّظ می‌شود - که همان āyah بازمانده از فارسی میانه و شاید هم (پارسی باستان) است. واژهٔ «آبادان» نیز «ئاوه ئان» ادا می‌شود.

«ئائا» جانشینی یا ابدال /گ/ و «ئاوه ئان» نمونه جانشینی یا ابدال /د/ و /ئ/ می‌باشد.

/ئ/ در لهجهٔ سقزی جانشین /ت/ ضمیر (شناسه) دوّم مشخص مفرد از دستهٔ ضمیرهای (م، ت، ی ـ مان، تان، یان)(۱) می‌گردد. مانند:

دەسئ بشۆره bišōra das ـ (سقزی) = دەستت بشۆره dastit bišōra (مکریانی) = دستت (را) بشوی.

پائ داپۆشه dāpōša pā ـ (سقزی)(۲) = پات داپۆشه pāt dāpōša پایت (را) بپوشان.

دلئ بێ bē dil ـ (سقزی)(۳) = دلّت بێ dilitbē (موکریانی) = دلت بیاید (بخواهد) / جرأت داشته باش.

---

*- ر.ک. به: (دستور زبان فارسی میانه) تألیف و.س. راستارگویوا. ترجمهٔ دکتر ولی‌الله شادان. از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. شمارهٔ ۴۱ چاپ ۱۳۴۷.

۱- در فارسی (م، ت، ش ـ مان، تان، شان). ر.ک. به ضمیر (شناسه) در جلد دوم.

۲- پای داپۆشه pāy dāpōša = پای او را بپوشان (پایش را بپوشان).

۳- مانند مثال قبلی، دلّی بێ diḷī bē = دلش بیاید = کنسی و بخیلی و یا (رحم) نکند. این دو نیز از دستهٔ نمونه‌های تقابل /ی/ و /ئ/ است.

۵-۳- /ێ/ کلیدی برای معنی و تفسیر بعضی واژه‌های کهن

۱-۵-۳- واژهٔ (پهلوی)

بعضی این واژه را (پهلوانی) و شاید اکثریّت قریب به اتّفاق شرق‌شناسان آن را منسوب به (پرثو) می‌دانند. و مقصودشان از (پرثو)، (پارت) یعنی مشرق ایران و خراسان است. در این میان تنها [ج. تاوادیا] در کتاب زبان و ادبیّات پهلوی به جهت تفاوت‌های گویشی که بین زبان پهلوی و زبان (مردم پرثو = خراسان) می‌بینند، دچار تردیدی عالمانه گشته است ...[۱]

واژهٔ (پهلوی) و (پهلویک)، از مصدر (پاڵێوین pāḻēvīn = تصفیه کردن) است: اسم مفعول یا صفت مفعولی است از مصدر یاد شده و به معنای (تصفیه شده).

پاڵێوێ = (در لهجهٔ سقزی) /ێ/
پاڵێویگ = (در لهجهٔ سنه‌یی) /گ/ ← + / ن / ـ پاڵێوین[۲]
پاڵێویۆ = (در لهجهٔ موکریانی) / و /

پاڵێوێ palēviێ (در لهجهٔ سقزی) به (پهلوی) و پاڵێویگ paḻēvig (در لهجهٔ سنه‌یی) به (پهلویک) بدل گشته و یا عیناً برهم منطبق‌اند. و معنایش (تصفیه کرده، تصفیه شده) و منظور (زبان تصفیه شده از واژه‌های غیر فارسی است).

دو مصدر دیگر از ریشهٔ پاڵێو عبارتست از:

پاڵێویان pāḻēw yan تصفیه شدن ـ صاف شدن (مصدر مجهول)[۳]

پاڵێوتن pāḻēwtin و پاڵاوتن pāḻāwtin = تصفیه کردن.[۴]

مصدر اخیر (پاڵێوتن) درواقع همین (پالودن) فارسی امروز است که واژهٔ (پالایشگاه) = تصفیه‌خانه مشتق از آنست. پاڵاوتن pāḻāwtin هم می‌گویند که به

۱- برای توضیح بیشتر نگ. به: پیوستی این فصل. ر.ک به مقدمهٔ کتاب یاد شده ترجمهٔ س. نجم‌آبادی. از انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۸.

۲- برای ساختن صفت مفعولی / ێ ، گ ، و / را جانشین / ن / مصدری می‌کنیم.

۳- هر سه مصدر در لهجه سقزی کاربرد دارند.

۴- هر سه مصدر در لهجه سقزی کاربرد دارند.

(پالودن) بسیار نزدیک است.

مشتقّات این واژه در پارسی باستان وجود می‌داشته است و در این رابطه به نمونهٔ زیر از (بند هشتن) می‌شود اشاره کرد:

āUn tohm pad rōšnī x^{u}oršēd bepālūd*

آن تخم به روشنی خورشید بپالود (پالوده شد).

در اینجا (بپالود) ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده است. چنانکه در فارسی امروز هم چنین است:

بپالودم (پالودم)	پالودی	پالود	(مفرد)
پالودیم	پالودید	پالودند	(جمع)

که هم در معنای لازم و هم در معنای متعدّی می‌تواند به کار رود.

و با این توضیح معنای درست (پهلوی) [تصفیه شده] است. نه منسوب به (پرثو) و پارت و ... سه مصدر یاد شده در کردی امروزه به کار می‌رود.

پاڵیوین، پاڵیوتن دو مصدر از ریشهٔ پاڵیو√ هستند. دو مصدر دیگر این ریشه (پاڵیویان) و (پاڵیوان) است. واژهٔ (پهلوانی) هرگاه به واژهٔ (زبان) اضافه شده باشد، درواقع همان (پاڵیوان + ی = یای نسبت) است. همانند آنچه (اسدی) در شاهنامه می‌گوید:

اگر پهلوانی ندانی زبان   وَرز رود را ماوراالنّهر خوان

(پهلوانی زبان) همان (پالیوانی زبان) به معنای زبان تصفیه شده است.

۲-۵-۳- واژهٔ (اوستا، ویستا، اوپستا، اوپستاگ)

نام کتاب آسمانی حضرت زردشتره پیامبر ایرانی، که آنرا (ایستاده، پابرجا، شریعت ...) معنا کرده‌اند.

---

*- برگرفته از: بندهش هندی. ترجمه و تصحیح رقیه بهزادی. انتشارات مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات (سابق)، ص ۳۰، سطر ۲ و ۳ از عنوان بخش ۱۴.

اسم مفعول است از مصدر لازم (وێستان wēstān = ایستادن، قائم و پابرجا بودن) که هم امروز در کردی کاربرد دارد. و اسم مفعول از مصدرهای لازم، خود مفید معنای فاعلی است نه مفعولی ـ نکته‌ای که تاکنون در فارسی بدان توجّه و مطرح نشده، است:

وێستان ـ / ن / + → وێستاێ = در لهجهٔ سقزی / ێ /
→ وێستاگ = در لهجهٔ سنه‌یی / گ /
→ وێستاو = در لهجهٔ موکریانی / و /

افزودن / a / به ابتدای بعضی اسم‌ها (گاهی برای تأکید) معمول بوده و گاهی نیز در افواه عوام‌گویی تلفّظ واژه را ساده‌تر می‌کرده. چنانکه (خیابان) را گاهی (ئه‌خیابان) و (سپۆن sipōn = چوبک) را (ئه‌سپۆن ?aspōn) تلفظ می‌کنند. یا واژهٔ ئه‌ژماره ažmāra؟ = شماره و ئه‌ژنه‌وتن ?ažnawtin = شنیدن و ئه‌سپێ ?aspē = شپش.

افزودن (همزه) به ابتدای بعض واژه‌ها در متون نظم و نثر فارسی نمونه دارد. چنانکه در واژه‌های زیر می‌بینیم:

اعجمی = عجمی، انوشیروان = نوشیروان، افلاطون = فلاطون، اسپند = سپند

ناگفته نماند افکندن همزهٔ نخست هم بی‌نمونه نیست. مانند: اشتر = شتر.

نتیجه اینکه (اوستا) به معنی (محکم، پابرجا، ایستاده) همان صورت اسم مفعول از مصدر لازم (وێستان) مفید معنای فاعلی است. با افزودن / a / به ابتدا و حذف آخر.

۳-۵-۳- واژهٔ (آذر، آتر، آثر، آور، آیر، آگر، آهور، اَهور)

در لهجهٔ سقزی و مریوانی و اورامانی (ئاێر ir ?ā) در لهجهٔ سنه‌یی (ئاگر ?āgir) و در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه (ئاور ?āwir یا ?āwor) هر سه به معنای (آتش، نور، گرما) است. هر سه تلفّظ نزد هر سه گویندگان مفهوم و به یک معنا است.[۱]

۱- این واژه امروزه هم با اِشکال و به اَشکال مختلف نوشته می‌شود. نگ. به: پیوستی فصل ص ۱۵۷.

۱-۳-۵-۳-(آثروان) یا (آتروان)

«آثروان عنوان رسمیئی بود که کاهنان قبیلهٔ مغان برای خویش پذیرفته بودند».[۱] ترکیبی است از (آثر + وان). جزء نخست (که به شکل‌های گوناگون آمده است) همان (ئاگر، ئاگر، ئاور) است به معنای (آتش) که قبلاً توضیح داده شد. جزء دوم «وان» امروزه هم در کردی به همین شکل استعمال می‌شود = (بان) پسوند مفید معنای نگهبانی است. به کردی ئاگروان یا ئاگرەوان، یا ئاورەوان یا ئاگرەوان = نگهبان آتش.

نمونهٔ دیگر از جانشینی /گ/ و / ذ / را چنانکه در (آذر) دیده می‌شود، پیشتر در واژهٔ (خوذاي =خدای) دیدیم. واژهٔ اخیر (خوتای) هم آمده است، همان‌گونه که (آذر) را (آتر) هم نوشته‌اند.

۴-۵-۳- آهورامزدا، اَئورامزداو

مرکّب است از سه جزء به ترتیب زیر:

۱ـ(آهور) یا (اَهور) یا (اَئور) که همان (ئاگر) امروزهٔ کردی است که (ئاور ʔāwir و ئاوور ʔāwor) هم می‌گویند. به معنای آتش و (نور).

۲ـ (ا) ـ علامت اضافه، که جزء نخست را به جزء بعدی می‌چسباند.[۲]

۳ـ(مزدا ـ مزداو) ـ صفت مفعولی از مصدر لازم (مزدن ـ mizdin یا «میستن mīstin» یا «مستن mistin») که مفید معنای فاعلی است. این مصدر امروزه در کردی کاربردش بسیار کم است. معادل (آرام گرفتن، مستقرّ شدن، از کار فراغت حاصل کردن) چنانکه در یک ضرب‌المثل نمونه‌اش را می‌بینیم.[۳]

۱- به نقل از دیاکونوف. تاریخ ماد. ترجمهٔ کریم کشاورز. ص ۴۶۴.

۲- نگ. به: شمارهٔ ۲-۱-۸، ص ۲۸۶.

۳- ضرب‌المثل این است:

ئاشێ لەمیستن بێ، هەرئەمیزێ — ʔāšē la mīstin bē, har ʔamīzē

آسیا (که) از باز ایستادن است (معلوم است که روزی از کار باز می‌ایستند) بالاخره خواهد ایستاد (خواهد آرامید). منظور نمونه از مصدر یاد شده است.

این (صفت مفعولی / اسم مفعول) در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه (مەزداو mazdāw) و در شاخهٔ شمالی (مەزدای mazdāy) و با افکندن آخرشان (مەزدا mazdā) می‌شود. و اینک ما هر سه شکل آن (اهورامزدا، اهورامزدا، اهورامزدای) را می‌بینیم که به معنای (اهورایِ مزدا / اهوراهِ مزدا) می‌باشد.[۱]

در اشعار (مولوی کرد) هم برای نمونه به دو بیت زیر می‌توان اشاره کرد که (نەمازۆ، namāzō ، نەمازا namāazā) به معنای (نگذاشته است، نمی‌گذارد) یا (به حال خود رها نمی‌کند، آرام نمی‌گذارد) آمده است. توجّه فرمایید:

خەمگین مەنیشەر خەم بدەر وەباد   فەڵەک نەمازۆ کەس وەخاترشاد.[۲]

=غمگین منشین و غم (را) بر باد بده   فلک، هیچکس (را) با خاطر شاد نمی‌گذارد (آرام نمی‌گذارد، با خاطر شاد رها نمی‌کند ...).

کەڵەک هۆر مدا نەمازادە ولێش   رای ئامام نەوی پابنیە و ئەو پێش[۳]

کرجی (قایق) را پرت می‌کرد و نمی‌گذاشت پا به جلو بگذارم و به آب بزنم ...

نتیجه: «آهورامزدا» یا «ئاورە مزداو» به معنای (نور آرام گرفته) و منظور ذات باریتعالی است. این تفسیر با اندک تأمّلی معادل آنچه در قرآن «... ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ...»[۴] آمده است، همخوانی دارد.[۵]

از مصدر (مستن mistin) ـ نه میستن mīstin که به معنای ادرار تاختن است ـ در زبان کردی و فارسی نشان برجاست. در کردی به هنگامی که کسی با کاهش سرعت و وراندازی و دقّت بیشتر آخرین مرحله‌ها و دقیقه‌های کارش را می‌خواهد در عمل اعلام کند، خطاب می‌کنند:

۱- نگ. به: ۱۲-۶ و ۱۲/۱-۶ ص ۲۳۲

۲- منقول از ص ۳۰۰ دیوان اشعار (مەولەوی کورد). چاپ دوّم. به تصحیح و حاشیه‌نویسی (ملّا عبدالکریم مدرّس) ناشر محمّدی. چاپ تبریز.

۳- همان منبع و ص ۱۳۲.

۴- آیه‌های کریمه ۱۵۴ اعراف، ۳ یونس، ۵۹ فرقان، ۴ سجده و ۴ حدید.

۵- دینهای آسمانی همه در اصول یکی هستند.

ئەوە مس مسی چیته؟ ...[1] ?awa mis mis ī čīta? = چرا اینقدر مس مس می‌کنی؟ ...

امروز در فارسی و گفتگوی همگانی (مس مس) همراه با معین فعل (کردن) و بیشتر هنگام تأخیر در پاسخ دادن و ابراز تردید با تأخیر در جواب به کار می‌رود. دگرگونی مفهوم و معنای بعض واژه‌ها از زمانی به زمان دیگر، پدیدهٔ ناشناخته‌ای نیست. چنانکه واژهٔ «هوش» که در فارسی امروز جز (توانایی فکری یا ذهنی) معنای دیگری ندارد، در بیت زیر از فردوسی معنای (مرگ) می‌دهد:

ورا هوش در زابلستان بود   بدست یل پوردستان بود

۱-۴-۵-۳-

در فرهنگ «کردی ـ فارسی. هەژار» واژهٔ (مسدان misdān) به معنای (با فشارِ دست مالیدن) آمده است. برابر قاعده (نگ. به: ۴-۱۰ ص ۳۶۵) اسم مفعول / صفت مفعولی از این مصدر، در لهجهٔ سقزی (مزدائ ـ mizdā)، در لهجه موکریانی (مزداو mizdāw) و در لهجه‌های شاخهٔ شمال (مزدای mizdāy) خواهد بود. و به گونه‌ای که شرح آن خواهد آمد (نگ. به: ۱-۱۰ ص ۳۵۵ و مابعد) ساخت اسم مفعول و صفت مفعولی از فعل‌های لازم دارای معنای (فاعلی) است. واژهٔ (مسدان) شاید کنایه از (قدرت دست) و (دست قدرت) و (اهورامزداو، اهورامزدای و اهورامزدا) به معنای (نوری که جهان در ید قدرت اوست) خواهد بود.

۶-۳- «مینو» و واژه‌های مختوم به آن

این واژه هم صفت مفعولی است از مصدر لازم (مێن mēn ، مئێن m'?ēn) به معنای (ماندن) ـ چه در زمان و چه در مکان، همان‌گونه که در فارسی امروز هم می‌بینیم. شکل دیگر این مصدر (مان mān و مئان mi?ān) است. شکل‌های دیگر صفت مفعولی آن

۱- نگ. به: ۲-۱-۲۱-۶، ص ۲۴۰.

چنین است:

مێنێ ← mēni، مانێ ← māni، (در لهجهٔ موکریانی) «(ماندوو māndū یا m'?āndū)» = مانده شده، خسته و به قیاس قاعده (مێنگ mēnig) و (مانوو mānū) و (مانگ mānig)

در میان این شکل‌ها، مانی (در لهجهٔ سقزی) و (ماندوو، مانوو) در لهجه‌های موکریانی و سلیمانیّه بکار می‌رود و دیگر اشکال امروزه آن غریب و ناآشنا است.

۱-۶-۳- انگره مینو

نام دیو نفرین شده. مرکّب از دو جزء (انگره + مینو). جزو اخیر آن همان صفت مفعولی یا اسم مفعول است و به معنای (مانده شده. باقی.). و جزء نخست آن شاید ترکیبی است از (هنگ +گره). هنگ به معنای (فرّ و شکوه) است و (گره gira یا g'ra) از مصدر (گرتن girtin =گرفتن) اسم فاعل است و پسوند.[۱]

و (هەنگ گره، هەنگره) به معنای (فرّ و شکوه گیرنده) و یا (فرّ و شکوه گرفته شده).

نتیجه: هەنگره مێنو (با یای مجهول) یعنی آنکه (بی‌فرّ و شکوه جاودان) خواهد ماند. باز هم نگ. به: ۵-۶/پ و ۶-۶ صص ۲۵۸ و ۲۲۸

در فرهنگ واژه‌های اوستا. ص ۴۴ آمده است:

اَنْگْرَ =کاهنده، تباه کننده، نابودکننده.

اَنْگْرَوْمئینی anrōmainya = اهریمن، روان نابودگر.

۲-۶-۳- اهریمن

مرکب از دو جزء (اهری + من). جزء نخست درواقع [ئائری iry ← ?ā = آتشی، آتشین] است. جزء دوم [مان mān = ماندن (چه در زمان و چه در مکان)] و مجموعاً واژه

۱- چنانکه در واژهٔ کردی (مژگره mižgra(h) = مشک گره) به معنای (موشگیر) می‌بینیم - نوعی پرنده است شبیه باز و با جثّه‌ای به اندازهٔ کبک یا کبوتر که موش شکار می‌کند.

به معنای (آتشی مکان) و (در آتش مانده) خواهد بود.[۱]

۳-۶-۳- سپنتامینو

مرکّب از دو جزء (سپنتا + مینو). با جزء اخیر آشنا شدیم. (سپنتا) به احتمال همانست که امروز در کردی (سپاته sipāta) می‌گویند به معنای (مجرّد، بی‌همسر) و (سپنتامینو) یعنی (بی‌همسر جاودانه یا جاودانه بی‌همسر)[۲] آنکه به همسر نیاز ندارد.

۷-۳- هنمگتانه، هنگمتان، اکباتان، امدانه

نام نخستین (همدان). مرکّب است از سه جزء به ترتیب زیر:

۱ـ هنگمو ـ که در کردی امروز به همین شکل hangmū بین بانه و سلیمانیّه تلفّظ می‌شود و در دیگر جاها hamū یا hammū به معنای (همه).

۲ـ تان ـ ضمیر دوم شخص جمع از دسته شناسه‌های اضافی (م، ت، ی ـ مان، تان، یان).[۳]

همو تان hamūtān ، هم‌موتان hammūtan و هنگموتان hanƏmūtān به معنای (همه‌تان). در فارسی محاوره‌ای امروز (همه‌تون).

۳ـ هـ ـ آ ـ که درواقع (ئەا) است. که امروز در لهجهٔ سقزی پسوند مفید معنای مکان و زمان است.[۴] در فارسی /ئە/ به /گ/ تبدیل و (ئەا) امروز (گاه) شده است.

۱- استاد عالیقدر (جناب آقای دکتر جنیدی) به تضادّی در این زمینه اشاره فرمودند که «آتش نزد آریایی‌ها مقدّس بوده است. در این صورت چگونه جای اهریمن می‌تواند باشد؟ و دین زردشت به آتش جهنّم اشاره‌ای ندارد. این تضاد را چگونه حل می‌کنید؟ با سپاس فراوان از عنایت استاد عزیز، پاسخ را در پیوستی فصل شمارهٔ ۳-۳ / پ ص ۱۵۸ ملاحظه فرمایید.

۲- ر.ک. به: هەژار. هەنبانە بۆرینە (فرهنگِ کردی ـ فارسی). ج ۱ ص ۴۱۱. ستون راست. (سپات) هم غالباً با (سەلت = تنها، بی‌همسر) می‌آید (سەلت ووسپات = تنها، مجرد، بی‌زن و فرزند).

۳- در فارسی (م، ت، ش ـ مان، تان، شان).

۴- چنانکه در واژهٔ (سەرەشۆر sara šōr ā ا) می‌بینیم. ر.ک. به: ص ۱۳۴ و به کتاب مونوگرافی شهر سقز از نویسنده.

در مفهوم پسوند مکان مانند: آرایشگاه، رزمگاه، چراگاه، کشتارگاه.

در مفهوم پسوند زمان مانند: شامگاه، عصرگاه، صبحگاه.

نتیجه: هنگمتانه درواقع (هەنگموتان گە a ←hanꝺmotān) بوده است و تنها با این تفسیر می‌تواند معنای (محلّ اجتماع همگی) را ـ آنطور که گفته‌اند ـ داشته باشد.

۸-۳- زیویه

نام روستایی در حدود ۴۰ کیلومتری مشرق سقز که آثار تمدّنی غنی در قرن‌های هفتم تا نهم پیش از میلاد در آنجا کشف شده است.[۱]

این واژه دراصل شاید (سوّی گە a ←s'wēy = سواگاه) بوده باشد به معنای محلّ افراد (سویّ) = خاصّان و خاصگان (خانواده سلطنتی و موبدان) محلّی بوده است در مقابل (هنگمتانه = محلّ اجتماع همگی).[۲]

۹-۳- انغرتمنگه

مرحلهٔ چهارم فضای بی‌پایان که جایگاه اهریمن است.[۳] می‌شود گفت مرکّب از اجراء زیر است:

ـ انغره. که همان (انگره) و (هەنگره = هەنگ گره = گیرندهٔ هنگ و هنگ از او برگرفته و برداشته شده) است.

ـ تمان که شاید همان (تیّمان tēmān) باشد.[۴] که امروز در کردی سوّرانی بیشتر به صورت (تیامان tyāmān) بکار می‌رود، به معنای (در جایی ماندن، در چیزی یا کاری

۱- ر.ک. به: رشید کیخسروی. دوران بیخبری یا غارت آثار فرهنگی ایرانیان. چاپ انتشارات فتحی.

۲- ر.ک. به: مونوگرافی شهر سقز. تحت عنوان «زیویّه».

۳- ر.ک. به: م. اورنگ. یکتاپرستی در ایران باستان. از انتشارات ستاد ارتش سابق. چاپ دوم صفحهٔ ۲۰۵.

۴- (تیادامان) ترکیب دیگری است. در بسیاری از لهجه‌ها به معنای (فرو ماندن یا ناتوان ماندن در کاری یا چیزی) است. (تیادا) وابستهٔ مرکّب فعل است (تیا + دا)، چنانکه در مصدر (شوّردن šōrdin = شستن) داریم: تیاشوّردن، داشوّردن، تیاداشوّردن.

ماندن یا فروماندن) است.

ـگه. مخفّف (گاه) پسوند مفید معنای زمان و مکان است.

نتیجه: انغرتمنگه = انگرەتێ مانگا (ه) خواهد بود که منطبق است با همان مفهوم (فضای تیرگی بی‌پایان و جایگاه اهریمن).

۱۰-۳- فَرَوَهَرْ

به نظر می‌رسد این واژه مرکّب از سه جزء زیر باشد:

۱ـ فَرَ fara که امروزه در لهجهٔ کرماشانی (باخترانی) بیشتر به همین گونه، و در لهجهٔ سنندجی با سکون اوّل fira تلفّظ می‌شود و به معنای (زیاد ـ بسیار) است. جزء نخست واژهٔ (فراوان) در فارسی کنونی هم دور نیست همان (فَرَ) باشد.[1]

۲ـ (وَ = وَهْ wah) که به معنای (به ـ نیک ـ خوب) است.[2]

۳ـ فتحه‌ای که بر روی / و / واقع شده / ه / ی غیر ملفوظ «وه» در پسوند (ێەر) ادغام شده. (ێەر ar ـ) در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه (دەر dar) تلفظ می‌شود.[3] چنانکه در واژهٔ [خێروێەر = خێروٚدەر] به معنای (خیردهنده ـ بابرکت) می‌بینیم.[4] (ێەر) و (دەر) پسوندی است مفید معنای (بخشیدن، دادن و دارا بودن).[5]

۱- در بیت زیر از نظامی گنجوی هم «فره» آمده است و هم «بَه».

کشوری را دو پادشه فره است   در یکی تن یکی دل از دو بَه است

واژهٔ (بَه بَه) از ادات تحسین. می‌نمایاند که (به = نیک) در آغاز به فتح اوّل تلفّظ می‌شده، برخلاف امروز که به کسر اوّل به کار می‌رود.

۲- در بیت زیر از نظامی گنجوی هم «فره» آمده است و هم «بَه».

کشوری را دو پادشه فره است   در یکی تن یکی دل از دو بَه است

واژهٔ (بَه بَه) از ادات تحسین. می‌نمایاند که (به = نیک) در آغاز به فتح اوّل تلفّظ می‌شده، برخلاف امروز که به کسر اوّل بکار می‌رود.

۳- (دەر dar و دار dār) وابستهٔ اسمی هستند. (دار) در کردی و فارسی به یک مفهوم است و یک کاربرد دارد. مانند: ئاودار = آبدار ـ به لهجهٔ سقزی ئاوێ ار. ār ـ ʔāw؟

۴- (دەر) و (ێەر) مانند: جوێن ێەر = جوێن‌دەر = دشنام‌دهنده، دشنام‌فروش، بد دهن. در مورد ابدال / ێ / و / د / قبلاً بحث شد.

نتیجه: فروهر شاید در آغاز (فرەوەیەر ar ـ frawah) بوده است به معنای بسیار نیکویی‌دهنده و بسیار بخشنده. بسیار نیکی‌بخش = أَلْبِرّ.

۱۱-۳-برسمه ـ برزمینه

در کتیبه‌ای از خشایارشا می‌خوانیم «می‌ستایم خداوند برسمه را».[1] بی‌گمان این واژه غیر از (برسمه =گیاه مقدّس) است که شرق‌شناسان و از جمله (دیاکونوف) با علامت تعجّب با آن روبرو شده‌اند. این واژه درواقع (بەریزمایە ـ barēzma) می‌تواند باشد. مرکّب از دو جزء به قرار زیر

بەڕێز ـ هم‌اکنون در کردی به معنای (بزرگ. معظّم) بکار می‌رود.

مایە ـ صفت مفعولی است از مصدر لازم (مان mān) = ماندن (چه در زمان و چه در مکان) و مفید معنای فاعلی است.

نتیجه: (بەڕێزمایە) به معنای (بزرگ و معظّم جاودانه) یا (جاودانه معظّم و بزرگ).

بدینگونه و از این دست نیم‌واکهٔ جدید (یای نرم، یای پیچان) /یە/ می‌تواند گره‌گشای و جوابگوی بسیاری از مسایل (واژه‌شناسی) و تفسیر و معنی واژه‌های اوستایی و باستانی باشد.

۵- (دەر) و (ـەر) مانند: جوێن ـ ـر = جوێن‌دەر = دشنام‌دهنده، دشنام‌فروش، بد دهن. در مورد ابدال / / و / د / قبلاً بحث شد.

۱- به نقل از دیاکونوف. تاریخ ماد ترجمهٔ کریم کشاورز. ص ۴۸۹. سطر هشتم از آخر.

پیوستی بخش سوم

۱-۳/پ. برگشت به واژهٔ (پهلوی)

(ج.تاوادیا) در کتاب زبان و ادبیّات پهلوی (فارسی میانه)، در آغاز کتاب پس از نقل عقیدهٔ دانشمندانی که (پهلوی) را منسوب به (پارت) و (پرثو) می‌دانند، با قید این احتیاط که مدّعی نیست (حرف آخر را زده باشد) نوشته است:

"... زبان معمول زردشتیان آن زمان یعنی پهلویک زبان سرزمین پَهلَوْ (منظورش پرثو = خراسان است) نیست بلکه فقط زبان سرزمین پارس است. از این گذشته نویسه‌های (حروف) خط پهلوی کتابی و شیوهٔ هزوارشی که در کتابها بکار رفته به شیوهٔ نگارش زبان «پارسیغ» کتیبه‌های ساسانی نزدیکتر است و با زبان «پهلویک» در همان کتیبه‌ها هیچگونه شباهتی ندارد. پس بکار بردن «پهلویـا (ک)» برای زبان کتابهای زردشتی باید دلیل دیگری داشته باشد."

به نقل از کتاب زبان و ادبیّات پهلوی (فارسی میانه). تألیف. ج. تاوادیا. ترجمهٔ س. نجم‌آبادی. از انتشارات دانشگاه تهران. گنجینهٔ زبان‌آموزی و زبانشناسی. شمارهٔ ۱۷. و مقدمهٔ کتاب یادآوری استاد یونکر. ص ۱۹ پ آخر.

۲-۳/پ. برگشت به واژهٔ (آذر)، ئا ێعر ۳-۵-۳

چون تا کنون برای نگارش آوای /ێع/ در کردی هم علامتی وضع نشده، می‌بینیم در دیوان اشعار (مه‌وله‌وی کورد = مولوی کرد)[1] واژهٔ (ئا ێعر) را در جاهای مختلف به سه

۱- مولوی کرد، شاعر و عارف کرد (متوفّی به سال ۱۳۰۰ هـ. ق) دیوانی هم به فارسی و چند رساله در

شکل گوناگون (ئاهیر ـ ئاییر ـ ئایر) نوشته‌اند. این اشعار به لهجهٔ اورامانی است و نیم‌واکهٔ /ئ/ در آن وجود دارد. به چند بیت نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

ئـــازیزم ئاهیر دووری بـــالاّی تـــۆ جەسەم کرد وەبۆڵ شەماڵ برد پەی کۆ(۲)

?āzīzim ?āhīr dūryī bālāī tō. jasam kird wa bōl šamāl bird pay kō

برگردان: عزیزم، آتش دوری (قامت) و بالای تو، وجودم (جثّه‌ام) را خاکستر ساخت و (باد) شمال آنرا به کوه برد (پراکند).

دامــنه گـەی ئاییر دەروونـم تـونی وەی دوو فەردەوە مغنّی کونی؟(۳)

dāminga ī ?ayīr darūnim tony, way dū fardawa moðanī kony?

برگردان: تو دامنگاه (پناهگاه) آتش درون منی، ای مغنّی، کجایی که بدین دو فرد بیت شعر (بانکی برآوری) ... و دو بیت هم بدنبال آمده است.

بـــەو نـــاییرەوە بـــەو دائـــیرەوە خاس بنیە هەستیم بە ئایرەوە(۴)

baw nayīrawa baw dayīrawa, xās binya hastīm ba ?ayirawa

برگردان: بدان نائره (حنجره) و بدان دائره (دف)، بخوبی هستیم را بر آتش بگذار.

۳-۳ / پ. بازگشت به واژهٔ اهریمن

در ملاقاتی که به طور تصادفی با استاد و محقّق گرانقدر جناب آقای دکتر جنیدی دست داد، ایشان ایراد گرفتند که «آتش» نزد آریایی‌ها مقدّس است چگونه جای

⇦ تصوّف و طریقت نقشبندی (به فارسی) دارد. دیوان اشعار عربی هم از او برجای مانده. دیوان اشعار کردی وی که به لهجهٔ اورامانی سروده است، بی‌اغراق از روانترین، پرسوزترین، و بی‌گفتگو سهل و ممتنع‌ترین سروده‌های عارفانه است. این دیوان به کوشش و حاشیه‌نویسی ملّا عبدالکریم مدرّس چاپ و منتشر شده. چاپ النجاح. بغداد. ۱۳۸۰ هـ. ق. ۱۹۶۱ میلادی. در ایران پخش از کتابفروشی سیّدیان. مهاباد. بنظر می‌رسد واژهٔ (اورامان) درواقع ?aworāmān و ?āhōrā mān به معنای (سرزمین اهورایی) یا (خاندان اهورایی) باشد. (مان) هم به معنای (میهن) است و هم به معنای (خاندان).

۲- نقل از دیوان یاد شده. ص ۴۵.

۳- نقل از همان دیوان ص ۴۸.

۴- نقل از ص ٦۰ همان دیوان.

اهریمن می‌تواند باشد و دیگر اینکه دین زردشت به «آتش جهنّم» اشاره‌ای ندارد. ... با سپاس فراوان از استاد عزیز گرچه این نکته‌ای اعتقادی است، امّا بی‌گمان در برابر تفسیر ما از واژهٔ «اهریمن» پرسشی شایان طرح و توجّه است. و امّا پاسخ:

۱ـ مقدّس بودن آتش نزد آریائی‌ها و زردشتیان و نگاهداری آتشکده را شاید بتوان مشابه انبارهای بنزین، نفت، گازوئیل، گاز و یا کارخانه‌های مولّد انرژی (برق) بشمار گرفت. یعنی اهمیّت آتش در زندگی مردمان آن روزگار همانند و به پایهٔ منابع انرژی در جهان امروز می‌بوده است. و اتّهام تقدیس آتش ـ در دین زردشت ـ مانند اینست که مردمان تمام شهرهای جهان امروزی را (نفت و بنزین و گازوئیل و برق پرست) به حساب بیاوریم! ـ منظور دین واقعی زردشت پیش از داریوش کبیر است ـ. دیگر اینکه آتش هر اندازه مورد تقدیس بوده باشد، افتادن و ماندن در آن بی‌گمان عذاب است. امّا می‌توان گمان برد که داریوش کبیر و یارانش برای از بین بردن هرگونه احتمال بازگشت قدرت به «ماد» از کانال مذهب که از طریق قیام «گیؤماتا»ی مغ به وقوع پیوسته بود، پس از سرکوبی شورش و به راه انداختن جشن‌های سالانهٔ مغ‌کشی، به همراه زدودن هرآنچه مخالف با خودکامگی پادشاه و طبقات ممتاز بود ـ و شاید از آن جمله اعتقاد به مجازات دوزخ ـ بزرگداشت و آداب مربوط به آتش را جنبهٔ «تقدیس» بخشیدند. و برای این بدعت‌گذاری‌ها «زردشت» تازه‌ای در برابر «مغان مادی» عَلَم کردند که شرح آن را از نوشته‌های (فیثاغورث) حکیم یونانی می‌توان بازیافت. لطفاً ر.ک. به: مونوگرافی شهر سقز. ص ۷۷ و ۷۸. تا بدانجا که می‌بینیم داریوش در کتیبه‌هایش، هیچگاه از حضرت زردشت نامی نبرده است. چند قرن «گاتا»ها را فقط از بر می‌خواندند ... گرچه «دیاکونوف» می‌گوید برای نگارش چنان متونی در آن زمان خطّ توانایی وجود نداشت، امّا از داریوش و جانشینانش کتیبه‌هائی با همان خطوط ناتوان در دست است. یعنی اینکه به هر احوال (ناتوان بودن خط) را در امر نانوشته ماندن «اوستا» نباید تنها علّت و یا عامل برتر بشمار گرفت بلکه سیاست هخامنشیان را در این زمینه مهمتر باید دانست. چنانکه بعد از هخامنشیان، ساسانیان به طور مؤثّر دست به کار زنده کردن «اوستا»

شدند ...

۲ـ دینهای آسمانی همگی در اصول (توحید، نبوّت، معاد) یکی بوده و هستند. در قرآن کریم هم آیهٔ شریفهٔ (اٰمَنَ الرَّسول ... ۲۸۵ بقره) گواه این معنی است. دین زردشت اکنون هم به (چنود) ـ که مشابه پل صراط است ـ اعتقاد دارد. و در برابر بهشت (مینو) مانند دیگر دین‌های آسمانی (دوزخی) هم برای مجازات تبهکاران باید وجود داشته باشد. که شاید «زردشتِ» ساختهٔ داریوش و یارانش جزو مطالبی که با امتیازات شاه و طبقات حاکمه در تضاد بوده، ترس از آتش دوزخ را از آن حذف کرده‌اند ... و دور نیست واژه‌هایی مانند «انگره مینو، گنگ مینو و ...» مانند آن را جانشین (اهریمن) ساخته‌اند تا «آتش» را که جنبهٔ تقدیس دادند به وجود ناپاک نیالایند وگرنه آتش هر اندازه مقدس، در آن افتادن و ماندن بی‌گمان عذابی است هولناک. و دست آخر هم «مقدّس»، «پلید» را در عذاب خویش گرفتار کرده است ...

پیداست در سیستم ارائه شدهٔ (زردشتِ داریوش) ـ و نه حضرت زردشت پیامبر ـ تضاد به شکل دیگری در نظر به جلوه گری خواهد نشست. این پرسش مطرح می‌گردد که اگر آتش بدانگونه مقدّس است چرا جایگاه نیکان نباشد؟ و چرا جایگاه نیکان (مینو) است؟ ... افزون بر اینها آتش بخشی از عذاب‌های دوزخ است. سرمای شدید (زمهریر) و آزار گزندگان و ... امّا گفتگو تنها بر سر آتش بود. و با تقدیم سپاس فراوان به محضر استاد عزیز که با عنوان ایراد یاد شده، فرصت و موجب شرح و بیان این نکته را فراهم آوردند.

۳/۴–پ. بازگشت به: ۴–۳

واژهٔ «ماد» و ابدال / د / آن به (ئ ، ی ، هـ)

«ماد» نام قوم آریایی که در مغرب ایران و در تمام اطراف و امتداد رشته کوههای مرکزی ایران (زاگروس) از روزگاران باستان ساکن بوده‌اند. گفتیم که / د / گاهی به / ئ / تبدیل می‌شود. نمونهٔ آن (نمه‌ئ ـــ nima = نمد، ئه‌حمه‌ئ ـــ Ahma = احمد،

بەلەیٔ ← baḁla = بَلَد و ...).

از اواخر دورهٔ هخامنشی و در زمان ساسانیان و سده‌های نخستین اسلامی به واژه‌های (ماهی، مای، ما) برمی‌خوریم که به جای واژهٔ (مادی ← ماد + / ی / نسبت = منسوب به ماد) به کار برده می‌شده است. چنین می‌نماید که با ابدال [د] به /یٔ/، مادی را «مایٔ y ← mā» و سپس (ماهی māhy) و (مایی māyī / مای māy) تلفّظ می‌کرده‌اند. در این رابطه به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱-۴-۳ / پ . ماهیدشت

در شمال (کرماشان) و جنوب (اورامان) واقع شده و رودخانه‌ای به همین نام در آن جاری است و مزار حضرت ویس ماهیدشت بر بالای تپه‌ای در آنجاست. بدانگونه که گفته شد (ماهی) همان (مایٔی = مادی = منسوب به ماد) است و (ماهیدشت = دشت‌مادها). در شمال آن هم منطقهٔ (اورامان) قرار دارد که به کردی (هەورامان hawrāmān) می‌گویند که کوتاه شدهٔ (اهورامان ← اهورا + مان) و به معنای (میهن اهورائی / سرزمین اهورائی) است. نگ. به: ۴-۸/پ. ص ۳۱۲. (اورامان) سرزمین مغان زردشتی و مادی بوده است. در سال‌های نخستین بلکه تا قرن سوم هجری، اعراب به ابتدای نام شهرها و مناطق ایرانی (غیر پارس) واژهٔ (ماه / مای) آورده‌اند که بی‌گمان منظور همان (ماد) بوده است ... باز هم در این رابطه به نام (بهلول ماهی) می‌توان اشاره کرد. کُرد مرد آزاده و فرزانهٔ وارسته‌ای که از شاگردان حضرت امام جعفر صادق ؑ بود. اشعاری به عربی و دو بیتی هایی به زبان کردی ـ لهجه اورامی ـ از وی باقی است.

جالب است که (ماهیدشت) را ـ شاید در پاسخگوئی به خواست حاکم عرب ـ دشت سمکان هم گفته‌اند. ... حدود سی و اند سال پیش از متولّی مرقد مبارک حضرت ویس شنیدم که منقول است از حضرت رسول ﷺ که مرقد (ویس‌القرنی) به سمکان خواهد

بود. و بدین مناسبت این دشت را (سمکان) گفته‌اند.[۱] و ... توجّه داشته باشیم که در همین منطقه (دشت سمنگان) ـ نزدیک (کامیاران) ـ وجود دارد.[۲]

دور نیست نام (ماهان) نیز از همین دست باشد. باز هم روستای «ماهی در» در جنوب سقز بر سر راه سقز ـ مولاناآباد قرار گرفته است، که این بار ماهی را به کردی آورده و (ماسی دەر) می‌گویند. امّا ماهی درواقع همان مادی = منسوب به ماد، باید باشد و ماهی در = درّه‌ی مادها.

۲-۳/۴-پ. مکران

در کتاب «بلوچستان و تمدّن دیرینهٔ آن» چنین آمده است:

"به عقیده هولدیچ، جهانگرد انگلیسی، مکران مرکّب از دو واژهٔ فارسی «ماهی» و «خواران» یعنی ماهی خواران است که براثر استعمال تبدیل به مکران شده است".

سایکس می‌نویسد: در ایّام [سلطنت] اسکندر کبیر، مکران را به سبب قرب جوار دریا، ایکتیوخاجی یا ماهی خواران و ناحیهٔ مشرف به داخلهٔ کشور را گدروسیا می‌نامیدند."[۳]

۱- برای آشنایی به مقام حضرت ویس‌القرنی. ر.ک. به: تذکرةالاولیاء. شیخ فریدالدین عطّار. سی‌واند سال پیش از متولّی مرقد شنیدم:

"حضرت ویس در جنگ با خوارج جزو سپاهیان حضرت علی علیه‌السلام شهید شد. اهالی (قرنه) و گروهی ایرانیان و گروهی هندیان هریک می‌خواستند جسد مبارکش را به منطقهٔ خویش ببرند. حضرت علی علیه‌السلام سه صندوق همانند تهیه دید و در داخل هرکدام پیکر شهیدی را گذاشت و هر گروه یکی از آن را به منطقهٔ خویش برد. چون حضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود که مزار حضرت ویس به (سمکان) خواهد بود و (ماهی) در عربی (سمک) می‌شود، پس (ماهیدشت) را دشت سمکان باید گفت ... و بدینگونه امیدوار بود که با این توضیح و استناد بدان حدیث، جسد اصلی از میان سه صندوق یاد شده همین باشد".

۲- نگ. به: ص ۴۲۵.

۳- تا ۵۰ سال پیش منطقهٔ بیجار کنونی را (گروس) می‌گفتند که همان گدروسیا باید باشد، نام رشته کوه مرکزی ایران (زاگروس) هم همین است.

بیگمان اگر امروز از هر فارس‌زبانی معنای (ماهی‌خواران) پرسش شود، بر آنچه (هولدیچ) و (سایکس) گفته‌اند، چیزی نخواهد افزود. بدانگونه در زمان اسکندر مقدونی هم گویا چنان ترجمه کرده‌اند ...

به نظر می‌رسد که در ترکیب (ماهی‌خواران)، (ماهی) همان (مادی = منسوب به ماد) باشد و (خواران) خود مرکّب از (خوار x'wār + ان). واژهٔ (خوار) امروزه هم در کردی به معنای (پائین = در مقابل بالا، جنوب = در مقابل شمال) به کار می‌رود. چنانکه می‌گویند: "قشلاخی ژووروو qišlāx ī žūr / قشلاخی سه‌روو qišlāx ī sarū" به معنای (قشلاق بالا / قشلاق شمالی) و «(قشلاخی خواروو qišlāx ī x'wārū» به معنای «(قشلاق پایین / قشلاق جنوبی)». حتّی امروز هم در فارسی نمونه‌هایی مانند: کلات بالا، کلات پایین، زیاد است. و با این توضیح (ماهی‌خواران) به معنای (ماد پایین / مادِ جنوب) است. می‌دانیم تا سده‌های دوم و سوم هجری نیز، آذربایجان را (ماد کوچک) و از حوالی زنجان و همدان تا کاشان و اصفهان را (مادِ بزرگ) می‌گفتند. از آنجا به بعد هم ـ در مسیر رشته کوههای زاگروس ـ ماد پایین یا ماد جنوب می‌بود و سرزمین پارس و فارس و خراسان هم که معلوم است.

/ ی / در واژهٔ (ماهی) در ترکیب (ماهی‌خواران) نشان اضافه است که امروز هم در کردی به کار می‌رود.(۱) در پارسی میانه (پیش از اسلام) نیز چنین بود و امروز به کسره تبدیل شده است: مادِ کوچک، مادِ بزرگ، مادِ پایین.

و بدین ترتیب سیر تحوّل واژهٔ (مکران) را می‌توان چنین نگاشت: مادی‌خوار mād ī xwār / مادی‌خواران mād ī xwārān ← مای‌ی خواران mā ī x'wāran ← (ماهی‌خواران / māh ī x'orān / مایی‌خوران māy ī xorān) ← (مای‌خوران mā i xwāran / مَیْ کُران maī korān) ← (مَکُران makorān) و (مکران).

۱- نگ. به: ۱-۸. نشان اضافه. ص ۲۸۵.

۵-۳/پ. کرمان

بر این قیاس اگر واژهٔ (کرمان) را با ضمّ نخست (کُرمان) و جزء نخست آن یعنی (کُر) را تغییر یافتهٔ (خوار x'wār = پایین / جنوب) بینگاریم، جزء دوم آن (مان mān) یادآور همان (مان /ماننا) خواهد بود.[1] آنگاه ترکیب (کرمان) را معادل (خوارمان x'wār mān ← خوار x'wār = پایین / جنوب + مان mān =کشور یا سرزمین مان / ماننا) خواهیم یافت. ترکیب (خوار مان) مقلوب یا برگردان (مانی خوار mān ī x'wār ← مان + / ی / + خوار) ـ به حالت صفت و موصوف ـ که در حالت برگردان / ی = ī / افکنده و به (خوارمان) تبدیل گشته است، می‌باشد.

با گذشت روزگاران و در اثر کثرت استعمال (خوارمان) به (خورمان) و (کُرمان) و سرانجام به (کرمان) تبدیل گشته است.

دور نیست براثر تجزیهٔ (زاموآ) و یا قرن‌ها بعد از آن با فروپاشی دولت (مان) طوایفی در امتداد رشته کوههای مرکزی (زاگروس) به محلّ کنونی (کرمان) آمده و نام (مانِ خوار / مانِ جنوب / مانِ پایین) را بر آن نهاده باشند.[2] تکرار نام (بارز =کوه یا

۱- برای آگاهی از تاریخ (زاموآ) و (مان / ماننا) ر.ک. به: مونوگرافی شهر سقز. از ص ۳۷ به بعد و یا به تاریخ ماد از (دیاکونوف).

۲- (مان) که از تجزیهٔ (زاموآ) بوجود آمد و خود به قول (دیاکونوف) هستهٔ مرکزی (ماد) شد، از تمدّنی بسیار پیشرفته به معیار زمان برخوردار بود که (زیویه) از آثار آنست. در هجوم (سکاها) برای گریز از تجربهٔ تلخ (اورارتو) و شاید هم به منظور ایجاد سدّی در برابر همسایهٔ غربی خویش (آشور) و یا به هر دو دلیل، آنها را در غرب کشور خود جای دادند. امّا در هنگامهٔ جنگ (آسارخادون) پادشاه آشور، (پارتاتوا) رئیس (سکاها) را به دامادی خویش خواند و با جدا شدن ناگهانی (سکاها) از (مان) و پیوستن آنها به (آشور)، (مان) شکست خورد. امّا بر پادشاه خویش (آخشتری) شوریدند و خود دفاع از پایتخت را بعهده گرفته آشوریان را بازگرداندند ... ولی سرانجام (مان) از هم پاشید.

در پائیز ۱۳۷۹ کشف یک تابوت محتوی جسد مومیائی‌شدهٔ یک شاهزادهٔ ایرانی ـ که به طور قاچاق از مرزهای جنوب شرقی به پاکستان حمل شده بود ـ جنجالی به پا کرد. در آغاز گفته می‌شد که جسد متعلّق به یک شاهزادهٔ مانّایی است. به دنبال پی‌گیری‌هایی که برای پس گرفتن این گنجینه بعمل آمد، دولت ایران (شاید هم بنا بر ملاحظاتی) با اظهار نظر کارشناس اعزامی مبنی بر تقلّبی و ساختگی بودن آنچه به نظرش رسید، از ادّعاهای خود در این زمینه چشم‌پوشی کرد ... گویا خوانندگان بعضی روزنامه این پرسش را مطرح

⇦

رشته کوه بارز) در کرمان ـ همنام قوم (بارزانی) ـ و وجوه بعضی واژه‌های مشترک (کردی ـ فارسی) مؤیّد این نظر است ... در رابطه با واژهٔ (کرمان) باز هم نگ. به: ۸/۸ پ. ص ۳۱۷.

درواقع دسته‌ای از (مان) در امتداد زاگروس (که آن هنگام پوشیده از جنگل بود) به جنوب مهاجرت کرده و (مان جنوب یا پایین) را به وجود آوردند (کرمان). و دسته‌ای از (ماد) در پایین‌تر از آنها جایگزین گشته و (مکران) را تشکیل داده‌اند.

۱/۵-۳- پ. چند نمونه دیگر از ابدال (خوار = پایین)

باز هم بد نیست اینجا به چند نمونه از تغییر (خوار) برای شاهد مثال اشاره‌ای بشود:

ـ خورمالْ ← (خوار = پائین / جنوب + مالْ که در کردی امروز هم به معنای (خانه) و (منزل) به کار می‌رود.

ـ (سنقر) که شاید (سنه خوار = سنه + خوار) بوده است به معنای (سنه)ی (پایین).

ـ قروه. که دور نیست (خور ئاوا $x^{u}ar?\bar{a}w\bar{a}$ ← خور = آفتاب + ئاوا = آباد) بوده و (خورئاوا) به معنای (مغرب) می‌باشد.

۶-۳- پ. جا دارد در رابطه با ابدال / ی / و / گ / نیز به دو نمونه زیر اشاره شود:

۱/۶-۳- پ. (رگه Raga ، رگ، رئ ، ری)

نام باستانی شهر ری را (رگه) نوشته‌اند که با ابدال / گ / به / ئ / و سرانجام به / ی / ـ بدانگونه که در متن آمده است ـ تبدیل گشته و (ری) شده است.

⇦ کرده بودند که چگونه کارشناسان خارجی پیش از آن قدمت ۲۴۰۰ ساله و ارزشی در حدود ده میلیون دلار برایش تخمین زده بودند؟ ...

۶/۲-۳- پ. سیستان

به نظر می‌رسد که (سیستان) از دو بخش تشکیل شده باشد: (سیس + ستان). / س / پایان‌بخش نخست و / س / ابتدای جزء دوم درهم آمیخته و (سیستان) شده است. و اینک شرح هریک:

«ستان» همان پسوندی است که در واژه‌های (کردستان، لرستان، خوزستان، افغانستان، هندوستان و ...) می‌بینیم.

«سیس» همان (سگز) است با ابدال / گ / به / ئێ / و سپس به / ی /، (سی‌ز sa ← ez) و سَیِش sayes) و سرانجام براثر تکرار (سیس sīs) گشته است.[۱]

گمان می‌رود (سقز) عربی شدهٔ (سگز) باشد. دور نیست با کوچیدن یا کوچاندن دسته‌ها از (زاموآ، ماننا / مان، و حتیٰ ماد)، بدانگونه که اشاره شد، طایفه‌هایی پس از طی رشته کوههای مرکزی، باز هم راه خود را به طرف مشرق ادامه داده و در محلّ کنونی (سیستان) سکنی گزیده و نام پیشین محلّ خویش «سگز» را بر آن نهاده باشند. نشانه‌هایی وجود دارد که سلسلهٔ شاهان (کیانی) از مغرب ایران و بستر رویدادهای شاهنامه (کردستان) بوده است. ر. ک. به: احسان نوری: تاریخ ریشه نژادی کرد، و ر. ک. به: رشید کیخسروی. دوران بیخبری. جلد دوم. فصل دهم. ماجرای تک درخت آبادی «قاپلانتو و ارتباط آن با قتل رستم».

۱- درواقع (سیزستان) بوده که به (سیستان) تبدیل شده است. نگ. به: ۱-۴-۳.

بخش چهارم

ساختمان هجاها

با توجّه به فزونی تعداد واکه‌ها و تعداد همخوان‌ها و در کنار آن قدرت ترکیب و میل همنشینی زیاد آنها، باید گفت بی‌گمان تعداد هجاها (اعم از با معنی و بی‌معنی) در کردی، از فارسی بیشتر است.

۱-۴- هجاهای CCV

در مقایسه با فارسی کنونی این نوع، هجا را از ویژگی‌های زبان کردی باید بشمار گرفت. زیرا فارسی کنونی از این نوع خالی است. نمونهٔ ناقصی که از این نوع هجا در فارسی می‌توان بدست دارد، هنگامی است که همخوانی پیش از «یا» می‌آید. گویی تحت تأثیر آمادگی (یا آماده شدن) دستگاه گفتار برای ادای «یا» بعد از همخوان، ـ در افواه عام ـ اولاً حرکت همخوان به (کسره) میل می‌کند و ثانیاً همین «کسره» هم گویی در / ی / ادغام می‌گردد. مانند:

خیال xyāl . خیار xyār . پیاز pyāz . ریاضت ryāzat . شیار šyār = شیار و یا در عربی مانند: صیام Sᵘyām .

امّا در کردی گاهی هم‌نشینی دو همخوان در ابتدای هجا چنان تنگاتنگ است که براستی نمی‌توان وقوع / i / بین آنها را تصدیق کرد. و هرگونه موشکافی و دلیل‌تراشی در این رابطه، به تکیه زدن بر دیوار (انکار واقعیّت) مانند است. ... مشابه این دسته هجا، گروه دیگری وجود دارد که از پذیرش وجود حرکت مختلسهٔ / i / بین CC گزیری و گریزی نیست. در ادای هجاهای دستهٔ نخست هم مواردی پیش می‌آید ـ در حالت تکیه

و تأکید ـ که تلفّظ آن را به میدان گروه دوم می‌کشاند. این بدان می‌ماند که مثلاً در فارسی روی واژهٔ (خیال) تأکیدی داشته باشیم. بدینگونه:

چنین چیزی نیست. او خیال (xeyāl یا xayāl) می‌کند ...

و اینک به نمونه‌هایی از دو گروه یاد شده در کردی توجّه فرمایید:

بخش مهمّی از گروه واژه‌های دستهٔ نخست را ساختِ سوم شخص مفرد ماضی ساده از مصدر فعل‌هایی که دارای ریشهٔ دو حرفی (دو همخوان) هستند، تشکیل می‌دهد.

برا brā = برده شد / برادر. بڕا bṛā = بریده شد. چڕا čṛā = پاره شد. چرا črā = چراغ. خزا xzā = لیز خورد. تکا tkā = چکید. زڕا zᵘṛā = فاش شد. نوی nwī = جا کن شد. فڕی fṛī = پرواز کرد. سڕی sṛī = سترد (پاک کرد). بزه bza = لبخند. چپه čpa = نجوا. خشه xša = صدای خش خش. برۆ brō = ابرو.

در اینگونه هجاها (V) معمولاً از واکه‌های بلند است و نمونه از واکه‌های کوتاه کمتر دارد.

نمونه از گروه هجاهای دوم که / i / بین CC ـ هرچند بسیار کوتاه ـ امّا محسوس است: لک lik = لکّه. کچ kič = دختر. بلّح biḷh = بُله، ابله. دفن difn = دفن که گاهی وقت difin هم تلفّظ می‌شود. کنر kinir = نخ قرقره.

۲-۴- دیگر انواع هجاها

بطور کلّی طرح‌ها در زبان کردی و لهجهٔ سقزی به قرار زیر است:

۱ـ CV. مانند: با bā = باد. پا pā = پا. توو tū = تخمه. تخم. دۆ dō = دوغ. گا gā = گاو. شوو šū = شوهر.

۲ـ CCV. مانند: قسه qsa = حرف. ترێ trē = انگور. شله šla = شله. چله čla = چهلّه. خڕه xra = صدای خرخر (مثل انبوه گردو).

۳ـ CVC. مانند: بار bār . تیژ tiž = تیز. تند. جۆر jōr = نوع / مناسب. شار šār = شهر. شەڕ šaṛ = جنگ. شڕ šiṛ = پاره. مندرس.

۴ـ CVCC. مانند: زەخم zaxm. گەنج ganj. پەشم pašm. کونج konj = گوشه. تەوس taws = طعنه. تشر. حەوت hawt = هفت.

در ترکیب این نوع هجا به گونه‌ای که در بحث از (CCV) گفته شد، ممکن است گاهی بین CC حرکت ربوده / i / واقع شود. در بعضی واژه‌ها نیز چنین حالتی امکان‌پذیر نیست. نمونۀ دسته نخست zaxm که ممکن است بویژه در حالت تکیه و تأکید zaxim بگویند:

((دەسم زەخمە زەخم)) dasim zaxma zaxim = دستم زخم است، زخم. نمونۀ دسته دیگر ganj ، ranj ، taws که به ماقبل آخر آنها / i / درنمی‌آید یعنی بین CC آنها (V) هیچ‌گاه واقع نمی‌شود.

۵ـ CCVC. مانند: شکار škār = شکار. بلوور blūr = بلور، شیشه. پچین pčīn = برویم. چڕان čr̥ān = پاره شدن. خزین xzīn = لیز خوردن. بلۆق blōq = تاوّل.

بخش مهمّی از این نوع هجا را مصدر مختوم به (ین ـ ان) فعل‌هایی تشکیل می‌دهد که ریشۀ آنها از دو همخوان است. برای نمونه:

چڕان čr̥ān ، چڕین čr̥īn = پاره کردن، پاره شدن (طناب، نخ)

دڕان dr̥ān ، دڕین dr̥īn = پاره کردن، پاره شدن (پارچه، کاغذ)

تکان tkān ، تکین tkīn = چکیدن، چکاندن

بڕان br̥ān ، بڕین br̥īn = پاره کردن (یا شدن) با چیزی (چاقو، تیغ و ...)

و یا مصدر فعل‌هایی مثل شکان škān = شکستن. خزان xzān = خزیدن که ریشه‌های آنها به ترتیب عبارتست از √čr̥ ، √dr̥ ، √tk ، √br̥ ، √šk و √xz بین دو همخوان ریشه، وقوع / i / ممکن است.

۶ـ CCVCC. مانند: مریشک mrīšk = مرغ خانگی. پلووسک plūsk = ناودان. پزووسک pzūsk = جرقۀ آتش. زرنگ zrinG = زرنگ.

در بعضی از این نوع هجاها و گاهی (نه همیشه) پیش از آخر / i / واقع می‌شود مانند: ختیلک xtīlk = قلقلک. خوژیلک x^užīlk = نوعی هزارپا که xtīlik و x^užīlik هم تلفظ

می‌شود.

در بعضی هجاها هم چنین چیزی ممکن نیست. مانند:

دره‌نگ dranɒ = دیر. پلەنگ planɒ = پلنگ. بنێشت bnēšt = سقز ـ آدامس.

گاهی هم بین CC اوّل ممکنست / i / واقع شود. مانند binēšt بجای bnēšt .

۱-۲-۴- هجاهای کمیاب

- CVCVCC. مانند: قوله‌نگ qolanɒ یا qolinɒ = کلنگ. نسرم nisirm = جای سایه و کمتر آفتابگیر. نشست nišist = نشست، دیوار یا سقف شکسته.
- CVCVC. مانند: ڕفێق rifēq = رفیق. شلوق šilōq = شلوغ. درێژ dirēž = دراز. کولۆل kolōl = بدبخت.
- CVCVCV. مانند: کولێره kolēra = گرده (نان). کووژه که kūžaka = خرمهره.
- CCVCCV. مانند: ترێشته trēšta = تیشه. برێشکه brēška = گندم بوداده.

۳-۴- برش هجایی

حرکت ربوده / i / تقطیع و برش هجاها را در کردی بسیار آسانتر از فارسی کرده است. برای نمونه واژه‌ای چون (جنگجو) را کردزبانی که بخواهد لهجهٔ خود را حفظ کند بی‌گمان jangiju یا jangaju تلفّظ خواهد کرد نه jangju.[۱] بر همین منوال بیشتر خوشه‌های همخوانی را (با مسامحه و اهمال) بوسیلهٔ / i / می‌شکافند. مثلاً واژهٔ بنێشت bnēšt = سقز، آدامس (CCVCC) است، امّا گاهی بین (CC) نخست / i / می‌اندازند و binēšt تلفّظ می‌کنند. ولی در این واژه بین (CC) دوم / i / قرار می‌گیرد.

و به هر احوال برش [واژه‌ها] در محلّ وقوع واکه‌هاست.

پیشتر اشاره شد که خواجه نصیرالدّین طوسی در کتاب «معیارالاشعار» به جهت

۱- از همین جاست که خواجه نصیرالدین طوسی (کارگر) را بی هیچ تفاوت بر وزن فاعلن گفته است. نگ. به: ۹-۲ / پ و امروز هم (کارگر) را در سه هجا در کردی تلفّظ می‌کنند.

سنجش وزن و آهنگ کلمات در شعر فارسی از حرکت (حفیقه، مختلسه یا مجهوله) یاد کرده، که باید گفت به ظاهر در فارسی امروزی مطرح نیست لاکن پیش از وی و قرن‌ها بعد از وی مطرح می‌بود.[۱] و با آنچه ما به حرکت به سکون ماننده / i / در کردی از آن بحث کردیم، مطابقت دارد. امّا در ادامهٔ بحث از حرکت یا به اصطلاح زبانشناسی امروز / واکه / ی یاد شده، بدلیل تأثیری که بر وزن و آهنگ کلمه در اشعار دارد ـ و از جهت علم عروض ـ به نمونه‌ای اشاره می‌کند که بهتر است ما در تقطیع هجاها از آن یاد کنیم. او می‌نویسد:

"... و در بعضی لغات عجم درعویش که بجای درویش گویند ...[۲] تلفّظ دیرین این واژه نیز مانند بسیاری دیگر واژه‌ها در کردی به همان حال خود باقی مانده است. اوّلاً / ی / آن مجهول / یٚ / تلفّظ می‌شود. ثانیاً مطلب مورد نظر که خواجه بدان اشاره می‌کند، سکته و یا تقطیع هجایی است که در این واژه وجود می‌داشته، امروز، گاه و بیشتر در نزد کسانی که تحصیلات رسمی آنان را به گریز از لهجه عادت نداده است، آنرا در دو بخش (هجا) ادا می‌کنند. و بین دو هجا سکتهٔ خفیفی می‌اندازند. آنچنان که گویی به فرمودهٔ استاد بین آندو / ع / ی هم وجود دارد: (در + ویٚش dar'wēš). از این دست تقطیع هجائی در کردی نمونهٔ دیگر واژهٔ (عەقڵ ?a'qḷ^h / ئەقل ?a'qḷ^h) = عقل، را می‌توان بدست داد که گاهی هم (عەق + ڵ ?aq'ḷ / ئەق + ڵ ?aq'ḷ) نیز می‌گویند."[۳]

۴-۴- خوشه‌های همخوانی

پیشتر به فراوانی میل ترکیبی واکه‌ها و قدرت همنشینی واج‌ها در زبان کردی اشاره

۱- شاید بتوان گفت تا زمان قاجاریّه و پایتخت شدن تهران و گسترش و پذیرفته شدن (لهجهٔ تهرانی).

۲- ر.ک. به: خواجه نصیرالدّین طوسی. معیارالاشعار نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۱۳۸-۴۷۴۱- د (فهرست میکروفیلم‌های جلد ۳. شماره صفحه ندارد.

۳- بالام سنگین رهیده.

شد. خوشه‌های همنشینی در چارچوب دو قاعده‌ای که خواهد آمد تشکیل می‌شود.[۱] و بدست دادن نمونه‌های مختوم به / w ، y / و مانند آن کاری است در حدّ استقراء و تمثیل. ایران کلباسی در تحقیق گویش مهابادی نمونه‌هایی از خوشه‌های همخوانی آغاز و پایان واژه‌ها بدست داده است[۲] ـ کاری که در حدّ خود جالب می‌نماید ـ امّا بر این روال می‌توان نمونه‌هایی حتیٰ از همنشینی / ڵ / و / ق / نیز (که در این فهرست نیامده) بدست داد. مانند:

بلّق bilq = حباب. سلّق silq = نوعی برگ چغندر وحشی. دلّق dilq = طلق. جلق jilq = پولک زرد. شلّق šilq = صدای مشک (و مانند آن). خولق xolq (خولقان xolqān) = آفرینش. خولق xolq = خُلق ـ خوی. فلّق (فلّقه) filq = صدای جوشیدن آب (یا مایع دیگر). ملق milq = میک زدن (چنانکه بچه پستان را).[۳]

بنابراین محدود شدن خوشه‌های همخوانی در زبان کردی به نمونه‌های ارائه شده در کتاب «گویش کردی مهاباد» برای کسی که با این زبان و لهجه‌های آشنا باشد، اندکی از مرز پذیرش دور است.

۵-۴- دو قاعده در تشکیل خوشه‌های همخوانی

۱ـ در مورد خوشه‌های همخوانی ابتدای واژه‌ها باید گفت: «تنش اندام‌های گفتار هنگام ادای خوشهٔ همخوانی ایجاب می‌کند که بعد از ادای آن نیم‌واکهٔ / w ، y / یا یکی از واکه‌های بلند / ā ، ī ، ō ، ū / واقع شود».

۲ـ در مورد خوشه‌های همخوانی پایان واژه‌ها باید گفت: میل ترکیبی و قدرت همنشینی واک‌ها برای تشکیل یک خوشهٔ همخوانی، با نزدیکی مخرجشان به همدیگر، نسبت عکس دارد. بدین معنی که هر اندازه مخرج واج‌ها به هم نزدیک باشد، قدرت

۱- این دو قاعده در زبان فارسی هم جاری است و بعید نیست زبان‌های دیگری را هم شامل شود.
۲- ر.ک. به: ایران کلباسی. گویش مهابادی. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۲. ص ۵-۹.
۳- این واژه‌ها مختصّ لهجهٔ سقزی نیست و در لهجهٔ مهابادی هم وجود دارد.

همنشینی‌شان برای تشکیل یک خوشهٔ همخوانی کمتر است. چنانکه مثلاً در دوبدو همخوان‌های / ب ، پ / یا / ژ ، ش / یا / ج ، چ / یا / و ، ف / یا / غ ، ک / می‌بینیم.

همخوان اوّل خوشه‌ها غالباً کشیده و گاهی بارهش هستند. واج‌های سایشی و واج‌های بیواک برای آغاز خوشه‌ها آمادگی بیشتری دارند و از این طرف واج‌های خیشومی بیشتر در پایان خوشه‌ها ظاهر می‌شوند.

۶-۴- آمیزش هجاها یا خوشه‌ها

گاهی در اسم‌های مرکّب که دو جزء به کمک / a / به هم می‌پیوندد،[1] علامت ترکیب با جزء نخست می‌آمیزد و محلّ تقطیع هجا را به بعد از خود می‌برد، برای نمونه در اضافهٔ وصفی. مانند:

ـ حەوشە گەورە h̥awša gawra > حەوش h̥awš = حیاط + / a / + گەورە gawra = بزرگ و بعد از ترکیب تقطیع هجایی آن بصورت h̥awša + gawra درمی‌آید.

ـ کەوْشە کۆن kawšakōn ← کەوْش kawš = کفش + کۆن kōn = کهنه و بعد از ترکیب تقطیغ هجایی آن بصورت kawša + kōn در می‌آید.

در لهجهٔ سقزی / ت / در آخر واژهٔ (حەوت h̥awt = هفت) تنها هنگامی که به شکل عدد مطلق ادا شود، ظاهر می‌گردد. و در دیگر حالت‌ها محذوف است. واژهٔ (هەشت = hašt = هشت) نیز گاهی ـ نه همیشه ـ چنین است. برای نمونه:

حەو ماڵ h̥aw māl̥ = هفت خانه. حەونەفەر h̥aw nafar = هفت نفر. حەوروْژ h̥aw rōž. حەوکاسە h̥aw kāsa.

امّا شمول آن به گونه‌ای که بعنوان یک قاعده نمونه‌هایی حتّی به تعداد انگشتان دست را دربر بگیرد، جاری نیست. در واژه‌های: دەس‌بەن dasban = دستبند. دەسماڵ dasmāl̥ = دستمال. دەسەمۆ dasamō = دست‌آموز، رام. دەسبڕ dasbir̥ = متقلّب. کلاهبردار.

۱- ر.ک. به: اسم‌های مرکب. ۶/۱ تا آخر.

دەسکاری daskāri. و ... تمام ترکیب‌هایی که جزء نخست آن (دەس das = دست) باشد، باید توجّه کنیم که / ت / در آخر جزء نخست افکنده نشده است. بلکه در لهجهٔ سقزی (و بسیاری لهجه‌های دیگر) واژهٔ (دست) فارسی را (دەس das) می‌گویند.[1]

در واژهٔ (هەشت hăst = ۸) واج / ت / جز در مواردی بسیار کمیاب ـ مانند (هەشتصد) که [هەشصد hašsᵘad][2] هم می‌گویند، در دیگر مواقع / ت / بجای خود باقی است. مانند:

هەشت قەڵەم hašt qalam = هشت قلم. هەشت نەفەر hašt nafar = هشت نفر. هەشت تمەن hašt timan = هشت تومان.

امّا در لهجهٔ موکریانی (بویژه) و در لهجهٔ سلیمانیه / ت / در آخر واژهٔ (دەست dast = دست) بیشتر ظاهر می‌شود و گاهی هم بندرت محذوف است.

۴-۷- تشدید

در نگارش هیأت واژه‌ها و الفبای کردی علامت تشدید کاربرد ندارد. هریک از دو واج تکراری در تقطیع هجایی به یکی از دو واج مجاور می‌چسبد ـ واج نخست به انتهای هجای اولی و واج دوم به ابتدای هجای بعدی ـ نمونه:

شەڵاق šallāq = شلّاق. تقطیع هجایی ← šal + lāq

زەررە zarra(h) = ذرّه. تقطیع هجایی ← zar + ra(h)

۴-۸- واج‌های ناهمنشین در هجاها

با همهٔ قدرت ترکیبی واکه‌ها و فراوانی میل همنشینی واج‌ها، مواردی هم یافت می‌شود که بعلّت سنگین شدن تلفّظ، دو واج نتوانند یک خوشهٔ همخوانی (باهم) بسازند. اینگونه محدودیّت‌ها در کردی (و لهجهٔ سقزی) از آنچه در فارسی امروز دیده

۱- ر.ک. به: دکتر ثمره. یدالله. آواشناسی زبان فارسی.

۲- درواقع (هەشتسەد = هەشتصەد) با ابدال / د / آخر به / ... / و سستی ادا و افکندن / ... / .

می‌شود، کمتر است و به طور مختصر به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

از خوشه‌های دو انفجاری: همنشینی / p ،k ،y / بعنوان عضو نخست و / g / بعنوان عضو بعدی.

از خوشه‌های دوسایشی / ž / با دیگر همخوان‌های سایشی

از خوشه‌های انفجاری و سایشی / p ،g / بعنوان واج نخست با دیگر همخوان‌های سایشی و / ž / بعنوان واج بعدی.

از خوشه‌های سایشی و انفجاری / ž / بعنوان واج اوّل سایشی و / g / بعنوان واج دوم انفجاری.

۹-۴- تکیه

واقعیّت این است که تکیه در واژه‌ها و هجاها بستگی تمام با مقصود گوینده دارد. در زبان کردی و (لهجه یا گویش سقزی)، بطور عمومی، تکیه در پایان یا ابتدای هجاهاست. از جهت نوع نیز تکیه از نوع ارتفاع (موسیقایی) است. و همان‌گونه که در فارسی هم می‌بینیم، به هنگام تأثّر، نرمش و ملایمت و ملاطفت به نحو بهتری نمایان است.

- در «اسم» معمولاً تکیه بر هجاهای پایانی است. مانند:

که‌وش kawš = کفش. هێلکه hēlka(h) = تخم‌مرغ. پیاز pyāz = پیاز. به هنگامی که اسم منادیٰ واقع می‌شود، چنانچه دو هجایی یا بیشتر باشد، ممکن است تکیه بر ابتدای تمام هجاها واقع شود. چنانکه در صدا زدن «محسن» نام بگویند: «موح، سن» و تکیه هم بر / م / بگذارند و هم بر / س /. عکس این حالت هم اتّفاق می‌افتد. یعنی ممکن است تکیه بر / ح / و / ن / بگذارند.

در حالت اضافه هم محلّ تکیه مانند فارسی هجای اوّل است. مانند:

ماڵی مه‌حموو māḷ ī Maḥmū = منزل محمود. که تکیه را بر [ما] و [مه] بگذارند. باز هم گوینده می‌تواند بسته به مقصود خود محلّ تکیه را تغییر دهد. اگر منظور گوینده (خانه)

باشد تکیه بر ابتدای هجای اوّل (mā)، و اگر دارنده بیشتر مورد نظرش باشد، تکیه بر آخر محمود (ū) خواهد کرد. ممکن است در حالتی تعجّب و یا تأکید بر امری نـاممکن را بخواهد، عیناً مانند فارسی چنانکه بگویند (منزل محمود؟!)

ـ تکیه را هم بر / م / و / ز /، و هم بر / م / و / د /، یعنی ابتدا و انتهای هجاها، بگذارند ـ...

ـ در اسم‌های مرکّب هم معمولاً تکیه بر هجای آخر است. و یا در موارد خاص بر ابتدای هجای نخست.

مانند:

گوڵاو goḻāw = گلاب (تکیه بر āw).

بەردبڕان bard biṟān = نام محلّه‌ای در سقز. (تکیه بر ān).

ـ در اسم‌های مختوم به / ێ / (نکره، وحدت) تکیه بر / ێ / آخر است.

ـ در اسم‌های مختوم به / ی / (وصفی) تکیه بر / ی / آخر.

مانند:

یای نکره و وحدت / ێ /، مانند: کسێ kasē = کسی. دەفتەرێ daftarē = دفتری. ـ تکیه بر / ێ = ē / است.

یای وصفی مانند: پیاوەتی pyāwatī = مردانگی. تکیه بر / ی = ī /.

در ساخت‌های گوناگون افعال تکیه بر ابتدای هجاها واقع شود. مگر آنکه مقصود گوینده محلّ آنرا تغییر دهد. مانند:

ئەڕۆم ?aṟōm = می‌روم. ئەم نووسی ?am.nūsī = داشتم می‌نوشتم. ناهات nā(?)ahāt = نمی‌آمد. نەیان‌دی nayān dī = ندیدند. که تکیه بر ابتدای هجاهاست.

و بالاخره در حروف استفهام و مبهمات و ... هم مانند فارسی است.

۱۰-۴- وسعت زبان و ذخیره سرشار لغوی

زبان کردی از ذخیرهٔ لغوی سرشاری برخوردار است. برای درجات مختلف حالات و

مفاهیم و تصوّرات واژه‌های گوناگونی وجود دارد. در بسیاری موارد از هر ریشهٔ فعل چهار مصدر درست می‌شود که در زمان‌ها و ساخت‌ها و ترکیب‌های گوناگون به کار می‌رود. در بحث از (صفت فاعلی ـ صفت مفعولی) به این مطلب اندک اشاره‌ای رفته است[۱] و امید است در مجلّد دیگر این کتاب به گستردگی لازم و به شایانی بپردازیم. چهار ساخت (تصریف فعل)[۲] که از روزگاران باستان در کردی محفوظ مانده ـ و در فارسی بعد از اسلام از بین رفته است ـ خود یکی از موجبات غنای این زبان است. بر همین قیاس به بقای چند واج که پیشتر بدانها اشاره کردیم، توجّه کنیم که اینک در زبان فارسی کاربردی ندارند. ... و بالاخره با گذشت روزگاران واژه‌هایی گیرایی خود را از دست می‌دهند و واژه‌های نوینی در اذهان و بر زبان‌های مردم شکوفا می‌شوند. ... شاید به سبب تغییرات کُند در نحوهٔ زندگی و ساختار اجتماعی، واژه‌های کهن برجای مانده ولی واژه‌های جدید هر زمان بر آن افزون گشته است. پذیرفتنی است که در قرن اخیر هجوم تمدّن غرب همه جا در جامعه‌ها و کشورهای جهان سوم فراگیر بوده و بی‌گفتگو زبان و لهجه‌ها نیز به ویژه با توجّه به تلاش‌های همه‌جانبهٔ وسایل ارتباط جمعی نمی‌توانسته است از دگرگونی‌ها برکنار بماند. ...

توسعهٔ سریع و شدید بوروکراسی در دهه‌های اخیر و نیاز به وجود مدرسه رفته‌ها و البتّه استفادهٔ هرچه بیشتر از کلمه‌های فارسی، کاربرد بسیاری واژه‌های محلّی را کاهش داد. این موضوع نه تنها در کردستان و مازندران و خراسان و ... بلکه در پهن‌دشت سراسر ایران مطرح (مطروح) بوده است. ... برای آنکه سخن در این زمینه به درازا نکشد، مشکل نیست که یک فرد درس خوانده (در حدود دیپلم و بالاتر) در یک شهر کُرد زبان (چون موضوع بحث ما زبان کردی است) به آزمون یا بررسی عملی و سادهٔ زیردست بزند و آن اینکه نزد خود حساب کند که برای نمونه از چند کلمهٔ زیر در هفته یا در روز

۱- نگ. به: ص ۳۵۹، شمارهٔ ۳-۱۰.

۲- ساخت‌های: تکراری، استمراری، دو ضمیره یا (دیگر کس)، شرطی و تمنّایی. که انشاالله در مجلّد دوم بدان خواهیم پرداخت.

چند بار واژهٔ محلّی اصیل آنرا بکار می‌برد.

واژهٔ فارسی ترسو به جای واژهٔ محلّی ترسه‌نۆک

واژهٔ فارسی تهدید به جای واژهٔ محلّی هه‌ڕه‌شه

واژهٔ فارسی تسلیت به جای واژهٔ محلّی سه‌رخۆشی

واژهٔ فارسی خسیس به جای واژهٔ محلّی سه‌قیل

واژهٔ فارسی زانو به جای واژهٔ محلّی ئه ژنۆ

واژهٔ فارسی داستان به جای واژهٔ محلّی حه‌قایه‌ت

واژهٔ فارسی سقف به جای واژهٔ محلّی سه‌رمیچ

واژهٔ فارسی سمّی به جای واژهٔ محلّی ژاراوی

واژهٔ فارسی حمایت به جای واژهٔ محلّی له‌سه‌ر کردنه‌وه

واژهٔ فارسی عصبی (خشمگین) به جای واژهٔ محلّی تووڕه

واژهٔ فارسی شکمو به جای واژهٔ محلّی چلێس ـ نه‌وسن

واژهٔ فارسی مخلوط به جای واژهٔ محلّی تێکه‌ڵاو

واژهٔ فارسی مجّانی به جای واژهٔ محلّی خۆڕایی

واژهٔ فارسی مخصوص به جای واژهٔ محلّی تایبه‌تی

واژهٔ فارسی سوقات به جای واژهٔ محلّی دیاری

در تمام منطقه‌هایی که به زبان محلّی گفتگو می‌شود این حکم صادق است. حتیٰ باید گفت که اگر مقاومت و مبارزهٔ سخت و سنجیدهٔ استادان دلسوز و عدّه‌ای دیگر نمی‌بود، زبان شیرین فارسی در برابر موج تجدّدخواهی و فرنگ‌مآبی بعض غرب‌زدگان امروز وضع تأسّف‌باری می‌داشت ... در شهرهای کوچک و روستاهای دورافتاده‌ای که طیّ قرون و اعصار سنگرهای محکم و پناهگاههای مطمئنّی برای آداب و رسوم و زبان و اعتقادات پیشینیان بوده است، جوان و یا نوجوان دبیرستانی که عَلَمِ افتخار خانواده‌اش را به دوش می‌کشید به فضل فروشی از کاربرد واژه‌های اصیل لهجهٔ محلّی ابا داشت. همان‌گونه که بعض فرنگ رفته‌ها واژه‌ها و اصطلاحات خارجی را جایگزین کلمه‌های

فارسی می‌کردند. توجّه داشته باشیم که اصطلاحات علمی منظور این بحث نیست.

کلماتی که در زبان فارسی (اسم صوت) نام گرفته‌اند، در زبان کردی از فراوانی قابل توجّهی برخوردار است. فهرستی از اینگونه کلمه‌ها تهیّه شده است که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

شماره	اسم صوت	مشابه فارسی	از موارد کاربرد
۱	باقه باق bāqa bāq	بع بع	صدای گوسفند.
۲	بارٚه بارٚ bāra bār	—	صدای بم گوسفند ـ گریهٔ با صدای ناهنجار (به طعنه گویند).
۳	باله بال bāla bāl	—	صدای برّه و بزغاله (که نازک و لطیف باشد).
۴	بۆرٚه بۆرٚ bōra bōr	—	صدای گاو و گوساله. به طعنه صدای گریه مرد را نیز می‌گویند.
۵	بۆڵه بۆڵ bōla bōl	غرّولند	زیر لبی و با نارضایتی حرف زدن.
۶	بۆقه بۆق bōqa bōq	بوق	صدای شیپور و بوق ماشین و مانند آن.
۷	پڵته پڵت pilta pilt	—	صدای ترکیدن چند بادکنک کم‌باد و یا ترقه‌های ضعیف و مانند آن.
۸	پرته پرت pirta pirt	—	صدای شعله کشیدن فتیله لامپا به هنگام خاموش شدن.
۹	پرخه پرخ pirxa pirx	خرّویف	خرّویف. صدای نفس گربه یا خندهٔ حبس شده.
۱۰	پرمه پرم pirma pirm		صدای گریهٔ حبس شده و ترکیدن بغض گلو.
۱۱	پرشه پرش pirša pirš		صدای پاشیدن آب.
۱۲	پشمه پشم pišma pišm		صدای عطسه یا عطسه زدن‌های پیاپی.
۱۳	پچه پچ piča pič	پچ و پچ	(صدای) آهسته و در گوشی حرف زدن.
۱۴	ته‌قه ته‌ق taqa taq	تق تق	صدای در زدن. به هم خوردن فلزات. صدای کوبیدن چکش.
۱۵	ته که ته ک taka tak		صدای راه رفتن با دمپائی یا با کفش گشاد و مانند آن.
۱۶	تک تک tik tik	تیک تاک	صدای پاندول ساعت یا چکیدن آب بر جائی نرم.
۱۷	تکه تک tika tik	چکّه (کردن)	صدای چکیدن آب یا مایعی رقیق.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

ردیف	واژه کردی	آوانویسی	معادل فارسی	توضیح
۱۸	تلپه تلپ	til̥pa til̥p		صدای افتادن مشکی کم‌آب بر زمین یا زدن کف دست بر آن.
۱۹	ته‌په ته‌پ	tapa tap		صدایی که ساکنان اتاق از جست و خیز بر بالای سقف اتاق بشنوند.
۲۰	ترپه ترپ	tirpa tirp		مانند (پرته پرت) ولی با صدای زیرتر از آن.
۲۱	تڕه تڕ	tir̥a tir̥		صدای موتور سیکلت که درجا کار کند و مانند آن.
۲۲	تسه تس	tisa tis		صدای خالی شدن باد تیوپی کم باد.
۲۳	جلقه جلق	j^{u}l̥q̥a j^{u}l̥q̥		صدای راه رفتن با کفش پرآب و مانند آن.
۲۴	جیقه جیق	jīq̥a jīq̥	جیغ	جیغ زدن زن یا کودک.
۲۵	جیکه جیک	jīka jīk	جیک جیک	صدای جیک جیک گنجشک و مانند آن.
۲۶	جروکه جروک	j'rūka j'rūk		صدای جیک جیک جوجهٔ مرغان و موش‌ها.
۲۷	جریکه جریک	j'rīka j'rīk	چهچهه	صدای بلبل و مانند آن.
۲۸	جیڕه جیڕ	jīr̥a(h) jīr̥		صدای باز و بسته شدن درهای چوبی با لولاهای خشک و مانند آن.
۲۹	چپه چپ	č'pa čip	پچ پچ	درگوشی یا زیر لبی دو نفر با همدیگر.
۳۰	چه‌قه چه‌ق	čaq̥a čaq̥		صدای محکم جویدن آدامس. گفتار با اهانت و بی‌ادبانه.
۳۱	چوڕه چوڕ	čōr̥a čōr̥	شر شر	صدای ریزش آبی باریک مانند شیری که به خوبی بسته نشده باشد.
۳۲	چزه چز	č'za čiz	جز جز	صدای سوختن تکه گوشتی تازه بر آتش.
۳۳	حه‌په حه‌پ	h̥apa h̥ap		صدای سگان هنگام بازی کردن باهم. به اهانت کوچکتری را گویند که جواب بزرگتر از خود را بی‌ادبانه بدهد.
۳۴	حیله حیل	h̥īla h̥īl	شیههٔ اسب	صدای شیهه کشیدن اسب.
۳۵	حیلکه حیلک	h̥īlka h̥īlk		صدای خنده جلف (زنانه).

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

شماره	واژه	معادل	توضیح
۳۶	خرته خرت xirta xirt		صدای به هم خوردن گردو یا جویدن نان خشک.
۳۷	خرمه خرم xirma xirm		صدای جویدن حبّه‌ای قند یا صدای جویدن خیار و مانند آن.
۳۸	خڕه خڕ x'ra xir		صدای ارّه کردن تخته.
۳۹	خوڕه خوڕ xora xor		صدای جاری شدن آب سیل‌آسا (و ناگهانی).
۴۰	خشه خش x'ša xiš	خش خش	صدای برهم خوردن برگ‌های خشک درختان، یا پارچهٔ آهاردار.
۴۱	خشپه خشپ xišpa xišp		صدای با پای برهنه و دزدکی راه رفتن مانند بچه‌ها.
۴۲	خیسه خیس x̄isa x̄is		صدای نفس کسی که دچار تنگی نفس باشد (صدای خشکی نفس) - زیرا صدای غیر خشک (سیخه سیخ - شمارهٔ ۵۹) می‌شود.
۴۳	خرنگه خرنگ x'rinŋah x'rinŋ		صدای برهم خوردن النگو یا منگوله و مانند آن.
۴۴	درنگه درنگ d'rnŋa dirnŋ	درنگ‌درنگ یا دیلنگ دیلنگ	صدای بم سنج یا کوبیدن به ته دیگ خالی که واژگون گذاشته باشند، و مانند آن.
۴۵	ده‌نگه ده‌نگ danŋa(h) danŋ		صدای گفتگوی چند نفر که از بیرون اتاق شنیده شود.
۴۶	دنگه دنگ dinŋa(h) dinŋ		صدای زنگ بزرگ شتران که از دور شنیده شود یا صدای نبض که به هنگام خستگی شدید مغزی در مغز احساس شود.
۴۷	ڕه‌ته ڕه‌ت rata rat		صدای کشیدن جسمی یا لاشه‌ای بر روی زمین.
۴۸	زڕه زڕ z'ra(h) zir		صدای زنگوله یا ظرف‌های مسی.
۴۹	زه‌ڕه زه‌ڕ zara(h) zar	عرعر	صدای عرعر خر.
۵۰	سه‌ڕه سه‌ڕ s^{u}ra(h) s^{u}ar	عر عر	نهیق بلند و بم‌تر از عرعر. به طعنه صدای گریهٔ مردان و یا پسران را گویند.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

۵۱	سرته سرت sirta sirt		در گوشی صحبت کردن زنان. پچ و پچ ترس‌آلود و یا شک‌آلود.
۵۲	زرنگه زرنگ zirƉa zirƉ	زر زر	صدای به هم خوردن کاسه‌های مسی و مانند آن.
۵۳	زرمه زرم zirma zirm	گرمپ گرمپ	صدای جست و خیز بر بالای پشت بام که از داخل اتاق شنیده شود و یا افتادن جسم سنگینی از بلندی.
۵۴	زیقه زیق zīqa zīq	جیغ جیغ	صدای جیغ کشیدن کودکان با صدای زیرتر از شمارهٔ (۲۴) جیقه جیق.
۵۵	زریکه زریک zrīka zrīk		صدای جیغ کشیدن زن و بچه ناشی از وحشت شدید.
۵۶	زیڕه زیڕ zīra zīr		صدای جیغ کشیدن مرد یا پسر ناشی از وحشت شدید.
۵۷	زیکه زیک zīka zīk		سوت نازک و شدید.
۵۸	سرته سرت sirta sirt		صدای در گوشی صحبت کردن، پچ پچ ترس‌آلود یا اشک‌آلود.
۵۹	سیخه سیخ sīxa sīx		خیسه خیس (شمارهٔ ۴۱). صدای نفس کسی که دچار تنگی نفس باشد در سُرفه یا سینه دردی رسیده (نه خشک و تازه).
۶۰	شه‌قه شه‌ق šaqa šaq		صدای بهم خوردن سطح‌های مستوی و صاف (مانند تخته).
۶۱	شاخه شاخ šāxa šāx		صدای زیرتر از (شه‌قه‌شه‌ق) و شدیدتر از آن. مانند باراندازی تیرهای آهنی.
۶۲	شریخه شریخ š'rīxaš'rīx		صدای پیاپی انفجار با صدای زیر یا صدای غرّش پیاپی رعد با صدای زیر و کرکننده.
۶۳	شلّقه شلّق š'lqa š'lq		صدای مشکی یا کوزه‌ای نیمه از مایع به هنگام جابجائی.
۶۴	شلّپه شلّپ š'lpa š'lp		صدای راه رفتن بر آبی تُنک یا بر برف‌های ذوب شده در بهاران. یا دست و پای شناگران که بر آب می‌کوبند.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

۶۵	شیڕه شیڕ	šira šir		صدای باد دهنی یا پاره کردن (دریدن) پارچه با دو دست.
۶۶	فرته فرت	fira firt		صدای فرار سریع و دزدکی مانند فرار موش از سوراخی به سوراخی دیگر.
۶۷	فرکه فرک	firka firk		صدای فرار سریع و آشکار و رد شدن از برابر.
۶۸	فڵقه فڵق	filqa filq		صدای ریختن آب از دهانهٔ بطری یا تنگ آب در حالت واژگونه و مانند آن.
۶۹	فڵته فڵت	filta filt		صدای ریختن آب از دهانهٔ تنگ در حالت کج شدن. و به طعنه و اهانت حرف زدن (مرد) را گویند.
۷۰	فڵچه فڵچ	filča filč		صدای جویدن آدامس. و به طعنه و اهانت حرف زدن (زن) را گویند.
۷۱	فڕه فڕ	f'ra fir		صدای بال زدن پرندگان.
۷۲	فیڕه فیڕ	fīra fīr		صدای خروج مایع غلیظی از دهانهٔ یک مشک (با فشار).
۷۳	فیکه فیک	fīka fīk	سوت	صدای سوت کشیدن با دهان یا با سوت.
۷۴	فیسه فیس	fīsa fīs		صدای خالی شدن باد از توپ یا تیوپی کم باد (به آرامی).
۷۵	فیشه فیش	fīša fīš		صدای خالی شدن باد از توپ یا تیوپی پرباد (به شدّت).
۷۶	فشه فش	f'ša f'š	فشافاش	(فیشه)های پیاپی و ممتد. صدای ردّ شدن تیر (از کمان).
۷۷	فیشقه فیشق	fīšqa fīšq		صدای فوران و جهش شدید مایع از منبعی. مانند جهش خون از رگ‌ها.
۷۸	فیسکه فیسک	fīska fīsk		(فیشقه فیشق) آرام. و خروج متناوب باد از توپ به آرامی.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

۷۹	قه‌وچه قه‌وچ qawča qawč		صدای جویدن آدامس (و به اهانت حرف زدن کسی را گویند).
۸۰	قاوه قاو qāwa qūw		صدای بوقلمون (و به اهانت عمل صدا زدن‌های پیاپی کسی را گویند).
۸۱	قریوه قریو qrīwa qrīw		صدای اردک و غاز. سر و صدای ناشی از وحشت اطفال و زنان.
۸۲	فینه فین fīnɵa fīnɵ	فین کردن	صدای خالی کردن بینی.
۸۳	قاره قار qāra qār	قار قار	صدای کلاغ‌ها.
۸۴	قۆره قۆر qōrā qōr	غرولند	غرّولند بالادست به زیردست. صدای داخل شکم به وقت گرسنگی.
۸۵	قیره قیر qīra qīr		صدای قورباغه. به طعنه داد و بیداد کسی را گویند.
۸۶	قیژه قیر qīža qīž		صدای کودکان از ترس.
۸۷	قرپه قرپ qirpa qirp		صدای شکستن تنهٔ درخت (خشکیده).
۸۸	قرچه قرچ qirča qirč	قرچ قرچ	صدای شکستن شاخهٔ جوان درخت یا صدای پیازداغ روی آتش.
۸۹	قرمه قرم qirma qirm		شدیدتر از (کرمه کرم). خورد شدن استخوان زیر دندان سگ.
۹۰	قرته قرت qirta qirt		صدای شکستن تکه نان خشک با دندان‌های جلو. صدای مرغ خانگی که جوجه‌های را می‌خواند (قُدقُد).
۹۱	قولته قولت qolta qolt	غُل غُل	صدای غلیان یا جوشیدن مایعی غلیظ روی آتش.
۹۲	قلپه قلپ qilpa qilp		شدیدتر از (فلّقه فلّق ـ شمارهٔ ۶۷). کوزهٔ آب دهان گشاد را خالی کردن.
۹۳	قلمه قلم qilma qilm		نزدیک به (قلپه قلپ).
۹۴	قووله قوول qōla qōl		صدای ازدحام زنان و کودکان که از دور شنیده شود.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

۹۵	قووقه قووق qōqa qōq		صدای خروس.
۹۶	قڕه قڕ q'ra q'r	قارقار زاغ	آواز زاغ. به طعنه به کسی گویند.
۹۷	قاسپه قاسپ qāspa qāsp	قهقههٔ کبک	صدای قهقههٔ کبک (نه قهقههٔ آدمی).
۹۸	قاقا qā qā	قهقهه	صدای خندهٔ بلند آدمی.
۹۹	قژه قژ q'ža q'ž		صدای فرز زدن سنگ. ترش شدن شدید ماست را هم (قژه) گویند.
۱۰۰	کرچه کرچ k^{h}irča k^{h}irč		خفیف‌تر از (قرچه قرچ ـ شمارهٔ ۸۷). صدای شکستن چوب کبریت و مانند آن.
۱۰۱	کرمه کرم k^{h}irma k^{h}irm		خفیف‌تر از (خرمه خرم ـ شمارهٔ ۳۷). صدای جویدن خیار با دهان بسته.
۱۰۲	کرۆژ (داکرۆژان) k^h'rōž		صدای دهان اسب و الاغ هنگام جویدن گندم یا جو. صدای جویدن غضروف.
۱۰۳	کڕه کڕ k'ra kir		صدای کندن ته دیگ با قاشق. خاراندن شدید با ناخن.
۱۰۴	کزه کز k'za kiz		صدا (و بوی) سوختن مو یا پشم.
۱۰۵	کوته کوت kota kot		صدای کوبیدن تخته چوبی بر خاکی نرم.
۱۰۶	کووفه کووف kūfa kūf		صدای نفس کشیدن کسی که از شدّت سرما چانه‌اش هم بلرزد.
۱۰۷	گارکه گارک gārka gārk		آواز (صدای) مرغ خانگی ـ غیر از (قُدقُد). (گاره گار) هم می‌گویند.
۱۰۸	گمه گم g'ma gim		آواز کبوتر.
۱۰۹	گرمه گرم girma girm		صدای آرام رعد (نه خروش). صدای خیلی بم بعضی مردان.
۱۱۰	گرپه گرپ girpa girp		صدای شعله کشیدن آتشی تُند.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

۱۱۱	گیزه گیز	gīza gīz	وِز وِز	صدای به جوش آمدن آب سماور. به طعنه بهانه‌جوئی (غرّولُند) کودکان را نیز گویند. وِزوِزْ.
۱۱۲	گیڤه (گیڤ)	gīva gīv		صدای صفیر گلولهٔ تفنگ یا تپانچه.
۱۱۳	گژه گژ	g'ža giž		صدای پیاپی تیرها از کمان رها شده. عبور ماشین‌های سواری کم‌صدا با سرعت خیلی زیاد.
۱۱۴	لرخه لرخ	lirxa lirx		صدای سینهٔ کسی که سُرفه‌اش رسیده باشد - نارسیده‌اش را (سیخه سیخ) و (خیسه خیس) گویند.
۱۱۵	لووره لوور	lūra lūr		صدای زوزهٔ سگ و شغال. به طعنه زاری کسی را گویند.
۱۱۶	لووشه لووش	lūša lūš		صدای آب خوردن گاوی بسیار تشنه که با شدّت و یک نفس مقدار زیادی آب را می‌مکد. به ضعنه خوردن حرص‌آلود کسی را گویند.
۱۱۷	مووشه مووش	mūša mūš		صدای خروج نفس از بینی (با حسرت و تأسّف).
۱۱۸	مووسه مووس	mūsa mūs		بو کشیدن گربه اینجا و آنجا در جستجوی خوردنی.
۱۱۹	پیشه پیش	pīša pīš		صدای خروج نفس با حسرت و افسوس.
۱۲۰	مشه مش	m'ša miš	موس موس	صدای نفس سگ و گربه (از بینی‌شان) به هنگام خوردن چیزی.
۱۲۱	ملّچه ملّچ	m'lča milč		صدای دهان بعضی هنگام جویدن لقمه با دهان پُر بذاق.
۱۲۲	میاو میاو	m'yāw miyāw	معو معو	صدای گربه.
۱۲۳	منگه منگ	minЭa minЭ		صدای کسی که به هنگام صحبت ادای کلمات را به بینی می‌افکند. در بینی حرف زدن.
۱۲۴	مرخه مرخ	mirxa mirx		صدای خورویف گربه. خورویف آدمی با دهان بسته. ترکیدن صدای خندهٔ حبس شده (با دهان بسته).
۱۲۵	مرقه مرق	mirqa mirq		صدای نالهٔ کسی که از شدّت سرما به خود می‌لرزد.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

شماره	کردی	آوانویسی	فارسی	توضیح
۱۲۶	مڕه مڕ	m'ṛa miṛ		صدای غرغر تهدیدآمیز سگی که آسوده است.
۱۲۷	ناڵه ناڵ	nāḷa nāḷ	ناله	نالهٔ مریض.
۱۲۸	نووزه نووز	nūza nūz		صدای مریضی نزار در حال موت (به طعنه زاری کودکان را نیز گویند).
۱۲۹	ناڵه	n'?āḷa		انفجار شدید با صدای بم. مانند انفجار گلوله توپ.
۱۳۰	نکه نک	n'ka nik		صحبت کردن بریده بریدهٔ مریضی که به زحمت حرف می‌زند.
۱۳۱	نقه نق	niqa niq	نق نق	صدای نفس زدن کسی که جسم سنگینی را به سختی جابجا می‌کند.
۱۳۲	نرکه (نرک)	nirka nirk		صدای سینه یا شکم کسی که بی‌خبر و محکم بر پشت او کوبند.
۱۳۳	نەڕه نەڕ	naṛa naṛ	نعره	صدای غرّش شیر. صدای بم و آمرانهٔ مردان.
۱۳۴	نیڕه نیڕ	nīṛa nīṛ		(به طعنه) صدای آمرانه مردان که صدایشان بم نباشد.
۱۳۵	ویزه ویز	vīza vīz		صدای بال پشه نزدیک گوش. به اهانت سخن گفتن بهانه‌آمیز کودکان را گویند.
۱۳۶	وەڕه وەڕ	waṛa waṛ	عوعو	صدای پارس سگان. به اهانت شدید سخن گفتن کسی را که بی‌محابا و حرمت دیگران را مراعات نکند، گویند.
۱۳۷	ورته ورت	wirta wirt		صدای صحبت آرام دو کس که از پشت حفاظی یا بیرون در شنیده شود.
۱۳۸	هاڕه هاڕ	hāṛa hāṛ		صدای موتور هواپیما یا ماشین سنگین یا موتورسیکلت.
۱۳۹	هاژه هاژ	hāža hāž		صدای سهمگین امواج آب دریا.
۱۴۰	هووژه (هووژ)	hūža hūž		صدای شدید تندباد و (صفیر)ی مانند آن.

فهرست اسماء اصوات در زبان کردی

ردیف	واژه	معادل	توضیح
۱۴۱	هامه هام hāma ham		صدای ترانس یا بلندگو (شبیه پارازیت) و مانند صدای / م / را با دهان بسته و از بینی به آرامی و ممتد درآوردن.
۱۴۲	هه‌سکه هه‌سک haska hask		صدای نفس زدن کسی که از دویدن خسته شده باشد.
۱۴۳	هه‌نکه هه‌نک haska hask		صدای نفس زدن آدمی چاق و سنگین که از دویدن خسته شده باشد.
۱۴۴	هه نسکه هه‌نسک haniska hanisk	هق هق	صدای نفس زدن کودکی که از گریستن خسته شده باشد و به سختی نفس بکشد.

... و به قول شاعر «هم فزون آید از آن چونانکه نیکو بشمری» ...

در عین حال باید گفت کاربرد بسیاری از این اسماء اصوات، دقّت و ظرافت و مفهوم نسل‌های پیش را دست کم در شهر و به ویژه نزد طبقهٔ جوان و درس خوانده از دست داده است. همان‌گونه که در فارسی نیز واژه‌هایی مانند (شپاشاپ) و (فشافاش) را در آثار گذشتگان و فرهنگ لغت‌های معتبر باید جستجو کرد.[۱]

شایان ذکر است که انبوهی ذخیرهٔ واژه‌ها و وسعت زبان به (اسم صوت) محدود نمی‌شود. بلکه کلمه‌های متشابه که درجه‌های مشخّصی از مفاهیم ذهنی را ترسیم می‌کنند، در هر زمینه زیاد است. مثلاً حیوانات ـ به ویژه اهلی ـ اغلب در دوران شیرخوارگی و پیش از بلوغ (یا هنگام بلوغ) و پس از بلوغ و گاهی هم نر و ماده، اسم‌های خاصّ خود دارند. برای نمونه:

به‌رخ barx = برّهٔ شیرخوار. خرت[۲] xirt (برّهٔ سه ساله). مه‌رْ mar̦ (گوسفند ماده). به‌ران barān (گوسفند نر = قوچ). به‌ربه‌ران barbarān = گوسفند سه ساله. شه ک šak = برّهٔ

۱- شپاشاپ پیکان، فشافاش تیر   برآمد ز ناورد برنا و پیر. ر.ک. به: فرهنگ عمید. حرف / ش /.

۲- گاهی (خرت) و (گیسک) را به اشتباه به جای هم به‌کار می‌برند.

نر دو ساله.

کاژیله kāžīla = بزغاله. گیسک gīsk = بزغالهٔ از شیر بریده. کوورْ kūr̥ = بزغالهٔ سه ساله. پەز paz [۱] = بز ماده. بزن b'zin = بزِ نر. سابرین sabrin = بزغاله سه ساله نر.

کۆیْرەکە g'wēraka = گوساله. نوێن n'wēn = ماده گاو سه ساله. کەڵ kal̥ = گاو نر سه ساله. گاو gā = گاو نر. مانگا māngā = ماده گاو.

کوریشک korīšk = نوزاد تازهٔ اسب. جوانوو j'wānū = کره اسب و مادیان. جوانووئەسپ j'wānū asp. جوانوومایین j'wānūmayīn = کرهٔ مادینه اسب. ئەسپ ?asp = اسب. مایین māyīn = مادیان.

جووجەڵە jūjal̥a = جوجه. بارۆکە bār̥ōka = (مرغ پیش از تخم‌گذاری). مریشک m'rīšk = مرغ تخم‌گذار. کەڵەشێر [۲] kal̥ašēr (خروس که شروع به خواندن می‌کند). کەڵەباب [۳] kal̥abāb = خروس.

نمونه‌ای دیگر از (سوختن) و (سوزش) در رابطه با مفهوم (درد):

دلم‌ئەسووتێتۆ dil̥im asūtētō = دلم (به حالش) می‌سوزد

ئەم دەوا زەخم [۴] ئەبرژێنێتۆ ?am dawā zax'm ?abiržēnētō = این دارو برای زخم سوزش دارد.

لووتم ئەسۆڵێتو lūtim asōl̥ētō = بینیم سوزش دارد (پیش از عطسه)

زوانم ئەتوونێتۆ z'wānim atūnētō = زبانم می‌سوزد (با خوردن فلفل)

چاوم ئەکزێنێتۆ čāwim ?ak'zēnētō = چشمم می‌سوزد (با ریختن قطره ـ مثلاً)

قورووم ئەتۆزێنێتۆ qorūm ?atōzēnētō = گلویم سوزش دارد (بلعیدن فلفل ـ مثلاً)

و باز در رابطه با مفهوم درد به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

۱- (بزن b'zin) هم می‌گویند.

۲- امروز بین این دو واژه کمتر اختلاف معنی را ملحوظ می‌دارند و بیشتر همان (کەڵەشێر) می‌گویند.

۳- امروز بین این دو واژه کمتر اختلاف معنی را ملحوظ می‌دارند و بیشتر همان (کەڵەشێر) می‌گویند.

۴- در لهجه (مکریانی) زخم = برین b'rīn.

ـ ئێش ?ēš = درد مفهوم کلّی برای هر دردی به طور عموم. چنانکه گویند:

پام ئێشێ ?ēšē pām = پایم درد می‌کند.

سکم ژان ئه‌کا s'kim žān ?akā = دلم (شکمم) درد می‌کند.

سه‌رئاسێ یه‌تی sarasē ya tī = سرش درد می‌کند.

چاوی گل ئه‌کا čāvī gil ?akā = چشمش درد می‌کند.

گۆیچکه‌ی ئاراىه[1] g'wēčka ī ?ārā - a = گوشش درد می‌کند.

در رابطه با حالت‌های گوناگون راه رفتن افراد به نمونه‌های زیر توجّه فرمائید:

ڕێک ووپێک ئه‌ڕوا ?aṛwā rēk ū pēk = راست (و درست) راه می‌رود

قنجووقیت ئه‌ڕوا ?aṛwā qinjū qīt = سینه و گردن کشیده راه می‌رود

گورجووگۆڵ ئه‌ڕوا ?arwā gorj ū gōḷ = (فِرز) راه می‌رود

خێرا خێرا ئه‌ڕوا ?aṛwā xērā xērā = با قدم‌های کوتاه و سریع راه می‌رود

زوو زوو ئه‌ڕوا ?aṛwā zū zū = با قدم‌های بلند و سریع راه می‌رود

به‌په‌له ئه‌ڕوا ?aṛwā ba pala = با عجله راه می‌رود

خه‌رامان ئه‌ڕوا ?aṛwā xarāmān = خرامان راه می‌رود

ورده ورده ئه‌ڕوا ?aṛwā wirda wirda = سلّانه سلّانه راه می‌رود

هێواش ئه‌ڕوا ?aṛwā hēwāš = یواش راه می‌رود

ئارام ئه‌ڕوا ?aṛwā ?ārām = آرام راه می‌رود

نه‌رمه نه‌رم ئه‌ڕوا ?aṛwā narma narm = نرمک نرمک راه می‌رود

ئه‌هوه‌ن ئه‌ڕوا ?aṛwā ?ahwan = آرام و سبک راه می‌رود

له‌سه‌رخۆ ئه‌ڕوا ?aṛwā la sar xō = آرام و باوقار راه می‌رود

خاوه خاو ئه‌ڕوا ?aṛwā xāwa xāw = آرام و بی‌حوصله راه می‌رود

جرته جرت ئه‌ڕوا ?aṛwā jirta jirt = با عجله و جلف راه می‌رود

۱- به لهجه موکریانی ئاراوه ?ārawa و در لهجه (سنه‌یی) گویی این واژه از بین رفته است.

فرته فرت	ئەڕوا	?ar̥wā	firta firt	= با عجله و دزدکی	راه می‌رود
به ئەسپائی	ئەڕوا	?ar̥wā	ba ?ispāyī	= آرام و با احتیاط	راه می‌رود
سووک سووک	ئەڕوا	?ar̥wā	sūk sūk	= آرام (عمداً آرام)	راه می‌رود
شەله شەل	ئەڕوا	?ar̥wā	šala šal	= می‌شلد	راه می‌رود
لۆقه لۆق	ئەڕوا	?ar̥wā	lōqa lōq	= شل شتر	راه می‌رود
لەقه لەق	ئەڕوا	?ar̥wā	laqa laq	= مانند، شل شَل	راه می‌رود
خشپه خشپ	ئەڕوا	?ar̥wā	xišpa xišp	= چون دختر بچگان	راه می‌رود
تله تل	ئەڕوا	?ar̥wā	tila til	= چون آدم‌های چاق و کوتوله	راه می‌رود
خله خل	ئەڕوا	?ar̥wā	x'la xil	= چون بچه‌های چاق و کوتوله	راه می‌رود
خوله خول	ئەڕوا	?ar̥wā	xola xol	= خل بازی درمی‌آورد و	راه می‌رود
شەنگه شەنگ	ئەڕوا	?ar̥wā	šanɢa šanɢ	= چون پیرزنانی که لباس زیاد پوشیده‌اند	راه می‌رود
گێله گێل	ئەڕوا	?ar̥wā	gēla gēl	= مانند آدم‌های گیج و هاج واج راه می‌رود	راه می‌رود
لاره لار	ئەڕوا	?ar̥wā	lāra lar	= کج کج (مثل مست)	راه می‌رود
لاره و لار	ئەڕوا	?ar̥wā	lāraw̄ lār	= با افاده (کج کج)	راه می‌رود
شانه شان	ئەڕوا	?ar̥wā	šāna šān	= از شانه (چنانکه پشت به دیوار)	راه می‌رود
شانه و شان	ئەڕوا	?ar̥wā	šāna w̄ šān	= با افاده و ناز شانه‌ها را تکان می‌دهد	راه می‌رود
بەئیفادەوو	ئەڕوا		ba ?īfāda w̄a ?ar̥wā	= با افاده	راه می‌رود
بەلارۆلەنجه	ئەڕوا		ba lār ū lanja?ar̥wā	= با ناز و افاده	راه می‌رود

و ... پەناپەنا panā panā = پناهگاه جستن در حال فرار ... پسکه پسک piska pisk در حال جستجو و ...

باز هم برای حالت‌های گوناگون رفتار و گفتار و کردار و حالت‌های چهره و ... واژه‌هایی با درجاتی از مفاهیم ویژه وجود دارد که معادل آنرا در فارسی نمی‌توان یافت. اینجا شاید یادآوری این نکته، بی‌مورد نباشد که کردها در پناه کوه‌های سر به فلک کشیده و درّه‌های صعب‌العبور و جنگل‌های انبوه ـ در گذشته ـ بهتر توانسته‌اند در برابر

یورش اقوام مهاجم پایداری کنند. به علّت دوری از مرکز حکومت همواره به اطاعت ظاهری و اسمی و پرداخت خراج و اعزام نیروی کمکی به هنگام جنگ‌ها، از آنان خشنود بوده و آنان را به حال خود گذاشته‌اند. مهمتر اینکه از نظر اقتصادی هم یا برخورداری از وضع جغرافیایی خاصّ منطقه ـ جز در قرن اخیر ـ توانسته‌اند همواره (خودکفا) زندگی کنند و فرهنگ و آداب و رسوم پیشینهٔ خویش را بهتر نگاه دارند.

بخش پنجم

دستور زبان

۱-اسم

۱-۵- مذکّر و مؤنّث

در بیشتر لهجه‌های کردی جنسیّت مراعات می‌شود. در بعض لهجه‌های (کورمانجی ژوو روو)[۱] برای غیر جاندار هم مذکر و مؤنّث (مجازی) وجود دارد. در بین لهجه‌های (کورمانجی خوارو)[۲] دو لهجهٔ (هەورامی)[۳] و (مەریوانی) به خوبی لهجه‌های (کورمانجی ژووروو) قاعدهٔ جنسیّت را نگاه داشته‌اند. ولی در دیگر لهجه‌ها از جمله (لُری) و (سۆرانی) ـ که لهجهٔ سقزی هم جزو (سۆرانی) است ـ این قاعده از بین رفته و تنها نشانه‌های ضعیفی از آن برجای مانده است. ساخت (امر مفرد حاضر) نمونه‌ای از این نشانه‌ها است. توجّه فرمایید:

مذکّر: کوڕە مە کە! koṛa maka = پسر، مکن!

کوڕ koṛ = پسر + / ه = a / + مه که maka = مکن

مؤنّث: کچی مە کە! k'čē maka = دختر، مکن!

کچ kič = دختر + / ێ = ē / + مه که maka = مکن.

می‌بینیم به آخر اسم مذکّر (کوڕ)، / ه = أ = a / افزوده شد، ولی به آخر اسم مؤنّث

۱- نگ. به: ص ۳۷ و ۳۸.

۲- نگ. به: ص ۳۷ و ۳۸ و مابعد.

۳- هەورامی = اورامی = اورامانی (اورامان + یای نسبت). بنظر می‌رسد (اورامان ?awrāmān) پیشتر (آوورامان ?awūrāmān) و در آغاز (آهورامان = آهورا + مان) به معنای (سرزمین) یا (قبیلهٔ) اَهورائی است. ر.ک. به: مونوگرافی شهر سقز. ص ۸۱. پاورقی شمارهٔ ۳، از نویسنده.

(کچ)، / یٚ = ē / .[۱]

در لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی) و (کرماشانی =کرمانشاهی) همین مقدار هم از بین رفته و به آخر مؤنّث نیز (a) می‌آورند:

مذکّر: کوڕه مه که! = پسر، مکن!

کوڕ = پسر + / ه = a / + مه که = مکن.

مؤنّث: که نیشکه مه که kanīšk a maka = دختر، مکن!

که‌نیشک[۲] kanišk = دختر + ه (a) + مه که maka = مکن.

امّا لهجهٔ (موکریانی) با لهجهٔ سقزی در نمونهٔ بالا مطابقت دارد.[۳]

۱-۱-۵- جنسیّت در (اسم خاص) و (اسم عام)

در زبان کردی برای تمییز اسم مؤنّث از مذکّر، نشان ویژه‌ای ـ چنانکه مثلاً در عربی تاء تانیث وجود دارد ـ یافت نمی‌شود. مانند فارسی اسم‌های علم در انسان برای مرد و زن از هم جداست. در مورد اسم عام، در لهجه‌هائی که جنسیّت مراعات می‌شود نیز مانند فارسی به شماری از واژه‌ها می‌توان اشاره کرد که جنسیّت آن مشخّص است. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید.

۱- نگ. به: پیوستی فصل، شمارهٔ ۱.

۲- در متون فارسی پیش از اسلام (کنیک kanīk).

۳- نگ. به: پیوستی فصل ۵، شمارهٔ ۱.

مذکّر			مؤنث		
پیاو	p'yā	= مرد	ژن	žin	= زن
باوک	bāwk	= پدر	دایک	dāyk	= مادر
کوڕ	kor̥	= پسر	کچ[1]	kič	= دختر
برا	b'rā	= برادر	خویشک	x^uišk	= خواهر
مامه	māma	= عمو	مه‌تی[2]	matī	= عمّه
خالۆ	xāl̥ō	= دایی	مه‌تی	matī	= خاله
زاوا	zāwā	= داماد	بووک[3]	būk	= عروس
نۆکه‌ر	nōkar	= نوکر	کڵفه‌ت	kil̥fat	= کُلفت
خه‌زووره	xazūra	= پدرزن یا (پدرشوهر)	خه‌سوو	xasū	= مادرزن (یا مادرشوهر)

و البتّه نمونه‌ها در این زمینه در کردی بیشتر از فارسی است.

در اسم جانوران هم مانند فارسی به دو دسته می‌توان اشاره کرد:

۱ـ نر و ماده هر کدام دارای اسم ویژهٔ خود هستند. مانند:

مذکّر			مؤنث		
که‌ڵه شێر	kal̥ašēr	= خروس	مریشک	m'rīšk	= مرغ
ئه‌سپ[4]	asp	= اسب	مایین	māyīn	= مادیان
به‌ران	barān	= قوچ	مه‌ڕ	mar̥	= گوسفند
گۆڵ	gōl̥	= سگ نر	دێڵ	Dēl̥	= سگ ماده
گا	gā	= گاو نر	مانگا	māngā	= ماده گاو

۱- در لهجهٔ سلیمانیّه (کیژ kīž). و در لهجهٔ اردلانی (سنه‌یی) که‌نیشک kanīšk

۲- در لهجهٔ سنه‌یی (میمک mīmik) و در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه)، (پوور pūr).

۳- در لهجهٔ سنه‌یی (wavī = وه‌وی).

۴- در فارسی قدیم (پیش از اسلام) هم (اسپ).

در این زمینه نیز نمونه‌ها در کردی بیشتر از فارسی است.

۲ـ با افزودن واژهٔ (نر) یا (ماده) جنسیّت را مشخّص می‌نمایند. مانند:

مذکّر	مؤنث
نێره کەر nēra kar = نرّه خر	ماکەر mākar = ماچه‌خر
نێره ورچ nēra wirč = نرهٔ خرس	مێورچ mē wirč = خرس

گاهی هم (ریخت) اضافهٔ مقلوب[۱] بخود می‌گیرد. مانند

شێری نێر šērī nēr = نرّه شیر (شیر نر)

در مورد پرندگان به جای (مێ ـ ما) از واژهٔ (مێچکه mēčka) استفاده می‌شود که همان معنای (ماده = نه نر) را دارد. مانند:

ئەو قشقەڕە مێچکەیە ʔaw qiš̥qḁrḁ mēčkaya = آن زاغ ماده است.

ئەم پلارەچینە نێرە[۲] ʔam plāračīna nēra = این بلدرچین نر است.

۲-۵-(نکره) و (معرفه)

۱-۲-۵- نشانه‌های نکره

برای (نکره) و (وحدت) دونشان وجود دارد که به آخر اسم افزوده می‌شود. این دو نشان که در فارسی میانه و فرس قدیم هم موجود بوده،[۳] در کردی ساخت و شکل خود را حفظ کرده‌اند، عبارتند از:

۱ـ یای مجهول / ێ / که به آخر اسم مفرد می‌افزایند و در فارسی امروز با از بین رفتن

۱- با صفت و موصوف مقلوب.

۲- (نێرەیە nēraya = نر است) نیز گویند.

۳- نگ. به: پیوست فصل.

(یای مجهول)، جای خود را به (یای معلوم) داده است.[۱] برای نمونه:

سواریْ هات s'wārē hāt = سواری آمد:

سوار s'wār = سوار + / یْ = ē / + هات hāt = آمد.

داریْ بەرز dārē barz = درختی بلند:*

دار dār = درخت + / یْ = ē / + بەرز[۲] barz = بلند

۲ـ (یْک = / یْ + ک / ēk) که به آخر اسم مفرد می‌افزایند. در فارسی بعد از اسلام این (نشان نکره) از بین رفته ولی پیش از اسلا به ویژه در فارسی میانه وجود داشته است.[۳] دور نیست که (یک) تحوّل یافتهٔ همین (یْک) باشد. چنانکه در لهجهٔ (حکاری)[۴] بیشتر از آنچه مفید معنای (نکره) باشد، (وحدت) از آن مراد می‌گیرند. دو نمونهٔ یاد شدهٔ پیش یا (ئک) به صورت زیر خواهد بود:

سواریْک هات s'wārēk hāt = سواری آمد:

سوار s'wār = سوار + ئک ēk + هات hāt = آمد.

داریْک بەرز dārēk barz = درختی بلند.

دار dār = درخت + ئک ēk + بەرز[۵] barz = بلند**

۱- نگ. به: پیوستی فصل، شماره ۲-۵ پ. ص ۲۲۲.

*- بـازاری دەهـرە قـیمەتی ئـەشیابە جـنگەیە	مێشێ که نیشته ڕووی نیگارێ له خاڵ ئەچێ
«حەمدی»

برگردان: بازار دهر است و قیمت اشیاء به جا بُوَد
مگسی که بر روی نگاری (خوب‌رویی نشیند (در نظر مردم) به خال می‌ماند!

۲- در اوستا و فارسی باستان هم (بەرز barz = بلند).

۳- نگ. به: پیوستی فصل، شماره ۲-۵ پ. ص ۲۲۲.

۴- از شاخهٔ کردی شمال.

۵- در اوستا و فارسی باستان هم (بەرز barz = بلند).

**- ئەگەر کوردیک قسەی بابی نەزانی	مـوحەقەق دایکـی حـیزە بـابی زانـی
«حاجی کۆیی»

برگردان: کرد (نژاد)ی که زبان پدر(ان) خود را نەفهمد

⇦

۲-۲-۵-

دو (نشان نکره) یاد شدهٔ بالا، برای (وحدت) و (اعزاز و تکریم) هم، به‌کار می‌رود. در فارسی نیز چنین است:

جوانێ هاته ماڵو چ جوانێ! j'wānē hāta mālō. Či. j'wānē!

= جوانی داخل خانه (اتاق) شد. چه جوانی!

ئەسپێکی سەندە.* چ ئەسپی! asp ēk ī sanda. či aspē!

۳-۲-۵-

باز هم بسته به مقصود گوینده و طرز ادای جمله ـ اینکه تکیه را بر /چ/ بگذارد یا بر /أ/ در ابتدای (اسب) و یا بر هر دو، ممکن است در قالب تحقیر و اهانت و یا پرسشی ساده نیز، به‌کار رود. عیناً به همان‌گونه که در فارسی نیز می‌بینیم.

۴-۲-۵- /ێ/ (نکره) و (وحدت) در واژه‌های مختوم به (واکه)

در واژه‌های مختوم به (واکه) به همان‌گونه که در فارسی امروز به جای /ی/؛ (ئی) می‌آید، در کردی هم به جای /ێ/؛ /ئێ/ می‌نشیند. به نمونه‌های زیر توجه فرمایید:

⇨ محقّق پدر و مادرش بدکاره بوده‌اند = تخم حلال نیست

شۆخێ بەئینابەت چوەلای زوهدفرۆشێ — بوئەچزی تەریقەت بە دلی پڕ لە خرۆشێ

خۆش هاتە جوواب و وتی تۆحەقتە وەلی‌من — ساڵێکە فرۆشتومە ئیمانم بە قرۆشێ

«شیخ‌رەزا»

برگردان:زیبا دلبری (شوخ و رعنا) به انابت (توبه) نزد زهدفروشی رفت

با دلی پرخروش (و اشتیاق) برای اخذ طریقت

(آن شیخ) چه نیکو جوابش داد: تو حق داری ولی من

سالی است که ایمانم را به پشیزی فروخته‌ام.

*- در لهجهٔ (موکریانی) کرێوە. kirīwa

ـ واژهٔ مختوم به / هـ = a /

اسم	بعد از افزودن / ێ = ی / نکره یا وحدت
پیاڵه p'yāḽa(h) = پیاله	پیاڵەئێ[1] p'yāḽa ēē = پیالەیی (پیالەای)
ناڵه nāḽa(h) = ناله	ناڵەئێ nāḽa ēē = نالەئی (نالەای)
نیشانه nīšāna = نشانه	نیشانەئێ nīšāna ēē = نشانەئی (نشانەای)
هێلانه hēlāna = آشیانه	هێلانەئێ hēlāna ēē = آشیانەئی (آشیا نەای)

ـ واژهٔ مختوم به (وه = wa)

اسم	بعد از افزودن / ێ = ی / نکره یا وحدت
نەوه nawa = نوه	نەوەئێ nawa ēē = نوەای
میوه mīva = میوه	میوەئێ mīwa ēē = میوەئی (میوەای)
کڕێوه k'ṛēwa = بوران (برف)	کڕێوەئێ krēwa ēē = کریوەئی (بوران و برفی)
شلێوه š'ḽēwa = برف و باران باهم[2]	شلێوەئێ š'ḽēwa ēē = باران و برفی باهم (می‌بارد)

ـ واژهٔ مختوم به (ئا = ā)

اسم	بعد از افزودن / ێ = ی / نکره یا وحدت
پا pā = پا	پائێ pā ēē = پایی[3]
چرا č'rā = چراغ	چرائێ črā ēē = چراغی
سەرما sarmā = سرما	سرمائێ sarmā ēē = سرمائی
قەڵا qalā = قلعه	قەڵائێ qalā ēē = قلعەئی (قلعەای)

۱- در لهجهٔ سقزی بهتر است تمام (ēē = ئێ)ها (ē = یای نرم + یای مجهول) آوانویسی شود.
۲- معمولاً و به ندرت در فروردین ماه اتّفاق می‌افتد که برف و باران باهم (تواماً) ببارد.
۳- حتّیٰ زمانی که / ی / نکره به جمع مختوم به (ها) می‌چسبد بـه (ی) تبدیل مـی‌شود: درخت‌هـایی، روزهایی کتاب‌هایی و ... حتّی آنهایی.

ـ واژهٔ مختوم به (وا = wā)

اسم			بعد از افزودن / ێ = ی / نکره یا وحدت		
کەوا	kawā	قبا[۱]	کەوائێ	kawā ēē	قبایی
هیوا	hīwā	امید	هیوائێ	hīwā ēē	امیدی
دۆخەوا	dōxawā	دوغ بای[۲]	دۆخەوائێ	dōxawā ēē	دوغ بایی
دەوا	dawā	دوا	دەوائێ	dawā ēē	دوایی

ـ واژهٔ مختوم به (یا yā)

اسم			بعد از افزودن / ێ = ی / نکره یا وحدت		
دەریا[۳]	daryā	دریا	دەریائێ	daryā ēē	دریایی
تەنیا	tanyā	تنها	تەنیائێ	tanyā ēē	تنهایی
وریا	wiryā	هوشیار	وریائێ	wiryā ēē	هوشیاری

ـ مختوم به / ۆ ō /

اسم			بعد از افزودن / ێ = ی / نکره یا وحدت		
بۆ	bō	بو	بۆیێ	bō ēē	بویی
چەقۆ	čaqō	چاقو	چەقۆیێ	čaqō ēē	چاقویی
هەڵۆ	halō	عقاب	هەڵۆیێ	halō ēē	عقابی

۱- با ابدال / ق / به / ک /.

۲- دۆخەوا = آش دوغ، دوغ بای. پسوند (بای) ـ که شاید همان (وا ـ وای) با ابدال / و / به / ب / باشد، در متون فارسی به معنای (آش) آمده است. جوجەبا = آش جوجه. (خادم او جوجەبا به محضر او برد).

۳- (دەلیا dalyā) با ابدال / ر / به / ل / نیز گویند.

ـ مختوم به / وو = ū /

اسم		بعد از افزودن / ێ = ی / نکره یا وحدت	
خوو	xū = خو (عادت)	خووێ	xū ēē = خویی
خەسوو	xasū = مادرزن[1]	خەسووێ	xasū ēē = مادرشوهری
پەتوو	patū = پتو	پەتووێ	patū ēē = پتویی

۱-۴-۲-۵-

/ و / فارسی که تلفظ آن به (v) میل می‌کند و لب‌ها برای ادای آن گرد نمی‌شود، مانند واکه عمل نمی‌کند بلکه فقط / ێ / می‌گیرد. برای نمونه:

شەو	šaw = شب	شەوی	šavē = شبی
تەو[2]	taw = تب	تەوی	tavē = تبی
خەو	xaw = خواب	خەوی	xavē = خوابی

و البته / و = v / هم جزو واکه‌ها به شمار نمی‌آید. حتیٰ اگر پیش از / و / به تلفظ فارسی کنونی / ا / و درنتیجه واژه مختوم به (ئاو āw) باشد، باز هم (نـێ) مـی‌گیرد و / ێ / نکره به تنهایی ظاهر می‌شود. برای نمونه:

کڵاو	k'lāw = کلاه	کڵاوێ	k'lāvē = کلاهی
ناو	nāw = نام، اسم	ناوێ	nāvē = نامی، اسمی
پیاو	p'yāw = مرد	پیاوێ	p'yāvē = مردی

جالب است که مفرد این دسته واژه‌ها / و / بسیار نزدیک به / ۆ = واو مجهول / تلفّظ می‌شود، امّا پس از افزودن / ێ / نکره تلفّظ آشکارا به / و / معلوم میل می‌کند. و بر همین منوال مختوم به (ئێو ēw). به چند نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

۱- مادرشوهر نیز (خەسوو).

۲- (تەو) و (شەو) با ابدال / و / به / ب / در فارسی.

کتێو k'tēw = کتاب	کتێوێ k'tēvē = کتابی
سێو[1] sēw = سیب	سێوێ sēvē = سیبی
کێو[2] kēw = کوه	کێوێ kēvē = کوهی[3]

۵-۲-۵- / ێ / نکره به آخر نشان یا پسوند مختوم به واکه

از جمله نشان‌های مختوم به واکه، به (ها) نشان جمع مختوم به / ā /، / ی = ī / نشان نسبت و (نده) و (ا) برای صفت فاعلی، اشاره می‌کنیم. دیگر نشان‌های مختوم به واکه را بر این نمونه‌ها می‌توان قیاس کرد. در تمام این موارد / ێ / نکره در کردی به (یێ) و / ی / نکره در فارسی به (ئی) بدل می‌شود.

ـ (ها) نشان جمع

روش جمع بستن مطلب بعدی بحث ما خواهد بود. اینک تنها بدان اشاره می‌کنیم که جمع بستن با (ها) در کردی وجود ندارد و از فارسی وارد آن شده است. و در هر حال چون این نوع جمع بستن واژه را به واکه (ا = ā) به پایان می‌آورد، آنگونه که گفته شد، هم در فارسی و هم در کردی ابدال صورت می‌گیرد. پیداست در جمع با (ان) یا جمع‌های عربی، چون کلمه مختوم به واکه نیست، ابدال در نشان نکره / ێ ، ی / مورد نخواهد داشت حتّیٰ اگر مفرد واژه مقیّد به ابدال باشد ـ مانند واژهٔ (مورچه) ـ

به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

	مفرد	نکره	جمع با (ها)	جمع با (ان)	جمع عربی
کردی	دۆس dōs	دۆسێ dōsē	دۆسهایێ dōshā یێ ē	دۆسانێ[4] dōsānē	ئەحبابێ ahbābē
فارسی	دوست	دوستی	دوست‌هائی	دوستانی	احبابی

۱و۲- به لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی) سێف sēf و کیف kēf. شاید دو واژه ابتدا مختوم به (و = v) بوده است.

۳- و نگ. به: ۳-۴-۲. ص ۱۱۴.

۴- به لهجه (سنه‌یی) دۆسگەلێ dōsgalē.

	مفرد	نکره	جمع با (ها)	جمع با (ان)	جمع عربی
کردی	کەس kas	کەسێ kasē	کەسهایێ kashaēē	کەسانێ kasānē	ئەشخاصێ ašxāsē
فارسی	کس	کسی	کَس‌هائی	کسانی	اشخاصی

کردی	مێلوورە[۱] mēlūra(h)	مێلوورەئێ mēlūraēē	مێلوورەهائێ mēlūrahāēē	مرۆچەگەل[۲] m'rōčagal
فارسی	مورچه	مورچه‌ای	مورچه‌هائی	

ـ / ی / نسبت:

	اسم	با / ی / نسبت	/ یٚ / نکره
کردی:	شار šār	شاری šārī	شارییێ šārīēē
فارسی:	شهر	شهری	شهری‌ئی[۳]

ـ(ا) و (نده) صفت فاعلی:

	صفت فاعلی	با / یٚ / نکره
کردی:	بینا bīnā	بینایێ bīnāēē
فارسی:	بینا ـ دونده	بینایی ـ دونده‌ای

۶-۲-۵-

/ یٚ / به آخر (اسم جمع)، (اسم مرکب) و ... هم درآید و در همه حال قاعدهٔ ابدال

۱- (سنه‌یی) مروچه mirōča.

۲- به لهجه (سنه‌یی).

۳- شهری‌ئی شد زره دشت به ده   تاگشاید ز دلش گشت گره

مورد بحث در (مختوم به واکه) جاری است. به رعایت اختصار به دو نمونهٔ زیر اکتفا می‌شود:

	اسم	با /یَ/ نکره
اسم جمع:	گه‌له gala = گلّه	گه‌له‌یێ galaēē = گلّه‌ای
اسم مرکب:	ده‌س‌مایه dasmāya(h) = سرمایه	ده‌س مایه‌یێ dasmāyaēē = سرمایه‌ئی

۳-۵- معرفه

معرفه آن است که نزد شنونده معلوم و شناخته باشد. چنانکه گویند:

کُردی: کتێوه‌که ئه‌و رۆژه سه‌ندم دام به (ئاوات).

k'tēwaka ʕaw rōža(h) sandim dām ba ʕāwāt.

فارسی: کتابی راکه آنروز خریدم به (آوات) دادم.

که برای شنونده (کتاب) و (روز) معلوم و شناخته شده است. برعکس (نکره) که مثلاً بگوید:

کردی: رۆژێ کتێوێکم سه‌ند. rōžē k'tēvēkim sand.

فارسی: روزی کتابی خریدم.

که برای شنونده (کتاب) و (روز) معلوم و مشخّص نیست.

۱-۳-۵- روشهای ساختن معرفه

۱-۱-۳-۵- (ئه‌که aka-) به آخر اسم مفرد افزایند:

(شادی) کیفه‌که‌ی هاورد. Šādī kīfakay hāwird.

کیف + ئه‌که ← کیفه‌که

فارسی = (شادی) کیف را آورد.

(ئه‌که) به آخر جمع نیاید و اگر بگویند:

ئەوساڵانە کە[۱]... ʔaw sāḻāna ka = آن سال‌ها که ...

تجزیه‌اش چنین است:

ئەو ʔaw = آن + ساڵان sāḻan = سال‌ها + ئە = a + کە ka = که

امّا معرفهٔ به (ئه که) با (ان) جمع بسته می‌شود که درباره‌اش بحث خواهیم کرد.[۲]

۲-۱-۳-۵- افزودن (ئەم ʔam = این) و (ئەو ʔaw = آن)

مانند فارسی (ئەم ʔam = این) یا (ئەو ʔaw = آن) به ابتدا و (ئە a) به آخر اسم (مفرد یا جمع) درآورند. مانند:

ئەو کەوشە[۳] (نادر) سەندی سووکە — ʔaw kawša Nādir sandī sūka

ئەو کەوشە = (ئەو aw) = آن (کە وش kawš = کفش) + (ە = a)

فارسی: آن کفش که (نادر) خرید سبک است.

نمونهٔ جمع:

ئەوکتێوانە هی نەسرینە — ʔaw k'tēwāna hī Nasrīna

ئەوکتێوانە = (ئەو ʔaw) + (کتێوان k'tēwān = کتاب‌ها) + (ە = a)

فارسی: آن کتاب‌ها مال نسرین است.

ئەم دارانە ئاو دریاێە[۴] — ʔam dārāna ʔāw diryāێa

(ئەم ʔam = این) + (داران dāran = درختان) + (ە = a)

فارسی: این درخت‌ها آبیاری شده است. این درختان را آب داده‌اند.

۱- به لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) به جای (ئه = a)، (ئەی ay) = ئەوساڵانەی، ئەوکەوشەی.

۲- نگ. به: ۲-۳-۵. ص ۲۱۰.

۳- به لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) به جای (ئه = a)، (ئەی ay) = ئەوساڵانەی، ئەوکەوشەی.

۴- (موکریان) و (سلیمانیّه) گویند (ئاودراوه) سنه‌یی (سنندجی) گویند: ئاودریاگه.

۱-۲-۱-۳-۵-

گاهی به ابتدای اسم (ئەم ?am)، (ئەو ?aw) و به آخر به جای / ه = a / (ئەکە -aka) می‌آورند که نادرست است. مانند:

ئەو کراسەکە دوێکە سەندم. ?aw k'rāsaka d'wēka sandim.

فارسی: آن پیراهن که دیروز خریدم.

تجزیه: اگر به صورت زیر تجزیه کنیم نادرست است.

ئەوکراسەکە = (ئەو ?aw) + (کراس crās = پیراهن) + (ئەکە -aka) امّا اگر به صورت دیگر تجزیه کنیم:

ئەوکراسەکە = (ئەو ?aw) + (کراس crās) + (ه = a) + (کە ka = کە)

درواقع پس از (ئەوکراسە)، (کە ka) = (کە) موصول و به تقلید از فارسی وارد کردی شده است. در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) که به جای (ه = a) به آخر اسم (مفرد یا جمع)، (ئەی -ay) می‌آورند، این مطلب روشنتر و آشکارتر است.

نمونه:

ئەو کراسەی کە دوێنێ کڕیم. ?aw krāsay ka d'wēnē krīm.

فارسی: آن پیراهن که دیروز خریدم.

تجزیه:

(ئەو ?aw = آن) + (کراس crās = پیراهن) + (ئەی ay = ه = a) + (دوێنێ d'wēnē = دیروز) + (کڕیم krīm = خریدم)

و بهتر است اینجا هم از آوردن (که) موصول خودداری شود. مانند این است که در فارسی بگویند «آن پیراهنی که دیروز خریدم». بهتر است گفته شود «پیراهنی که دیروز خریدم» یا «آن پیراهن که دیروز خریدم». یعنی از جمع (آن) و (ی) خودداری کنیم. و در کردی هم بگوئیم:

ئەوکراسە دوێکە سەندم. ?aw krāsa d'wēka sandim.

ئەوکراسەی دوێنێ کڕیم. ?aw krāsay d'wēnē krīm.

۳-۱-۳-۵-

افزودن (ئه = a-) به آخر اسم مفرد، بدون آوردن (ئەم) یا (ئەو) در ابتدا. مانند:

(هیوا) تاژنەی دی ناسی یۆ — (Hīwā) tā žinay dī nāsī yō

تجزیه:

(هیوا = هیوا) + (تا = تا) + (ژن žin = زن) + (ه = a) + (ی = را) + (دی dī = دید)

(ناسی‌یۆ = بازشناخت)

مانند آنچه در فارسی محاوره‌یی امروز می‌گویند: «تا زنه را دید = تا + زن + کسره + را + دید) درواقع در کردی به آخر اسم (فتحه) و در فارسی (کسره) افزوده شده است.(۱)

۴-۱-۳-۵-

افزودن / ێ / به آخر (جمع) بیشتر در نوشته‌ها. مانند:

سالانێ ئوروپاله نەزانیا بوو ... — sāḽānē Orūpa la nazānyā bū ...

(سالان sāḽān = سال‌ها) + / ێ / = / ی / + (ئورووپا = اروپا) + (له la = در) + (نەزانی na+zānī = نا + دانی) + (ā = ا) + (بوو bū = بود).

فارسی: سال‌هائی اروپا در جهل و نادانی بود = سال‌هائی که = آن سال‌ها که گاه به دنبال (مفرد) هم می‌آید:

ساڵێ (کاوه) له تاران بوو ... — sāḽē kāwa la tārānbū ...

(ساڵ = سال) + / ێ / = / ی / + کاوه + له‌تاران بوو

فارسی: سالی که کاوه در تهران بود ... = آن سالی (که) ...

با اندک دقّتی می‌توان دریافت که اگر جمله به حالت (مبتدا) ادا نه شود، آنچنان که شنونده منتظر ادامهٔ گفتار و خبر باشد، / ێ / به حالت (نکره) درخواهد آمد.

۱- به ویژه در لهجهٔ (تهرانی) وگرنه در جاهای دوردست همان فتحه است.

۵-۱-۳-۵-

انداختن هرگونه نشانی از ابتدا و انتهای اسم در جملهٔ بعد. که درواقع آنرا (معرفه به عهد ذهنی) باید دانست. مانند، (پیاو = مرد) در جملهٔ دوم عبارت زیر:

پیاوێ له ماشێنه که داوەزی. پیاو تا منی دی گەڕاوۆو

pyāvē la māšēnaka dā wazī. pyāw tā minī dī gar̥āwō.

۲-۳-۵- معرفهٔ به (ئەکە) و جمع با (ان)

به طوری که اشاره خواهیم کرد، جمع معرفه با (ان) به ویژه در لهجهٔ سقزی شایع‌ترین روش جمع بستن است.[۱] در دیگر لهجه‌های (سۆرانی) هم به جز لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی[۲])، کاربرد فراوان دارد. تا به جایی که (اسم) به واقع نزد شنونده (معرفه) نیست و ناچار می‌شود از گوینده توضیح بخواهد. به نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

گوینده:
- سقزی: کتیوه کان بێرا[۳] k'tēwakān bērā = کتاب‌ها (را) بیاور
- موکریانی: کتبه کان بێنا[۴] k'tēbakān bēnā = کتاب‌ها (را) بیاور

شنونده:
- سقزی: کام[۵] کتێو؟ kām k'tēw? = کدام کتاب؟
- موکریانی: کام کتێب؟ kām ktēb = کدام کتاب؟

۱- به شرح هر دو مورد خواهیم پرداخت.

۲- به شرح هر دو مورد خواهیم پرداخت.

۳- بێرا bērā (سقزی) = ب (امر) + ئێرا (هێرا). از مصدر (هاوردن hāwirdin = آوردن). باوره bāwra (کرماشانی = ب (امر) + (ئاور ʔāwar) از همان مصدر.

۴- بێنا bēnā (مکریانی و سلیمانیّه) = ب (امر) + هێنا hēnā از مصدر hēnān هێنان = آوردن.

۵- کامه kāma = کام + (ئه = a) معرفه، نیز گویند. به نظر می‌رسد که (کام kām؟) یا آنگونه که در حالت تأکید و تعجّب ادا می‌شود kāʔām، ـ از ادات پرسش در کردی ـ با نظیر خودش در فارسی (کدام؟) یکی بوده باشد. با ابدال / د / و / ئ /.

۴-۵- مفرد و جمع

(مفرد) بر یکی و (جمع) بر بیش از یکی دلالت می‌کند.

از آنجا که استفاده از صورت (مفرد) کلمه به مفهوم (جمع) آن در بیشتر موارد و در تمام لهجه‌های کردی رواج دارد، می‌توان حدس زد این روش از روزگاران باستان به یادگار مانده است. جمع با (ان ān-) و (ئه کان akān-) به همان‌گونه که در پارسی میانه رایج بوده ـ به ویژه در لهجهٔ سقزی ـ باقی مانده و شرح آن خواهد آمد.[۱] کاربرد (مفرد) در مفهوم (جمع) به‌ویژه در اسم (عام ـ جنس) در ادبیّات فارسی بعد از اسلام به فراوانی دیده می‌شود.

حافظ سروده است:

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند ... = درختان غنچه برآوردند ...

فردوسی سروده است:

گلاب است گویی به جویش روان. = ... به جوی‌هایش ...

در فارسی محاوره‌یی فارسی امروز هم زیاد شنیده می‌شود که می‌گویند:

زن جدا، مرد جدا، وارد سالن شدند. = زنان جدا، مردان جدا، وارد سالن شدند.

ابتدا دانش‌آموز و سپس سرباز رژه رفت. = ابتدا دانش‌آموزان و سپس سربازان رژه رفتند.

نشان‌های جمع

۱-۴-۵- (ان ān-) به آخر مفرد

این نشان جمع، پیش از اسلام در فارسی میانه هم وجود داشته.[۲] امروز تقریباً در تمام لهجه‌های (کورمانجی خواروو) بجز لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی)[۳] به کار می‌رود. به

۱- نگ. به: پیوست فصل. ۳-۵ / پ. ص ۲۲۳.

۲- نگ. به: پیوستی فصل ۱-۵ / پ. ص ۲۲۲.

۳- لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی) علامت جمع ویژهٔ خود دارد که درباره‌اش گفتگو خواهد شد.

نمونه‌های زیر توجّه فرمائید:

شەوان شەونالوو ڕۆژان ڕۆڕۆمە.
šawān šaw nāḽ ū ṛōžān ṛōṛōma.

یەکجار پەژارەی دووریەکەی تۆمە.
yakjār pažāray dūryakay tōma.

«از ترانه‌های عامیانه»

برگردان فارسی:

شب‌ها شب ناله و روزها واویلا دارم به یکبارگی از دوری تو پریشان گشته‌ام

لە باخان ئاهوو نالین دێ ئەڵێن شای نێو گوڵان ڕۆیی
la bāxān ?āh ū nāḽīn dē ?aḽēn šāy nēw goḽān rōyī

لە مەیخانان سەدای شین دێ ئەڵێن پیری موغان ڕۆیی
la mayxānān sadāy šīn dē ?aḽēn pīr ī moγān rōyī

«وفائی»

برگردان به فارسی:

آه و ناله از گلستان‌ها (باغ‌ها) برخاسته گویند شاه گل‌ها سفر کرد (از میان ما رفت).
صدای شیون از میخانه‌ها برخاسته گویند پیر مغان سفر کرد (از میان ما رفت).

مفرد (ـ)			جمع (ـ + ان)		
شەو	šaw	= شب	شەوان	šawān =	(... + ان) = شبان ـ شب‌ها
ڕۆژ	ṛōž	= روز	ڕۆژان	ṛōžān =	(... + ان) = روزان ـ روزها
باخ	bāx	= باغ	باخان	bāxān =	(... + ان) = باغ‌ها
گوڵ	goḽ	= گُل	گوڵان	goḽān =	(... + ان) = گل‌ها
مەیخانە	may xāna(h)	= میخانه	مەیخانان	mayxānān =	(... + ان) = میخانه‌ها
دار	dār	= درخت	داران	dārān =	(... + ان) = درختان، درخت‌ها
کچ	kič	= دختر	کچان	kičān =	(... + ان) = دختران = دخترها

جمع با (ان ān) در واژه‌های مختوم به / واکه /

۱-۱-۴-۵- واژه‌های مختوم به / هـ = a / و جمع با (ان)

در لهجهٔ سقزی و گفتگوهای عام، جمع با (ان) در مختوم به / ه = a / نایاب است. در صورت ضرورت و در اشعار به ناچار به دو روش زیر عمل می‌شود:

۱ـ از جمع معرفه با (ئه کان akān) استفاده می‌کنند. و در این حال به طوری که شرح خواهیم داد، برای جلوگیری از جمع شدن / a / آخر واژه با / a / ابتدای (ئه کان -akān) یکی را حذف می‌کنند و این روش در گفتگوهای روزانه معمول است. برای نمونه:

پەردەکان دابەرۆ pardakān dā barō = پرده‌ها را بینداز.

کاسەکان بشۆرە kāsakān bišōra = کاسه‌ها را بشوی.

پەردەکان pardakān = پرده‌ها ⟵ پەردە parda(h) = پرده + (ئه کان -akān / a /)

کاسەکان kāsakān = کاسه‌ها ⟵ کاسە kāsa(h) = کاسه + (ئه کان -akān / a /)

ب ـ در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) طبق قاعدهٔ یاد شده ـ جلوگیری از جمع دو / a / و بطوری که باز هم شرح خواهیم داد ـ / a / از (ئه کان) حذف می‌شود و از این صورت و ترکیب در دو لهجهٔ یاد شده استفاده می‌کنند. برای نمونه:

مفرد		جمع	
قسه	q'sa(h) = حرف، صحبت	قسان	q'sān = حرف‌ها، صحبت‌ها، کلمه‌ها
مەیخانە	may xāna = میخانه	مەی‌خانان	mayxānān = میخانه‌ها
ئەستێرە	astēra = ستاره	ئەستێران	astērān = ستارگان

ئەستیران ئەشمێرم بەشەو. ?astērān ?a'šmērim ba šaw

«ترانهٔ عامیانه»

۱-۱-۱-۴-۵-

گاهی واژه‌های مختوم به / ه = a / در صورت جمع با (ان) به قالب و هیأت کلمهٔ

دیگری ـ با معنا و مفهوم متفاوت ـ درمی‌آیند و البته در این صورت از روش‌های دیگر برای جمع بستن آنها باید یاری جست، به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

مفرد (ـ)	جمع: (ـ + aka ـ / a /) ← واژهٔ جدید
میوْه = mīva = میوه	(... + akan – / a /) ← میوّان mīwān = مهمان
تاوْه = tāwa = تاوه	(... + akan – / a /) ← تاوان tāwān = تاوان
قه‌تره = qatra = قطره	(... + akan – / a /) ← قه‌تران qatrān = قطران

گاهی نیز هیأت و قالبی به دور از ذهن و نامأنوس بخود می‌گیرد. برای نمونه در این زمینه به واژه‌هایی چون (ئافتاوه = ?āftāwa = آفتابه)، (فریشته frīšta = فرشته)، (پشیله p'šila = گربه)، که (ئافتاوان) و (فریشتان) و (پشیلان) راکسی نه دیده و نه شنیده است. چنانکه مثلاً در فارسی جمع (تنها)، تنهایان و جمع (دریا)، دریاها می‌شود و (تنهاها) و (دریایان) نایاب است.

۲-۱-۴-۵- واژه‌های مختوم به (ئا = ā) و جمع با (ان)

باز هم جمع بستن واژه‌های مختوم به / ā / در لهجهٔ (سقزی) و (سنه‌یی) نایاب است. برای جمع بستن اینگونه واژه‌ها به ناچار از روش دیگر (بیشتر جمع معرفه) سود می‌گیرند. امّا در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) جمع واژه مختوم به / ā / با (ان) کمابیش معمول است و مانند فارسی (ان ān) به (یان yān) تبدیل می‌شود.

نمونه از کردی:

مفرد	جمع با (ان) ← (... + یان)
برا b'rā = برادر	برایان brāyān ← (... + یان) = برادران
زانا zānā = دانا	زانایان zānāyān ← (... + یان) = دانایان
چرا črā = چراغ	چرایان črāyān ← (... + یان) = چراغ‌ها
مه‌لاّ malā = ملّا	مه‌لایان malāyān ← (... + یان) = ملّاها

نمونه از فارسی:

مفرد	جمع (... + یان)
آشنا	آشنایان
بینوا	بینوایان
پیشوا	پیشوایان

۳-۱-۴-۵- واژه‌های مختوم به (و = w) (واو معلوم) و جمع با (ان)

چون /و = w/ مانند /واکه/ عمل نمی‌کند، واژه‌های مختوم به آن مانند دیگر واج‌ها است یعنی بدون تغییر و ابدالی (ان) جمع بدان می‌چسبد. و حتّیٰ می‌توان گفت جمع (ان) مختوم به / و = w / در مقایسه با دیگر واژه‌ها از فراوانی قابل توجّهی برخوردار است.[۱]

لەشەوقی تەلعەتی ڕۆژ هەروەکوشێت،	la šawqi̥ tal?atī r̥ōž har wakū šēt
بەڕوو زەردی هەڵاتوو کەوتە کێوان	ba r̥ū zardī hal̥āt ū kawta kēwān
شەرابی لەعلی ڕوممانی لە «ناری»	šarābī la?lī r̥ommānī la «Nārī»
حەرامە بێ مەزە ی ماچێکی لیوان	h̥arāma bē mazay māčēkī lēwān

«ناری»

به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

مفرد	جمع (... + ان)
چاو čāw = چشم	چاوان čāwān = (... + ان) = چشم‌ها، چشمان
پیاو p'yāw = مرد	پیاوان p'yāwān = (... + ان) = مردها، مردان
پەرچەم پەشێو = آشفته‌زلف	پەرچەم پەشێوان = (... + ان) = آشفته زلفان
کەج کڵاو kaj k'l̥āw = کج کلاه	کەج کڵاوان = (... + ان) = کج کلاهان

۱- جالب است که بیشتر واژه‌های مختوم به / و = w / ، ماقبل آخرشان / ا = a / و / ی / قرار دارد: کێو kēw = کوه. چاو čāw = چشم. ناو nāw = اسم، داخل. پیاو pyāw = مرد. تراو t'rāw = رقیق و ...

امّا در جایی که جمع واژه با (ان) سبب تغییر شکل و مفهوم آن بشود، بناچار از روش دیگری استفاده. برای نمونه جمع (ان) واژهٔ (کەو kaw =کبک) متداول نیست، زیرا (کەوان kawān = کمان).[1] به معنای (کمان) است نه (کبک‌ها).

۴-۱-۴-۵- واژه‌های مختوم به واو مجهول / ۆ = ō / و جمع با (ان)

جمع بستن واژه‌های مختوم به واو مجهول در لهجه (سقزی) و (سنه‌یی) نایاب و در دیگر لهجه‌ها بسیار کمیاب است. در موارد لزوم از صورت مفرد واژه در مفهوم جمع آن استفاده می‌کنند. جمع معرفه با (ئه کان akān) هم برابر قاعدهٔ ویژه خود ـ که خواهد آمد ـ معمول است.

۵-۱-۴-۵- واژه‌های مختوم به / ی = ī / و / ێ = ē / و جمع با (ان)

آنچه دربارهٔ / و = w / و / ۆ = ō / گفتیم، دربارهٔ [یای معلوم = ی = ī] و / یای مجهول = ێ = ē / هم صادق است. بدین معنی که مختوم به [یای معلوم] در جمع با (ان) مانند دیگر واج‌ها است، و مختوم به / ێ / مانند مختوم به / ۆ / جمع با (ان) در آن بسیار کمیاب است و به ناچار از صورت مفرد واژه در مفهوم جمع و یا در موارد لزوم از جمع معرفه با (ئه کان = akān-) استفاده می‌کنند. برابر قاعده‌ای که خواهد آمد ـ.

۲-۴-۵- (ئه‌کان akān-) نشان جمع معرفه

استفاده از این روش در لهجهٔ (سقزی) شاید از بیشترین فراوانی برخوردار است. زیرا در تلفّظ تنگنایی ایجاد نمی‌کند. تنها استثناء آن در واژه‌های مختوم به / وا که / است که درباره‌اش بحث خواهیم کرد. گرچه با اشاره‌های متعدّدی که تا کنون بدین روش (جمع بستن) شد؛ آشنایی لازم ممکن است حاصل شده باشد، امّا باز هم توجّه به چند نمونه

۱- به همین‌گونه در جایی که نتیجهٔ جمع بستن بدور از ذهن و نامأنوس باشد.

زیر خالی از فایده نخواهد بود:

مفرد مختوم به غیر / واکه /			جمع با (ئه کان) = (... + ئه کان)		
دار	dār =	درخت	داره کان	dārakān = (... + ئه کان) =	درخت‌ها
کەوش	kaw'š =	کفش	کەوشه کان	kaw'šakān = (... + ئه کان) =	کفش‌ها
قەڵەم	qaḻam =	قلم	قەڵەمه کان	qaḻamakān = (... + ئه کان) =	قلم‌ها
ئەسپ	?as'p =	اسب	ئەسپه کان	?as'pakān = (... + ئه کان) =	اسبان ـ اسب‌ها

۱-۲-۴-۵- مختوم به / واکه / و جمع با / ئه‌کان = -akān /

پیداست که جمع مختوم به / واکه / با (ئه کان) همواره موجب توالی دو / واکه / ی، انتهای واژه و ابتدای (ئه کان) می‌شود. بنابراین / a / از (ئه کان) می‌افتد و (کان) به واژه مختوم به / واکه / می‌چسبد.[۱] به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

/ واکه /	مفرد مختوم به / واکه /			جمع = مفرد + (ئه کان -akān / a /)		
/ a /	پیاڵه	p'yāḻa(h) =	پیاله	پیاڵه کان = (... +کان)	p'yāḻakān =	پیاله‌ها
/ a /	هێلکه	hēlka =	تخم‌مرغ	هێلکه کان = (... +کان)	hēlkakān =	تخم‌مرغ‌ها
/ ā /	چرا	črā =	چراغ	چراکان = (... +کان)	črākān =	چراغ‌ها
/ ā /	دەوا	dawā =	دوا	دەواکان = (... +کان)	dawākān =	دواها
/ ō /	چەقۆ	čaqō =	چاقو	چەقۆکان = (... +کان)	čaqōkān =	چاقوها
/ ō /	درۆ	d'rō =	دروغ	درۆکان = (... +کان)	d'rōkān =	دروغ‌ها
/ ē /	هاوسێ	hāwsē =	همسایه	هاوسێکان = (... +کان)	hāwsēkān =	همسایه‌ها
/ ē /	ترێ	t'rē =	انگور	ترێ کان = (... +کان)	t'rēkān =	انگورها

۱- به طوری که پیشتر هم اشاره شد، این نوع جمع بستن در پارسی میانه وجود داشته. نگ. به: پیوست فصل. ص ۲۲۳.

۱-۱-۲-۴-۵- مختوم به [واو معلوم = w] و [واو کشیده = وو ū] و [یای معلوم = ی ī]

به طوری که پیشتر یادآوری شد، واژه‌های مختوم به [و = w] و [وو = ū] و [ی = ī] عملاً مانند مختوم به [واج] عمل می‌کنند و نه مختوم به / واکه /. در جمع با (ئه کان) نیز این قاعده ساری است. به نمونه‌های زیر در این زمینه توجّه فرمایید:

[...]	مفرد		جمع = (... + ئه کان)	
[و]	هه‌تیو	hatīw = یتیم	هه‌تیوه‌کان	hatīwakān = یتیمان
[و]	کلّاو	kilāw = کلاه	کلّاوه‌کان	kilāwakān = کلاهها
[وو]	په‌تووَ	patū = پتو	په‌تووه‌کان	patūakān = پتوها
[وو]	په‌راسوو	parāsū = دندهٔ (سینه)	په‌راسووه‌کان	parāsūakān = دنده‌ها(ی) قفسهٔ سینه
[ی]	ده‌وری	dawrī = بشقاب	ده‌وریه‌کان	dawrīakān = بشقاب‌ها
[ی]	ماسی	māsī = ماهی	ماسیه‌کان	māsiakān = ماهی‌ها، ماهیان

۳-۴-۵- صورت مفرد واژه در مفهوم جمع

کاربرد شکل مفرد واژه در مفهوم جمع در تمام شاخه‌ها و لهجه‌های کُردی از فراوانی قابل توجّهی برخوردار است. گفته می‌شود در شاخهٔ (ژووررو žūrū) اصالتاً از همین روش استفاده می‌شود و نشان (ان) را اکتسابی می‌دانند.[۱] پیشتر اشاره شد که در فارسی هم این روش معمول بوده و هست. به نمونه‌های زیر از کُردی توجّه فرماید:

پیاو ناترسێ pyāw nātirsē = مرد نمی‌ترسد ← مردان نمی‌هراسند.

سوار له په‌ساهات ... swār la pasā hāt = سوار پیاپی آمد ← سواران پیاپی آمدند.

ئاسن یان هاورد؟ ?āsinyān hāwird = آهن آوردند؟ ← آهن‌ها را آوردند؟

له‌رێی خاکی وه‌ته‌ن کوژرای شه‌هیدی فی سبیل‌الله ...

۱- ر.ك. به: دستور زبان کردی (شمالی ـ اورامی). کتابی در ۶۰ صفحه ویژهٔ دو لهجهٔ (شمالی) و (اورامی)، تألیف آقایان: دکتر محمدتقی ابراهیم‌پور، سید جلال‌الدین نظامی کورانه و عبدالرحمن شاهرخی.

la rē y xākī watan kožrāy šahīdī fī sabilelā...

شه‌هیدیش زیندوه دائم به نه‌س‌سی زاهری ئایات

šahīdīš zīndowa dā?im ba nassī zāhirī ?āyāt

«قانع»

برگردان:

(چو) در راه (دفاع از) خاک وطن کشته شوی، شهید فی سبیل‌الله هستی شهید هم به نصّ آشکار آیات (قرآن) زندهٔ دایم (جاوید) است.

۴-۴-۵- (گه‌ل gal) نشان جمع در لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی)

(گه‌ل gal) در زبان کردی به معنای (گروه، جمع، ملّت، بسیار) است.[۱] این نشان خاصّ لهجهٔ (سنه‌یی = سنندجی ـ اردلانی) است. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

مفرد		جمع = (... +گه‌ل)	
دار	درخت = dār	دارگه‌ل	dārgal ← (... +گه‌ل) = درختان ـ درخت‌ها
مرۆچه[۲]	مورچه = m'rōča	مرۆچه گه‌ل	m'rōcJagal ← (... +گه‌ل) = مورچگان ـ مورچه‌ها
به‌ڵا	بلا = baḻā	به‌ڵاگه‌ل	baḻāgal ← (... +گه‌ل) = بلایا ـ بلاها
هه‌مرۆ[۳]	گلابی = hamrō	هه‌مرۆگه‌ل	hamrōgal ← (... +گه‌ل) = گلابی‌ها
چێو	چوب = čēw	چێوگه‌ل	čēwgal ← (... +گه‌ل) = چوب‌ها
زاروو	زالو = zārū	زارووگه‌ل	zārūgal ← (... +گه‌ل) = زالوها
ته‌شی	دوک (نخ‌ریسی) = tašī	ته‌شی‌گه‌ل	tašīgal ← (... +گه‌ل) = دوک‌ها
ڕێ	راه = ṛē	ڕێ گه‌ل	ṛēgal ← (... +گه‌ل) = راهها

۱- استاد (هه‌ژار) در (هه‌نباره بورێنه) گه‌ل را چنین معنی کرده است: ۱) کۆمه‌ڵ، ۲) زۆر، زێده؛ ۳) کۆمه‌له بنیاده‌می هاونه‌ژاد و خاوه‌نی زمان وخده و خۆی تایبه‌تی به خۆیان، ۴) پاشگری کوف ۱) گروه، ۲) بسیار؛ ۳) ملّت؛ ۴) پسوند جمع.

۲- در لهجهٔ سقزی (مێلووره). در لهجه موکریانی (مێروو mērū).

۳- با معادل فارسی آن (امرود) و همچنین در لهجهٔ آذری با (آرمد / آرمت) مقایسه شود.

توجّه فرمایید که نمونه‌ها (جز نخستین نمونه) از واژه‌های مختوم به انواع / واکه / ها انتخاب شده است تا بدون ابدال ماندن آنها به خوبی نمایان شود. هرچند یادآور باید شد که در موارد بسیاری به‌ویژه در تلفّظ غیر شهری، ابدال /گ/ به /ێ/ دیده می‌شود و این به (روش جمع بستن) مربوط نیست. در بحث از نیم واکهٔ / یای نرم / یا / یای پیچان / در این رابطه گفتگو شده است. برای نمونه جمع‌های فوق گاهی به صورت زیر ممکن است شنیده و یا ادا شود.

دارگەل ⟵ دارێەل dār ێ al.　　　مرۆچە گەل ⟵ مرۆچە ێەل m'rōča ێ al

تەشی ⟵ تەشی ێەل taši ێ al.　　　ڕێ گەل ⟵ ڕێ ێەل ṛē ێ al

۵-۵-اسم جمع

(اسم جمع) مفردی است که خود بر بیش از یکی دلالت دارد و می‌شود آن را جمع بست و قاعده‌های یاد شده در مورد آنها نیز صادق است. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

اسم جمع (مفرد)	جمع با (ان)	جمع با (ئه کان)	جمع با (گه‌ل)
گه‌ل gal = ملّت	که‌لان galān	گه‌له کان galakān	....
له‌شکر laškir = لشکر	....	له‌شکره کان laškirakān	له‌شکرگه‌ل laškirgal
خه‌ڵک xaḷk = مردم	خه‌ڵکان xaḷkān	خه‌ڵکان xaḷkakān	خه‌ڵک‌گه‌ل xalikgal

(گزاره) و ساخت فعل (صیغه) برای اسم جمع، مانند فارسی گاه مفرد است و گاهی جمع.

پیوستی بخش پنجم

۱-۵ / پ. بازگشت به ۱-۵

دکتر خانلری می‌نویسد:

"تفاوت جنس یعنی مذکّر و مؤنّث و خنثیٰ که در زبانهای ایرانی باستان وجود داشت در پارسی میانه یکسره از میان رفته است هرجا تشخیص نر از ماده لازم باشد، یا با دو کلمهٔ مختلف بیان می‌شود چنانکه در فارسی جدید مرد و زن، گوسفند و میش، اسب و مادیان بکار می‌رود و یا در موارد معدود صفت معادل نر یا ماده به اسم می‌افزایند".[۱]

در تمام شاخه‌های کردی شمال تفاوت جنس مذکّر و مؤنّث موجود است و در تصریف افعال هم مراعات می‌شود. امّا اگر (مبتدا) یا (فاعل) جمله (عَلَم) باشد، علامت تذکیر و تأنیث را جایز نمی‌شمارند. زیرا در اسم عَلَم جنسیّت خود به خود پیداست.

آقای ایّوبیان اشاره کرده است:

«در لهجهٔ کورمانجی منطقهٔ آرارات علامت مذکّر و مؤنّث در حالت اضافه هم قابل تشخیص است چنانکه گویند:

ئه‌وه کورکی منه = آن (او) پسر من است «مذکّر»

ئه‌وه کیژ کامنه = آن (او) دختر من است «مؤنّث».

و ادامه می‌دهد:

در لهجهٔ سورانی و در منطقهٔ (مکریان) در بعض موارد آثار تفاوت صیغه‌های مذکّر و مؤنّث مشاهده می‌شود:

۱- نقل از کتاب (تاریخ زبان فارسی) جلد اوّل، صفحهٔ ۳۰۸.

مذکّر	مؤنّث
کورِه مه‌ترسه! = پسر نترس!	کچیّ مه‌ترسیّ = دختر نترس!
کاکه گویّ بگره! = برادر گوش کن!	بووکیّ کویّت لیّ بیّ = عروس (خانم) گوش کن!(۱)»

در لهجهٔ (اورامانی) و (مریوانی) هم جنسیّت به خوبی مراعات می‌شود.

در کتاب دستور زبان کردی (شمالی ـ اورامی) تألیف آقایان محمدتقی ابراهیم‌پور و سیّد جمال‌الدّین نظامی گورانی و عبدالرحمن شاهرخی ـ صفحهٔ ۱۳ آمده است:

۱ـ در لهجهٔ شمالی و اورامی جنسیّت (مذکّر و مؤنّث) در تمام حالت‌های اسم حتّیٰ در اشیاء به شکل (مذکّر و مؤنّث مجازی) پدیدار می‌شود امّا واژه علامت مذکّر و مؤنّث ندارد و با قرار گرفتن در جمله جنس آن آشکار می‌گردد. هرچند با اندک دقّتی می‌شود دریافت که مثلاً سبزی‌ها و میوه‌ها (جز در چند مورد استثنائی) مذکّر مجازی هستند. شاید بتوان گفت نوعی دسته‌بندی به جای علامت جنسیّت وجود دارد.

۲-۵ / پ. بازگشت به ۱-۲-۵

/ ی / نکره و (وحدت) در پارسی میانه هم (مجهول) تلفّظ می‌شد، و امروز در کردی به همین شکل / یّ = ē / ادا می‌شود. به دو نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

1- ročē Ardavan apak aswarān ut Artaxšēr ō naxčīr šut ēstat.

روزی (یک روز نامعیّن) سواران و اردشیر به نخجیر رفته بودند.(۲)

جملهٔ «آوانوشت» پهلوی فوق را به لهجهٔ (سوّرانی) کردی امروز می‌نویسیم تا مشابهت نزدیک به تطابق این دو را آشکارتر بنماییم. جملهٔ یاد شده به کردی (سورانی) چنین می‌شود:

۱- به نقل از آقای عبیدالله ایّوبیان. در نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تبریز ۱۳۴۲، تحت عنوان «علامت مذکّر و مؤنّث (دستور زبان کردی).». نشریّه‌ای است در کمتر از ۳۰ صفحه چاپ شده و اطّلاعات مفید و ارزنده‌ای از گاه شماری کردی بدست می‌دهد.

۲- به نقل از دستور زبان فارسی میانه. نوشتهٔ راستارگویوا. ترجمهٔ ولی‌الله شادان. ص ۲۲۵.

«رۆژێ ئەردەوان (لە) تەک سواران و ئەردەشیر بۆ نەچیر چوو»

rōžē Ardawān (la)tak s'wārān ū Ardašir bō načīr čū.

و باز هم نمونه‌ای دیگر از (یای وحدت و نکره) در عبارت زیر از پارسی میانه:

2- ut pat 40 sāl hač zan–ē ut martē frāzand–ē zayet.

به هر ۴۰ سال از زنی و مردی فرزندی زاید.(۱)

که به کردی (لهجهٔ سۆرانی) امروز چنین گویند:

«(ئەو) بە ۴۰ساڵ لەهەچ (هەر) ژنێ و پیاێێ فرزەنێ ئەزێت.

به همان‌گونه علامت نکرهٔ (ئێک) نیز در فارسی میانه و پهلوی وجود داشته است. به نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

ut pat 10 mart nan–eka x^{u}arend sērhand.

اگر ده نفر یک نان خورند سیر شوند.(۲)

و امروز در کردی (سۆرانی) می‌گویند:

(ئەو) بە ۱۰ پیاو نانێک ئەخۆن تێرن.

۳-۵/پ. بازگشت به ۴-۵و ۱-۴-۵و ۱-۲-۴-۵

به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

1- ān 12 māhikān nām hačham amshāspandān.

نام آن ۱۲ ماه مأخوذ از همهٔ امشاسپندان است.(۳)

در کردی (سۆرانی) امروزه

ئەو ۱۲ مانگەکان ناوی هەچی (هەرچی) ئەمشاسپەندانە

۱- به نقل از همان کتاب. ص ۵۷. دستور زبان فارسی میانه. تألیف راستارگویوا. ترجمه ولی‌الله شادان.

۲- به نقل از همان کتاب. ص ۵۷.

۳- به نقل از همان منبع.

و در لهجهٔ (سنه‌یی) بعد از (ناو = اسم) یای مضاف‌الیه نمی‌آورند ـ مانند فارسی امروزه ـ امّا در لهجه (موکریانی) و (سقزی) وجود دارد. در این رابطه بعد بحث خواهیم کرد.

2- danakan ut x^uamn vičarān

دانایان و معبّران خواب

به کردی: زاناکان و خه‌و ویٚچه‌ران. (خه‌و ویٚچه‌ر، خه‌و ویٚژه‌ر) = خواب گزار

3- pitaran ut niyakan

پدران و نیاکان

(نیاکان) جمع (نیا) مختوم به / ā / با (ئه‌کان) چنانکه در کردی امروز جمع (چرا = چراغ) می‌شود (چراکان). ر.ک. به: ۱-۲-۴-۵ نمونهٔ ۳.

بخش ششم

۶-اسم مرکّب، اسم ساده

اسم مرکّب آن است که از به هم پیوستن دو یا چند جزء درست شده باشد. اسم ساده تنها یک جزء دارد. ترکیب اسم به روش‌های گونا گون صورت می‌پذیرد و بیشتر به قرار زیر است:

۱-۶- ترکیب دو اسم بدون واسطه. مانند:

شه‌ونم šawnim = شبنم. کا گڵ kāgiḻ =کاهگل. گاواسن gāwāsin =گاوآهن. ده‌م کڵاو dam kilāw = نوعی کلاه خانم‌ها.

۱-۱-۶-

گاهی مضاف و مضافٌ‌الیه با حذف نشان اضافه / ی / صورت اسم مرکب بدون واسطه را به خود می‌گیرد. بازشناسی این دو از هم آسان است. نشان اضافه / ی / را بین دو جزء می‌گذاریم، شکل اضافه بدست می‌آید.[1] به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

به‌ن که‌وش ban kawš = بند کفش. گه‌ڵابی gaḻābī = برگ بید.

که با افزودن نشان اضافه / ی / بین دو جزء، به شکل مضاف و مضافٌ‌الیه با همان مفهوم و معنای خودشان درمی‌آیند:

به‌نی که‌وش banī kawš = بند کفش. گه‌ڵای‌بی gaḻaī bī = برگ بند.

۱- نگ. به: بخش اضافه. ص ۲۷۱.

امّا نمونهٔ اسم‌های مرکّب را نمی‌توان با افزودن / ی / به شکل مضاف و مضافٌ‌الیه درآورد. چنانکه (شەوی‌نم šavī nim) یا (کای‌گڵ kāīgiḻ). آن معنا را نمی‌دهد.

۲-۶-اسم + / ئه = فتحه = a / + اسم. مانند:

بەردەئاش bardaāš = سنگ آسیا ⟵ بەرد bard + / ئه = فتحه = a / + ئاش āš؟

تیرەنان tīranān = نورد ⟵ تیر tīr + / ئه = a / + نان nān = نان

هەورە تریشقه hawratrīšqa = رعد و برق ⟵ هەور hawr = ابر + / ئه = a / + تریشقه trīšqa = برق آسمان

کونەمشک konamišk = سوراخ موش ⟵ کون kon = سوراخ + / ئه = a / + مشک mišk = موش

سەرە قۆری saraqōrī = پارچه‌ای که روی قوری اندازند ⟵ سەر sar = سر + / ئه = a / + قۆری qōrī = قوری

باز هم می‌بینیم دو نمونه آخر را به خوبی می‌توان به شکل مضاف و مضافٌ‌الیه درآورد ولی دو نمونه پیشتر (۲ و ۳) را نمی‌توان.

۳-۶-اسم + / وو = و = ū / + اسم

این نوع اسم‌های مرکب بیشتر نام غذاها و یا مواد ترکیبی هستند. برای نمونه:

- هێلکەوڕۆن hēlkaūṛōn = تخم‌مرغ و روغن (نیمرو) ⟵ هێلکه hēlka = تخم‌مرغ + / و = ū / + ڕۆن ṛōn = روغن.

- سیراجوو کەره sīrājū kara = کتخ (شیراز) و کره ⟵ سیراج sīrāj = نوعی فرآوردهٔ شیری که از دوغ می‌گیرند.[1] + / وو = ū / + کەره kara(h) = کره.

۱- دور نیست «شیراز» به هنگامی که دهکدهٔ کوچکی بوده، نام خود را از حسن اشتهار به تولید این فرآورده گرفته باشد. امروز در کردی (لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه) آن را (شیرێژ šīrēž و سی‌ڕێژ sīrēž و ⇦

ـ زه‌فتوو قیر zaftū qi̥r = زفت و قیر ←ـــــ زه‌فت[۱] zaft = نوعی قیر معدنی که با قیر می‌آمیزند و بر روی متقال می‌کشند و بر جای درد (مانند مهره‌های پشت و کمر) می‌گذارند. + / وو = ū / + قیر qi̥r = قیر.

ـ به‌زو بنێشته تاڵ baz ū b'nēšatatāḻ ←ـــــ به‌ز[۲]baz = پیه (چربی) + / وو = ū / + بنێشته تاڵ b'nēštatāḻ = سقز تلخ.

۴-۶- اسم + / فتحه = ئه = a /. مانند:

زوانه z'wāna = زبانه ←ـــــ زوان ziwān = زبان + / ئه = a /.

قه‌ڵه‌مه qḁḻḁma = قلمه ←ـــــ قه‌ڵه‌م qḁḻḁm = قلم + / ئه = a /.

شاخه šāxa = شاخه ←ـــــ شاخ šāx = شاخ + / ئه = a /.

مشته mišta = مُشتی (کفاشی) ←ـــــ مشت mišt = مشت + / ئه = a /.

۱-۴-۶-

این ترکیب ممکن است دو بار تکرار شود: (اسم + / ه = a / + اسم + / ه = a /. مانند: په‌له‌مریشکه pal a mrišk a = حالی که از تأثیر ناگهانی سرما ـ مانند دخول در آب سرد ـ به انسان دست می‌دهد و چند لحظه‌ای تمام موها بر بدن راست می‌شود ←ـــــ په‌ل pal = پر / ه / + مریشک[۳] + / ه /.

⇦ سیراژ sīrāž) و در لهجهٔ سقزی (سیراج sīrāj) می‌گویند. نگ. به: ۳-۷ / پ. ص ۲۸۴ پاورقی شمارهٔ ۲. باز هم شاید نام شهر (لار) از حسن شهرت به تولید (لار lar) یا در لهجهٔ لری (لۆر lōr) که در لهجهٔ سقزی امروز (لۆرک lōrik) می‌گویند، گرفته باشد. (لۆر) یا (لۆرک) را از شیر حیوان تازه زاییده ـ فرو f'rō ـ درست می‌کنند. بسیار خوشمزه و مقوّی است. «لار» از «لار ـ لاریجان» دماوند به گرمسیر تبعید شده و نام محل پیشین خود را نگاه داشتند.

۱- (زه‌فت) شاید دراصل (زه‌وت) باشد زیرا آن را (زه‌وت zawt) هم می‌گویند. / و / قابل تبدیل هم به / و / است و هم به / ف /.

۲- (به‌ز) معناهای دیگری هم دارد. ر.ک. به: هه‌نبانه بۆرینه.

۳- مریشک m'rišk = مرغ. شاید (مر mir = مرغ + ئیشک ʔīšk = خشک) باشد. در برابر مراوی m'rāvī

۵-۶-اسم + / ئه = a / + بن ماضی.[۱] مانند:

کەشکەساو kaškasāw = کشک ساب ← کەشک kašk = کشک + / ئه = a / + ساو[۲] sāw = ساب.

چاوەڕوان čāwar'wān = چشم براه ← چاو čāw = چشم + / هـ = a / + ڕوان r'wān = بن ماضی[۳] و مضارع[۴] از مصدر ڕوانین r'wānīn = نگاه کردن.

ژێرەخەر ēraxar = ژێر žēr = زیر + / هـ = a / + خەر xar = انداز. و به معنای زیرانداز.

۶-۶-اسم + بن مضارع[۵] + / هـ = a /. مانند:

مژگره mižgra = موشگیر ← مژ miž = در اینجا مخفّف مشک mišk = موش گر gir (ریشهٔ فعل girtin = گرفتن) + / هـ = a /.

دەس کەنه das kana = نوع بیلچه دستی ← دەس das = دست + کەن kan (ریشه فعل kandin = کندن) + / هـ = a /.

۱-۶-۶-

ممکن است بخش فعلی (بن مضارع یا ماضی با ریشهٔ فعل) از فعل مرکّب باشد. مانند:

دارکون کەره dār kon kara = دارکوب ← دار dār = درخت + کونکەر konkar از

⇨ ← مر = مرغ + ئاوی ?āvī = آبی). در لهجه اردلانی (سنه‌یی) مامر mā mir می‌گویند ← ما mā = ماده + مر mir = مرغ. در برابر خروس که نر است.

۱- به طوری که می‌بینیم بهتر است در بعضی موارد بن ماضی یا مضاع یا (امر) عنوان شود.

۲- مادهٔ ماضی (ساویم، ساویت ...) و مضارع (ئەساوم، ئەساوی ...).

۳- (ڕوانیم، ڕوانیت ... و ئەڕوانم، ئەڕوانیت ...).

۴- (ڕوانیم، ڕوانیت ... و ئەڕوانم، ئەڕوانیت ...).

۵- مانند پاورقی شمارهٔ ۲.

فعل مرکّب (کون کردن kon kirdin = سوراخ کردن) + / ه = a /
ئاوڕۆشن کەرە āw rōšinkara؟ = دبیب[1] ← ئاو āw؟ = آب + ڕۆشن کەرە

۷-۶-

اسم + فعل (یا بهتر است بگوییم ـ بن مضارع / صفت فاعلی بدون (نده))، بدون واسطه. مانند

داو باز dāw bāz = حقّه‌باز ← داو dāw = دام + باز bāz (ماده مضارع از مصدر بازین bāzīn).[2]

موو کێش mū kēš = موکش ← موو mū = مو + کێش kēš (بن مضارع از مصدر کێشان kēšān = کشیدن).[3]

باوەشێن bāwašēn = بادبزن ← با bā = باد + وەشین wašēn (بن مضارع از مصدر وەشان wašān = زدن، افشاندن).[4]

و مانند: سەر پۆش sār pōš = سرپوش. دڵ ڕفێن dilrifēn = دلبر.

۸-۶- ریشهٔ فعل (یا بن مضارع یا امر) + / ه = a /. مانند:

ماڵه māļa = ماله ← ماڵ māļ ریشه (یا بن مضارع از مصدر ماڵین māļīn = مالیدن[5]) + / ه = فتحه = a /.

هاره hāra = آسیاب دستی ← هار hār ریشه (یا بن مضارع از مصدر هاڕین hāṟīn = خرد کردن، آسیا کردن)[6] + / فتحه = ه = a /.

۱- حشره‌ای که در آب گل‌آلود شنا می‌کند و آن را روشن می‌سازد.
۲- مضارع: ئەبازم، ئەبازی ... ← ئە + باز + م.
۳- مضارع: ئەکێشم، ئەکێشی ... ← ئە + کێش + (ضمیر).
۴- مضارع: ئەوەشێنم، ئەوەشێنی ... ← ئە + وەشین + (ضمایر).
۵- مضارع: ئەماڵم، ئەماڵی ... ← ئە + ماڵ + (ضمیر).
٦- ئەهاڕم، ئەهاڕی ... ← ئە + هاڕ + (ضمیر).

تاوه tāwa = تابه ــــــ← تاو tāw (ریشهٔ از مصدر تاوانن tāwānin یا تاواندن tāwāndin) + / فتحه = ه = a / .

۱-۸-۶- اسم + مصدر (بدون واسطه)

این ترکیب بیشتر اسم‌های (زمان، مکان، حالت و یا قید) را می‌سازند. مانند:

خوڕهه‌ڵسان xōrhaḷsān که هم اسم مکان است به معنای (محل برآمدن خورشید = مشرق) و هم اسم زمان به معنای وقت طلوع آفتاب.[۱] در معنای نخست امروزه بیشتر خۆرهه‌ڵات xōrhaḷāt به کار می‌برند.

خۆرهه‌لسان ــــــ← خۆر xōr = خورشید + هه‌ڵسان haḷsān = بلند شدن / بیدار شدن از خواب). هه‌ڵات haḷāt ــــــ← مصدر مرخّم (نون افکنده) از هه‌ڵاتن haḷātin = دویدن / برآمدن / وَر آمدن (خمیر).

به‌ردبڕان bardbiṟān = نام محلّه‌ای در شهر سقز در دامنهٔ تپه‌ماڵان که پیشتر معدن سنگ ساختمانی بود ــــــ← به‌رد bard = سنگ + بڕان biṟān = مصدر مرخّم از (بڕانن = بریدن / مصدر دیگرش بڕین / بڕیان).

مه‌لا بانگان malā bānGān = موقع اذان صبح ــــــ← مه‌لا malā = ملّا + بانگان = بانگ دان bāngdān = بانگ (اذان) دادن (گفتن). و مانند: ڕێ به‌ندان ṟēbandān = ماه بهمن = راه‌بندان.

۱- به نظر می‌رسد واژهٔ خراسان همین (خۆرهه لسان) بوده باشد که با سایش (ل) در لفظ به آسانی خراسان شده است. در متون قدیم فارسی آمده است که (خورآیان) بوده به معنای (خور از آنجا آید) = مشرق. امّا می‌بینیم همین ترکیب قالب معنای این معنی را پر می‌کند و به آسانی هم به (خراسان) تبدیل می‌شود. فخرالدّین اسعدکرمانی که مثنوی «ویس ورامین» را از پهلوی به فارسی به نظم کشیده است. چنین می‌سراید:

زبان پهلوی هر کو شناسد — خراسان آن بود کز وی خور آسد
خور آسد پهلوی باشد خور آید — عراق و پارس را خور زو برآید
خورآسان را بود معنی خورآیان — کجا از وی خور آید سوی ایران

۹-۶-اسم + صفت

این نوع اسم مرکّب می‌تواند (صفت جانشین موصوف) و یا گاهی هم (صفت مرکّب) باشد. مانند:

چاولار čāwlār = چپ چشم ← چاو čāw = چشم + لار lār = کج، ناراست.

سەرشۆڕ saršōr̥ = سرافکنده ← سەر sar = سر + شۆڕ šōr̥ = آویزان / رها / افکنده

و مانند: چاوپیس čawpīs = بدچشم، شور چشم. دەس ڕاس dasr̥ās تیراندازی که همواره تیرش به هدف می‌خورد. که هم می‌تواند (اسم مرکّب) باشد و هم (صفت مرکّب).

۱۰-۶- صفت و اسم

این نوع (اسم مرکّب) هم مانند ترکیب قبلی می‌تواند (صفت مرکّب) و (صفت جانشین اسم) نیز باشد. مانند:

نۆبووک nō būk = تازه عروس ← نۆ nō = نو + بووک būk = عروس

ڕۆشن بیر r̥ōšin bīr = روشنفکر ← ڕۆشن r̥ōšin + بیر bīr = فکر، ذهن

خۆش قسه xōš qi̥sa = خوش صحبت ← خۆش xōš = خوش + قسه qi̥sa = حرف

۱۱-۶- صفت + / a = ه / + اسم. مانند:

شۆڕەبی šōr̥abī = بید مجنون ← شۆڕ šōr̥ = آویزان، رها، پریشان + / a = ه / + بی bī = بید.

گەورەکچ gawrakič = دختر جوان ← گەورە gawra = بزرگ + / a = ه / + کچ kič = دختر.

سەختەدار saxta dār = درختی که جنس چوبش سخت است + / a = ه / + دار dār = درخت.

تاریکەشەو tarīka šaw = شب تاریک ← تاریک tārīk = تاریک + / a = ه / + شەو šaw = شب.

سووره بەرد sūrabard = سهرورد. ⟵ سوور sūr = سرخ + / ە = a / + بەرد bard = سنگ.

۱۲-۶-اسم + / ە = a / + صفت

این نوع اسم مرکّب هم به ترکیب (صفت و موصوف) می‌ماند که / ە = a / به جای / ی = ī / در ترکیب آن به کار می‌رود. مانند:

کەوشە کۆن kawša kōn = کفش کهنه ⟵ کەوش kawš = کفش + / ە = a / + کۆن kōn = کهنه. که به معنای (کەوشی کۆن) است ⟵ کەوش + ی + کۆن.

ماڵەچۆڵ mālačōl = خانهٔ خالی ⟵ ماڵ māl = خانه، منزل + / ە = a / + چۆڵ čōl = خالی از سکنه. که به معنای (ماڵی چۆڵ) است ⟵ (ماڵ + ی + چۆڵ).

و مانند: بنێشتە تاڵ binēšatāl = سقز تلخ.

۱-۱۲-۶-

ممکن است جزء آخر این ترکیب (صفت مفعولی / اسم مفعول) باشد. مانند: نانە سووتاو nāna sūtāw = نان سوخته ⟵ نان nān = نان + / ە = a / + سووتاو sūtāw = سوخته (اسم مفعول یا صفت مفعولی است از مصدر سووتان sūtān = سوختن.

ڕۆنە قرچاو rōna qirčāw = روغن که در تابه زیاد داغ شده باشد ⟵ ڕۆن rōn = روغن + / ە = a / + قرچاو qirčāw = داغ شده. اسم مفعول است یا صفت مفعولی است از مصدر (قرچان qirčān = داغ کردن روغن).

ترکیب (اهورامزدا / اهورامزداو / اهورامزدای) درست از همین نوع ترکیب است. نگ. به: ۴-۵-۳ صص ۱۵۱-۱۴۹.

۱۳-۶-اسم + صفت + / ه = a / مانند:

هه‌رمێ ناسکه harmē nāska = گلابی (که پوستی بسیار نازک دارد) ← هه‌رمێ[1] harmē = گلابی + ناسک nāsik + / ه = a /.

نۆسکه = اولین زایمان.

به گونه‌ای که در شمارهٔ ۳-۱-۳-۵ در صفحهٔ ۲۰۹ ملاحظه شد این ساخت برای معرفه هم به کار می‌رود.

کولێره چه‌وره kolēra čawra = نان گرده‌ای که با کره یا روغن چرب شده باشد. ← کولێره kolēra = گرده (نان) + چه‌ور čawr = چرب + / ه = a /.

۱۴-۶-اسم + / ه = a / + صفت + / ه = a /

مێوژه ڕه‌شه mēwžaraša = مویز سیاه ← مێوژ mēwiž = مویز + / ه = a / + ڕه‌ش raš = سیاه + / ه = a /.

که‌وشه کۆنه kawšakōna = کفش کهنه ← که‌وش kawš = کفش + / ه = a / کۆن kōn = قدیمی، کهنه + / ه = a /. ده‌رده‌باریکه. darabārīka = سل ـ مالاریا.

۱-۱۴-۶- گاهی هم (صفت) + (اسم) + / ه = ā / مانند: نۆبه‌ره nōbara = نوبر ← نۆ nō = نو + به‌ر bar = بر + / ه = a /.

۱۵-۶- عدد + اسم.

مانند:

هه‌زارپا hazārpā = هزارپا ← هه‌زار hazār = هزار + پا pā = پا

دووگیان dū g'yān = زن حامله ← دوو dū = دو + گیان giyān = جان

۱- به لهجهٔ سنه‌یی (هه‌مرۆ harmrō) که همان (امرود) فارسی است. این واژه با پس و پیش شدن واج دوم و سوم (م.ر) در لهجهٔ آذری (آرمد armid?) شده است.

سێ پا sēpā = اجاق سه‌پایه (آهنی)، نوعی رقص[1] ⟵ سێ = سه + پا = پا
چوارچاو čʼwār čāw = بشدّت مراقب (به هنگام تهدید خطر) ⟵ چوار čʼwār = چهار + چاو čāw = چشم.

۱۶-۶- عدد + اسم + / ه = a /.

مانند:

چوارتوخمه čwār toxma = (چارتخمه) ⟵ چوار čwār = چهار + توخم toxm = تخم + / ه = a /.

سێ چوکڵه sēčokḽa = سه‌شاخه ⟵ سێ sē = سه + چوکڵ čokil = شاخه + / ه = a /.

چوار چێوه čwārcēwa = چارچوب ⟵ چوار čwār = چهار + چێو čēw = چوب + / ه = a /.

دووده‌مه dūdama = دودم / چاقوئی که دو تیغه داشته باشد ⟵ دوو dū = دو + ده‌م dam = دم / لب + / ه = a /.

۱-۱۶-۶- نمونه‌های اندکی هم در لهجه‌های گوناگون وجود دارد که / ī = ی / جایگزین / ه = a / می‌شود. مانند:

چوارخشته‌کی čwār xištakī = رباعی ⟵ چوار čwār = چهار + خشته‌ک xištak = قطعه پارچهٔ زیر بغل + / ī = ی /.

هه‌شت قۆزی hašt qōzī = هشت‌گوشه ⟵ هه‌شت = هشت + قۆز qōz = قوز + / i = ی /.

سێ جرته‌کی sē jirtakī = جست و خیز پیاپی و نامنظم (به عنوان رقصیدن).

سێ sē = سه. جرت jirt = جست، خیزش ناگهانی. جرته‌ک jirtak = جرت + / ī = ی /.

۱- نوعی رقص دستجمعی (چوپی) مخصوص (سنه‌یی) که پای چپ را به جای دو بار سه بار جلو می‌اندازند.

۱۷-۶- صفت + فعل ـ که خود می‌تواند (صفت) و یا (صفت جانشین موصوف) باشد. بهتر است به جای (فعل) ریشهٔ فعل بگوییم. اینگونه ترکیب هم نمونه اندک دارد. مانند:

خۆش پۆش xōš pōš[1] = شیک پوش ⟵ خۆش xōš[2] = خوش + پۆش pōš = پوش (ریشهٔ پۆشین pōšīn = پوشیدن).

خۆش دڕ xōš dir̥ = آنکه زود بزود لباس عوض و (کهنه) کند و نـو پـوشد. ⟵ خۆش[3] xōš + دڕ dir̥ = در اینجا ریشهٔ (دڕین dir̥īn = پاره کردن).

۱-۱۷-۶- گاهی هم جزء دوّم (فعل است) نه (ریشهٔ فعل). مانند:

بەد بەرخورد bad barxord = بد برخورد.

۱۸-۶- فعل + فعل یا (ریشهٔ دو فعل) یا (ریشهٔ فعل و فعل[4]). مانند:

کێش مەکێش kēš makēš = کشمکش ⟵ کێش kēš = کش + مه کیش = مکش.

ساوهەڵساو sāwhal̥sāw ⟵ ساییدن و مالیدن پیاپی

لێساولێس lēsāwlēs ⟵ لیس زدن‌های پیاپی

ڕاوو ڕووت rāw ū r̥ūt ⟵ چپاول و غارتگری

۱۹-۶- ترکیب دو اسم بواسطهٔ یک حرف. مانند:

کار به دەس kār ba das = کار بدست ⟵ کار = کار + به = حرف (به) + دەس = دست

۱- درواقع آنچه امروز (xō = خۆ) تلفظ می‌شود، همان $x^{u}a$ بوده است.

۲- درواقع آنچه امروز (xō = خۆ) تلفظ می‌شود، همان $x^{u}a$ بوده است.

۳- درواقع آنچه امروز (xō = خۆ) تلفظ می‌شود، همان $x^{u}a$ بوده است.

۴- ر.ک. به: ساختار اسم مصدر ۱-۱-۲۳-۶. ص ۲۴۴.

گول به سر golٖ ba sar = گل به سر ⟵ گولٖ golٖ = گل + به + سه‌ر sar = سر.
چه‌کمه‌له پا čakma la pā = چکمه بر پا (چکمه‌پوش). که می‌تواند صفت جانشین موصوف نیز باشد.

۲۰-۶-اسم به همراه (پیشوند)، (پسوند)، (میانوند).

۱-۲۰-۶- اسم + پیشوند. مانند نمونه‌های زیر که (قید + اسم) است.
- ژێرده‌س žērdas = زیردست ⟵ ژێر žēr = زیر + ده‌س das = دست
- ژێر سیگار[۱] žēr sīgār = زیرسیگاری ⟵ ژێر zēr = زیـر + سـیگار = sīgār = سیگار
- به‌ر به‌یان bar bayān = صبحدم ⟵ به‌ر bar = پیش، جلو + به‌یان bayān = صبح
و مانند: سه‌ربان sarbān = بالا پشت بام. باڵه‌خان bālaxān = بالاخانه.

۲-۲۰-۶- قید + ریشه فعل.√ مانند:
- پێش که‌ش pēškaš = پیش‌کش ⟵ پێش pēš = پیش + که‌ش kaš = ریشه (یا بهتر است بگوییم بن فعل مضارع و ماضی) از مصدر کێشان kēšān = کشیدن.
- به‌ر به‌س bar bas = جلوبند، سدّ ⟵ به‌ر bar = جلو، پیش + به‌س bas = ریشه و یا بن فعل ماضی و مضارع از مصدر bastin = بستن.
- بن کڕ binkirٖ = ته دیگ ⟵ بن bin = بُن، بیخ + کڕ kirٖ = ریشه فعل و یا بن فعل ماضی و مضارع از مصدر k'rān (کڕان) یا (کڕانن[۲] kirānin).
- پێش خڕ pēš xirٖ = سَلَم، پیش خرید ⟵ پێش pēš = جلو، پیش + خڕ xirٖ = ریشهٔ فعل

۱- ژێر سیغار žēr siγār بیشتر شنیده می‌شود.
۲-کڕان kirٖān، کڕانن krٖānin و کڕاندن kirٖāndin.

از مصدر کڕین kiṟīn = خریدن.[۱]

و مانند: بەرکوڵ barkoḻ = اندکی از غذا که پیش از پختن برای آزمون طعم (میزان نمک و ادویه و شیرینی و ترشی و ...) چشیده می‌شود. پێش‌گر pēšgir = پیشوند.

۳-۲۰-۶- پیش‌وند + اسم. مانند:

هاو دەم hāw dam = همدم، هم‌صحبت ← هاو hāw (پیشوند مفید معنای همراهی) + دەم dam = دهان.

هاو دەرس hāw dars = همدرس، همکلاس ← هاو haw (پیشوند برای همراهی) + دەرس dars = درس.

پێ خۆر pē xōr = نان خورش ← پێ pe (پیشوند مفید معنای وسیله) + خۆر xōr = خوراک.

پێ خەف pē xaf = رخت‌خواب ← پێ pē (حرف اضافه پیشوند مفید معنای وسیله + خەف xaf که همان خەو xaw = خواب است.

هاوکار hāw kār = همکار ← هاو hāw = هم + کار kār = کار، شغل، پیشه.

۴-۲۰-۶- **پسوند همراه اسم.** نمونه این‌گونه زیاد است که به آنچه بیشتر در گفتگوها کاربرد دارد اشاره می‌کنیم.

۱-۴-۲۰-۶-اسم + (وان). این پسوند معادل (بان) فارسی است با ابدال [و] به [ب] و همان معنی را دارد.

دەشتەوان daštawān = دشتبان ← دەشت dašt = دشت + / a / + وان wān = بان.

۱- در ترکیب (پیش خڕ) ریشهٔ فعل (خڕ) ولی مصدر (کڕین) زیرا با ریشهٔ مصدر (کڕانن) ممکن است اشتباه شود. بعلاوه اینکه ریشه همان مصدر (خریدن) فارسی است. در سقز (خڕی یار ← xrī ār، خڕی‌یار) به معنای (خریدار) می‌گویند.

و مانند: باخه‌وان bāxawān = باغبان. توونه‌وان tūnawān = تونبان. تونتاب.

۲-۴-۲۰-۶- اسم + (وانه wāna). به نظر رسد در ترکیب‌ها معنای (بند) دارد: پاوانه pāwāna = خلخال مچ پا (که امروز بویژه در شهرها متروک و فراموش شده است). ←
پا pā = پا + وانه wāna.
و مانند: پووزه وانه pūza wānah = ساق پیچ، ساق‌بند. کۆڵۆانه kōḻ wānah = رودوشی زنانه.

۳-۴-۲۰-۶- اسم + چی = či. این پسوند بیشتر برای پیشه‌ها بکار می‌رود. مانند:
قاوه‌چی qāwači = قهوه‌چی ← قاوه qāwa = قهوه + چی či و مانند: پینه‌چی pīnači = پینه‌دوز. ناڵچی nāḻči = نعلبند. تفه‌نگچی t'fanǝči = تفنگدار.

۴-۴-۲۰-۶- اسم + دار dār = دارنده. این پسوند نیز بیشتر برای کار و پیشه است. مانند:
دووکاندار dūkāndār = دکاندار ← دووکان dūkān = دکان، مغازه + دار dār و مانند:
چاره‌وادار čārawā dār = چاروادار، میرآخور. سه‌ردار sardār = سردار.

۵-۴-۲۰-۶- اسم + ین īn- که بیشتر برای نام آش‌ها و خوراک‌ها به کار می‌رود. مانند:
نیسکین nīskīn = آش عدس ← نیسک nīsk = عدس + (ین īn) و مانند بڕوێشین biṟwēšīn = آش بلغور. شه‌له‌مین šalamīn = آش شلغم.

۶-۴-۲۰-۶- اسم + چه ča که علامت تصغیر است. مانند:
ناڵچه nāḻča ناڵ nāl = فعل + چه ča = نعلچهٔ کفش.
و مانند: ڕچه ṟiča = راه باریک در میان برف سنگین. شاید (ڕێ ṟē = راه + چه ča =

علامت تصغیر است. شه‌مچه šamča = کبریت ← شه‌م = شمع + چه ča.

۷-۴-۲۰-۶-اسم + وه‌ر war. مانند: په‌له‌وه‌ر palawar = پرنده. په‌ل pal = پر + (ئه = a) + (وه‌ر). و مانند: گیانه‌وه‌ر giyānawar = جانور.

۲۱-۶-گروهی از اسم‌های مرکّب هستند که از تکرار یک واژه درست شده‌اند. در زبان فارسی نمای (قید) بودن اینگونه ترکیب‌ها بر (اسم) بودنشان می‌چربد. در کُردی هم (اسم) هستند و هم می‌توانند (قید) باشند. و البتّه این بستگی به جای واژه در جمله دارد.

واژهٔ تکراری ممکن است (فعل) یا (ریشه) یا (بن مضارع یا بن ماضی)، (اسم)، و یا (صفت) باشد. تکرار هم ممکن است (بدون واسطه) یا (با واسطه) به هم پیوسته باشد.

۱-۲۱-۶- ترکیب تکرار (ریشه فعل) یا (بن مضارع یا بن ماضی)

۱-۱-۲۱-۶- بدون واسطه. مانند:

کرۆژ کرۆژ k'rōž k'rōž = غضروف. از مصدر (کرۆژتن[۱] kirōžtin = کروجیدن).

پچڕ پچڕ p'čiṟ p'čiṟ = پاره پوره. از مصدر (پچڕین[۲] pičiṟīn = گسستن)

هه‌ڵات هه‌ڵات haḻāt haḻāt = بدو بدو. از مصدر (هه‌ڵاتن haḻātin = دویدن، وَر آمدن[۳]، برآمدن[۴]).

۱- از دیگر مصدرهای با ریشهٔ کرۆژ کروشتن kirōštin، کرۆژان kirōžān و داکروژان dākirōžān. و می‌بینیم که در فارسی (ژ) به (ج) ابدال یافته است.

۲- پچڕان pičrān، پچڕانن pičṟānin و پچڕاندن pičṟāndin و پچڕیان pičiṟyān به معنای گسستن. انشاءا... در مجلّدات بعد دربارهٔ شکل مصدرها به تفصیل گفتگو خواهد شد.

۳- چنانکه گویند: "هه‌ویره که هه‌ڵات"

۴- در ترانهٔ عامیانه می‌شنویم: رۆژ هه‌ڵات و مانگ هه‌ڵات. (هه‌ڵات) نخست یعنی (دوید) و (هه‌ڵات) آخر یعنی (برآمد) = آفتاب (به مغرب) دوید و ماه (از مشرق) برآمد.

۲-۱-۲۱-۶- پیوستن به وسیلهٔ / ه = ئه = فتحه = a / . مانند:

هەنکه هەنک hanka hank = نفس نفس زدن (ناشی از خستگی زیاد مانند دویدن سریع) ــــــ← هەنک hank + / ه = a / + هەنک. از مصدر (هەنکان hankān و هەنکین hankīn و هەنکانن hankānin) به معنای نفس نفس زدن.

قلّپه قلّپ qilpa qilpp = صدای ریزش آب از کوزهٔ دهان تنگ ــــــ← قلّپ qilp (از مصدر قلّپانن qilpānin و قلّپاندن qilpāndin = به جوش آوردن آب، ریختن آب از کوزه یا ظرف دهانه تنگ) + / ه = فتحه = a / + قلّپ.

۲-۲۱-۶- ترکیب تکرار یک اسم که (بدون واسطه) یا (با واسطه) شکل می‌گیرد:

۱-۲-۲۱-۶- ترکیب تکرار یک اسم بدون واسطه مانند:

پله پله pila pila = پلّه پلّه. تاو تاو tāw tāw =گاه گاه. پەسا پەسا pasā pasā = پی در پی و بتدریج (اندک اندک).

۲-۲-۲۱-۶- تکرار یک اسم با واسطه (یک میانوند). مانند:

ـ همراه (ئەو = aw). شانه و شان šānaw šān = شانه حرکت دادن هنگام راه رفتن، پهلو به پهلو غلتیدن، طول تیغهٔ کوه[1] ــــــ← شان šān = شانه + ئەو aw + شان.

ماڵه ۆ ماڵ māḻ aw māḻ = خانه به خانه ــــــ← ماڵ māḻ = خانه + ئەۆ aw + ماڵ = همراه / ه = ئه = a / ـ مانند:

چاوەچاو čāwačāw = با نگرانی به هر سو نگریستن[2] ــــــ← چاو čāw = چشم + / ه = a / + چاو = چشم.

دنگه دەنگ danƆa danƆ = سر و صدا ــــــ← دەنگ danƆ = صدا + / ه = a / + دەنگ

ـ همراه میانوند (ئاو āw) مانند:

۱- ر.ک به: هەنبانه بۆرینه. فرهنگ کردی ـ فارسی. هەژار. چاپ سروش.

۲- ر.ک به: هەنبانه بۆرینه. فرهنگ کردی ـ فارسی. هەژار. چاپ سروش.

دەساو دەس dasāw das = دست به دست ← دەس das = دست + (ئاو = āw) + دەس = دست.

شەواوشە šawāwšaw = شب به شب ← شەو šaw = شب + (ئاو = āw) + شەو = شب.

ـ همراه میانوند (به = bā). این میانوند گاهی می‌تواند جانشین دو میانوند (ئەو aw−) و (ئاو āw−) شود. مانند:

ماڵ به ماڵ māḷ ba māḷ = خانه به خانه. شەوبەشە šaw ba šaw = شب به شب.(۱)

گاهی هم مفهوم و معنای متفاوتی می‌سازد. مانند:

شان به شان šān ba šān = شانه به شانه (هم‌ردیف) در حالیکه دیدیم (شانه و شان) معنای دیگری هم دارد.

ـ همراه میانوند (نه = na). مانند:

تاو نه تاو tāw na tāw = وقت و بی‌وقت، گاه و بیگاه ← تاو tāw = گاه + (نه = na) + تاو = وقت. که (تاو نه تاوێ) هم می‌گویند.

ڕۆژێ نەڕۆژێ ṛōžēnaṛōžē = یکروز در میان ← ڕۆژێ = ṛōžē = یکروز + (نه na) + ڕۆژێ ← ṛōž = روز + / ێ = ē / = یای وحدت.

۳-۲-۲۱-۶- تکرار یک اسم با افکندن آخرِ دومی. مانند:

حیلکه حیلک ḥīlka ḥīlk ← خنده‌های پیاپی و (جلف) ← حیلکه ḥīlka = خنده، شیههٔ اسب، + حیلک (همان حیلکه با افکندن آخر).

ملّچه ملّچ miḷča miḷč ـ صدای دهان هنگام خوردن.(۲) ← ملّچه miḷča = صدای دهان هنگام خوردن و هنگام بوسیدن. + ملّچ = همان (ملّچه) با افکندن آخر.

۱- و مانند: شار به شار = شهر به شهر. دوّا به دوّا = پیاپی ـ پشت سر (هم).

۲- ر.ک. به: هەنبارە بۆرینە. فرهنگ کردی ـ فارسی هەژار.

۳-۲۱-۶- تکرار صفت در حالت‌های یاد شده (با واسطه و بدون واسطه).

۱-۳-۲۱-۶- تکرار صفت بدون واسطه. مانند:

زوو زوو zū zū = زود زود ← زوو zū = زود + زوو

خاوْ خاوْ xāw xāw = سست و بیحال. به آهستگی تنبلانه ← خاوْ xāw = سست، بیحال، نارس. + خاوْ

- گاهی (به ba) در میان می‌آورند که همان معنا را دارد. مانند: (زوو به زوو = zū ba zū) = بزودی. گاهی هم در بعضی نمی‌توان (به) به میان افزود. چنانکه در ترکیب (کەم کەم kam kam = کم‌کم). و می‌بینیم نمای (قید)ی این ترکیب بیشتر است.

۲-۳-۲۱-۶- ترکیب تکرار یک صفت با میانوند.

- با میانوند / a = ه / مانند:

خاوه خاو xāwa xāw = آهسته آهسته، شُل شُلی ← خاو = سست + / a = ه / + خاو

لاره لار lāra lār = کج کجی ← لار lār = کج + / a = ه / + لار.

- با میانوند (āw) مانند:

دووراو دوور dūrāw dūr = دورادور ← دوور dūr = دور + (ئاو = āw-) + دوور

گەرماو گەرم garmāw garm = گرما گرم ← گەرم garm = گرم + (ئاو = āw-) + گەرم

- با افکندن حرف آخر دومی. مانند:

لەره لەر lara lar = لرزه لرز ← لەره lara = لرزه + لەر (با افکندن آخر - لەره)

لۆقەلۆق lōq̥a lōq̥ = شتروار راه رفتن ← لۆقه lōq̥a = راه رفتن شتروار + لۆق.

۴-۲۱-۶- ترکیب‌هایی که کاربردشان فراوانی چندانی ندارد. مانند:

- تکرار اسم با (ان ān). مانند:

سەرانسەر sarānsar = سراسر ← سەر sar = سر + (ئان = ān) + سەر

بەرانبەر barānbar = برابر ← بەر bar = بر، جلو + (ئان = ān) + بەر

ـ تکرار صفت با میانوند (به). مانند:

ڕاس بە ڕاس rās ba rās = مستقیم، راستِ تمام ← ڕاس rās = راست.

لا بە لا lā ba lā = کج و ناهموار، تلو تلو راه رفتن ← لا lā = لایه، طرف جانب + (به = ba) + لا.

۵-۲۱-۶- در کتاب (شاهنامه و دستور) از چند نوع ترکیب یاد شده که با حفظ همان عنوان‌ها به تطبیق آن در زبان کردی می‌پردازیم.[1]

۱-۵-۲۱-۶- ترکیب ترادفی. مانند:

کاروو بار kārū bār = کار و بار. کوت‌وو پچڕ kotū pičir = پاره پوره.

۲-۵-۲۱-۶- ترکیب تتابعی. مانند:

خاسوو خراپ xāsū xirāp = نیک و بد. ساردوو گەرم sārdū garm = سرد و گرم.

۳-۵-۲۱-۶- ترکیب تناسبی. مانند:

کەژوو کێو kažū kēw = کوه و گردنه. خاکوو خۆڵ xākū xōl = گرد و خاک.

۴-۵-۲۱-۶- ترکیب عطفی. مانند:

سەر تا پا sar tā pā = سراپا. کەم تا بێش kam tā bēš = کمابیش.

۵-۵-۲۱-۶- ترکیب تکراری. که دربارهٔ آن بحث شد.

۱- ر.ک. به: محمود شفیعی. «شاهنامه و دستور» یا «دستور زبان بر پایه شاهنامهٔ فردوسی»، انتشارات نیل ۱۳۴۳، ص ۴۰ و مابعد.

۲۲-۶- و بالاخره به نوعی از ترکیب باید اشاره شود که در گفتگوهای همگانی هم در فارسی و هم در کردی نمونه فراوان دارد. حرف نخست اسم را برمی‌دارند و به جایش [م] می‌گذارند و پس از اسم با / و / می‌آورند. ممکن است به ندرت غیر از [م] هم جایگزین کنند. مانند:

تەختە و مەختە taxtaū maxta = تخته مخته. خرتووپرت xirtūpirt = خرت و پرت.

۲۳-۶- اسم مصدر و حاصل مصدر

اسمی که بدون داشتن علامت مصدری مفهوم و معنای مصدری را دارد، اگر از ریشهٔ فعلی گرفته شده باشد «اسم مصدر» و جز آن را «حاصل مصدر» می‌گویند. پیشاپیش یادآور باید شد که این ترکیب‌ها می‌توانند حالت «قید» هم به خود بگیرند.

۱-۲۳-۶- **ساختار اسم مصدر** از ترکیب‌های اسم مصدر در زبان کردی (شاخهٔ سۆرانی) که کاربرد فراوانتری دارند، اینها هستند:

۱-۱-۲۳-۶- تکرار (بن مضارع) با میانوند (ئه = a..) یا (بن مضارع + ئه + همان بن مضارع). مانند: کیشه کیش kēšakēš = کشاکش ⟵ کیش kēš بن مضارع از مصدر (کێشان kēšān = کشیدن + ئه = a + تکرار همان (بن مضارع).

لەرە لەر lara lar = لرزش و تکان خوردن، نامتعادل ⟵ بن مضارع از مصدر (لەران larān = لق خوردن، لرزش) + ئه = a + لەر lar (تکرار همان بن مضارع).

- این ترکیب گاه بدون میانوند هم به کار می‌رود. مانند: پچڕ پچڕ p'čir̤ p'čir̤ = اندک اندک و پیاپی از چیزی کندن و ربودن، پاره پاره. از مصدر (پچڕان pičr̤ān) = پاره شدن طناب یا نخ.

- اگر مصدر همراه با پیشوند به کار رود، آن پیشوند همراه بن مضارع خواهد آمد، مانند: هەڵ بڕ هەڵ بڕ haḻ bir̤ haḻ bir̤ = فراری دادن و دنبال کردن با دَو. از مصدر مرکّب

(هەڵبڕین halbiṟīn) که (هەڵ) آن حرف اضافه است. و گاهی هم آنرا از ابتدای جزء نخست برمی‌دارند و می‌گویند: «بڕهەڵبڕ biṟ hal biṟ». نمونهٔ دیگر (ساو هەڵ ساو sāw hal sāw = تکرار عمل ساییدن و ماساژ دادن) که (هەڵ ساو هەڵ ساو hal sāw hal sāw) هم می‌گویند.

۲-۱-۲۳-۶- (بن مضارع + (وو = ū) + (بن مضارع) یا ترکیب دو بن مضارع به کمک / و /. مانند:

گەردوو خول gardū xol = جستجو و گشتن دنبال کسی با شتاب. پیرامون گشتن.(۱) ←— گەرد gard(۲) = بن مضارع از مصدر (گەردان gardān = به گردش درآوردن، اداره کردن) + (وو = ū = / و /) + خول(۳) xol = بن مضارع از مصدر (خولان xolān = چرخیدن).

۳-۱-۲۳-۶- (بن ماضی) + (وو = ū) + (بن ماضی) یا ترکیب دو بن ماضی به کمک / و /. مانند:

هاتوو چوو hatū čū = آمد و شد ←— (هات hāt(۴) = بن ماضی از مصدر هاتن hātin = آمدن) + (وو = ū = / و /) + (چوو čū = بن ماضی از مصدر چوون čūn = رفتن).

۴-۱-۲۳-۶- (ئەوە awa-) + بن ماضی از مصدرهای متعدّی مختوم به (اندن)(۵) و (دن). مانند:

کردەوە kirdawa = کردار، عمل ←— کرد kird (بن ماضی از مصدر کردن kirdin =

۱- ر.ک. به: هەژار. هەنبانە بۆرینە.

۲- به معنای غبار هم هست.

۳- به معنای (خُل) هم هست.

۴- به معنای شانس هم هست.

۵- در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیه (اندن) و ر.ک. به: ۲-۱۰ و ۳-۱۰ ص ۳۵۷ و بعد.

کردن + (ئەوە). گەشانەوە gašānawa[۱] = باز شدن غنچهٔ گل، تیز کردن آتش ← گەشان gašān بن ماضی از مصدر گەشانن[۲] gašānin + (ئەوە).

۵-۱-۲۳-۶- مصدر + (ئەوە -awa) مانند: فرۆشتنەوە firōštinawa = بازفروختن، دوباره فروختن ← مصدر (فرۆشتن = فروختن) + (ئەوە). گرتنەوە girninawa[۳] = بازپس گرفتن، جا انداختن، ترکیب کردن ← گرتن girtin + ئەوە.

بدانگونه که می‌بینیم این ترکیب، بیشتر مفهوم تکرار انجام کار را می‌رساند.

۶-۱-۲۳-۶- (بن مضارع) + (ئیشت -išt یا -iš). مانند:

ڕەویشت rawišt[۴] = روش ← از ریشهٔ ڕەو√ یا بن مضارع (ڕۆیین rōyīn یا در لهجهٔ سنەیی (ڕوین r'wīn) + ئیشت. نمونهٔ دیگر: ماڵشت māḻišt = مالش، مالیدن ← ماڵ (بن مضارع) از مصدر ماڵین māḻīn = دست کشیدن، روفتن (رُفتن) + ئیشت.

ـ گاه نیز همانند فارسی (ت) از آخر آن می‌اندازند. مانند: وەرزش warziš = ورزش بەخشیش baxšiš = بخشش.[۵]

۷-۱-۲۳-۶- (بن مضارع) + (ه = a) چنانکه در فارسی هم هست. مانند: ناڵە nāḻa(h) = ناله ← ناڵ nāḻ[٦] (بن مضارع) از مصدر (ناڵین nāḻīn = نالیدن) + ئە = a.

گڕپە girpa = صدای شعله کشیدن آتش.

۱- در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیه (گەشاندنەوە) یعنی به ترکیب (مصدر + ئەوە) تبدیل می‌شود.
۲- شمارهٔ پیش.
۳- در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیه با پیشوند (وەر war) یعنی (وەرگرتنە وە) می‌گویند.
۴- واژهٔ (بندهشت / بندهش) نام پاره جزیی از اوستا نیز از اینگونه است. ر.ک. بە: ١٦-١٠ و ۹ / پ ص ۴۱۷.
۵- واژهٔ (بندهشت / بندهش) نام پاره جزیی از اوستا نیز از اینگونه است. ر.ک. بە: ١٦-١٠ و ۹ / پ ص ۴۱۷.
٦- (ناڵ) به معنای نعل هم هست.

۸-۱-۲۳-۶-(بن مضارع از فعل مرکّب - یا اسم + بن مضارع) + ان. همان‌گونه که در فارسی هم می‌بینیم. مانند: خه‌نه‌به‌نان[۱] xanabannān = حنابندان ⟵ خه‌نه xana = حنا + (به‌ن ban) بن مضارع از (به‌ستن bastin = بستن) + ان. پله‌زیقان p'laziq̄ān = دست‌افشانی و بشکن زدن ⟵ پله p'la(h)[۲] + زیق ziq̄ (بن مضارع) از مصدر زیقان = فریاد شادی با صدای نازک، جیغ کشیدن + ان.

۹-۱-۲۳-۶-(بن مضارع از فعل مرکّب - یا اسم) + ئه a = + بن مضارع + ی. مانند: ڕقه‌به‌ری r̤'qabarī = رقابت ⟵ ڕق riq = لج، کینه + ه a = + (به‌ر bar) بن مضارع از مصدر (بردن birdin = بردن) + / ی = ī /. چاولێ‌که‌ری čāwlēkarī = چشم و هم‌چشمی ⟵ چاو čāw = چشم + (لێ lē = حرف اضافه) + که‌ر[۳] kar (بن مضارع) از کردن kirdin = کردن) + / ی = i /.

این ترکیب و ترکیب پیش را می‌توان (صفت فاعلی یا اسم فاعل + ...) به شمار گرفت زیرا (چاولێ‌که‌ر، ڕقه‌به‌ر، خه‌نه‌به‌ن و پله‌زیق یا پله‌زرق) ریخت صفت فاعلی دارند.

۱۰-۱-۲۳-۶-اسم + / ه = a / + بن مضارع + کێ kē. مانند: به‌رده فڕکێ bardafir̤kē = سنگ‌پرانی ⟵ (به‌رد bard = سنگ) + / ه = a / + (فڕ fir̤ بن مضارع یا ریشه از مصدر fir̤ān و فڕین fir̤īn به معنای پرواز کردن) + کێ kē.

شانه پچڕکێ šāna p'čir̤kē = در انبوه جمعیّت با شانه جا باز کردن و رفتن ⟵ (شان šān = شانه) + / ه = a / + پچڕ p'čir̤ (بن مضارع) از مصدر پچران pičr̤ān = بریدن نخ یا طناب + کێ kē.

۱- به لهجهٔ موکریانی (خه‌نه‌به‌ندان).
۲- به معنای پلکان هم به کار می‌رود.
۳- به معنای (خر) هم به کار می‌رود.

یادآوری ۱ ـ اگر جزء (اسم) مختوم به / وا که / باشد، / ه = a = فتحه / بعد از آن آشکار نمی‌شود. مانند: چاوبڕ کێ čāwbiṟ kē . پەناپسکێ panāpiskē . پاخشکی pā xiškē که‌چون (چاو čāw = چشم، پەنا panā = پناه، پا pā = پا) مختوم به / وا که / است فتحه به دنبالشان نیامده.

یادآوری ۲ ـ به نظر می‌رسد که این ترکیب را می‌توان (بن مضارع از مصدر مرکّب) + / ێ / به شمار گرفت. چنانکه در نمونه‌های زیر می‌بینیم:

ـ باڵه‌ته‌پێ bāḷatapē = بال کوبیدن پرنده بر زمین که توان پرواز نداشته باشد مانند مرغ سر بریده. ← (باڵ bāḷ + ه + تپ tap) بن مضارع از مصدر مرکّب (باڵته‌پان bāḷtapān = به همان معنا که گفته شد) + / ێ = ē / .

ـ له‌په‌کوتێ lapa kotē = با دست در تاریکی چیزی را جستجو کردن و مانند آن ← (له‌پ lap = دست + / ه = فتحه / + کوت kot) ـ که می‌توان آن را بن مضارع از مصدر (له‌پ کوتان lap kotān) به همان معنا که گفته شد به شمار آورد + / ێ / .

ـ هه‌ناسه‌بڕکێ hanāsabiṟkē = نفس نفس زدن به دنبال دویدن و خستگی زیاد. که جزء پیش از / ی / را می‌توان بن مضارع از مصدر مرکّب (هه‌ناسه بڕکان hanāsa biṟkān) به شمار گرفت.

انشاالله در مجلّد بعدی و در بخش (مصدر و انواع مصدر) در این زمینه بیشتر گفتگو خواهیم داشت.

۲۴-۶- حاصل مصدر

اسمی است که بدون نشان مصدری مفهوم مصدری را دارد و در ترکیب آن جزء فعلی (بن مضارع، بن ماضی، ریشهٔ فعل ...) به کار نرفته است. بیشترین ترکیب‌های حاصل مصدر اینها هستند:

۱-۲۴-۶- (اسم ساده) + / ی = ī / . مانند: دۆسی dōsī = دوستی ← دۆس dōs =

دوست + / ی = ī /. نۆکەری nōkarī = نوکری ــــــــ← نۆکەر nōkar = نوکر + / ی = ī /.

۲-۲۴-۶- (اسم مرکّب) + / ی = ī /. مانند: دووقـۆڵیٚ dūqōḷī = هـم‌صدایـی دو خواننده در خواندن یک تصنیف ــــــــ← (دووقۆڵ) + / ی /. هاو سـەری hāw sarī = همسری، زن و شوهر بودن ــــــــ← (هاوسەر hāw sar) + / ی = ī /.

در این دو ترکیب اگر جزء (اسمی) مختوم به / وا که / باشد، / ی / به / یی / تبدیل می‌شود. مانند: سەربەخۆیی sarbaxōyī = استقلال.

۳-۲۴-۶- صفت + / ی = ī /. مانند: بەرزی barzī = بلندی، بلند بودن ــــــــ← بەرز barz = بـلند + (ی = i). سـۆڵی sōḷy = شـوری (شـور بـودن) ــــــــ← سـۆڵ = شـور + (/ ی / = i).

این ترکیب بـا صـفت مـرکّب هـم درسـت مـی‌شود. مـانند: هـاوشاری hāw šārī = همشهری. دەسوو دڵبازی dasū diḷ bāzī = دست و دل بازی، بخشنده بودن ــــــــ← (دەسوو دڵباز dasūdiḷ bāz = دست و دل باز، کریم) + / ی = ī /.

۱-۳-۲۴-۶- در این ترکیب هم مانند ترکیب پیش مختوم به / وا که / به جای / ی /، / یی / می‌گیرد. مانند: گەورەیی gawrayī = بزرگی، بزرگ بودن ــــــــ← (گەورە gawra = بزرگ) + / یی /. بەڕەڵایی baṛaḷāyī = ولگردی، ولگرد بودن ــــــــ← (بـەڕەڵا baraḷā = ولگرد، آزاد) + / یی yī /.

۴-۲۴-۶- اسم + (ئایی āyi-). مانند: چاڵایی čāḷāyī = گودی، گود بودن ــــــــ← چاڵ čāḷ = چاه + (ئایی āyi). خۆڵایی xōḷāyi = خاک‌آلود ــــــــ← خۆڵ xōḷ = خاک + (ئایی āyi).

۵-۲۴-۶- (صفت) + (ئایی āyī-). مانند: ڕۆشنایی ṛōšināyī = روشنایی ــــــــ← ڕۆشن

rōšin = روشن + (ئایی āyī). ڕاسایی rāsāyī = زمین صاف و هموار، صاف و هموار بودن ← (ڕاس rās = راست، درست) + (ئایی āyī).

۶-۲۴-۶- ضمیر یا (ترکیب دو ضمیر به کمک / و /) + (-yī). مانند: منوو تۆیی minū tōyī = به تبعیض و دوگانگی من و تو گفتن ← (من min = من + / وو = ū / + تۆ tō = تو) + یی yī. ئەموو ئەوی ?amū ?avī = به توفیر و دوگانگی این و آن گفتن ← (ئەم ?am = این + / وو = ū / + ئەو ?aw = آن) + (یی yī) که به‌سبب مجاورت با / وا که /. / یی yī / به / ی / تبدیل شده است.

۷-۲۴-۶- (اسم) + (گەری garī = گەر + / ی /). مانند: لۆتی گەری lōtī garī = لوتیگری ← (لۆتی lōtī = لوتی) + (گەری garī). ئاسنگەری ?āsinÐarī = آهنگری ← (ئاسن ?asin = آهن) + (گەری garī).

از این چند نوع (حاصل مصدر) در فارسی هم می‌توان نمونه به دست داد. امّا ترکیب‌هایی هم ویژهٔ زبان کردی هستند. از جمله آنها که کاربرد فراوانتری دارند، عبارتند از:

۸-۲۴-۶- (اسم) + (-yatī). مانند: کچیەتی kičyatī = دختر بودن، بکارت ← (کچ kič = دختر) + (یەتی -yatī). دزیەتی dizyatī = مال دزدی (بودن) ← (دز diz = دزد) + (یەتی -yati).

۱-۸-۲۴-۶- اگر جزء (اسمی) این ترکیب مختوم به / وا که / باشد، (-yati) به (-ati) تبدیل می‌گردد. مانند: پیاوەتی p'yāwatī = مردانگی، مرد بودن ← (پیاو p'yāw = مرد) + (ئەتی -ati). گولیەتی golyai = جذامی، جذامی بودن ← (گولی golī = جذامی) + (-ati) ـ واژهٔ (گولی golī) به تنهائی به معنای جذامی هم هست.

۹-۲۴-۶- اسم + (ئایەتی āyatī-). مانند: دۆسایەتی dōsāyatī = دوست بودن، دوستی به خرج دادن ← دۆس dōs = دوست + (ئایەتی āyati-). خزمایەتی xizmāyatī = خویشاوندی، قوم و خویش (بودن). ← (خزم xoz'm = خویش، قوم) + (ئایەتی āyatī-).

۱-۹-۲۴-۶- اسم + (ئاتی āti-)، که به نظر می‌رسد کوتاه شدهٔ (ئایەتی āyatī-) در ترکیب پیش باشد. یعنی اینکه (ئایەتی = āyati-) در بعض موارد به (ئاتی āti-) تبدیل شود. مانند ڕفێقاتی rifēqātī = رفاقت (کردن) ← (ڕفێق rifēq = رفیق) + (ئاتی ātī-).

۱۰-۲۴-۶- (اسم) یا (اسم مرکّب) + (ئه‌کی akī-). مانند: دووبەرەکی dūbarakī = (داشتن) فرزندان از دو زن، رقابت (کردن) ← [دووبەر dūbar = دوو dū (دو) + بەر bar (میوه، محصول) + (ئه‌کی akī-).

انشاالله در مجلّد بعدی و در مبحث (مصدر) و (فعل) به گستردگی در این باره گفتگو خواهیم داشت.

امّا اینک این نکته را باید یادآور شد که ترکیب‌های (حاصل مصدر) گاه در جمله نقش (صفت نسبی) را می‌توانند ایفا کنند.

پیوستی بخش ششم

۱-۶/پ.

روش ساخت و ترکیب اسم‌های مرکّب در زبان کردی و فارسی بسیار به هم نزدیک است. نخست به بررسی مواردی که در هر دو زبان یکسان است بپردازیم.

بازگشت به ۱-۶: این نوع ترکیب در فارسی هم به همین‌گونه است. برای نمونه:

شبنم ⟵ شب + نم. کاهگل ⟵ کاه + گل.

بازگشت به ۴-۶: ترکیب (اسم + / فتحه = a)، در فارسی هم به همین‌گونه است. مانند: زبانه. قلمه.

بازگشت به ۷-۶: ترکیب (اسم + بن مضارع یا صفت فاعلی بدون (نده) بی‌واسطه). در فارسی هم مانند کردی است:

ناخن‌گیر، خط کش، موچین.

بازگشت به ۸-۶: ترکیب (مادهٔ فعل مضارع + فتحه (های غیرملفوظ). مانند: ماله، تابه.

بازگشت به ۹-۶: ترکیب اسم و صفت. مانند: آبی چشم، سربلند.

بازگشت به ۱۵-۶: ترکیب عدد + اسم. مانند: چهارگوش، سه پایه، پنج‌پر.

بازگشت به ۱۶-۶: ترکیب عدد + اسم + / فتحه = a /. مانند: چهارگوشه.

بازگشت به ۱۷-۶: ترکیب (صفت + فعل) که می‌تواند صفت و صفت جانشین موصوف هم باشد: خوش‌نویس، تیزبین، تندرو.

بازگشت به ۱۸-۶: ترکیب دو فعل یا (ریشهٔ دو فعل). (با واسطه) مانند: آمد و شد، رفت و روب. (بدون واسطه) مانند: کشمکش.

بازگشت به ۱۹-۶ : ترکیب دو اسم بوسیلهٔ حرف اضافه. مانند: کار بدست، حلقه بگوش.
بازگشت به ۲۰-۶ : ترکیب (اسم + پیشوند): زیر سیگار، رومیز.
بازگشت به ۲-۲۰-۶ : ترکیب قید + ریشهٔ فعل. مانند: پیش‌کش، پیشرَوْ، جلودار.
بازگشت به ۳-۲۰-۶ : ترکیب پیشوند + اسم. مانند: همراه، همکیش.
بازگشت به ۴-۲۰-۶ : ترکیب اسم + پسوند: باغبان، ساربان، دربان.
بازگشت به ۳-۴-۲۰-۶ : ترکیب اسم + چی: جارچی، قهوه‌چی.
بازگشت به ۶-۴-۲۰-۶ : ترکیب اسم + چه: حوضچه، بیلچه، ناوچه.
بدینگونه می‌بینیم که در بیشتر موارد از جهت ترکیب همسانی وجود دارد.

۲-۶ / **پ**. موارد اختلاف.

به طور کلّی موارد اختلاف به آن دسته ترکیب‌ها محدود می‌شود که در زبان کردی در آنها / ه = a / یا (فتحه) ظاهر می‌شود و عبارتند از:
بازگشت به ۵-۶ : ترکیب اسم + / ه = a / + فعل.
بازگشت به ۶-۶ : ترکیب اسم + فعل + / ه = a /
بازگشت به ۱۲-۶ : ترکیب اسم + / ه = a / + صفت
بازگشت به ۱۳-۶ : ترکیب اسم + صفت + / ه = a /
که در این رابطه لازم است به چند نکته اشاره بشود.

۱ـ هستند ترکیب‌هایی که از فارسی وارد کرده شده و / ه = a = فتحه / در آن وجود ندارد و به همان‌گونه به کار می‌رود. مانند: ناخنگیر، گریسخور، میل فرمان، چراغ قوه. جالب است نمونه‌ای مانند (قطره چکان) که معادل دستوری آنرا بـه کـار مـی‌برند و (فتحه) مورد بحث در آن ظاهر نمی‌شود.

قه‌تره تکێن qatra t'kēn = قطره چکان ←ـــــ قه‌تره = قطره + تکێن t'kēn ←ـــــ اسم

فاعل و یا (بن مضارع و ماضی) از مصدر تکانن t'kānin یا تکاندن[1] t'kāndin.

۲ـ نمونه واژه‌هائی هنوز هم در فارسی وجود دارد که این فتحه را در خود نگاه داشته‌اند. از اینگونه: پاسبان، باغبان، ساربان و ...

در لهجه‌های فارسی هر اندازه از تأثیر لهجهٔ (تهرانی) دور مانده باشند، این فتحه را هم آشکارتر به زبان می‌آورند.

۳ـ می‌دانیم پس از پایتخت شدن و گسترش تهران لهجهٔ ویژه‌ای به وجود آمد که به سبب تمرکز وسائل ارتباط جمعی جدید و تمرکز سیاسی، اداری، آموزشی و ... به سرعت در تمام شهرها و با آغوش باز پذیرفته شد. و آشکار و پنهان دگرگونی‌هایی در زبان و ادبیّات فارسی پدید آمد. از جمله و به مناسبت بحث کنونی به حذف / فتحه /های مورد گفتگوی بالا می‌توان اشاره کرد و مورد دیگر / فتحه / ی واژه‌های مختوم به (های غیرملفوظ) است که امروزه جز در روستاها و شهرهای دوردست / کسره / تلفّظ می‌شود. مانند:

نامه nāmē(h)، کاسه kāse، روده rūde و ... که پیش از تغییر و تأثیر لهجهٔ ویژهٔ تهرانی، به گونه‌ای که از زبان روستانشینان دوردست می‌شنویم چنین تلفّظ می‌شود: nāma، kāsa، rūda.

فارس‌زبانان خارج از مرزهای کنونی هم به همان‌گونه با / فتحه / تلفّظ می‌کنند.

۳-۶ / پ. بازگشت به ۲۱-۶ تا آخر، ترکیب‌هایی که از تکرار یک واژه (اسم، فعل، صفت) بدست می‌آید.

۱-۳-۶ / پ. می‌بینیم هرجا که ترکیب بدون واسطه باشد، کردی و فارسی مانند هم است. در ترکیب‌هائی که به کمک (و) یا (حرف اضافه) ای درست شده باشد،

۱- با (ته‌کانن takānin و ته‌کاندن takāndin) به معنای (تکاندن) اشتباه نشود.

۱ـ بسیاری از آنچه در فارسی به کار می‌رود در کردی هم رایج است. از جمله ترکیب‌هایی که به‌کمک (به) بدست می‌آید. مانند: دست به دست، خانه به خانه، دیر به دیر و ...

۲ـ باز هم تفاوت در ترکیب‌هایی است که / ه = a = فتحه / در میان می‌آید. در این رابطه به دنبال سه نکته که در (۲/۶پ) اشاره شد، بد نیست دو نکتهٔ دیگر را هم یادآور شویم.

الف ـ اینکه در بسیاری از لهجه‌های محلّی ایرانی (تمام لهجه‌ها را نمی‌توان گفت تا هنگامی که تحقیق کامل در همهٔ آنها صورت گرفته باشد) در اسم‌های مرکّب و در شکل (اضافه) می‌بینیم که این / فتحه / وجود دارد.

ب ـ به اتیمولوژی چند واژهٔ زیر ـ برای نمونه ـ توجّه فرمایید که در آنها (ه = ئه = فتحه = a) وجود دارد. پیشاپیش یادآور باید شد که جزء نخست این ترکیب‌ها (ارد) بر وزن (سرد) شاید همان واژهٔ کردی (هەرد hard) باشد که به معنای (کوه، سرزمین، دشت) آمده است و امروزه هم کاربرد دارد.

ـ اردبیل (نام شهری در آذربایجان شرقی) ⟵ ارد + / فتحه = a / + بیل.

این واژه را (سرزمین آزاد) معنی کرده‌اند.[1] شرح زیر این معنا را روشن می‌سازد. (ارد) همان (هەرد) است به معنای (سرزمین). (بیل) بنظر می‌رسد واژهٔ (وێڵ wēḷ) کردی باشد با ابدال [و] به [ب] ـ که نمونه فراوان دارد، و تغییر / یای مجهول / به / یای معلوم /. در فارسی امروز این واژه به (ول) تبدیل شده است. (وێڵ) در کردی و (وِل) در فارسی کنونی به معنی (رها) است. درنتیجه (اردبیل) معنای (سرزمین آزاد) را پیدا می‌کند.

۲ـ (اردلان ardaḷān?) ـ نام طایفه‌ای از بزرگان اکراد که از روزگاران باستان در کردستان ساکن بوده‌اند و در زمان صفویّه به دعوت حکومت مرکزی ایران، از مناطق

۱- ر.ک. به: باباصفری. اردبیل در گذرگاه تاریخ. مجلّد نخست.

اطراف سلیمانیه و اربیل به ایران کوچیدند و شهر سنندج را بنا نهادند.[۱] ←—— ارد + / ه = a = فتحه / + لاّن.

بنظر می‌رسد (اردلان) تغییر یافتهٔ (هەرد هێڵاّن hard hēḻān) باشد به معنای (سرزمین بجا مانده) یا (وطن حفظ شده) در برابر (هەردە وێڵ) که به معنای (سرزمین رها شده) بود. (هێڵاّن، هێشتن heštin) امروز هم در کردی به معنای (نگهداری و حفاظت) و در فارسی فعل امر (بهل = بگذار) از مصدر فراموش شدهٔ (هلیدن) و شاید همان (هێڵاّن) کردی وجود دارد.[۲]

۳ـ اردشیر ardasīr? ـ که در کارنامک ارتخشیر artaxšēr آمده است ←—— ارد + / فتحه / + خشیر xšēr. (ارد) همان (هەرد) به معنای (سرزمین) و (خشیر) و (خشار) و پیشتر از آن (خشتر) به معنای (پادشاه) و (پادشاهی) است. درنتیجه (اردشیر) به معنای (شاه سرزمین) که لابدمراد (شاه تمام روی زمین) بوده است، می‌باشد. شاید هم اضافهٔ مقلوب است از (شیر + هەرد) و به معنای (شیر بیابان).

۴ـ اردوان ardawān. شاید (ئەرد ئاوان ardāwān?) بوده. (آوان = ئاوان) که دقیقتر آن در لهجهٔ سقزی و سنه‌یی (ئاوەدان) در کردی به معنای (آبادان، آباد) و درنتیجه (اردوان) به معنای (سرزمینْ آباد = کسی که سرزمین و کشورش آباد است) می‌باشد.

۵ـ اردکان ـ از سه بخش تشکیل شده است: ارد + / فتحه / + کان. (ارد) همان (هەرد hard) کردی به معنای (زمین، دشت، سرزمین) است. / فتحه / میانوند ـ نگ. به ۲-۶ـ و (کان) در کردی و فارسی به همان معنای (معدن) است. اسمی با مسمّیٰ و شاهد نمونه‌ای روشن برای یکی بودن (هەرد) و (ارد).

۱- سنه sina همچنانکه در همهٔ کردستان می‌گویند، نام روستائی باستانی بوده که اردلانی‌ها آنرا مقرّ خود ساختند. دژی در در آن بنا نهادند. در دربار صفویّه به (سنه‌ئین دژ = دژِ سنه) مشهور و به مرور (سنندج) شد.

۲- شاید هم (هەردئاڵان) و (ئاڵان) همان (ارّان) باشد و یا جمع با (ان) واژهٔ (اردل = پیشکار).

۴-۶ / پ. بازگشت به ۱-۴-۲۰-۶ ترکیب (اسم + / ه = a / + وان) پسوند (وان) همان (بان) فارسی که در کردی به وسیلهٔ / ه = فتحه = a / به اسم می‌چسبد اینک در این رابطه به اتیمولوژی واژهٔ (آثروان) می‌پردازیم.

در کتاب (عصر اوستا) پس از اشاره به مقدّس بودن آتش در میان تمام اقوام آریایی (در روزگار باستان) چنین آمده است:

"یکی از نام‌های جداگانهٔ برق که پسر «آسوره وارونه»[1] می‌باشد در سانسکریت (آدروان)[2] یعنی دارندهٔ آتش است. و تا کنون در هندوستان طبقه‌ای به این نام یعنی (آدروان) وجود دارند. که کارشان خدمت به آتش است. و چنین طبقه‌ای که از روحانیون می‌باشند[3] در ایران وجود داشته و در یونان و روم باستان نیز وجود داشته‌اند".[4]

(دیاکونوف) نیز واژهٔ (آثروان) و (آثروپان) را (کاهنان آتش) معنی کرده است.[5] و به همان‌گونه استاد (پورداود) و دیگران ...

پیشتر اشاره شد (شمارهٔ ۳-۵-۳ و ۱-۳-۵-۳) که جزء نخست این واژه یعنی (آثر) باید همان (آذر) فارسی و یا (ئاگر) کردی امروزی باشد و در ترکیب با پسوند (وان) - که در فارسی (بان) شده و در کردی بصورت نخستین خود برجای مانده است - درست همان شکل یاد شدهٔ بالا را دارد. به دو نمونه که در متن آمده است توجّه فرمائید.

در این ترکیب مختوم به وا که نیازی به واسطهٔ / ه = فتحه = a / برای پیوستن به (وان = بان) را ندارد. برای نمونه:

درگاوان dirgā wān = دربان ⟵ درگا dirgā = در + وان.

1- Asura Varna.

2- Adhar Van.

۳- گمان در ایران منظور روحانیون دین زردشت است.

۴- نقل از کتاب (عصر اوستا) ترجمه مجید رضی. بخش دوم «دین ایرانیان» صفحهٔ ۱۰۰.

۵- ر.ک. به: دیاکونوف. تاریخ ماد. ترجمهٔ کریم کشاورز. ص ۴۶۴: «آثروپان عنوان رسمئیی بوده که کاهنان قبیلهٔ مغان برای خویش پذیرفته بودند».

باخچه وان bāxča wān = باغچه‌بان ⟵ باغچه bāxča = باغچه + وان.

در مثال اخیر وقتی که به جای (باخچه) که مختوم به واکه / ه = a / است، باخ bāx = باغ بیاید، نیاز به واسطهٔ یاد شده خواهد بود:

باخه‌وان bāxa wān = باغبان ⟵ باخ bāx = باغ + / ه = a / + وان wān = بان.

۵-۶/پ بازگشت به ۶-۶ و ۱-۷-۳. انگره مینو

این وژاه را به معنا یا معادل واژهٔ (ابلیس، شیطان، اهریمن) گرفته‌اند. ترکیب اضافی است از دو جزء (انگره + مینو).

الف ـ انگره ـ خود ترکیب اضافی است از (اسم + فعل (ریشهٔ فعل) + / ه = a / بدین ترتیب:

۱ـ اسم (انگ) که دور نیست همان (هنگ) بخش دوم واژهٔ (فرهنگ) باشد ـ با ابدال نخست «هنگ ⟵ انگ». در کردی و در لهجهٔ سقزی بجز معنی یاد شده معناهای دیگری هم دارد از آنجمله (گیرایی، چسبندگی و جاذبه) است.[۱]

۲ـ بخش «گر» که ریشهٔ فعل و مصدر (گرتن girtin = گرفتن است) و (هنگ گره) که با ادغام دو [گ] (هنگره) و با ابدال نخست (انگره) می‌شود به معنای (آبرو گرفته شده، هنگ گرفته شده، جاذبه و گیرایی گرفته شده، شکوه و فرّ گرفته شده) که قابل انطباق با (ابلیس، شیطان) است.[۲]

ب ـ مینو ـ به طوریکه در بحث (صفت مفعولی، اسم مفعول) خواهد آمد، صفت مفعولی است از (مێن) و به معنای (مانده، همیشگی). ر.ک. به: ۱۰/پ

۱- (هەنگ) با «نگ» غنّه شده به معنای (زنبور عسل) و دیگر به معنای (گیرایی، چسبندگی). در پختن غذایی (شبیه کوفتهٔ تبریزی) که بدان (کفته kifta) می‌گویند، گاه پس از پختن گلوله‌ها شل و (وارفته) می‌شود. در این حالت می‌گویند «گوشته کەی هەنگی نیه gōštakai hanÐī nyah = گوشتش چسبندگی (گیرایی) ندارد.

۲- نگ. به ۲-۷-۳.

۷-پ / دیاکو

و بالاخره نام نخستین پادشاه ماد (دیاکو Dyākō) که به نظر می‌رسد ترکیبی از سه بخش (دیٚ dē = ده / روستا) + / ئه a = / +کۆ kō = جمع کردن / فراهم آوردن باشد. واژهٔ (دیٚ dē) به معنای یاد شده هم امروز در کردی (سۆرانی) به‌کار می‌رود. (کۆ کردن kō kirdin) و (کۆ کردنه‌وه kōkirdinawa) به معنای جمع کردن و فراهم آوردن است. و می‌دانیم (دیاکو) کسی بود که (ده / روستا / دهکده)های پراکنده را بدور هم جمع کرد و (هنگمتانه / هگمتانه / امدانه = همدان کنونی) راکه به معنای (محلّ اجتماع همگی) است بنا نهاد. نگ. به: ۸-۳ صفحهٔ ۱۵۳ و ر.ک. به: ص ۷۲ کتاب «مونوگرافی شهر سقز». از همین مؤلّف.

بخش هفتم

۷ـ حالتهای مختلف اسم

۱-۷- نقش «نهادی» یا «مسندٌالیهی» یا «کنانی»

اینکه اسم «فاعل» یا «نایب فاعل»، و یا دارنده و یا پذیرندهٔ صفت یا حالتی باشد. مانند:

۱-۱-۷- فاعل (کنندهٔ کار). مانند:

به‌یان ده‌فته‌ری سه‌ند[۱] Bayān daftarī sand = (بیان) دفتر خرید.

۲-۱-۷- نایب فاعل (پذیرندهٔ کار) ـ فقط برای فعل‌های متعدّی[۲] ـ مانند:

لیباس دووریا lībās dūryā = لباس دوخته شد.

۳-۱-۷- دارندهٔ صفت یا حالتی. مانند:

گوڵ جوانه gol̥ jowāna(h) = گُل زیبا است «صفت».

پاییز خه‌مگینه pāyīz xamgīna(h) = پائیز غمگین است. «حالت»

۱- (سه‌ند sand) در لهجهٔ (سقزی) و (سنه‌یی = سنندجی) از مصدر (سه‌ندن sandin) و (ساند sānd) در منطقهٔ (سلیمانیّه و بانه) از مصدر (ساندن sāndin) و (ئه‌ستاند astānd ، ستاند s'tānd) در منطقهٔ (موکریان) از مصدر (ستاندن s'tandin و ئه‌ستاندن astāndin) بگمان همان (ستاندن =گرفتن، خریدن) فارسی است.

۲- به کردی (تێپه‌ڕ tēpar̥).

۴-۱-۷- پذیرندهٔ صفت یا حالتی. مانند:
گوڵ جوان ئەوێ. gol jowān avē = گُل زیبا می‌شود.
سۆران خەفەتباربوو Sōrān xafatabār bū = (سوران) غصه‌دار بود.

۲-۷- نقش مفعولی

برای روشنتر شدن مطلب بهتر است ابتدا در زبان فارسی به این حالت اسم اشاره کنیم. دستورنویسان زبان فارسی «مفعول» را به دو قسم (با واسطه) و (بی‌واسطه) تقسیم کرده‌اند:

۱-۲-۷- مفعول بی‌واسطه ـ که آنرا حالت (رایی) نیز می‌گویند، آنست که درواقع جمله می‌تواند جواب باشد برای (چه را؟) و (که را؟).[1] فعل در اینگونه جمله‌ها (فعل متعدّی) است و اگر بعد از (مفعول)؛ (را) حذف شود، جمله باز هم دارای معنا و مفهوم خواهد بود. مانند:
مردی را دیدم. که می‌تواند جواب باشد برای (که را دیدی؟) و پس از برداشتن (را)، جملهٔ (مردی دیدم) باز دارای معنی است.
کفش را خریدم. که می‌تواند جواب باشد برای (چه را خریدی؟) و چنانچه (را) برداشته شود، (کفش خریدم) باز دارای معنی است.

۲-۲-۷- مفعول با واسطه یا متمّم ـ که آنرا (حالت ازی)، (حالت بایی)، (حالت دری) و ... هم می‌گویند. فعل جمله در این حالت می‌تواند (لازم) یا (متعدّی) باشد و اگر حرف اضافه را برداریم جمله ناقص می‌شود. مانند:
ـ حالت ازی: علی از بازار آمد. اگر حرف اضافهٔ (از) را برداریم (علی بازار آمد)

۱- ر.ک. به: دستور زبان پنج استاد و دکتر خانلری: تاریخ زبان فارسی. ج ۱، ص ۲۳۰.

جمله ناقص است.

ـ حالت بائی: علی با اتومبیل آمد. اگر حرف اضافهٔ (با) را برداریم (علی اتومبیل آمد) جمله ناقص است.

ـ حالت دری: علی در باغ گردش کرد. اگر حرف اضافه (در) را برداریم (علی باغ گردش کرد) جملهٔ ناقص است.

۳-۲-۷- و اینک «نقش مفعولی» در زبان کردی.

در زبان کردی مفعول از فعل‌های (متعدّی)[۱]، و متمّم از فعل‌های (لازم)[۲] را باید از هم تفکیک کرد:

۱-۳-۲-۷- مفعول:

به اعتبار اینکه فعل در این حال همواره (متعدّی) است، می‌توان آنرا معادل (مفعول بی‌واسطه = حالت رایی) در فارسی دانست. جز اینکه «را» علامت مفعول بی‌واسطه و شبیه آن در کردی وجود ندارد.[۳] به نمونه‌های زیر در چهار ترکیب متمایز توجّه فرمایید:

۱ـ عەلی کەوشی سەند Alī kawšī sand

تجزیه: (عەلی = علی). فاعل. (کەوش kawš = کفش)، مفعول + / ی = ī /، شناسه (ضمیر) برای سوم شخص مفرد ماضی ساده (برای فعل‌های متعدّی.[۴] (سەند sand =

۱- به کردی (تێپەڕ tēpar̥).

۲- به کردی (تێ نەپەڕ tē napar̥).

۳- ر.ک. به پیوستی فصل. شمارهٔ ۱-۷ پ، ص ۲۷۹.

۴- شناسه‌ها در ساخت ماضی ساده برای فعل‌های متعدّی در کردی عبارتند از: (م، ت، ی، مان، تان، یان). توجّه فرمایید که در این نوع جمله شناسه به آخر (مفعول) درمی‌آید. شناسه‌ها برای فعل‌های متعدّی عبارتند از (م، ی، ... ین، تن، تن). برای توضیح بیشتر به بحث شناسه مراجعه فرمایید.

خرید)، ساخت سوم شخص مفرد ماضی از مصدر (سه‌ندن sandin = خریدن).[۱]
این نوع مفعول مانند فارسی برای (بیان جنس) است.
۲ـ عه‌لی که وشێکی سه‌ند Ali kawšēkī sand = علی کفشی (را) خرید.
تجزیه: (عه‌لی = علی)، [فاعل]. که‌وش kawš = کفش [مفعول]. ئـێک ēk = / ی / علامت نکره و وحدت. / ی / ī [شناسه سوم شخص مفرد ماضی در تصریف فعل‌های متعدّی]. سه‌ند sand = خرید. ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده.
۳ـ عه لی که‌وشه که‌ی سه‌ند Ali kawšakay sand = علی کفش را خرید، علی (آن) کفش را خرید. به زبان فارسی عامیانه: "علی کفش ـَـ را خرید =کفشه را خرید."
تجزیه: (عه‌لی = علی)، [فاعل]. که‌وش kawš =کفش [مفعول]. ئه که aka− = علامت وحدت و معرفه.[۲] معادل فتحه‌ای که در زبان فارسی عامیانه بعد از مفعول ـ در مثال بالا (کفش) می‌آورند. / ی i = y / = شناسهٔ سوم شخص مفرد ماضی برای فعل‌های متعدّی. سه‌ند sand = خرید. ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده.
۴ـ عه‌لی ئه‌و که‌وشه‌ی سه‌ند Ali ?aw kawšay sand = علی آن کفش را خرید.
تجزیه: عه‌لی = علی [فاعل]. ئه‌و ?aw = آن، که‌وش kawš =کفش + ئه a = ئه‌و که‌وشه ?aw kawša = آن کفش (معرفه)[۳] [مفعول]. / ی / = i = y شناسهٔ سوم شخص مفرد ماضی در گرداندن فعل‌های متعدّی. سه‌ند = خرید. ساخت سوم شخص مفرد ماضی.

۲-۳-۲-۷- متمم

هنگامی که اسم به وسیلهٔ حرف اضافه متمّم واقع می‌شود؛ متمّم فاعلی و یا متمّم مفعولی و فعل جمله همواره متعدّی است.

۱- ساخت ماضی ساده از مصدر متعدّی (سه‌ندن sandin = خریدن، گرفتن) چنین است: (سه ندم. سه‌ندت. سه‌ندی ـ سه‌ندمان. سه‌ندتان. سه‌ندیان).
۲- نگ. به: ۱-۱-۳-۵. ص ۲۰٦.
۳- نگ به: ۱-۲-۱-۳-۵ ص ۲۰۷.

ـ متمّم فاعل مانند:

(پەری) بە ناخوون گرێکەی کردۆ Parī ba nāxūn girēkay kirdō = (پری) با ناخن گره را باز کرد.

تجزیه: (پەری parī = نام دختر) [فاعل]. بە ba = با [حرف اضافه برای متمم فاعلی (ناخوون nāxūn = ناخن). گرێکەی g'rēkay ⟵ گری girē = گره + ئه که aka- (معرفه) + ی ī = شناسه برای سوم شخص مفرد ⟵ گریکەی [مفعول]. کردۆ kirdō = باز کرد [فعل] ساخت سوم شخص مفرد ماضی از مصدر (باز کردن) ـ که متعدّی است ـ.

ـ متمّم مفعول مانند:

(وریا) بەرگی کتێوەکەی دڕی (Wiryā) bargī ktēwakaī dṟī = (وریا) برگ کتاب را پاره کرد.

تجزیه: (وریا Wiryā = وریا. اسم پسر) [فاعل]. بەرگ barg = برگ = جلد [مفعول]. / ی = ī / علامت مضاف‌الیه.[1] کتێوەکە kitēwaka ⟵ کتێو kitēw = کتاب + ئه که aka (علامت معرفه) ⟵ [متمّم مفعول]. / ی = i / شناسهٔ سوم شخص مفرد. دڕی = درید، پاره کرد. [فعل] ساخت سوم شخص مفرد ماضی از مصدر (پاره کردن) ـ فعل متعدّی است.

یک مثال دیگر:

ـ دەسی شیروان بە ئاوی سەماور سووتا.[2]

dasī Širwān ba ?āvī samāwir sūtā

برگردان: دست شیروان به آب سماور سوخت

تجزیه: دەسی شیروان[3] dasī širwān = دستِ شیروان [نایب فاعل]. بە ba = به (حرف

۱- بەرگی کتێو bargī kitēw (اضافهٔ تخصیصی) ⟵ بەرگ = برگ، جلد + / ی = ī / علامت مضاف‌الیه نظیر کسرهٔ مضاف‌الیه در فارسی امروز ـ در پارسی میانه هم مانند کردی است ـ + کتێو kitēw = کتاب.

۲- یا (سووتیا sūtyā).

۳- مانند شمارهٔ ۱ ⟵ (دەس + ی + شیروان).

اضافه). ئاوی سەماور āvī samāwir؟[1] (متمّم). سووتا sūta = سوخت [فعل] ساخت سوم شخص مفرد ماضی.

۳-۷- نقش قیدی

یکی از حالت‌هایی که اسم به خود می‌گیرد نقش یا حالت (قیدی) است. به سه نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

۱-۳-۷- قید زمان:

مانند (بەهار = بهار) در این جمله:

دار لە بەهارا[2] گوڵ ئەکا dār la baharā gol ?akā = درخت در بهار گل می‌دهد.

تجزیه: دار dār = درخت [نهاد]. لە la = در [حرف اضافه]. بەهار bahār = بهار (قید زمان) + ئا ā = [پسوند قیدی]. گوڵ gol = گل (متمّم مفعولی). ئەکا akā = می‌کند (می‌دهد) [فعل].

۲-۳-۷- قید مکان:

مانند: (کلاس = کلاس) در جملهٔ زیر:

میدادەکەم لە کلاسا[3] بەجێ هێشت medādakam la kilasā bajē hēšt = مداد (م) را در کلاس جا گذاشتم.

۳-۳-۷- قید حالت ـ مانند (تووڕەیی tūṟayī = خشونت) در این جمله: بە تووڕەیی کتیوەکەی دانا. ba tūṟayī kitēwakay dānā

برگردان: با (حالت) خشمگین کتاب را گذاشت.

۱- مانند ۱ و ۳.

۲- موکریانی: لەبەهاردا.

۳- موکریانی: لە کلاسدا.

۴-۷- نقش ندایی

از دیگر نقش‌های اسم است. روش همگانی برای (ندا) این است که حرکت نخستین حرف اسم، (تکیه و ارتفاع) می‌گیرد. اگر فاصله بین گوینده و شنونده زیاد باشد، حرکتِ حرفِ نخستِ هریک از بخش‌ها (سیلاب‌ها)ی دیگر بویژه بخش آخر را نیز کشش می‌دهند. برای نمونه به اسم (حسن) وقتی که منادیٰ واقع می‌شود توجّه فرمایید:

(حه‌سه‌ن Ḥasan = حسن) از دو بخش تشکیل شده است (حه = حاء مفتوح + سه‌ن). اگر از فاصلهٔ نزدیک به اسم (حه‌سه‌ن = حسن) ندا دهند، تکیه و ارتفاع بر حرکت بخش نخست آن ـ که فتحه است ـ کافی خواهد بود. امّا اگر فاصله چندان باشد که آواز ندادهنده به آسانی به گوش شنونده نرسد،[1] ضمن اینکه صدا را بلندتر کنند (بانگ)، حرکت حرف اوّل بخش دیگر (سه‌ن = سن) یعنی فتحهٔ (سین) را تکیه و ارتفاع و (کشش بیشتر) می‌دهند.

نمونهٔ دیگر (په‌روانه Parwāna(h)) که از سه بخش (په‌ر + وا + نه) تشکیل شده است. برای ندای این اسم از نزدیک، تکیه و ارتفاع بر (فتحهٔ پ) ـ حرکت حرف اول بخش نخست کافی است. امّا اگر ندا از دور باشد، حرکت‌های نخستین حرفِ دو بخش دیگر یعنی (ا) و (ئه = فتحهٔ ن) نیز تکیه و ارتفاع می‌گیرد و به ویژه حرکتِ بخشِ آخر را کشش بیشتری می‌دهند.

۱-۴-۷- واکه‌ها در (ندا)

واکه‌ها یا (مصوّت‌های بلند) در ندا هرگونه تکیه و ارتفاع و کشش را به خود می‌گیرند. چنانکه در ندا زدن (هووشه نگ = Hūšang = هوشنگ) تکیه و ارتفاع بخش نخست (هو) بر / و /، و در ندای دور تکیه و ارتفاع همراه کشش بر فتحهٔ (ش) از بخش دوم (شه‌نگ = شنگ) می‌افتد. و یا در ندا زدن (شه‌رمین = شرمین) حرکت فتحهٔ اوّل

۱- در صحرا و کوه و دشت.

جزء نخست (شەر = شر) تکیه و ارتفاع، و در بانگ زدن از دور / ی / از بخش دوم (مین) تکیه و ارتفاع و کشش می‌گیرد.

نکته - چنانچه به جای تکیه و ارتفاع بخش آخر، آنرا پایین بکشیم، ندا، حالت (سرزنش) پیدا خواهد کرد و یا در بعضی موارد (نوازش).

۲-۴-۷- ادات ندا

ادات ندا را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱-۲-۴-۷- ادات پیوسته ندا که به آخر اسم عام می‌آید و در لهجهٔ سقزی به سه علامت زیر منحصر است:

۱- / ئە = ە = a / فتحه یا شبیه (های غیرملفوظ) در آخر بعض واژه‌های فارسی - امّا نه در لهجهٔ تهرانی بلکه در لهجه‌های اصیل روستایی - زیرا در لهجهٔ تهرانی فتحه را به کسره تبدیل ساخته‌اند. مانند: فرشته، درّه، خنده xanda و darra(h) و ferešta.

(ئە) به آخر اسم عام (مذکّر) می‌آید. مانند:

- کاکە چۆنی kāka čonī = ای برادر چونی؟ = چطوری؟ = حالت چطور است؟

تجزیه:

کاک kāk = برادر بزرگتر [منادی]. / ئە = a / [علامت پیوسته ندا برای مذکّر]

چۆنی čonī = چطوری؟

- کوڕەمەکە kor̤a maka = پسرا مکن.

تجزیه:

کوڕ kor̤ = پسر [منادی]. ئە = ە = a [علامت پیوستهٔ ندا برای مذکّر]

یا مانند نیم مصراع زیر از شعرهای عامیانه که می‌گوید:

"دڵە زەلیل بی زەلیلت کردم dil̤a zalīl bī zalīlit kirdim"

برگردان: دلا (ای دل) ذلیل (خوار) شوی که خوارم کردی ...

و نمونه‌ای دیگر می‌گوید:

"گیانه وا نابی شه‌رتی دلْداری "giyāna wā nābē šartī dil̥dārī

برگردان: جانا شرط دلدادگی چنین نیست (که) ...

یادآوری این نکته بجاست که به احتمال قوی این فتحه با / الف / ندا در فارسی شاید یکی باشد. در ادبیّات کردی به تقلید از فارسی / الف / ندا نزد شاعران کرد نمونه فراوان دارد.

۲ـ / یْ = یای مجهول = ē / به آخر اسم عام مؤنّث. مانند:

کچیْ! مه که! k'čē maka = دختر! مکن!

تجزیه: کچ kič = دختر [منادیٰ] + / یْ = ē / [علامت پیوستهٔ ندا برای مؤنّث].

مه که maka = مکن [فعل امر حاضر مفرد].

این نمونه در لهجهٔ (سقزی) اگر منحصر به فرد نباشد، بسیار کمیاب است. امّا همین نمونه نشان می‌دهد که در این لهجه نیز مانند لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) و به همان روش، در (ندا) علامت مذکّر و مؤنّث از هم متمایز بوده است. چنانکه امروزه در دو لهجهٔ اخیر می‌گویند:

الف ـ خوشکیْ وه‌ره! xoškē wara = خواهر (ای خواهر) بیا!

ب ـ پووریْ چۆنی؟ pūrē čōnī = عمّه (ای عمه)، چونی؟ (حالت چطور است)؟

تجزیه: ۱ـ خوشک[1] xošk = خواهر [منادیٰ] + / یْ = ē / [نشان پیوستهٔ ندا برای مؤنّث]. وه‌ره[2] wara = بیا [فعل امر مفرد حاضر].

پ ـ پوور[3] pūr = عمّه، خاله [منادیٰ] + / یْ = ē / [نشان پیوستهٔ ندا برای مؤنّث].

چۆنی čōnī = چگونه‌یی (حالت چطور است).؟

ولی در لهجهٔ سقزی امروز بیشتر چنین می‌گویند:

۱- در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیه) (خوشک xošk) و در لهجهٔ (سقزی) و (سنه‌یی) خۆیشک xōy'šk

۲- در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیه)، وه‌ره wara = بیا و در لهجهٔ (سقزی) و (سنه‌یی)، بێ bē .

۳- در لهجهٔ (سقزی) (مه‌تی matī): در لهجه (سنه‌یی)، (می مک mī mik) به معنای (عمّه، خاله).

خۆیشکه، بێ! xōyška, bē = خواهر (ای خواهر)، بیا!

مه‌تی، چۆنی؟ matī, čōnī = (عمه، خاله)، حالت چطور است؟

می‌بینیم بعد از (خۆیشک = خواهر)، / ئه = a =های غیرملفوظ / آمده است.

روستاهای دور و نزدیک سقز هم در (ندا) مانند لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) و به همان روش به آخر اسم مذکّر / فتحه = a / و به آخر اسم مؤنّث / ێ = ē / می‌آورند.

بنظر می‌رسد که در شهر سقز پس از استیلای حکومت (اردلانی)(۱) و از تأثیر لهجهٔ آنها، این قاعده به مرور ایّام فراموش شده باشد. زیرا در لهجهٔ (سنه‌یی) یا (اردلانی)، در (ندا) مذکّر و مؤنّث از هم متمایز نیست و به آخر هر دو / ئه = فتحه = a / می‌افزایند. به دو نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

الف ـ برای مذکّر:

کوڕه، مه که! maka و kor̥a = پسر (ای پسر)، مکن!

تجزیه:

کوڕ (kor̥) = (پسر) + / ه = ئه = a / [علامت ندا]

ب ـ برای مؤنّث:

که‌نیشکه، مه که kanīška, maka = دختر (ای دختر)، مکن!

تجزیه:

که‌نیشک(۲) kanīšk = دختر + / ه = ئه = a / [علامت ندا]

که می‌بینیم برای (مذکر) و (مؤنّث) بدون تمایز / ئه = a = فتحه /، بکار رفته است.

اسم‌های مختوم به واکه(۳) را نمی‌توان به دو راه یا (نشان) یاد شده، منادی ساخت و

۱- ر.ک. به: کتاب «مونوگرافی شهر سقز» به قلم نگارنده. ص ۹۷ و ۹۸.

۲- در فارسی پهلوی (کنیک kanīk)، در لهجهٔ سقزی (کچ kič) و در لهجه‌های دیگر کیژ kīž.

۳- مانند: برا brā = برادر، خه‌سوو xasū = مادرزن، مادرشوهر، مه‌تی matī (در لهجهٔ سقز) = عمّه، خاله.

برای اینگونه اسم‌ها از نشان سوم (ندا) ـ پیوسته ـ استفاده می‌شود. و آن (ئه که) است.

۳ـ ئه که aka-

که درواقع نشان معرفه هم هست[۱] و به آخر اسم عام (خواه مذکّر یا مؤنّث) می‌آید. مثلاً برای صدا زدن زن ناشناسی که اسمش را نمی‌دانند می‌گویند:

ژنه که! ژنه که! žinaka! žinaka = (ای زن! ای زن)

که البته امروزه برای ادای احترام ممکن است بگویند:

خانمه که! خانمه که xānmaka! xānmaka! = (خانم! خانم!)

که از فارسی وارد کردی شده است.[۲]

یا برای صدا زدن مردی که اسمش را نمی‌دانند، می‌گویند:

براکه! براکه! brāka! brāka یا کابرا[۳] kābrā یا کابراکه kābrāka و در لهجهٔ سقز (و سنه) کاوراکه![۴] kāwrāka! kāwrāka

براکه ←── برا birā = برادر + که (aka که / ئه = a / در مجاورت / ا / حذف یا ساقط می‌شود.

از (ئه که) برای ندا به (غیر عاقل) و (غیر جاندار) هم استفاده می‌شود. مانند:

ـ ئه‌سپه که! تۆ بۆ نه‌خۆش که‌وتی؟ ?aspaka! tō bō naxōš kawtī?

برگردان: (ای) اسب! تو چرا ناخوش (مریض) شدی؟

ئه‌سپه که ←── ئه‌سپ[۵] asp? + ئه که aka [نشان پیوستهٔ ندا] = ای اسب!

ـ قه‌ڵه‌مه که کێ شکاندتی؟ qaḷamaka kē šikāndtī?

۱- نگ. به: ۱-۱-۳-۵ کتاب حاضر.

۲- منظور خطاب به (خانم) است وگرنه واژهٔ (خانم) در کردی هم وجود داشته است.

۳- شاید کوتاه شدهٔ (کاک برا) یا (کاکه‌برا kāka brā = برادر بزرگ) باشد.

۴- با ابدال (ب) به (و).

۵- در پارسی میانه هم (اسپ asp?).

برگردان: ای قلم که (= چه کسی) تُرا شکست؟

قه‌ڵه مه که ـــــــ> qalam = قلم + ئه که aka [در اینجا] نشان پیوستهٔ ندا = ای قلم و این هم نمونه‌ای دیگر، سر مطلع غزلی از «حه‌ریق»:

چاوه که‌م ئه‌مڕۆ له گوڵشه‌ن گوڵ به عیشوه خۆی نواند.[۱]

čāwakam ?amṟō la golšan goḻ ba ʕišwa xōy nwānd.

دیده‌ام، (خطاب به معشوق)، امروز گل به گلشن خودنمایی کرد.

چاوه که‌م ـــــــ> چاو čāw = چشم (دیده) + ئه که aka (نشان پیوستهٔ ندا) + م (شناسه اول شخص) = چشم من (ای نور دیده‌ام!)

نکته ـ در لهجه‌های کردی شمال برای مذکّر به جای / ئه = a /، واو مجهول / ۆ = ō / می‌آورند مانند اینکه گویند:

«کوڕۆ وه‌ره korō wara» = پسر، بیا (ای پسر، بیا)!

کوڕو ـــــــ> کوڕ kor = پسر + / ۆ = ō / [نشان ندا پیوسته در شاخهٔ کردی شمال] = ای پسر. وه‌ره wara = بیا.

دور نیست / و / در لهجهٔ شیرازی، چنانکه می‌گویند: «پسرو»، همین / ۆ / باشد که تلفّظ آن از مجهول به معلوم ابدال یافته است. مانند ابدال / یای مجهول / و / واو مجهول / در بسیاری واژه‌ها.

۴ـ... ینه īna که بیشتر در لهجهٔ (موکریانی) کاربرد دارد و به آخر «اسم جمع» می‌آید و بار عاطفی احترام، نوازش و تحبیب دارد. مانند:

گه‌لی برادرینه gal ī brādarīna = ای گروه برادران (عزیز)!

برادرینه ـــــــ> براده‌ر brādar = برادر + ینه īna (پسوند خطاب با احترام و نوازش).

خزمینه xizmīna= ای خویشاوندان (عزیز)!

۱- مصراع دوم بیت اینست: «نه‌ك نمه‌ك گیربم به چاوی تۆ قه‌سه‌م هیچ نه‌م دواند».
nak nimak gīr bim ba čāvī tō qasam hīč namdiwānd.
= نه (نه‌بادا ـ مبادا) نمک‌گیر شوم، به چشمانت قسم هیچ وقعش ننهادم.

خزمینه ←─── خزم xizm = خویش، قوم + ینه īna (پسوند خطاب با نوازش و احترام).
و بر همین قیاس کوڕینه korīna ←─── ای مردان!، ای جوانان دلیر: دۆسینه dōsīna ←───
ای دوستان (عزیز)!

توجه فرمایند این (... ینه) با پسوند مشابه در صفت نسبی اشتباه نشود. چنانکه بگویند: گڵینه gilīna / قوڕینه qorīna = گِلی (از جنس خاک و گِل). بەردینە bardīna = سنگی (از جنس سنگ). نگ. به: ۱۱-۱۳-۹، ص ۳۳۹.

۲-۲-۴-۷- دستهٔ دوم از ادات ندا، (ناپیوسته) یا (گسسته) است. این ادات همواره پیش از اسم درمی‌آیند. برخلاف دسته نخست (ادات پیوسته) که بعد از اسم درمی‌آید اینها عبارتند از: یا، ئەی، هەی، هێ، های، ئەهای، هۆی، ئۆهۆی، هۆهۆ و اینک توضیحی دربارهٔ هریک:

- یا yā = یا

که باید گفت از عربی به زبان کردی و فارسی وارد شده است و در هر دو زبان بیشتر برای استمداد و تکریم و اعزاز و پیش از اسم‌های بزرگان به کار می‌رود. مانند:
یائەڵڵاه (یا الله...) yāallā(h) = یا الله ... (ج)
یا ڕەسووڵەڵڵا yā rasūlalā(h) = یا رسول‌الله ... (ص)

- ئەی ʔay = ای

پیش از هر نوع اسم خواه مفرد باشد یا جمع، مؤنّث یا مذکّر، خاصّ یا عام، ذات یا معنی ... درمی‌آید:
مفر - ئەی کاکی ڕێبوار. ʔay kāk ī rēb'wār = ای برادرِ رهگذر.
جمع - ئەی برایانی بەڕێز. ʔay birāyān ī barēz = ای برادران گرامی.

مؤنّث ـ ئەی دایکی خۆشەویس.[۱] ?ay dāyk ī xōšavīs = ای مادر عزیز.

مذکّر ـ ئەی مامەی دڵسۆز. ?ay māmay diḻsōz = ای عموی دلسوز.

ذات ـ ئەی قەڵەم! هاوڕازم ?ay qaḻam! hāwṟāzim = ای قلم، همرازم!

معنی ـ ئەی زانین! گەوهەری ژین ?ay zānīn gawhaī žīn = ای دانش، گوهر زندگی

جاندار غیر عاقل ـ ئەی ئەسپ! ئەی هاو سەفەرم! ?ay ?asp ?ay hāw safarim! = ای اسب! ای همسفرم.

بی‌جان ـ ئەی پووڵ ... ?ay pūḻ = ای پول! و ...

(ئەی) گاهی در مقام دعا و تمنّا به کار می‌رود. مانند:

ئەی حەزرەتی غەوص (قدّس‌ا... سرّه‌العزیز) ?ay hazratī Ŏ>awṣ = ای حضرت غوث (قدس‌ا... سرّه‌العزیز).

درواقع مانند (یا) بکار می‌رود با این تفاوت که (یا) برای استمداد است و (ئەی) بیشتر برای تمنّا و دعا و آرزو. گرچه ممکن است گاهی نیز مترادف با (یا) به کار رود.

(ئەی) گاهی نیز در مقام عتاب و سرزنش و یا اهانت به کار می‌رود. مانند:

ئەی نەزانکار ?ay nazānkār = ای نادان.

در این مقام بیشتر از (هەی) به جای (ئەی) استفاده می‌کنند.

ـ هەی hay

مانند (ئەی) پیش از هر نوع اسم درمی‌آید به‌ویژه هنگام توبیخ و اهانت. مانند:

هەی بێ عەقڵ hay bē ?a'qiḻ = ای بی‌عقل.

هەی واوالێ کریاے hay wā wā lē kirya = ای فلان فلان شده.

۱- به لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیه) خۆشەویست. در لهجهٔ (سقزی) و (سنه‌یی) با افکندن (ت) آخر.

ـ های hāy

از ادات ندا ویژهٔ عرضه و فروش کالاست. فروشندگان دوره گرد در کوچه‌ها فریاد می‌زنند:

"های شنگ hāy šinɒ" = آی شنگ.

"های رِیواس hāy ṟēwās" = آی ریواس.

ـ هو hō و (هۆهۆ hōhō)

ویژه ندا برای فاصلهٔ خیلی دور که شنونده به زحمت صدای ندا دهنده را دریابد. و از نزدیک همراه است با نوازش و بزرگداشت.

ـ (ئه‌های ?ahāy) و (ئوهۆی ?ōhōy)

مانند (هۆ) و (هۆهۆ) امّا در حالت اعتراض، اهانت و تحقیر

۵-۷- تصغیر

حالتی که اسم مورد نوازش یا تحقیر باشد. در فارسی (چه) و (ک) به آخر اسم می‌افزایند. مانند: بازارچه، پسرک. در کردی نشانه‌های تصغیر زیادند. امّا گویی کاربرد آنها کاستی گرفته و امروز برای تصغیر، بیشتر از دو واژهٔ (پچووک[1] pičūk ، بچووک b'čūk ، چکۆل čicōl ، چکۆله čicōla ، چکۆلانه[2] č'kōlāna) همه به معنای (کوچک) است.

(ورد wird ، وردکه wirdka ، ورده‌ڵه wirdaḷa) هر سه به معنای (خُرد) بسیار دیده می‌شود که در فارسی نیز با وجود دو نشان (چه) و (ک) به همان‌گونه از شکل (صفت و موصوف) استفاده می‌کنند. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید.

۱- به لهجهٔ سنه‌یی (بووچک būčik).

۲- به لهجهٔ سنه‌یی būčkaḷāna بووچکه‌ڵانه و یا بیچکولانه bīčkōlāna(h).

براپچوک[1] brāp'čūk ← برا b'rā = برادر + پچووک pčūk = کوچک.
به معنای (برادر کوچک).
تیانه چکۆله tyāna č'cōla ← تیانه tyāna = دیک + چکۆله č'cōlah = کوچک.
به معنای (دیگ کوچک = دیگچه).
پیاڵه چکۆله pyāla č'kōla ← پیاڵه pyāla = پیاله + چکۆله čikōla = کوچک = پیاله کوچک.
- ورده بەرد wirda bard ← ورده wirda = خرده[2] + بەرد bard = سنگ.
امّا نشان‌های تصغیر که کمابیش در گفتگوهای روزمرّه بین مردم به کار می‌رود، اینها هستند:
- چه ča به آخر اسم. مانند:
باخچه bāx ča = باغچه. تاقچه tāqča = طاقچه. دۆڵچه dōḷča = دُلچه (سطل چرمی کوچک).
- له la ... یا ala ... یا ئوله ōla ...
- له la به آخر اسم. مانند:
مێرووله[3] mērūla = مورچه. کاژەله[4] kāžala . تیکله[5] tīkla = دیگ کوچک، دیگچه. بەرخۆله barxōla = برّه کوچک و به نوازش کودک زیبا را بگویند.
- ڵه ḷa ... ئەڵه aḷa ... ، ... ئاڵه āḷa ... به آخر اسم. مانند:
جووجەڵه jūjaḷa = جوجه. گۆزەڵه gōzaḷa = دیزی (کوزهٔ سفالی کوچک).
خنچەڵه xinčaḷa = کوچولوی دوست‌داشتنی.[6] گردۆڵه girdōḷa = تپهٔ کوچک،

۱- به لهجهٔ سنه‌یی برابووچک birābūčik.
۲- (ورد) و (خُرد) با ابدال حرف نخست.
۳- در لهجهٔ سقزی (مێلووره mēlūra می‌گویند) و در لهجهٔ سنه‌یی (مرۆچه mirōča).
۴- کاژیله kāžīla هم می‌گویند.
۵- (تیک tīk) و (دیک dīk) با ابدال حرف نخست.
٦- ر.ک. به: استاد هه‌ژار هه‌نبانه بۆرینه.

خشتکِ تنبان.[1] کورتەڵە kortaļa = کوتاه‌قد. قڕتاڵە qirtāļa = سبد کوچلو.

ـ لانە lāna و ڵانە ļāna به آخر اسم. که بیشتر برای نوازش (تحبیب) به کار می‌رود. مانند:

چکۆلانە čkōlāna یا چکوولانە čikūlāna و یا به لهجهٔ سنه‌یی (بووچکەڵانە būčkaļāna). خنچیلانە xinčīlāna = کوچولوی زیبا و دوست‌داشتنی یا خنچەڵانە xinčalāna یا خشپیلانە xišpīlāna.

ـ ک k به آخر اسم. مانند:

جووجک jūjik و جیجک jījik و جوولک[2] jūlik = جوجه مرغ. جەندک jandik = جانتای کوچک، خورج کوچک. خز خزۆک xiz xizōk (تگرگ ریز)[3] شارۆک šārōk = شهرک.

ـ که ka به آخر اسم. مانند:

قۆچکه qōčka = نوعی کلاهِ بچهٔ شیرخوار. چارەکە[4] čāraka = رودوشی زنانه. جاشۆلکه.

جاشۆلکه[5] jāšōlka = کره خر کوچولو. وەرگێڕکە wargēṛka = کودک پاگرفته که قادر به کار کردن باشد.

ـ یله īla- به آخر اسم. مانند:

کورتیله[6] kortīla = کوتاه‌قد (کوتوله). کودیله kodīla = بچه سگ و خوک (کنایه از نوزاد خپله، زیبا و دوست‌داشتنی). گردیله girdīla یا گردەڵە girdaļa = خپله، کوتوله.

می‌بینیم که از نشان‌های یاد شده (چه)، (ک)، (له) در فارسی هم وجود دارد.

۱- ر.ک. به: استاد هەژار هەنبانە بۆرینە.
۲- ر.ک. به: استاد هەژار هەنبانە بۆرینە.
۳- ر.ک. به: استاد هەژار هەنبانە بۆرینە.
۴- (چارشێو čāršēw = چادر). چاع ر ča~cir و چار čār + ئەکە ← چارەکە.
۵- ر.ک. به: ماموستاهەژار. «هەنبارە بۆرینە». فرهنگ لغات کردی ـ فارسی.
۶- ر.ک. به: ماموستاهەژار. «هەنبارە بۆرینە». فرهنگ لغات کردی ـ فارسی.

۱-۵-۷- در نگاه نخستین چنین بنظر می‌رسد که نشان‌های تصغیر بدون واسطه به اسم افزوده می‌شود. امّا نشان‌هایی که کاربرد نوازش (تحبیب) دارد به کمک / a / یا / i / به اسم چسبیده‌اند. به نمونه‌های یاد شده توجّه فرمایید.

پیوستی بخش هفتم

۱-۷ / پ.

بازگشت به ۱-۲-۷ مفعول بی‌واسطه

در فارسی امروز «را» علامت مفعول بی‌واسطه است. پیش از اسلام، در فارسی پهلوی و میانه و باستان چنین علامتی وجود نداشته است. به عبارت زیر از پارسی میانه توجّه فرمایید:

pas x^{u}eštan ut asvārān ranjak madaret ut aspān maranǰenet.

خویشتن و سواران رنجه مدارید و اسبان را مرنجانید.[1]

همین عبارت به زبان کردی امروز ـ لهجهٔ سورانی ـ چنین ادا می‌شود:

پەس خۆیشتان وو سواران ڕەنجە نە هێڵیت وو ئەسپە (کان) نەڕە نجێنێت

pas x^{u}ayštān ū swārān na ranjēnēt (māndū nakāt) ?aspakān naranjēnēt.

می‌بینیم که نشان «را» در کردی سۆرانی وجود ندارد. در مورد کردی شمال نیز اشاره خواهد شد.

اگر دو عبارت بالا را برابر هم بگذاریم، (ئەسپەکان ?aspakān) در کردی برابر (ئەسپان ?aspān) در فارسی میانه می‌افتد. (ان) نشان جمع را از آخر هر دو برداریم، (ئەسپەکە ?aspaka) در برابر (ئەسپ ?asp) قرار می‌گیرد. (ئەسپەکە ?aspaka = ئەسپ ?asp + ئەکە aka = نشان معرفه).[2] نتیجه اینکه گوئی در کردی سۆرانی، (ئەکە aka)ی علامت معرفه به آخر مفعول بی‌واسطه می‌آید. اکنون سخن این است که «را» نشان

۱- به نقل از: دستور زبان فارسی میانه. ترجمهٔ دکتر شادان. ص ۶۱.

۲- نگ. به: ۱-۱-۳-۵. ص ۲۰۶.

مفعول بی‌واسطه در فارسی نیز، به همین‌گونه نقش «معرفه‌سازی» ایفا می‌کند.

برای روشن شدن مطلب به سه نمونهٔ زیر توجّه فرمائید:

۱ـ علی کتاب خرید. به کردی: عەلی کتیۆی سەند.[۱] Ali kitēvī sand

۲ـ علی کتابی خرید. به کردی: عەلی کتیۆێکی سەند. Ali kitēvēkī sand

۳ـ علی کتاب را خرید. به کردی: عەلی کتیۆەکەی سەند. Ali kitēwakai sand

در جملهٔ ۱ و ۲ «را» نیامده است، (کتاب) و (کتابی) حالت (نکره) و (نکره و وحدت) دارد. اگر در جملهٔ ۲ به دنبال مفعول (کتابی)، «را» بیاوریم، شنونده انتظار توضیح بعدی دربارهٔ (آن کتاب) خواهد داشت:

علی کتابی را خرید که:

(... جلدش آبی رنگ بود. ... آنرا هدیه بدهد. ... من هم خیلی پسندیدم). یا علی کتابی را خرید و آنرا در کیف گذاشت. و ... مانند آن. و اگر گوینده از ادای توضیح خودداری کند، مانند آنست که گفته باشد: "علی کتاب خرید." امّا همراه با یای وحدت (یک کتاب) یا (نکره). در کردی هم (کتیۆێکی سەند kitēvēkī sand)، درست به همان‌گونه است.

امّا وقتی که جمله به ریخت سوم درآمد، «را» نشان مفعول بی‌واسطه در فارسی درست مانند (ئەکە aka) نشان معرفه[۲] در کردی عمل می‌کند. یعنی وقتی که گفته می‌شود «علی کتاب را خرید»، کتاب درواقع (معرفه) است. نتیجه اینکه (مفعول بی‌واسطه) در کردی سۆرانی به علامت (ئەکە) معرفه می‌شود و در فارسی به نشان «را» و به هر صورت هر دو (معرفه) است.

۱- در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) می‌گویند (ساند sānd) به همان معنای (گرفت). دور نیست همان (ستاند) فارسی باشد. با افکندن (ت). مصدرش هم (ساندن sāndin = ستاندن) است.

۲- نگ. به: ۱-۱-۳-۵.

۱-۱-۷ / پ

«را» در کردی شمال.

ممکن است کسی در این رابطه به «را» در کردی شمال اشاره کند. چنانکه گویا در لهجهٔ (بوطانی)(۱)، منطقه (سنجار) ـ غرب موصل ـ می‌گویند:

من ژ ته ڕا کتێبه کِ کڕی	min ži ta rā kitēbak k'ṛy

این «را» نشان مفعول بی‌واسطه نیست. بلکه همانند «را» جملهٔ فارسی زیر است که در متن‌های ادبی بیشتر از قرن‌های ۶ و ۷ بسیار دیده می‌شود:

من تو را کتابی خریدم = من برای تو کتابی خریدم (کتابی را خریدم).

این (را = برای) از پارسی باستان و میانه و بعد از اسلام هم کاربرد داشته و هم اینک در لهجهٔ (کرماشانی) وجود دارد: ئه‌ڕای چه؟ ʔaṛāy ča? ، یا (ڕای چه؟ ṛāy ča) به معنای برای چه؟ از چه رو؟ چه را (چرا؟).

۲-۷ / پ. بازگشت به ۴-۷ «ندا»

در فارسی برای ندا بـه ابـتدای اسـم (ای، ایـا، هـان، هـان‌ای، الا، الای، هـلا ...) می‌آورند. ولی همگان در گفتگوهایشان گویی هیچ‌گاه از این نشان‌ها استفاده نمی‌کنند و بیشتر از اسم (به تنهائی و به روشی که بیان شد) بهره می‌گیرند. می‌بینیم که متون ادبی هم از این روش خالی نیست و نمونه فراوان دارد:

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی ...

پروین به کجروان سخن از راستی چه سود؟

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود ... «حافظ»

شاعران کرد هم به همین روال سروده‌اند. برای نمونه:

ئه‌ده‌ب بۆ غایه‌تێ تۆ پای به‌ندی	به فه‌ریادت بگا شاهی بوخارا(۲)

۱- غرب و جنوب دریاچه (وان) در ترکیه.

۲- منظور حضرت ابراهیم ادهم است و یا شاید حضرت شیخ بهاءالدین شاه نقشبند.

«مصباح‌الدّیوان ادب»

برگردان:

«ادب» تو غایتی را پایبندی به فریادت رسد شاه بخارا

تەنگدەستی دەوڵەتی لە دوایە «سالم» موژدەبێ

شادمانی دێ لەپاش ئەحواڵێ مەحروون عاقیبەت

تنگدستی دولت به دنبال دارد (سالم) مژده باد

شادمانی سرانجام پس از احوال محزون خواهد آمد

باز هم /ا/ به آخر اسم در متون ادبی از فراوانی گسترده‌ای برخوردار است.

دلبە را دایم دەناڵم دەم بە دەم شامو سەحەر. «ئەحمەدی کۆر»

= دلبرا همواره نالم دمبدم شام و سحر. «احمد کور»

«ناری» ا وەسفی جەمالی حەزرەتی خەیرولبەشە (ص)

کەی هەتا مەحشەر بەسّەد دەفتەر بەشەر ئینشائە کا؟

= ناریا وصف جمال حضرت خیرالبشر (ص)

تا به محشر کی که به صد دفتر بشر انشا کند؟

«قانعا» باسێ لەحاڵی گیو و گودەرزم بکە

تاله داخا دڵ بە جارێ نەبوەتە لولەی کەباب

= قانعا از حال گیو و گودرزم سخنی بگوی

تا دل از داغش به یکباره لولهٔ کباب نشده است

ملک‌الشّعراء بهار می‌نویسد که در پارسی باستان و پهلوی، حرف ندا، جز الفی که بعد از اسم و صفت آرند، موجود نیست. و اضافه می‌کند که (اهیا) در اوستا درواقع قید تنبیه و خطاب است.(۱)

این نظر استاد ملک‌الشعراء بهار با آنچه در کردی امروز دیده می‌شود، مطابقت دارد.

۱- رک. به: ملک‌الشعراء بهار. سبک‌شناسی. ص ۴۰۶.

نخست اینکه از میان تمام حرف‌های ندا که در فارسی کنونی موجود است (الا، هلا، هان ...) در کردی نشانی نیست، جز آنکه به تقلید از شاعران فارسی و آن هم تنها در شعر (بدانگونه که اشاره شد) وارد کردی شده باشد. اشاره شد که دور نیست / ئه = a = فتحه / ی ندا در کردی با / ا / ندا در فارسی یکی باشد. دیگر اینکه (اهیا) در اوستا، معادل (ئه‌ها ahā?) در کردی امروز است که به شکل قید تنبیه و خطاب کاربرد فراوان دارد. به نمونه زیر توجّه فرمایید:

نه‌شمیل! میداده که‌ت به (بده) به په‌رویز. ئه‌ها ئه‌و دوێکه کتێوه که‌ی خۆی دابه‌تو.

Našmīl! mīdādakat ba (bidah) ba Parvīz. ?ahā ʕaw dwēka kitēwaka ī xōy dā ba tō.

برگردان:

نشمیل![1] مدادت (را) به پرویز بده. دیدی او دیروز کتاب خودش را به تو داد.

در برابر نهادن دو جملهٔ فارسی و کردی بالا، (دیدی) معادل (ئه‌ها ahā?) درمی‌آید.

نمونه‌ای دیگر:

ئه‌هاوه ختێ له‌سه‌ختی و خه‌ته‌رای چۆن[2] له‌خوا ئه پاڕیتۆ؟

?ahā waxtē la saxtī ū xatarāy čōn la x^{u}ā ?apāṛītō?

می‌بینی (که) به هنگام سختی و خطر به (درگاه) خداوند التماس می‌کنی؟

در این جمله هم (ئه‌ها) به تعبیر ملک‌الشّعراء بهار قید تنبیه و خطاب است و معادل (می‌بینی) آمده است. در جملهٔ قبلی معادل (دیدی) بود.

در کتیبه داریوش نیز (ئه‌ها) همراه (ئه‌وه‌سا awasā?) به شکل نشان تنبیه و تحذیر آمده است.[3]

۱- اسم دختر است.

۲- در لهجهٔ سنه‌یی (چلۆن čilōn). در اوستا (چیون čiyōn یا č'yōn) آمده است که به آسانی می‌تواند به (چۆن) و (چلۆن) تبدیل شود. ممکن است به ذهن متبادر شود که (چلۆن) ترکیبی از (چه + لون = رنگ) باشد. به‌ویژه که (چ‌له‌ون č'lawn) به معنای (چگونه، چه سان) در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) وجود دارد. ولی ریشه همان (چیون) اوستائی باید باشد.

۳- نگ. به: پیوستی بخش یک صص ۴۹-۵۱.

۳-۷/پ

بازگشت به ۱-۲-۴-۷ نشان‌های پیوستهٔ تصغیر.

یکی از نشان‌های تصغیر در فارسی / و / به آخر اسم است. مانند:

پسرو، دخترو، یارو، گردو، خواجو.(۱)

در کردی شمال برای ندا / ۆ = ō / به آخر اسم مذکّر و / ێ = ē = یای مجهول / به آخر اسم مؤنّث می‌افزایند. مانند:

مذکّر: کوڕۆ korō = پسرو! ای پسر! ←— کوڕ kor = پسر + / ۆ = ō /

باڤۆ bāvō = بابو! ای پدر ←— باڤ bāv = پدر + / ۆ = ō /

مؤنّث: کیژێ kīžē = دخترو! ای دختر ←— کیژ kīž = دختر + / ێ = ē /

پوورێ pūrē = عمّه! خاله! ←— پوور pūr = عمّه، خاله + / ێ = ē /

گویا / و / برای تصغیر در لهجهٔ شیرازی بیشتر از جاهای دیگر کاربرد دارد.(۲)

۱- به نقل از دستور زبان فارسی پنج استاد ص ۴۶.

۲- نام (شیراز) هم مانند نام بسیاری از شهرهای ایران و از آنجمله (تهران، کرمان، دماوند، همدان، الوند، کرماشان و ...) کُردی است و باگذشت روزگاران اندک تغییراتی در تلفّظ (واژه) پدید آمده است. (شیراز) به نظر می‌رسد در آغاز (سیراژ sīrāž و سیراج sīrāj ـ آنگونه که امروز در کردی معمولتر است ـ) بوده باشد. در (هه‌نبانه بۆرینه) فرهنگ کردی ـ فارسی نوشته استاد هه‌ژار. از انتشارات سروش. چنین آمده است:

سیراج: خواردنێکه له‌دۆی کولاّو ده‌س ده‌که‌وی. شیرێژ، شیراز، ژاژی ۰ف۰کتخ. شیراز. آنچه از دوغ جوشانده بدست آید.

(سیراج) در کردی امروز (سیراژ) و (سیرێژ sīrēž) هم گفته می‌شود. بیشتر در بهاران در روستاها تولید و مانند دیگر فرآورده‌های شیری به شهرها برای فروش و مصرف حمل می‌شود. آنرا باکره می‌آمیزند نان خورش بسیار خوشمزه‌ای از آن بدست می‌آید. نوع مشابه آن که در فارسی (لور) و در کردی (لۆرک lōrik) گفته می‌شود، در بعضی روستاهای فارس زبان ناشناخته نیست. باز هم نوع دیگری از آن وجود داردکه بدان (که‌ره kara ـ غیر از (کره) است) می‌گویند. دور نیست در روزگارانی که (شیراز) دهکده‌ای بیش نبوده، به سبب تولید هرچه بهتر و فراوانتر این فرآورده، بدان مشهور شده است.

در ص ۳۲ کتاب منم تیمور جهانگشا. گردآورنده: مارسل بریون. اقتباس و ترجمه: ذبیحا... منصوری. چاپ پنجم آمده است (تیمور لنگ شیراز را (سی، راز) با حرف سین تلفّظ می‌کرد و می‌نوشت). و دور نیست (راژ) را نزد خود (راز) انگاشته باشد.

بخش هشتم

۸ ـ اضافه

اضافه پیوستن دو اسم است به هم به کمک / ی / برای ساختن یک اسم تازه. جزء نخست را (مضاف) و جزء دوم را (مضافٌ‌الیه) گویند. اسم بدست آمده با مفهوم و معنای هریک از دو جزء خود، نزدیکی دارد. مانند:

هەوری بەهار hawr ī bahār = ابر بهار ← هەور hawr = ابر + / ی = ī / نشان اضافه + بەهار bahār = بهار.

کتێوی وەفا kitēv ī Vafa = کتابِ وفا ← کتێو kitēw(۱) = کتاب + / ی = ī / نشان اضافه + وەفا vafā = اسم مرد.

نشان اضافه

۱-۱-۸- /ی = ī /

این نشان از روزگاران باستان در زبان کردی برجای مانده است. در پارسی باستان و میانه نشان اضافه مانند کردی امروز / ی / بوده و پس از اسلام اندک اندک به کسره تبدیل شده است. به دو نمونه زیر توجّه فرمایید:

1- ... pad sūrāx ī zamīg andar šūd hend.(۲)

به سوراخ زمین اندر شدند.

۱- «کتێو» و «کلاو» مختوم به / و = w / چون با / ی / نشان مضاف جمع شده است و / ی / واکه است، به (و = v) تغییر آوا می‌دهد. ر.ک. به: شمارهٔ ۳-۴-۲ ص ۱۱۳.

۲- به نقل از بندهش هندی. بخش ۵. ص ۱۵ س ۴ و ۵.

2- farhang toxm ī dānišn uš bar xrat.

و فرهنگ تخم دانش است و میوهٔ آن خرد.[۱]

۲-۱-۸- / ئه = هـ = فتحه = a /

نشان دیگر اضافه است. مانند:

ـ دەسکه چەقۆ dask a čaqō = دسته چاقو (دستهٔ چاقو) ⟵ ده سک dask = (دسته) + / هـ = a / نشان اضافه + چەقۆ čaqō = چاقو. که دەسکی چەقۆ dask ī čaqō هم می‌گویند.

ـ دەنکەجۆ dank a jō = دانهٔ جو ⟵ دەنک dank یا danik = دانه + / هـ = a / نشان اضافه + جۆ jō = جو.

که (دەنکی جۆ dank ī jō) نیز می‌گویند.

ـ کونه دەرزی kon a darzī = سوراخ سوزن ⟵ کون kon = سوراخ + / هـ = a / نشان اضافه + دەرزی darzī[۲] = سوزن. که (کونی دەرزی kon ī darzī) نیز می‌گویند.[۳]

یادآوری ـ در مبحث اسم مرکّب (شمارهٔ ۲-۶) از ترکیب (اسم + / هـ = a / + اسم) گفتگو شد که از نظر شکل ظاهر با این ترکیب اضافی یکسان است. همان‌گونه که اشاره شد، تفاوت در این است که ترکیب اضافی موجود در این شکل را ـ آنطور که در نمونه‌های بالا هم می‌بینیم ـ می‌توان به شکل اضافهٔ با / ی = ī / نیز درآورد، ولی اسم مرکّب را نمی‌توان چنانکه (هەوره تریشقه) بصورت (هەوری تریشقه) یا (تیرەنان) بصورت (تیری نان) نیامده است.

۱- به نقل از کتاب (دستور زبان فارسی میانه). ترجمه دکتر ولی‌ا... شادان. ص ۸۳.

۲- در متون ادبی فارسی (درزی) به معنی (خیّاط) آمده است.

۳- در لهجهٔ (کرماشانی) این فتحه بسیار کوتاه و به (سکون) متمایل است و در لهجه اورامی اندکی آشکارتر می‌نماید.

۸-۲- تتابع اضافات

گاه چند اسم به دنبال هم به یک اسم اضافه می‌شود. نشان اضافه / ی / به دنبال هراسم آشکار می‌گردد. مانند:

شیشه‌ی پەنجێرەی کلاسی چوارەم šīša ī panjēra ī kilās ī čiwāram = شیشهٔ پنجرهٔ کلاس چهارم. در پارسی باستان و میانه نیز این روال جاری است.

مضاف ممکن است چند اسم باشد که با واو عطف به هم به‌پیوندند. در این صورت نشان اضافه / ی / به آخرین آنها می‌چسبد. مانند:

کەوش وو گۆراو وو پاتۆڵ وو کەوا وو پشتوێن وو مێزەر وو کڵاوی دلێر.[1]

kawš ū gōrwā ū pātōḷ ū pištwēn ū kawā ū mēzar ū kiḷāv ī Dilēr

کفش و جوراب و شلوار و (شال کمر) و قبا و (پیچ سر) و کلاهِ (دلیر).

که می‌بینیم / ی / نشان اضافه به آخرین اسم (کلاو = کلاه) چسبیده است. در فارسی هم به همین گونه (کسرهٔ اضافه) به کلاه چسبیده است.

۸-۳- (مضاف) و (مضافٌ‌الیه) هریک به تنهایی می‌توانند (اسم مرکب) یا (ترکیب اضافی) باشند. مانند:

مضاف (اسم مرکّب): کەوشە کۆنەی شیروان kawš a kōna ī šīrwān = کفش کهنهٔ شیروان

مضافٌ‌الیه (اسم مرکّب): نووری چراتۆری nūr ī črā tōṛī = نور چراغ توری (چراغ زنبوری).

ترکیب اضافی: گوڵاوی کاشان goḷāv ī Kāšān = گلاب کاشان.

۸-۴- ترکیب (مضاف و مضافٌ‌الیه) می‌تواند تمام نقش‌های یک اسم ساده را به خود بگیرد. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

۱- «کتێو» و «کلاو» مختوم به / و = w / چون با / ی / نشان مضاف جمع شده است و / ی / واکه است، به (وْ = v) تغییر آوا می‌دهد. ر.ک. به: شمارهٔ ۳-۴-۲ ص ۱۱۳.

نقش فاعلی: خاڵۆی عەلی هات xāḻō i Ali hāt = دایی علی آمد.
نقش فاعلی: بەنی سەعات پچریا. ban ī saʔāt pičiryā = بند ساعت برید.
نقش ندا: ئەی بەفری زمسان ʔay bafr ī zimsān? = ای برف زمستان.
نقش مفعولی: بێسانی لای چەم لافاو بردی bēsān ī la ī čam lāfāw birdy
بستانِ کنار رودخانه (را) سیل برد.
و دیگر حالت‌های اسم ...

۵-۸-انداختن نشان اضافه

گاهی / ی / نشان اضافه را می‌اندازند و در این حالت (ترکیب اضافی) شکل (اسم مرکب) به خود می‌گیرد.[۱] مانند:
شیشه لامپا šīša lāmpā = شیشه لامپا. که درواقع شیشه ی لامپا šīša i lāmpā است.
فتیڵە چرا fitēḻa čirā = فتیله چراغ. که درواقع فتیڵەی چرا fitēḻa i čirā است.
گەڵامێو gaḻā mēw = برگِ مو. که در اصل گەڵای مێو gaḻā i mēw است.
کرێماڵ k'rēmāḻ = اجاره منزل. که دراصل کرێی ماڵ krē ī māḻ است.
فۆتە حەمام fōta ḥamām = لنگ حمام. که دراصل فۆتەی حەمام fōta ī ḥamām است.
درست مانند آنچه در فارسی / کسرهٔ / مضاف را می‌اندازند.
در نمونه‌های بالا و بسیاری نمونه‌های دیگر مشاهده می‌شود که (مضافٌ‌الیه) مختوم به واکه است.[۲] امّا می‌بینیم به ندرت استثناهایی هم وجود دارد که اگر نشان / ی / را برداریم ترکیب معنایش تغییر می‌کند. مانند:
شانەی دار šāna ī dār = شانه چوبی ⟵ شانه = شانه + / ی / نشان اضافه + دار = چوب که اگر / ی / را برداریم، شانەدار šānadār معنای دیگری پیدا خواهد کرد.
در فارسی امروزی و به ویژه در اصطلاحات فنّی از اینگونه (ترکیب اضافی با حذف

۱- نک. به: ۱-۱-۶ ـ اسم مرکب ـ اسم ساده.
۲- و باز هم در تکمیل مطلب نگ. به: عنوان بعدی ۶-۸.

نشان کسرهٔ اضافه) گسترش روزافزونی یافته که در (کردی سۆرانی) هم به همان صورت به کار می‌برند. مانند:

مێڵ فەرمان mēḻ farmān = میل فرمان.

که بسیار به ندرت (مێڵی فەرمان) می‌گویند. چنانکه در فارسی هم به ندرت /کسره / بعد از [ل] ادا می‌شود.

سەر سورەنگ sar soranɒ = سر سُرنگ (برای تزریق).

که به ندرت (سەری سورەنگ) گفته می‌شود. چنانکه در فارسی هم (سرِ سُرنگ) نمی‌گویند. مگر به ضرورت. و به همین‌گونه (سر سیم) به کردی (سەر سیم).

و یا ماشێن حیساب māšīn ḥesāb که (ماشینی حیساب) گفته نمی‌شود. در لهجهٔ (سلیمانیّه) و (موکریانی) گاهی / ی / را آشکار می‌کنند.

در لهجهٔ (سنەیی) و در بیشتر موارد، اندک آوای کسره‌ای را هم که در فارسی و در لهجهٔ اورامی بعد از مضاف‌الیه آشکار می‌شود، می‌اندازند. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

به لهجهٔ موکریانی		به لهجهٔ (سنەیی)		به فارسی
دیانی تەڵا	diyan ī taḻā	دیان تەڵا	diyan taḻā	دندان طلا
دەفتەری ۴۰ بەرگ	daftar ī 40 barg	دەفتەر ۴۰ بەرگ	daftar 40 barg	دفتر ۴۰ برگ
گوڵی قاڵی	goḻ ī qāḻi	گوڵ قاڵی	goḻ qāḻi	گل قالی
دەسکی چەقۆ	dask ī čaqō	دەسک چەقۆ	dasik čaqō	دسته چاقو

امّا در همین لهجه، در مختوم به / وا که / نشان مضاف همچنان پابرجاست. زیرا با افکندن آن (ترکیب) معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد. به نمونه‌های زیر توجّه فرمائید:

ـ خاڵۆی ئازاد = داییِ آزاد. که اگر / ی / در کردی و یا / کسره / را در فارسی

برداریم، مفاد و مفهوم تغییر می‌کند. خالۆئازاد = دائی آزاد.

- درگای حەوش dirgāī haws = در حیاط. به همان‌گونه که گفته شد. افکندن / ی / و / کسره /، معنی را تغییر دهد.

- بروی پیاگ[1] birō ī = ابروی مرد. که با برداشتن / ی / ترکیب نامفهوم و بی‌معنی شود.

در لهجه اورامی نشان اضافه تابع جنس است (مذکّر و مؤنّث دارد).[2] امّا / ی = ī / و شکل افکندن نشان اضافه نیز (مانند لهجهٔ سنه‌یی) به کار می‌رود. با این تفاوت که در شکل اخیر فتحهٔ کوتاهی را که به سکته می‌ماند آشکار می‌کنند.[3] به نمونه بیت زیر از (مەولەوی = مولوی کرد) توجّه فرمائید:

چیش واچۆ مەعدووم خەستەی مە هجووریت

حـــال دیـــدە و دڵ جــە دەرد دووریت[4]

در این بیت ترکیب‌های اضافی عبارتند از:

۱- خەستەی مەهجووریت = خستهٔ مهجوریت = (خسته از دوری تو). (خەستە) به کمک / ی / به واژه بعدی پیوسته است.

۲- مەعدووم خەستە ... = (معدوم) خسته. نشان اضافه بین (معدووم) و (خەستە) کسره بسیار خفیفی نزدیک به سکته است.

۳- حال دیدە ... = حال دیده ... مانند (مەعدووم خەستە).

۴- دەرد دووریت = درد دوری تو. مانند دو نمونه پیش.

دور نیست لهجهٔ (سنه‌یی) از همین رهگذر فتحه یا سکته را در بعض موارد افکنده باشد. لهجهٔ (اورامی) هم در مختوم به واکه مانند دیگر لهجه‌هاست.

۱- به لهجهٔ سقزی (پیاگ) به لهجهٔ موکریانی و (سلیمانیّه) (پیاو).

۲- ر.ک. به: پیوستی فصل ۲-۲-۸ / پ. ص ۳۰۶.

۳- در لهجهٔ کرماشانی نیز چنین است. چنان می‌گویند "رەنگ دەر" = رنگ در که گویی بین (رنگ) و (در) فتحهٔ ساکنی را می‌خواهند آشکار سازند.

۴- دیوان مەولەوی ص ۱۸۵. س ٦ و ۷.

۶-۸- نشان اضافه در مختوم به /واکه /

در مختوم به / واکه/ ها نشان اضافه اغلب دگرگونی نمی‌پذیرد. به نمونه‌های زیر توجّه فرمائید:

مختوم به (ئه = a)

- کولێره‌ی جۆ kolēra ī jō = (نان) گردهٔ جو ← کولێره kolēra = نان گرده + / ی = ī / نشان اضافه + جۆ jō = جو.

- خیه‌ی ڕۆن x'iya ī ṛōn = خیگ روغن ← خیه xiya = خیگ + / ی = ī / نشان اضافه + ڕۆن ṛōn = روغن.

مختوم به / ئا = ā /

- گۆرۆای[1] به‌ن gōrwā ī ban = جوراب پشمی ← گۆروا gōrwā = جوراب + / ی = ī / نشان اضافه + به‌ن ban = نخ (پشمی).

- گه‌ڵای دار gaḷā ī dār = برگ درخت ← گه‌ڵا gaḷā = برگ + / ی = ī / نشان اضافه + دار dār = درخت.

مختوم به / وو = ū /

- شووی نه‌شمیل šū ī Našmīl = شوهر نشمیل ← شوو šū = شوهر + / ی = ī / نشان اضافه + نه‌شمیل Našmīl = نام زن.

مختوم به / ێ = ē /

- ڕێی کانی ṛē ī kānī = راه چشمه ← ڕێ = ṛē = راه + / ی = ī / نشان اضافه +

۱- به لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) گۆره‌ڤی gōravī.

کانی kānī = چشمه.

- هاوسێی[۱] نازار hāwsē ī Nāzār = همسایهٔ نازا ← هاوسێ hāwsē = همسایه + / ی = ī / نشان اضافه + نازار Nāzār = نام زن.

مختوم به / ی = ī /

- ڕەڤۆی کویسان ravī ī kwēsān = روباه کوهستان ← ڕەڤۆی[۲] ravī = روباه + / ی = ī / نشان اضافه + کویسان[۳] kwēsān = کوهستان.

- تەشی ی هەورامان tašī ī Hawrāmān = دوک اورامان ← تەشی tašī = دوک + / ی = ī / نشان اضافه + هەورامان = اورامان.

۱-۶-۸- ابدال [و = w] به / ڤ = v /

مختوم به [واو سبک = w] در زبان کردی هرگاه پیش از / ی / واقع شود، به / ڤ = v / سبکی تغییر آوا می‌دهد. در (اضافه) هم چون نشان اضافه / ی / بعد از مضاف مختوم به [و = w] قرار می‌گیرد، این ابدال ناچار است. یا به عبارت دیگر هرگاه مختوم به [و = w] (مضاف) واقع شود، با قرار گرفتن / ی / نشان اضافه بدنبال آن، ناچار [واو سبک] به / ڤ = v / سبک تغییر آوا می‌دهد.[۴] به دو نمونه زیر توجّه فرمایید:

کڵاڤی پەروێز kiḷāv ī Parwēz = کلاه پرویز ← کڵاو kiḷāw + / ی / + پەروێز Parwēz = پرویز.

ئاوی حەمام ʔāv ī ḥamām = آب حمام ← ئاو ʔāw = آب + / ی / + حەمام ḥamām = حمام.

۱- به لهجهٔ سنه‌یی (هاوسا hawsā).

۲- به لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیه) ڕێڤی rēvī.

۳- به لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) کوێستان kiwēstān.

۴- نگ. به: ۳-۴-۲ ص ۱۱۳.

۲-۶-۸- در زبان فارسی امروز، مختوم بـه / واکـه / را در حـالت اضـافه / ی / می‌افزایند. مانند:

هوای بهار ⟵ هوا + / ی / + بهار.

سبوی روغن ⟵ سبو + / ی / + روغن.

دیزی (ی) آبگوشت ⟵ دیزی + / ی / + آبگوشت.

درواقع باید گفت / ی / را جانشین کسرهٔ اضافه می‌کنند. و این تغییر در واژه‌های مختوم به (های غیرملفوظ) نیز به چشم می‌خورد. برای نمونه:

کالسکه (ی) زرّین = کالسکهٔ زرّین ⟵ کالسکه + / ی / + زرّین.

هفتهٔ پُست = هفته‌ی پُست ⟵ هفته + / ی / + پست.

سه بیت زیر از شاهنامهٔ فردوسی نشان می‌دهد که تلفّظ امروز کردی در این مورد نیز همانست که در زمان فردوسی رواج داشته است:

دو فرزند من از دو گوشهٔ جهان	بر این سان گشادند بر من نهان	۸۴/۱
نـبیرهٔ فـریدون شـبان پـرورد	زرای بلند این کی اندر خورد؟	۶۷۵/۳
جـهان ویـژه کـردم به فرّ خدای	به کشور پراکنده سایهٔ همای[۱]	۱۵۴۴/۶

در کردی سۆرانی امروز تلفّظ هم آهنگ با وزن شعرهای بالاست.

(گوشه‌ی جهان) در کردی امروز gūša ī jehān تلفّظ می‌شود.

(نبیره‌ی فریدون) در کردی امروز nabīra ī Faraydūn تلفّظ می‌شود.

(سایه‌ی همای) در کردی امروز sāya ī Homā تلفّظ می‌شود.

و می‌بینیم اگر به روش فارسی امروزی سه نمونه بالا ادا کنیم، وزن شعر ناهماهنگ می‌شود. در حالی که به روش کردی امروزی راست می‌آید.

۱- به نقل از کتاب (شاهنامه و دستور). فراهم آوردهٔ دکتر محمود شفیعی. از انتشارات نیل سال ۱۳۴۳. صفحهٔ ۵۵. در این کتاب

۷-۸- اقسام اضافه

درکتاب‌های دستور زبان فارسی، بسته به رابطه‌ای که بین (مضاف) و (مضافٌ‌الیه) وجود دارد، به اقسام اضافه به ترتیب زیر اشاره شده است:

۱-۷-۸- اضافهٔ ملکی

در این نوع اضافه اولاً (مضاف) قابل معامله و خرید و فروش است و ثانیاً (مضافٌ‌الیه) شایستهٔ مالکیّت، (یعنی انسان است). برای نمونه:

ـ کراسی هێمن kirās ī Hēmin = پیراهن هیمن ←— کراس kirās = پیراهن + / ی / = نشان اضافه + هێمن[1] Hēmin = نام مرد.

ـ کیفی هاوڕێ kīf ī Hāwṛē = کیف هاوری ←— کیف kif = کیف + / ی / = نشان اضافه + هاوڕێ[2] Hāwrē = نام مرد.

ممکن است (مضافٌ‌الیه) به جای (اسم خاصّ)، (صفت جانشین موصوف) و یا مثلاً (اسم عام) باشد، که باز هم (انسان) است. در غیر این صورت اضافه از نوع (تخصیصی ـ اختصاصی) خواهد بود. برای نمونه:

کراسی زانا تەمیسە. kirās ī zānā tamīsa = پیراهن دانا تمیز است.

(زانا zānā = دانا) منظور انسان دانا و صفت جانشین موصوف است.

تجزیه: کراس kirās = پیراهن + / ی = ī / = نشان اضافه + زانا zānā = دانا (صفت جانشین موصوف).

۲-۷-۸- اضافه تخصیصی (اختصاصی)

آن است که (مضافٌ‌الیه) جزیی از (مضاف) و یا بدان اختصاص داده شده باشد. مانند:

۱- هێمن در لغت به معنای (آرام) است.

۲- در لغت به معنای (همراه، همسفر، رفیق).

ـ نمرەی ماشێن nimra ī māšēn = نمرهٔ ماشین (خودرو، اتومبیل).
نمره nimra = نمره + / ی / + ماشێن māšēn = (خودرو).
ـ کلێلێ سنۆق kilēl ī sinōq = کلید صندوق.

۱-۲-۷-۸- در این نوع اضافه گاهی (مضاف) ظرف (مضافٌالیه) است. حال اگر نشان اضافه را برداریم، مفاد و منظور (ظرف و مظروف) هر دو باهم است.[1] ولی اگر نشان اضافه برجای باشد، ظرف خالی (بدون مظروف) را می‌رساند. به نمونه‌های زیر در این باره توجّه فرمایید:

الف ـ کووپەی پەنیر kūpa ī panēr = کوپهٔ پنیر (منظور ظرف است).
ب ـ کووپە پەنیر kūpa panēr = کوپه پنیر (منظور کوپهٔ محتوی پنیر است).
الف ـ کاسە ی ماس kāsa i mās = کاسهٔ ماست (منظور ظرف است).
ب ـ کاسە ماس kāsa mās = کاسه ماست (منظور کاسهٔ محتوی ماست است).

در دو نمونهٔ بالا (مضاف) مختوم به /واکه/ است. اگر مضاف مختوم به (واج) باشد، به آخرش / فتحه = ئە = a / افزوده می‌شود. مانند:

۱ـ کەوچکی دۆ kawčik ī dō = قاشق دوغ (قاشقی که برای نوشیدن دوغ استفاده می‌شد و چوبین بود). ← کەوچک kawčik = قاشق + / ی / نشان اضافه + دۆ dō = دوغ.

ب ـ کەوچکەدۆ[2] kawčik a dō = قاشق دوغ ← کەوچک kawčik = قاشق + / فتحه = ئە = a / + دۆ dō = دوغ گاه نیز ممکن است نه (ظرف و مظروف) باهم بلکه تنها منظور (مظروف) باشد. چنانکه در فارسی هم بدینگونه است. وقتی بگویند: «لیوانِ آب» منظور ظرفی است که در آن آب بنوشند. و وقتی که کسرهٔ اضافه را بردارند و آخرِ

۱- و یا گاهی هم (محتوا) به تنهایی و بدون ظرف.
۲- پیشتر اشاره شد در لهجهٔ (سنه‌یی) / ی / نشان اضافه را می‌اندازند ـ جز در مختوم به / واکه / ها ـ بنابراین بحث یاد شده در این لهجه منتفی است.

مضاف ساکن تلفّظ شود، بسته به مقصود گوینده ممکن است [لیوان پر از آب] و یا فقط [آب] مورد نظر باشد. چنانکه گویند: «دو لیوان آب».

۳-۷-۸- اضافهٔ جنسی (بیانی)

آن است که مضافٌالیه جنس مضاف را بیان می‌کند. مانند:

گۆروای[۱] بەن gōrwā ī ban = جوراب پشمی.

گوڵدانی بلوور golḍān ī bilūr = گلدان بلور.

۴-۷-۸- اضافه تشبیهی

آنست که مضاف را به مضافٌالیه مانند کنند.[۲] در فارسی مانند: قدِ سرو، لب لعل، ابروی کمان. این نوع ترکیب اضافی در کردی به کمک (وەک wak) به معنای (شبیه، مانند) ساخته می‌شود:

- باڵای وەک عەرعەر bāḷā ī wak ʔar ʔar = قد (بالای) مانند (چنار عرعر) راست و زیبا.

- برۆی وەک هیلال b'rō ī wak hīlāl = ابروی مانند هلال. گاه / ی = ī / نشان اضافه را برمی‌دارند:

باڵاوەک عەرعەر. برۆ وەک هیلال.

۵-۷-۸- اضافهٔ انتسابی

از روزگاران باستان تا یک قرن پیش نوعی (ترکیب اضافی) در زبان فارسی متداول بود که با تأسیس ادارهٔ آمار و ثبت احوال و صدور شناسنامه، اندک اندک «نام خانوادگی» جایگزین آن شد و امروز با گسترش روزافزون مدرسه‌ها و اداره‌ها و

۱- در لهجهٔ (موکریانی) گۆرەوی gōravī می‌گویند.

۲- نظر بعضی از استادان بر این است که (تشبیه و استعاره) از مباحث (علم بیان) است و نه (دستور زبان).

مؤسسه‌های دولتی و ملّی، تقریباً رو در وادی فراموشی نهاده است.

در بعض کتاب‌های دستور زبان فارسی از این نوع اضافه به (اضافهٔ بنوّت) یاد شده است ـ شاید به تقلید از عربی که (ابن، بن) را واسطهٔ اضافهٔ نام پسر و پدر می‌کنند[۱] ـ امّا بطوری که خواهیم دید اینجا رابطهٔ مضاف و مضافٌ‌الیه منحصر در (فرزندی) نیست و انواع مختلف دارد.

نمونه‌های اضافهٔ انتسابی:

ـ **پیش از اسلام:** رستم زال، پیران ویسه، اردشیر بابکان.

ـ **بعد از اسلام:** یعقوب لیث (صفّاری)، نوح‌بن احمد (سامانی)، (شیخ) صفی‌الدّین اردبیلی.

ـ **در دوران مشروطیّت:** میرزا حسنخان سپهسالار، احمدخان بلوچ و ...

انواع اضافهٔ انتسابی

۱-۵-۷-۸- اضافهٔ بنوّت ـ که مضافٌ‌الیه را به پدر یا مادرش نسبت می‌دهد. اشاره شد که با همگانی شدن (نام خانوادگی)، این‌گونه اضافه اندک اندک رو در دیار ندرت نهاده است. مانند:

ـ انتساب به پدر

به طور ساده مانند: عه‌به‌ی ئه‌لی ʔaba ī Ali = عبدالله پسرِ علی ←—— عه‌به ʔaba = مخفّف عبدالله[۲] = نام مرد + / ی = i / نشان اضافه + ئه‌لی Ali = علی.

با پیشوند برای نام پدر. مانند عه‌تای کاڕه‌شی ʔatā ī kā Ŗašī = عطاالله پسر کاکو رشید ←—— عه‌تا ʔatā = مخفّف عطاالله. کا kā یا کاک kāk یا کاکه kāka = هر سه لقب است

۱- مانند: علی‌بن ابیطالب عليه‌السلام وگاهی هم بدون واسطه مانند: عبدالملک مروان.

۲- در زبان کردی بسیاری از اسم‌های عربی را به نوعی مخفّف می‌سازند. شاید به احترام دارندهٔ اصلی نام. همان‌گونه که در فارسی (محمّد) را (ممّد) و (فاطمه) را (فاتی) گویند.

برای برادر بزرگتر = کاکو. ڕەشی Ra̧šī = رشید.

با پیشوند برای نام هر دو (پسر و پدر). مانند:

مەلا حەسنی حاجی حەبیب malā Ḥasan ī hājī Ḥabib = ملاحسن پسر حاجی حبیب‌الله.

-انتساب به مادر. مانند:

مەنیجی دایە خەجێ Manīj ī daya xajē = منیجه (منیژه) دختر (ننه خدیجه).

قالەی پوورە گوڵێ Q̧ālā ī pūra Gol̦ē = قادر پسر خاله گلی ⟵ قاله Q̧āla = مخفّف (قادر) = نام مرد + / ی = ī / نشان اضافه + پوور pūr = خاله ـ عمّه + / ه = a / نشان اضافه + گوڵێ = گلی / نام زن.

۲-۵-۷-۸- انتساب به قبیله و طایفه. مانند:

حەمەی کەلهوڕ Ḥama ī Kalhoŗ = محمّد کلهر.

در این‌گونه انتساب دو نوع ترکیب دیگر وجود دارد:

الف ـ با انداختن نشان اضافه / ی = ī / چنانکه در نمونهٔ بالا بگویند «حەمە کەلهوڕ» Hama Kalhoŗ.

ب ـ به شکل اضافهٔ نسبی که / ی = ī / را به آخر نسبت افزایند. مانند آنکه در مثال بالا بگویند: «حەمە کەلهوڕی Hama Kalhoŗī».

۳-۵-۷-۸- انتساب به روستا، بخش، شهر، منطقه و ...

که درواقع همان اضافهٔ نسبی است. مانند:

- ئێقباڵ سنەیی ʔēqbāḽ S'nayī = اقبال سنندجی.

- سەعی بۆکانی Saʕi Bōkānī = سعید بوکانی.

۴-۵-۷-۸- انتساب به شغل. مانند:
- جافری دەلاک Jāfir ī dalāk = جعفر دلاک. (جافر) مخفّف (جعفر).
- شەریفی نانەوا Šarīf ī nānawā = شریف نانوا.
گاهی هم در این ترکیب / ی = ī / نشان اضافه حذف می‌شود و این روال در لهجهٔ (سنه‌یی) عمومیّت دارد. چنانکه به جای (حەیبەلای[1] شوفیر Haybalā ī Šōfir) می‌گویند: "حەیبه لاشوفێر" و به جای (کەریمی نالبەن) می‌گویند: "کەریم نالبەن"
و انواع دیگر اضافهٔ انتسابی مانند انتساب به واقعه و حادثه و ... امّا آنچه در این مقوله به مناسبت تفسیر نام حضرت زردشت پیامبر ایرانی مورد نظر است، اضافهٔ به (دارایی) یا (مملوک) و از جملهٔ آن (اضافه به مرکوب) می‌باشد که به شرح آن می‌پردازیم.

۵-۵-۷-۸- اضافه به مملوک (دارایی) که نام دارایی (ملک) مضافٌ‌الیه برای نام مالک واقع شود. مانند:
حەسەن خانی قشلاخ Hasan xān ī qišlāx = حسن‌خان (مالک) قشلاق ← حەسەن خان = حسن خان + / ی = ī / = نشان اضافه قشلاخ qišlāx = قشلاق (نام روستا).
عەلی بەگی تەموغه[2] ʔali bag ī Tamōǫa = علی بیک (مالک روستایی) تموغه ← عەلی بەگ ʔali bag = علی‌بیگ + / ی + ī / نشان اضافه + تەموغه (نام روستا).
گاهی هم به گونه‌ای که در دستور زبان (صفت جانشین موصوف) عنوان می‌شود، مضاف را برمی‌دارند. چنانکه در دو نمونهٔ بالا بگویند. «خانی قشلاخ» یا «بەگی

۱- (حەی بەلا Haybalā) و (حەبیب) مخفّف (حبیب‌الله) است.
۲- (تەموغه Tamōǒa) نام روستایی است در ۲۰ کیلومتری سقز بر سر راه سقز - بانه قرار گرفته و رودخانه‌ای به همین نام از کنار آن می‌گذرد که پس از دریافت چند شاخه به سقز وارد می‌شود. به نظر می‌رسد این نام (تاموغه) و (داموغه) و بالاخره (دامغان) بوده باشد به معنای جایگاه مغان زردشتی. رودخانه (تموغه) پس از ورود به خاک سقز (چەمی گەوره čamī gawra) نام می‌گیرد. که درواقع (چەمی گاوران) با افکندن (ان) است. (چەم čam) به معنای (رودخانه) و (گاور gāwir) به معنای زردشتی و (چەمی گاوران) یعنی (رودخانهٔ زردشتیان). باز هم ر.ک. به: مونوگرافی شهر سقز از مؤلف.

تەمۆغە» و یا در ترکیب اضافی دیگر بگویند: «کە واشۆڕ kawā šōṛ = بلند قبا» یعنی آنکه قبای بلند می‌پوشد. یا بگویند "شەدە لار šada lār" = کج کلاه.

بطوریکه پیشتر اشاره شد امروز اینگونه القاب و عناوین رو در دیار فراموشی نهاده و نام خانوادگی جای آنرا گرفته امّا هدف از این یادآوری توضیحی است که دربارهٔ نام حضرت زردشت بدان خواهیم پرداخت.

۶-۵-۷-۸- اضافه به مرکوب (آنچه سوارش شوند).

پیداست این نوع اضافه را جزو همان (اضافه به مملوک) می‌توان به شمار گرفت، امّا به ملاحظه آنچه پیشتر هم یاد شد، به بررسی جداگانه‌ای از آن خواهیم پرداخت.

(مرکوب)، اسب، استر، شتر، از روزگاران پیش در میان جامعه‌ها نشان تشخّص و تعیّن بوده و امروز هم چنانکه می‌بینیم ماشین‌های سواری گران‌قیمت و به اصطلاح مدل بالا و آخرین سیستم این نقش را بازی می‌کند.

تا ۸۰-۷ سال پیش عنوان‌های (بۆرە سوار bōra swār) کوێتە سوار kwēta swār، ڕەشە سوار ṛaša swār و ... مانند آن حتّی در همین شهر سقز فراوان شنیده می‌شد که با جایگزین شدن ماشین‌های سواری، کم‌کم به سرنوشت واژه‌های دورهٔ سلاح‌های سرد (کمان، گرز، سپر، حفتان و ...) دچار شدند ... به تجزیهٔ واژه‌های یاد شده توجّه فرمایید:

- بۆرە سوار bōra swār = آنکه بر اسب بور سوار می‌شود (یا سوار است) ← بۆر bōr = بور + / ە = a / نشان اضافه + سوار s'wār = سوار.

- کۆیتە سوار kwēta swār = آنکه بر اسب سفید (دارای خال‌های قرمز) سوار می‌شود ← کوێت kwēt = اسب خالدار + / ە = a / نشان اضافه + سوار

- بەڵەک سوار baḷak swār = آنکه بر اسب ابلق سوار می‌شود ← بەڵەک baḷak = ابلق + سوار swār = سوار.

امروزه دوچرخه سوار، موتور سوار شبیه اینگونه اصطلاحات قدیمی است. گاه شنیده می‌شود فرد ناشناسی را با خودرَوش (ماشینش) به هم معرّفی می‌کنند ... بعبارت دیگر

می‌توان گفت اصطلاحات بالا قالب خود را در زبان حفظ کرده و از بین نه‌رفته است.

اندک دقّتی در گفتگوهای عامیانه نشانه‌های این نوع ترکیب در زبان فارسی امروز را بر ما آشکار می‌سازد ـ که از توجّه و دید استادان ـ به هر علّت ـ بدور مانده است.(۱)

واژهٔ «زردشتره»، «زردشتر» و «زردشت» از همین نوع ترکیب اضافی یعنی «اضافه به مرکوب» است. برای توضیح بیشتر به پیوست فصل مراجعه فرمایید.

۸-۸-«اسم اشاره» یا «ضمیر اشاره» [ئه‌وه awa?] و [ئه‌و aw?] به معنای (آن) و [ئه‌مه ama?] یا [ئه‌م am?] به معنای (این) و حالت مضافٌ‌الیه

ضمیر یا اسم اشاره در کردی می‌تواند مضافٌ‌الیه واقع شود. این نکته در متون ادبی برای ضمیر (آن) در فارسی نمونه دارد. چنانکه: آنِ من، ازآنِ من = مال من. آن او یا (وی)، ازآن او یا (وی) = مال او. و در کردی مانند:

ـ ئه‌وه‌ی(۲) ئه‌و awa ī ?aw? = آنِ او ⟵ ئه‌وه awa? = آن + / ی = ī / نشان اضافه + ئه‌و aw? = او. (ئه‌وه = آن) مضافٌ‌الیه و (ئه‌و aw? = او) مضاف است.

ـ ئه‌وی تۆ aw ī tō? یا هی تۆ he ī tō = آنِ تو، مالِ تو یا (هینی تۆ hīn ī tō) = آن تو، مال تو. در هر سه (ئه‌و = آن) (هی hī) و (هین hīn) به معنای (این) برای (تۆ tō = تو) مضافٌ‌الیه واقع شده است.

نمونه اینگونه اضافه را در بند هشتن می‌بینیم:

ān i xrafstaran pad zamīg pad ān wārān be ōzad.(۳)

۱- شاید به سبب پای‌بندی بیشتر به قالب دستوری موجود در چارچوب صرف و نحو عربی.

۲- در لهجهٔ سلیمانیّه (ئه‌وه‌که‌ی تۆ). [ئه‌وه‌که = ئه‌و + ئه‌که (نشان معرفه)] و در لهجهٔ موکریانی (وانێک wānēk) که دور نیست همان (وانیک) مخفّف (و آن یک)، (آنیک ـ آن یک) ضمیر نامعیّن باشد که در متون فارسی نمونه دارد.

۳- به نقل از بندهش هندی (متنی به زبان پارسی میانه) ـ تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی از انتشارات مؤسّسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ص ۱۵ س ۳ و ۴.

برگردان: آن خرفستران در زمین، همه، بدان باران کشته و ...[۱]
که اگر عبارت را به کردی (سورانی) برگردانیم، عین همان ترکیب خواهیم داشت:
ئەوەی خەرەفستر بە (سەر) زەوی ...

?awa ī xarafstar ba(sar) zavī ...

- نمونه برای (ئەمە ama? و ئەم am?) = (این)
پیشتر لازم است توضیح داده شود که (ئەمە ama? = این) برای غیر جادار و (ئەم am) برای جاندار به کار می‌رود. و اینک نمونه:
- ئەمەی ئەو ama ī ?aw? = اینِ او = این که مال اوست ⟵ ئەمە ama? = این، ضمیر یا اسم اشاره. / ی = i / نشان اضافه. ئەو aw? او. که می‌بینیم (ئەمە) مضافٌ‌الیه برای (ئەو) واقع شده است.

۱-۸-۸- جمع ضمیرها یا اسم‌های اشارهٔ یاد شده نیز می‌تواند (مضافٌ‌الیه) واقع شود. مانند - ئەوانەی ئەو awāna ī ?aw? - برگردان تحت‌اللّفظی می‌شود (آنهایِ او) = آنها که متعلّق به اوست - نوع اضافه ملکی است - ئەوان awān? جمع (ان) (ئەو) می‌باشد.
- ئەمانە ی تۆ amāna ī tō? برگردان تحت‌اللّفظی (اینهایِ تو) = اینها که متعلّق به تو است - اضافهٔ ملکی - ئەمان amān? جمع (ان) ئەم am? است.

۹-۸- اضافهٔ مقلوب

آن است که مضاف پیش از مضافٌ‌الیه درآید. نشان اضافه در این حالت افکنده می‌شود. مانند:
- نیمەڕۆخەو nīmaṟō xaw = خواب نیمروز (ظهر) ⟵ نیمەڕۆ nīmaṟō = نیمروز (ظهر) + خەو xaw = خواب. که مقلوب (خەوی نیمەڕۆ xav ī nīmaṟō) می‌باشد.

۱- به نقل از کتاب بندهش هندی. ص ۸۳ س ۷ و ۸.

ـ شه‌لەم شۆروا[1] šalam šōrwā = آش شلغم ←ـــــ شه‌لەم šalam = شلغم + شوروا šōrwā = آش. که مقلوب (شوروای شه‌لەم šōrwā ī šalam) است.

۱۰-۸-اضافه توصیفی

آن است که مضافٌ‌الیه توصیفی از مضاف بدست دهد. در این حالت دو جزء اضافه به کمک / ئه = فتحه = a / به هم می‌چسبد. مانند:

ـ عه‌لیه کوێر ʔalīa kwēr = علی کور (نابینا) ←ـــــ عه‌لی ʔalī = علی (مضاف) + / ه = a / نشان اضافه + کوێر kwēr = نابینا (مضافٌ‌الیه).

ـ قه‌ڵەمه شکایع (شکاو)[2] qaḷam a škāʕ = قلم شکسته ←ـــــ قه‌ڵەم qaḷam = قلم (مضاف) + / ه = a / نشان اضافه + شکایع škāʕ = شکسته (مضافٌ‌الیه).

ـ کراسه دڕیایع[3] (دڕاو) krās a dirya = پیراهن پاره ←ـــــ کراس kirās = پیراهن (مضاف) + / ه = a / نشان اضافه + دڕیایع diṛyāʕ = پاره (مضافٌ‌الیه).

این ترکیب در حالت صفت و موصوف برای سه نمونهٔ بالا چنین خواهد شد:

عه‌لی کوێر (با افکندن نشان اضافه). قه‌ڵەمی شکایع و کراسی دڕیایع.

و به عنوان اسم مرکّب (اسم + / a / + صفت) به شمارهٔ (۱۱-۶) مراجعه فرمایید.

۱۱-۸-اضافهٔ توضیحی

که در آن (مضاف) اسم عام است و (مضافٌ‌الیه) اسم خاصّ. مانند: شاری سه‌قز šār ī Saqiz = شهر سقز ←ـــــ شار šār = شهر (اسم عام) + / ی = ī / نشان اضافه + سه‌قز Saqiz = سقز (اسم خاص).

۱- (شۆروا) مرکّب است از (شۆر) با واو مجهول به معنای (شور) + (وا wā یا با bā) که در فارسی (بای) شده است به معنای (آتش) چنانکه (جوجه با ـ جوجه بای) به معنای آش جوجه.

۲- به لهجهٔ سلیمانیه (škāw شکاو) به لهجهٔ (سنه‌یی) شکیاگ šikyāg (اسم مفعول و صفت مفعولی است).

۳- به لهجهٔ سلیمانیّه (دڕاو dirāw) و به لهجهٔ سنه‌یی (دڕیاگ diryāg).

که‌لی وه‌نه‌وشه Kal ī Wanawša(h) [1] = کوه بنفشه ← که‌ل kal = کوه، گردنه + ی = ī / نشان اضافه + وه‌نه‌و شه Wanawša = بنفشه (اسم خاص).

در کتاب‌های دستور زبان فارسی از (اضافهٔ استعاری) و (اضافهٔ اقترانی) و ... گفتگو می‌شود که در کردی بدان فراوانی کاربرد ندارد و بهتر است برای پرهیز از به درازا کشیدن بیشتر بحث، از آنها چشم‌پوشی کنیم ...

۱- بلندترین قلّه کوه‌های اطراف سقز که از داخل شهر به طرف مغرب پیداست. در اوستا هم از کوه بنفشه یاد شده است.

پیوستی بخش هشتم

۱-۸ / پ. بازگشت به ۱-۸. همان‌گونه که می‌بینیم نشان اضافه در پارسی میانه کسرهٔ بلند / ی = ī / بوده که در کردی محفوظ مانده ولی در فارسی به کسرهٔ کوتاه تبدیل گشته است. بسیار جالب است که حتّی گاهی دوگانگی تلفّظ یک واژه در دو لهجهٔ کردی امروز چنان می‌نماید که پنداری از روزگاران باستان به موازات هم، نسل بعد از نسل و سینه به سینه تا به امروز شکل نخستین خود را نگاه داشته است. واژهٔ (toxm)؛ (در پهلوی ساسانی) و فارسی امروز در بعضی جاها و از جمله در سنگ نبشته‌های هخامنشیان (tōm) آمده است. به معنای (تخم، تخمه، خاندان) و در کردی امروز هر دو تلفّظ و با همان معنا موجود است ـ از جمله در لهجهٔ (سنه‌یی) ـ.

۲-۸ / پ. بازگشت به ۶-۸ و ۲-۶-۸. می‌بینیم در مختوم به / واکه / در فارسی هم کسرهٔ کوتاه در حالت اضافه به کسرهٔ بلند برمی‌گردد. در مختوم به (های غیرملفوظ) و در آثار شاعران تلفّظ عیناً همین شکل کردی امروز را دارد و بدان‌گونه که دیدیم اگر از این روال عدول شود نظم و آهنگ و یا ریتم و (وزن) بیت را درهم می‌ریزد ـ و این نکته هم می‌تواند دلیلی دیگر بر اصالت زبان کردی باشد ـ

۱-۲-۸ / پ. در سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان به ظاهر / یای مفتوح / نشان اضافه ـ شاید برای مذکّر ـ بکار رفته است. چنانکه در لوحهٔ زرّین آریارَمْنَ، خشایَ‌ثی‌یَ پارسا xšāyaθi ia Parsa = شاهی (پادشاهی) / یِ / پارس، دو جزء اضافه بوسیلهٔ / ia = ya ≠ یای مفتوح / به هم چسبیده است. در کتیبهٔ داریوش و دیگر سنگ‌نوشته‌ها هم چنین است.

۲-۲-۸ / **پ**. در لهجهٔ (اورامی) که در مجموع از دیگر لهجه‌های کردی به (اوستا) نزدیکتر می‌نماید، نشان اضافه برای مذکّر / ی = ī = یای معلوم / و برای مؤنّث / یٚ = ē = یای مجهول / است که به آخر اسم درمی‌آید. چنانکه امروز می‌گویند:

برای مذکّر: لیباسۆ حەسەنی lībās ō Ḫasanī = لباس حسن.

برای مؤنّث: درەختۆ فامیٚ draxt ō fāmē = درخت بادام.[1]

۳-۲-۸ / **پ**. شایان ذکر است که در اشعار شاعران اورامی استفاده از / ی = ī / به گونه‌ای که در (۱-۱-۸) آمده فراوان است و به طریق اولی شاعران غیر اورامی هم که بدین لهجه شعر سروده‌اند. از شعرای متقدّم اورامی فرزانهٔ بنام (پیر شالیار هەورامی) می‌گوید:

هۆشت جە واتەی پیر شالیار بۆ گۆشت جە کیاستەی زانای سیمار بۆ

در این بیت (واتەی پیرشالیار Wāta ī PīrŠālyār = گفتهٔ پیر شالیار). (واته wāta = گفته، سخن) به کمک / ی = ī / به جزء بعدی اضافه شده است. و به همین گونه (کیاستەی زانا kyāsta ī zānā) و (زانای سیمار zānā ī simār).

و (مەلەوی = مولوی) از شاعران معاصر (متوفّیٰ به سال ۱۳۰۰ ه‍). می‌فرماید:

کزەی چزەی زام گرپەی گڕەی دڵ داخ دووری دۆس دوور کە فتەمەنزڵ[2]

در این بیت ترکیب‌های زیر (ترکیب‌های اضافی) وجود دارد: در مصراع اوّل:

۱ـ کزەی چزە. که (کزه) بوسیلهٔ / ی = i / به (چزه) وصل شده است.

۲ـ چزەی زام. که (چزه) بوسیلهٔ / ی = i / به (زام) وصل شده است.

۳ـ گرپەی گڕ. که (گرپه) بوسیلهٔ / ی = i / به (گڕ) وصل شده است.

۱- به نقل از کتاب «دستور زبان شمالی ـ اورامی» تألیف سه نفر مؤنّث که مشتمل بر ۶۰ صفحه است صفحهٔ ۱۸. شاید بهتر باشد (فام fām = بادام) را (وام vām) بنویسیم زیرا (و) به (و) و به (ب) تبدیل و (با م) و در فارسی (بادام) شده است.

۲- به نقل از دیوان مولوی کرد به تصحیح ملّا عبدالکریم مدرّس. چاپ دوم. محمّدی سقز. ص ۳۵۹. س ۱ و ۲.

۴ـ گرّه‌ی دڵ. که (گرّه) بوسیلهٔ / ی = i / به (دل) وصل شده است.

۵ـ کزه‌ی چزه‌ی زام ـ تتابع اضافات.

۶ـ گرپه‌ی گرّه‌ی دڵ ـ تتابع اضافات.

و در مصراع دوم:

۷ـ داخ دوری = داغ دوری. با افکندن نشان اضافه (فتحهٔ گنگ).

۸ـ دووری دۆس. که دوری به کمک / ی = ī / به دۆس چسبیده است.

۹ـ دۆس دوور ... با افکندن نشان اضافه (فتحهٔ گنگ).

توجّه خوانندگان عزیز را به نشان اضافه (فتحهٔ گنگ) در دو ترکیب (داخ دووری dāx a̲ dūrī و (دۆس دوور که‌فته dōs a̲ dūr kafta)، جلب می‌نماید.

۴-۲-۸ / **پ**. خارج از بحث ولی به ناچار یادآور باید شد که تا یک قرن پیش هم آنچنانکه گوییا سنّتی ناگزیر می‌بوده، به ندرت از شاعران کرد می‌توان یافت که به لهجهٔ اورامی طبع‌آزمایی نکرده باشند. هر اندازه به قرون و سال‌های نخستین استیلای اعراب برمی‌گردیم این تمایل شدیدتر است و البتّه اختلاف بین لهجه‌های کردی کمتر. می‌توان انگاشت که این روال دست کم در قرن‌های نخستین هجری (خواسته و ناخواسته) به تأسّی از سروده‌های آیینی زردشتی و البتّه (گاتاها) از روزگاران باستان رایج می‌بوده است. گویی در همان حال که به اسلام گرویده بودند، زورگویی‌های بعض فرمانروایان عرب و شاید هم عدولشان (هرچند اندک) از رفتار اسلام واقعی آتش نهانی دلبستگی به آیین پاک زردشت و روش نیک وی را باد می‌زد. گرچه باید گفت ایرانیان خود دین اسلام را پذیرفتند ولی به هر احوال حاکمان عرب در نظرشان قوم فاتح می‌نمود.[1] باری

۱- از پیشروان و سردمداران این گروه که در کتابها (دستنویس‌ها) اشعاری از وی باقی مانده و گویا از شاگردان مکتب امام جعفر صادق ؑ هم بوده به (باڵووڵی ماهی = بهلول ماهی ـ ۲۱۹ ه) می‌توان اشاره کرد. دوبیتی زیر منسوب به اوست:

ئه‌و واته‌ی یاران ئه‌و واته‌ی یاران — ئێمه دێوانه‌ین ئه‌و واته‌ی یاران

هه‌نی مه گێڵێن یه‌ک یه‌ک شاران — تا زینده که‌ریم ئایین ئیران

⇦

اشعار این ۱۲-۱۰ قرن اغلب دوبیتی‌ها و عارفانه‌هایی است که گاهی هم به (فهلویّات) از آن یاد شده است. و از آن جمله به فهلویّات شیخ صفی‌الدّین اردبیلی می‌توان اشاره کرد.[۱]

می‌توان گفت بدان‌گونه که دانشمندان ایرانی قرن‌ها تألیف خود را به عربی می‌نوشتند، بسیاری شاعران کرد هم دوبیتی‌ها و سپس غزل‌ها و چکامه‌های خویش را به لهجهٔ اورامی می‌سرودند با این تفاوت فاحش که عربی برای ایرانیان نیاز به آموزش داشت و لهجهٔ اورامی با دیگر لهجه‌های کردی بویژه در آنزمان و حتّٰی تا چند قرن پیش تفاوت چندانی نداشت که نامفهوم باشد. از یکی دو قرن پیش به این طرف بود که چند پارچه شدن کُردستان لهجه را اندک اندک از هم دور کرد، گفتنی است و پیرمردان در سقز بیاد دارند که بسیاری از دراویش (بویژه فرقه نقشبندیّه) اشعار (مه‌ولوی) را حفظ داشتند و زمزمه می‌کردند. که البته تعداد افراد از اینگونه در این روزگار بسیار اندک است.[۲] این گفتگو از بحث (زبانشناسی) دور و به بررسی (ادبی) مربوط می‌شود. اشاره از این روی لازم بود که گویندگان به لهجه اورامی ـ خواه خود اورامانی باشند یا نباشند ـ در ترکیب‌های اضافی از نظر دستوری همان روال (۱-۱-۸) و (۲-۱-۸) را نیز به کار برده‌اند. البتّه هم اینک در لهجهٔ اورامی بدانگونه که در شمارهٔ (۲-۸/پ) اشاره شد در ترکیب‌های اضافی جنسیّت کاملاً مراعات می‌شود حتّٰی مذکّر و مؤنّث مجازی.

⇦ برگردان:

آن گفتهٔ یاران و آن گفتهٔ یاران	ما بدان گفتهٔ یاران دیوانه‌ایم (دیوانگانیم)
چندی یک یک شهرها را می‌گردیم	تا آیین ایران (را) زنده سازیم

و در این رابطه، ر.ک. به: صدیق صفی‌زاده (بۆره که‌یی). مێژووی وێژه‌ی کوردی. جلد ۱ ناشر: انتشارات ناجی. بانه (کردستان). در این کتاب از آثار بسیار گرانبهای شاعرانی چون (بالوولی ماهی) و عارفانه‌های نغز و پرمغز آنان آمده است.

۱- صفویّه اصالةً کرد بودند. ر.ک. به: توحّدی اوغازی. حرکت تاریخی کرد بسوی خراسان. جلد ۲، ص ۳۵ تا ۳۸.

۲- می‌توان لهجهٔ اورامی را در زبان کردی همانند (پارسی سره) در زبان پارسی انگاشت.

۵-۲-۸ / پ اضافه در لهجهٔ شمال

در لهجهٔ شمال جنسیّت (مذکّر و مؤنّث ـ حتّی مذکّر و مؤنّث مجازی) به تمامی مراعات می‌شود. ولی واژه‌ها دارای نشان آشکار جنسیّت ـ مانند آنچه در عربی دیده می‌شود ـ نیستند و هنگام سخن گفتن و در قالب ترکیب‌های دستوری جنسیّت‌شان آشکار می‌گردد. نشان‌های اضافه در این لهجه با توجّه به آنچه در کتاب (دستور زبان کردی (شمالی ـ اورامی) آمده، به ترتیب زیر است:(۱)

مضاف { مذکّر: به آخرش / یٚ = ē = یای مجهول / می‌افزایند.
مؤنث: به آخرش / ئا = ā = الف ممدود / می‌افزایند. }

مضافٌ‌الیه { مذکّر: به آخرش / ی = ī = یای معلوم / می‌افزایند.
مؤنث: به آخرش / یٚ = ē = یای مجهول / می‌افزایند. }

شاید بهتر باشد نمونه‌ها را در جدول زیر نشان دهیم:

مضاف	نشان اضافه	مضافٌ‌الیه	نشان اضافه	نمونه
مذکّر	یٚ = ē = یای مجهول	مذکّر	ی = ī = یای معلوم	هەسپێ رەحیمی hasp ē Rahīmī = اسب رحیم
مذکّر	یٚ = ē = یای مجهول	مؤنّث	یٚ = ē = یای مجهول	هەسپێ گولنازێ = hasp ē Golnāzē = اسب گلناز
مؤنّث	ئا = ā = آ	مذکّر	ی = ī = یای معلوم	ماهینا رەحیمی mahin ā Rahīmī = مادیان رحیم
مؤنّث	ئا = ā = آ	مؤنّث	یٚ = ē = یای مجهول	ماهینا گولنازێ mahin ā Golnāzē = مادیان گلناز

۳-۸ / پ. زردشت ـ زردشتره

بازگشت به ۶-۵-۷-۸. در کتاب (تاریخ ماد) می‌خوانیم:

"طبیعی‌ترین ترجمهٔ «زردوشترا» صاحب شتران زرّین‌فام یا (جسور) است.

۱- ر.ک. به: ص ۱۹ و ۱۴ کتاب مزبور، تألیف دکتر محمّدتقی ابراهیم‌پور و سید جلال‌الدین نظامی کورانه و عبدالرحمن شاهرخی.

علیرغم تشبّثاتی که برای دگرگونی تعبیر کردن این کلمه بعمل آمده، ترجمهٔ فوق کاملاً به اعتبار خود باقی است ...[۱]"

(زردشترا)، (زردشتره) یا (زردوشتر Zardoštir) که با افکندن راء آخر ـ بعلّت سنگینی تلفّظ ـ به سادگی بصورت (زردشت) درمی‌آید، کنیهٔ پیامبر ایرانی وخشور پاک و گویندهٔ «گاتاها» و «اوستا» است. پس از وی کسان دیگری به همین نام به پا خاسته‌اند. از آن جمله (زردشت)ی است که (داریوش کبیر) برای استقرار و تحکیم حکومت هخامنشی در برابر مغان ماد و برای جلوگیری از بازگشت قدرت به قوم مزبور، علم کرد ... ولابد دین را تا آنجا که برایش امکان داشت از آنچه با منافع طبقات حاکمه در تضاد بود پاک ساخت و برای زدودن کامل آنچه در این رهگذر ناخواستنی بود، جشن مغ‌کشی را براه انداخت ...

باری کنیه و لقب بین ایرانیان (مانند اعراب) و از روزگاران باستان متداول بود و همان‌گونه که اشاره شد در بین کردها تا پیش از استقرار نظام (شناسنامه) از سوی دولت‌ها و جایگزین شدن (نام خانوادگی) از طرف مردم، دوام داشت. و در قالب انواع (ترکیب‌های اضافی انتسابی) که به مهمترین آنها اشاره شد، به کار می‌رفت.

با اندک دقّتی در گفتگوهای عامیانه آثار این نوع ترکیب را در زبان فارسی امروزی هم می‌توان بازیافت. گاه می‌شنویم در معرّفی فردی که به تازگی در کوچه‌ای مسکن گزیده و هنوز اسمش را نمی‌دانند، می‌گویند: "این بچهٔ همان پیکان سفیده است."که منظور از (پیکان سفیده) یا (آریا قرمزه) یا (بنز لاکیه ... اوپل سبزه ... و ...) درواقع همان اضافه به مرکوب است (در قالب این عبارت).[۲] یعنی آن کس که (پیکان سفید. یا ...) سوار می‌شود. و (زردشتره) درست از همین نوع ترکیب است. / ه = a / در آخر می‌تواند علامت معرفه باشد چنانکه بگویند: "پیچ گوشتی بلنده. یا، اره بزرگه ... را بیار."

۱- به نقل از کتاب (تاریخ ماد) نوشتهٔ دیاکونوف. ترجمه کریم کشاورز. ص ۴۷۲.

۲- همین ترکیب در قالب عبارت دیگر می‌تواند دارای مفهوم (معرفه) شدن داشته باشد مانند: "احمد پیکان سفیده را خرید".

نکتهٔ دیگری که باقی می‌ماند و نیاز به توضیح باز هم بیشتری دارد، ابدال فتحهٔ ماقبل آخر در ترکیب‌های (پیکان سفیده ...) ـ در لهجهٔ تهرانی ـ به (کسره) است. این ابدال بدانگونه که خواهیم دید در تمام ساخت‌های (صفت مفعولی یا اسم مفعول، مانند: گفته، نوشته، شکسته) نیز دیده می‌شود، که می‌بینیم در نقاط دوردست تهران و بویژه روستاها، همچنان با فتحه ادا می‌کنند. یعنی gofta می‌گویند نه gofteh و š'kasta می‌گویند نه šekasteh و حتّی جالبتر از آن navašta می‌گویند نه nevešteh . باز هم به تفاوت بین این فتحه و کسره از دیدگاه دیگری می‌توان نگریست که انشاالله در پیوستی فصل بعد و در بررسی دو واژهٔ (هوخشتره) و (آخشتری) بدان خواهیم پرداخت. (نگ. به ۴-۱۰ و ۹ پ).

آخرین نکته‌ای که در این زمینه باقی می‌ماند پرورش و نگهداری شتر در کردستان است. اولاً امروزه هم در بعض نقاط کردستان (از جمله در فاصلهٔ کمتر از ۶۰ کیلومتری سقز ـ بین بوکان و میاندواب) پرورش و نگاهداری شتر رواج دارد و افزایش و توسعه استفاده از وسایل نقلیّه موتوری در این مورد هم کسادی بازار ببار آورده است. ثانیاً تا اوایل مشروطیّت هم قطارهای شتر کالاهای تجارتی را از تبریز و همدان و سنندج و زنجان به سقز و برعکس حمل می‌کردند.(۱) از دوران باستان هم می‌بینیم پادشاه آشور (شمسی ارد) جزو هدایا و غنایم جنگی که در سال ۸۲۰ ـ (۸۲۰ ق.م) میلادی در این مناطق نصیب او گشته، از شترهای دو کوهانه نام می‌برد.(۲)

دور نیست نظر خوبی که کردها به شتر زرد و یا حتّی (ماده گاو زرد) و خاصیّت

۱- شهر سقز پیش از مشروطیّت از رونق تجاری خوبی برخوردار بوده. ر.ک. به: مونوگرافی سقز. بازارهای سقز. ص ۱۴۵ از این مؤلّف. از معروفترین این قطارهای شتر که تا نیم قرن پیش نامش در خاطره‌ها زنده بود (قطار جاچکه جاو) در میانقلعه و قطار (حاجی درویش) در (سرپچه) بود. سالخوردگان از شدّت سرمای زمستانی تعریف شنیده بودند که رودخانه سقز چنان یخ بسته بود که قطار شتران (جاچکه‌جاو) از روی آن رد شده بود!؟

۲- ر.ک. به: جلیل ضیاءپور (مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب ایران)، ص ۲۳۴، پاراگراف دوم.

شفابخشی که برای شیر آن قایلند. از همین رهگذر (زردی رنگ شتر «زردشت») باشد بویژه در قرآن هم نشان گاوی را که بنی‌اسرائیل به امر خداوند می‌بایست قربانی کنند (زرد) است.[۱]

۴-۸ / پ. اورامان

نام منطقه‌ای کردنشین در مغرب (سنه = سنندج) و شمالغرب (کرماشان = کرمانشاه) که مردم آن به لهجهٔ کردی اورامی گفتگو می‌کنند. در چند جملهٔ کوتاه می‌توان گفت موقعیّت ویژه و ممتاز این ناحیهٔ کوهستانی چنان است که تا یک قرن پیش هم می‌توانسته‌اند از هر نظر در کمال خودکفایی زندگی کنند. جالب است گفته شود گیوه‌های دستباف اورامان بنام (کڵاش kiḷāš) بی‌اغراق با بهترین کفش‌های دنیا لاف برتری می‌زند! و یا نیم‌تنه و لبّاده‌های ویژه‌ای که از پشم مخصوص و شبیه جنس نمد درست می‌کنند در برابر ضربهٔ خنجر و شمشیر و چنگ و دندان درندگان، با زره فولادین برابری می‌کند. شال اورامی معروف است و ...

باری لهجهٔ اورامی از لهجه‌های خالص کردی و به «اوستا» و «پارسی باستان» بسیار نزدیک است. دور نیست حضرت زردشت در همین جا به انتشار دین خود و آموزش مغان پرداخته باشد. وجود دریاچهٔ آب شیرینی که در شمال آن قرار دارد (دریاچهٔ زریوار zrēwār[۲]) یادآور دریاچه‌ای است که در اوستا ستایش شده است و ...[۳]

بنظر می‌رسد (اورامان) که کردها آنرا (هه‌ورامان Hawrāmān) می‌گویند در آغاز (Ahurāmān = اهورامان) بوده باشد. مرکّب از (اهورا = یزدان) و (مان) که در فرهنگ لغت‌ها به معنای (خانه، قبیله، سرزمین) آمده و ترکیب (خانمان = خان + مان) از

۱- آیهٔ شریفه ۶۹ بقره.

۲- (زره zrē) در اوستا به معنای (دریا).

۳- برای آگهی بیشتر در این زمینه مراجعه فرمایید به کتاب (جغرافیای غرب ایران یا کوه‌های ناشناخته اوستا). تألیف عمادالدّین دولتشاهی. چاپخانه نقش جهان ۱۳۶۳.

آنست و (مان) می‌توانسته است معنای (میهن، جای ماندن، سرزمین آباء و اجدادی) داشته باشد. نتیجه اینکه (اورامان) و (هه‌ورامان) ـ به زبان کردی ـ درواقع (اهورامان) اضافهٔ مقلوب و به معنای (سرزمین خدایی) است.

۵-۸/پ. ورمیٚ =اُرمیه =اورمیه =ارومیّه[1]

نخست باید گفت (ارومیّه) غلط مستعمل بسیار ناموجّهی است که با کمال تأسّف دستگاه‌های دولتی و بدتر از آن مؤسّسات علمی با بی‌توجّهی تمام آنرا بکار برده و رواج داده‌اند.

ادا یا تلفّظ درست این واژه بدانگونه که اکنون و (حتّٰی در زمان سلطنت پهلوی که نام آنرا به «رضائیّه» تغییر داده بودند) از مناطق کردنشین اطراف دور و نزدیکش می‌شنویم و می‌شنیدیم (ورمیٚ wōrmē-) اوّلش / واو مجهول / با حرکت «ضمّه» و آخرش / یای مجهول / است.* می‌دانیم از قرن هفتم به بعد این دو (واو مجهول و یای مجهول) اندک اندک از ساحت حروف الفبای فارسی رخت بربستند. و به ناچار اوّل آن را (او) می‌نوشتند و آخر آن را به جای (میٚ)، (میه = mih). و بصورت (اورمیه) در نوشتن درآمده است و (ūrmih) می‌بایست خوانده می‌شد ـ گاهی هم در نوشته‌ها (اورمی ـ با یای معلوم) ثبت می‌شده. ابن خرداد به (۲۵۰ هـ. ق)، اصطخری (۳۴۰ هـ. ق)، یاقوت (۶۲۳ هـ. ق) مستوفی (۷۴۰ هـ. ق) و دایرةالمعارف الاسلامیه، همه جا (اورمیه، اورمیا، اورمی) نوشته‌اند و در هیچ‌جا (ارومیه) آن هم با تشدید (ی) نیامده است. امّا تغییرش به شکل (ارومیّه) بعد از انقلاب اسلامی و بدون وجه و بی‌ملاحظه صورت پذیرفته است. نکته جالب اینکه بدان شکل (ارومیّه) همه جا می‌نویسند و می‌خوانند و می‌گویند امّا

۱- (رضاییه) پیش از انقلاب ـ از زمان پهلوی ـ وگرنه پیش از پهلوی همان (ورمیٚ) بوده است.

*- «لسترنج» هم در کتاب «جغرافیای تاریخی» سرزمین‌های خلافت شرقی در بسیاری جاها واژهٔ (اورمیه ـ ورمی) را آورده است.

برای (اتیمولوژی) به (اورمیه) برمی‌گردند و تفسیری غلط بر آن شایع ساخته‌اند.(۱)

امّا (اورمی) یا درستش (ورمیْ = با / واو مجهول / در اوّل و / یای مجهول / در آخر)، به نظر می‌رسد (وورامی worāmē) و پیشتر از آن (اهورامیْ) و (اهورامیْن Ahūrāmēn) بوده باشد. اضافهٔ مقلوب مرکّب از (اهورا) و (میْن). (اهورا) معلوم است. ولی دربارهٔ جزء دیگر یعنی (میْن) شرحی لازم است:

(میْن) شاید (میْهن mēh'n) و سپس با / یای معلوم (میهن) شده است. در بیت زیر (مهنه) با (میْن) نزدیکی زیاد دارد:

بوسعید مهنه در حمّام بود قائمش افتاد مردی خام بودْ

در زبان کردی / یای مجهول / آن به / یای معلوم / ابدال یافته و امروزه با (مالْ māḽ - با لام سنگین) در کردی به شکل ترادفی بکار می‌رود و می‌گویند: "مالْ ومین".

مادران در نوازش فرزندانشان گاه می‌گویند: "مالّو مینم. دنیا و دینم. māḽ ū mīnim dinyā ū dīnim = (ای) خانه و کاشانه‌ام و (ای) دنیا و دینم.". در نوشته‌های پهلوی پیش از اسلام نیز واژهٔ (مین) با (مان) به شکل ترادفی نمونه دارد.(۲)

۱- گفته می‌شود (اورمیه) مرکّب است از (اور) واژهٔ آرامی به معنای (شهر) و (میه) که همان (میا، ماء) عربی باشد به معنای (آب) و در مجموع (شهر آب) به مناسبت دریاچه‌اش؟! با توضیحی که ملاحظه می‌فرمایید نیازی به ترکیب دو واژه از دو زبان نیست.

۲- به نمونهٔ زیر از (درخت آسوریک) بیت دهم توجّه فرمایید:

gyāg-rob az man karēn. kē wirāžēnd mēhan u mān.

جاروب از من سازند که ویرانید میهن ومان را.

به نقل از کتاب متون پهلوی (ترجمه، آوانوشت. گزارش سعید عریان. انتشارات کتابخانه ملّی. آوانوشت صفحهٔ ۳۲۷ و ترجمه صفحهٔ ۱۴۶.

(درخت آسوریک) که بنظر می‌رسد درستش (درختا سوریک diraxtā sūrīk) باشد، ترکیب اضافی است از (درخت = درخت) + / ا / نشان اضافه برای مؤنّث (درخت مؤنّث مجازی است) + (سوور sūr = سرخ، قرمز) + / ئیْک / نشان وحدت و (نکره) و جمعاً به معنای (درخت قرمزی). منظومهٔ بسیار زیبایی است از متون پهلوی که دانشمندان در تصحیح و برگردان آن رنج فراوان برده‌اند. امّا شاید به سبب ناآشنایی و یا بی‌توجّهی به زبان کردی، اشتباه (حتّی در عنوان - آنگونه که یاد شد -) وجود دارد. اینجانب امید دارد به یاری خداوند برگردان تازه‌ای از آن تقدیم علاقه‌مندان کند.

و بالاخره با این توضیح‌ها می‌شود گفت «اهورامیْن» و با افکندن آخر (اورامیْ) و (وُرمیْ) به معنای (میهن اهورایی) است. وجود شهر (سردشت) در نزدیکی غرب (ورمیْ) این نظر را تقویت می‌کند. چه می‌شود گفت (سردشت) همان (زردشت) بوده است. جایی که (زردشت) از آنجا برخاسته و به (اورامان) مهاجرت کرده است.

به مطلب زیر که از صفحهٔ ۳۴۱ کتاب «سیاحتنامه شاردن» ترجمهٔ محمّد عباسی. جلد سوم. چاپ پیروز. فروردین ۱۳۳۶. مؤسّسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر، نقل می‌شود توجه فرمایید:

«و اما ارمیه فمدیْنه قدیمة یزعم المجوس ان زردشت صاحبهم کان منها و کان صدقه بن علی بن صدقه بن دینار مولی الازد حارب اهلها حتی دخلها و غلب علیها و بنی بها و اخوته بها قصوراً، ...

به نقل از فتوح‌البلدان بلاذری. صفحات (۶-۳۲۱) چاپ مصر.

۶-۸/پ. ورامین

ناگفته پیداست که توضیح‌های یاد شده چون قبایی بر اندام واژهٔ (ورامین) برازندگی تمام دارد. لهجهٔ ویژهٔ ورامینی به ما می‌گوید از اقوام مهاجری هستند که در روزگاران پیش از همین منطقه (ورمیْ) به سرزمین جدید کوچ کرده و یا کوچانده شده‌اند و نام میهن قبلی را به محلّ کنونی داده‌اند ـ و می‌دانیم نمونه از اینگونه کوچ‌ها و تکرار نام‌ها کم نیست ـ و باید گفت این جابه‌جائی پیش از تغییر لهجهٔ کنونی (آذربایجان) و دست کم پیش از سلجوقیان بوده است. تا چند قرن بعد از اسلام هم مناطق آذربایجان (غربی و شرقی) و اطراف ارس را (ماد کوچک) می‌گفته‌اند. در برابر ماد بزرگ که تمام کردستان ایران و بخش شرقی کردستان عراق و کرماشان و زنجان و همدان و لرستان و بختیاری تا اصفهان را (ماد بزرگ) می‌نامیدند.

۷-۸ / پ. توضیحی دربارهٔ دو واژهٔ (مان) و (مین)

گفتیم که این دو واژه به شکل مترادف در متون پهلوی آمده است[1] و امروز هم در کردی همین کاربرد را با همان معنا و مفهوم نیز دارد. در پاسی باستان (و میانه هم) نمونه از (اسم) که مانند (فعل) در زمان‌ها صرف می‌شود، زیاد است. این دو واژه در کردی دارای شکل (فعل) هم هستند.

(مان) به معنای (ماندن) است. هم در زمان و هم در مکان. و جالب اینکه در فارسی هم بدینگونه است. به دو نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

- «هیوا» دوای ژنه که‌ی ۱۰ ساڵ ما. Hīwā dwāī žinakay 10 sāḷ mā.

= (هیوا) بعد از همسرش ۱۰ سال (زنده) ماند = مفهوم زمانی.

- ئێمه هاتین وه‌لێ (پرشنگ) له‌وێ ما. ?ēma hātīn walē PiršinƋ lavē mā.

= ما آمدیم ولی (پرشنگ) آنجا ماند. = مفهوم مکانی.

در هر دو نمونه یاد شدهٔ بالا (ما mā) ساخت سوم شخص ماضی ساده از مصدر (مان = ماندن است).

تمام ساخت‌های ماضی (ساده، نقلی، استمراری و بعید) از مصدر (مان) ساخته می‌شود امّا برای ساخت‌های فعل مضارع و امر باید از مادهٔ (مین) استفاده کنیم. به دو

۱- به نمونهٔ زیر از (درخت آسوریک) بیت دهم توجّه فرمایید:

gyāg-rob az man karēn. kē wirāžēnd mēhan un mān.

جاروب از من سازند که ویرانید میهن ومان را.

به نقل از کتاب متون پهلوی (ترجمه، آوانوشت. گزارش سعید عریان. انتشارات کتابخانه ملّی. آوانوشت صفحهٔ ۳۲۷ و ترجمه صفحهٔ ۱۴٦.

(درخت آسوریک) که به نظر می‌رسد درستش (درختا سوریک diraxtā sūrīk) باشد، ترکیب اضافی است از (درخت = درخت) + / ا / نشان اضافه برای مؤنّث (درخت مؤنّث مجازی است) + (سوور sūr = سرخ، قرمز) + / ئێک / نشان وحدت و (نکره) و جمعاً به معنای (درخت قرمزی). منظومهٔ بسیار زیبایی است از متون پهلوی که دانشمندان در تصحیح و برگردان آن رنج فراوان برده‌اند. امّا شاید به سبب ناآشنایی و یا بی‌توجّهی به زبان کردی. اشتباه (حتّی در عنوان - آنگونه که یاد شد -) وجود دارد. اینجانب امید دارد به یاری خداوند برگردان تازه‌ای از آن تقدیم علاقه‌مندان کند.

نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

ـ تا ۱۰ سالّی تریش ئەمێنێ tā 10 sāḽ ī t'rīš ?amēnē = تا ده سال دیگر هم (زنده) می‌ماند (مفهوم زمانی).

ـ ئێوه دێن ئەوله مالۆ ئه مێنێ ?ēwa dēn ?aw la māḽō ?amēnē = شما می‌آیید او در خانه می‌ماند (مفهوم مکانی).

هر دو نمونه (ئەمێنێ ?amēnē) ساخت سوم شخص مضارع از مصدر (مێن) می‌باشد.

و نمونه برای فعل امر که از بن مضارع ساخته می‌شود:

ـ تۆ سێ ڕۆژی تر لێره بمێنه. tō sē rōžī tir lēra bimēna = تو سه روز دیگر اینجا بمان.

۱-۷-۸ / **پ**. از مادهٔ (مان) فقط ماضی و از مادهٔ (مێن) فقط مضارع و امر ساخته می‌شود. از مادهٔ (مێن) فعل ماضی و از مادهٔ (مان) مضارع و امر نمی‌توان ساخت. (مان) و (مێن) مترادف و به معنای (ماندن) است.

انشاا... در مجلّد دوم (فعل‌ها در زبان کردی و لهجهٔ سقزی) دربارهٔ فعل‌های دو مصدری به اندازهٔ کافی گفتگو خواهد شد و اینک به یادآوری چند (دو مصدری) که مانند (مان ـ مین) بن ماضی را از یکی و بن مضارع و امر را از دیگری می‌گیرند بسنده می‌کنیم:

(تکان tikān ـ تکین tikīn) = چکیدن. (چڕان čiṟān ـ چڕین čiṟīn) = پاره شدن نخ یا طناب و مانند آن. (بەزان bažān ـ بەزین bazīn). = شکست خوردن در مسابقه و جنگ و مبارزه و ...

(مصدر لازم) و (مصدر متعدّی) از یک (ریشه) هم ـ مانند نمونهٔ اخیر ـ خود بحث جداگانه‌ای دارد.

۸-۸ / پ. کرمان ـ کرماشان

۱-۸-۸ / **پ**. از سه جهت به اتیمولوژی این واژه می‌توان نگریست. از این قرار:

۱-۱-۸-۸ پ. کرمان = کوڕمان kormān ⟵ کوڕ kor = پسر، فرزند + مان mān . مضاف و مضافٌالیه است با افکندن نشان اضافه نگ. به: ۵-۸.

«مان،ماننا» نام دولتی است که از تجزیهٔ دولت «زاموآ» در درّه‌های رود (جەخەتوو jaxatū = جغتو) به وجود آمد و به قول دیاکونوف بعدها هستهٔ مرکزی دولت ماد شد. «زێویه zēvya» نشانگر تمدّن بسیار پیشرفته و اعجاب‌انگیز این دولت است.[1] دور نیست بعد از شکست، اختلاف نظرها میان سران بالا گرفته و عدّه‌ای به همراه تبعهٔ خویش در مسیر رشته کوه‌های مرکزی تا محلّ کنونی (کرمان) کوچیده‌اند. وجود واژه‌های کردی، نام کوه (بارز) که با (بارزان Bārzān)[2] و (باوەرێز Bāwarēz)[3] یکی است، این نظر را پشتیبانی می‌کند. درواقع مهاجران خود را (کوڕمان) نامیده و نام خویش را بر این منطقه نهاده‌اند. افزون بر این کرمان را دارامانیا هم گفته‌اند که جزء دوم همان (مان) و (ماننا) باید باشد. در مشرق کویر هم صحرای هامادا شاید جزء دومش همان (ماد) باشد.

وجود روستایی به نام (کەرمن داره) در منطقهٔ (منگور) نزدیکی‌های (خانه = پیرانشهر) و مشابه آن، این نظر را نیرو می‌بخشد.

۲-۱-۸-۸/پ. شاید (گرمان) بوده باشد به معنای جای گرم. که این تفسیر با توجّه به سرمای کویری چندان چنگی به دل نمی‌زند. ولی در برابر هوای منطقهٔ «مان» البتّه باز هم گرم بوده است.

۳-۱-۸-۸/پ. باز دور نیست (کرمان) همان (کرمانج) با افکندن [ج] باشد.

۱- ر.ک. به: رشید کیخسروی. دوران بی‌خبری یا غارت آثار فرهنگی ایرانیان. جلد ۱ و ۲. انتشارات آفرینش. تهران ۱۳۶۳ و ۱۳۶۹.

۲- (بارزان) نام طایفه بزرگی از عشایر کرد که مبارزاتشان به رهبری (ملّا مصطفی بارزانی و فرزندش مسعود بارزانی) با رژیم بعث عراق شناخته شده است.

۳- کوه (باوەریز) در کردستان.

۴-۱-۸-۸/پ. و شاید (خوارمان x'wārmān) که (خوار x'wār) به معنای (پایین) است. (مان پایین) در برابر (مان اصلی) یا (مان بالا) که از آنجا مهاجرت کرده بودند.

۵-۱-۸-۸/پ. شاید هم کوتاه شدهٔ (کارامان kārāmān) باشد. (کارا kārā) به معنای سرباز و لشکر است و (مان) به معنای (میهن، سرزمین). در جنوب غربی سنندج قریهٔ (قرایان qarāyān) وجود دارد که شاید همان (کارایان) به معنای لشکرگاه باشد.

۲-۸-۸ / پ. کرماشان

پیش از انقلاب (کرمانشاه، کرمانشاهان) گفته می‌شد امّا تلفّظ درست آن در بین کردها همچنان دست نخورده باقی ماند ـ مانند «ورمیّ» که ذکر آن گذشت. باری چون جزء نخستین یادآور (کرمان) است. اشاره‌ای بدان لازم می‌آید.

۱-۲-۸-۸/پ. شاید (کرماجان kirmājān) جمع (ان) واژهٔ (کرماج =کرمانج) است با ابدال [ج] به [ش].

شاید هم (کرمانج ێا ā ← kirmānj = کرمانجگاه = جایگاه (کرمانج، قوم کرمانج) بوده است باز هم با ابدال [ج] به [ش].

۲-۲-۸-۸/پ. شاید (کرمچین kirmičīn) بوده که (کرمچان) هم گفته و تثبیت شده است. آنچه این نظر را پشتیبانی می‌کند معرّب آن (قرمیسین) است که ثبت شده است. در لهجهٔ (بادینی ـ بادینانی) اکنون هم (کرمچ kirmič) به معنا و یا مخفّف (کرمانچ ـ کرمانج) وجود دارد. «کرمچنه kirimčina» نام کنونی روستایی مرکز ارشاد فرقه‌ای از دراویش قادری (آخرینشان شیخ عبدالکریم کرمچنه) نیز از همین ریشهٔ (کرمچین ـ کرمیچین) است.

۳-۲-۸-۸/پ. باز هم واژهٔ معرّب (قرمیسین) ما را به این فکر می‌اندازد که (کرمیچین karmīčīn) و یا بدانگونه که در مورد (کرمان) گفته شد (خوارمچین x'wārmičīn ، خوارماچین x'wārmāčīn) بوده باشد. (خوار x'wār) در کردی به معنای (پایین، جنوب) است. تکرار نام روستا در فارسی با افزودن (بالا) یا (پایین) و در کردی (خوار) و (ژوور = بالا، شمال) به آخر آن نمونه بسیار دارد. در این صورت (خوار ماچین) که به لفظ معرّب آن (قرمیسین) نزدیک است، به معنای (ماچین پایین) است. (ماچین) را در اینجا می‌توان کوتاه شدهٔ (ماد چین) با افکندن [د] انگاشت. (چین) به معنای (طبقه، مردم، گروه مردم) در کردی امروز هم وجود دارد. و ترکیب سه جزء (خوار + ما + چین) به معنای (مردم یا گروه ماد پایین) خواهد بود.

بخش نهم

۹ـ صفت

صفت کلمه‌ای است که حالت و چگونگی اسم را بیان می‌کند. مانند: جوان j'wān =
جوان، زیبا، پسند.(۱) و به‌رز barz = بلند در دو نمونهٔ زیر:

ـ ئه‌سپی جوان ʔasp ī j'wān = اسب جوان، اسب زیبا.

ـ کێوی به‌رز kēv ī barz = کوه بلند.(۲)

۱-۹ کاربرد صفت به صورت (اسم) و (قید)

صفت می‌تواند گاه به صورت اسم (صفت جانشین موصوف) و گاه به صورت (قید)
هم به کار رود. مانند: خاس xās = خوب، نیک.

به صورت صفت: که‌وشی خاس kawš ī xās = کفش خوب.

به صورت قید: خاس ئه‌ی شوا(۳) xās ʔay š'wā = خوب می‌شوید (آنرا).

۲-۹ صفت ساده ـ صفت مرکّب

صفت مرکّب از دو جزء یا بیشتر درست شده است و صفت ساده اجزایی ندارد.
صفت ساده مانند: درێژ dirēž = دراز. سارد sārd = سرد.

۱- ر.ک. به: هه‌ژار ـ هه‌نباره بۆرینه.

۲- به لهجهٔ (سنه‌یی) کێف به‌رز kēf barz.

۳- خاس ئه‌ی شۆرێ.

۳-۹ اجزاء صفت مرکّب

همانند (اسم مرکّب) صفت مرکّب هم دارای شکل‌های ترکیب فراوانی است. بسا که این دو باهم اشتباه شوند. پیداست در چنین حالتی تفاوت (صفت و موصوف) یا (اضافهٔ وصفی) با دیگر اقسام اضافه را باید پیش کشید.[۱]

از صفت‌های مرکّب رایج‌تر در زبان کردی (شاخهٔ سۆرانی) به اقسام زیر می‌توان اشاره کرد:

۱-۳-۹- صفت ساده + اسم. مانند: خۆش قسه xoš q'sa = خوش صحبت. بەکردەوە ba ‌ʔamal = بدعمل. نۆکیسه nō kīsa = نوکیسه. که جزء نخست آنها (خۆش - بەکر - نۆ) صفت ساده است.

۲-۳-۹- اسم + صفت. مانند: ڕۆح سووک rōh sūk = سبکروح. باڵا بەرز bāḻā barz = بلندبالا، قدبلند.

۳-۳-۹- اسم + اسم. مانند: ئەبرۆ سەقەر ʔabrō saqar = سقرابرو. قەومدۆس qawmdōs = قوم‌دوست.

۴-۳-۹- قید + اسم. مانند: کەم قسه kam q'sa = کم‌حرف. دێردەم dērdam = دیردم.

۵-۳-۹- عدد + اسم. مانند: دووبەر dūbar = دوبر. چوارگۆش č'wārgōš = چهارگوش.

۶-۳-۹- قید + ریشهٔ فعل. مانند: کەمخۆر kam xōr = کم خوراک. خۆش پۆش xōš pōš = خوش پوش. دێرکوڵ bēr koḻ = دیر جوش (برای پختنی‌ها).

۱- ر.ک. به: دستور زبان فارسی برای سال چهارم متوسطه (فرهنگ و ادب) سال ۱۳۷۱ شمارهٔ ۳۱۴. به طور مختصر: الف - به آخر موصوف / ی / نکره یا وحدت می‌توان افزود و به آخر مضافٌالیه نمی‌توان. چنانکه قلم احمد (ترکیب اضافی)،که (قلمی احمد) نادرست است ولی برای قلم خوب که صفت و موصوف یا (اضافهٔ وصفی) است، قلمی خوب درست می‌آید. ب - با افزودن (است) به ترکیب (صفت و موصوف) جملهٔ خبری بدست می‌آید: قلم خوب است ولی در حالت اضافهٔ غیروصفی چنین نیست. مثلاً (قلم احمد + است) نادرست می‌آید. ج - به آخر صفت (تر) می‌توان افزود (قلم خوب‌تر) ولی در ترکیب اضافی (اضافهٔ غیروصفی)، به آخر مضافٌالیه (تر) نمی‌شود افزود. (قلم احمدتر) درست نیست. د - (گاهی) به ابتدای مضافٌالیه می‌توان (هر، آن، این) را افزود ولی به آخر صفت نمی‌توان. برای توضیح‌های بیشتر ر.ک. به: دستور زبان یاد شده. ص ۴۰.

۷-۳-۹- ترکیب پیشوند + اسم.

۱-۷-۳-۹- به ba + اسم معنی: بەڕەحم barahm = بارحم، مهربان. بە ناو بانگ ba nāw bānG = نامدار، مشهور.

۲-۷-۳-۹- بێ bē + اسم معنی: بێحەیا bēhayā = بی‌حیا. بێدین bēdīn = بی‌دین.

۳-۷-۳-۹- نا nā + صفت: ناڕاس nārās = ناراست، دروغگو، نادرست. ناشیرین nāšīrīn = زشت، نازیبا.

۴-۷-۳-۹- نە na + اسم معنی: نەفام na fām = نفهم. نەترس natirs = نترس، بی‌باک.

۵-۷-۳-۹- نە na + ریشهٔ فعل: نەساز na sāz = ناسازگار. نەزان nazān = نادان.

۸-۳-۹- ترکیب اسم + پسوند.

انواع صفت‌های (فاعلی، مفعولی، نسبی و ...) راکه دربارهٔ آنها گفتگو خواهیم کرد، در این رسته می‌توان دسته‌بندی کرد.

۹-۳-۹- ترکیب صفت + صفت

و بالاخره به نوعی صفت که خود از ترکیب دو صفت مترادف به کمک / و / ساخته می‌شود، نیز باید اشاره کرد. مانند:

لارولەوێر lār ū lavēr = کج و کوله ← لار lār = کج + / و / + لەوێر lavēr = مترادف لار.

قەوی و قۆڵ qavī ū qōl = ستبر و محکم ← قەوی qavī = قوی + / و / + قۆڵ = بازو، کلفت، ستبر.

و مانند: زرت و زینج zirt ū zīnG = قبراق و قلچمقاق. چەوت و چەوێڵ čawt ū čavēl = کج و معوج ...

۴-۹- نشان صفت و موصوف

نشان صفت و موصوف همانند (مضاف و مضافٌ‌الیه)، / ی = ī / به آخر جزء

نخست است.[۱] و از این‌رو صفت و موصوف را اضافهٔ وصفی هم می‌گویند.

می‌دانیم در فارسی هم نشان این دو ترکیب / کسره / ی کوتاه به دنبال جزء نخست است.[۲] برای باز شناخت این دو ترکیب از هم در پاورقی صفحهٔ پیش به چند نکته اشاره شد ...

و اینک به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

الف ـ صفت ساده مانند:

پیاوی زانا p'yāv ī zānā = مردِ دانا ←— پیاو p'yāw = مرد[۳]

(موصوف) + / ی = i / نشان موصوف + زانا zānā = دانا (صفت).

ـ تیّخی تیژ tēx ī tīž = تیغ تیز ←— تیخ tēx = تیغ (موصوف) + / ی = ī) نشان موصوف + تیژ tīž = تیز (صفت).

ب ـ صفت مرکب:

ـ ژنی بالا به‌رز žin ī bāḻā barz = زن بلند قد (بالا بلند) ←— ژن žin = زن (موصوف) + / ی = ī / نشان موصوف + بالا به‌رز bāḻābarz صفت مرکّب از (باڵا baḻā = قدّ، بالا) + (به‌رز barz = بلند).

ـ مامۆسای که‌م قسه mămōsā ī kam qịsa = معلّم کم‌حرف ←— مامۆسا[۴] mămōsā = (معلّم، استاد، ملّا) موصوف + / ی = ī / نشان موصوف + که‌م قسه kam qịsa = کم حرف (صفت مرکّب) از (که‌م kam = کم + قسه qịsa = حرف، صحبت).

شایان توجّه است که در فارسی میانه هم نشان موصوف کسرهٔ ممدود (ی = ī) بوده که مانند نشان اضافه در کردی به همان‌گونه محفوظ مانده ولی در فارسی (باز هم مانند

۱- جز در حالت مقلوب.

۲- جز در حالت مقلوب.

۳- پیاو p̌yāw = مرد مختوم به (و = w) چون با / ی = ī / نشان موصوف جمع شده است به / v / تغییر آوا می‌دهد. این واژه به تنهایی در لهجهٔ سقزی (پیاێ p'yāʼ) و در لهجهٔ (سنه‌یی) پیاگ p'yāg و در لهجهٔ موکریانی و (سلیمانیّه)، پیاو p'yāw است.

۴- به لهجهٔ (موکریانی و سلیمانیّه) ماموستا māmōstā.

نشان اضافه) به کسرهٔ کوتاه تبدیل گشته است. به نموونه زیر توجّه فرمایید:
nevak ī tō [۱] konišn ī = کردار نیک تو [۲] ⟵ konišn = کردار (موصوف) + / ی = ī /
نشان موصوف + nevāk = نیک (صفت برای konišn و مضاف برای tō) + ī = نشان اضافه
+ tō مضافٌالیه برای nevak.

۵-۹- جنسیّت در صفت و موصوف

۱-۵-۹- در لهجه‌های (سقزی، سنه‌یی، کرماشانی، موکریانی و سلیمانیه) و به احتمال زیاد در لهجهٔ (لری) هم نشان ویژه‌ای برای مذکّر و مؤنّث در صفت و موصوف وجود ندارد.

۲-۵-۹- در کردی شمال (شکاک، به دینی یا بادینانی) نشان موصوف برای مذکّر / یێ = ē = یای مجهول / و برای مؤنّث / ئا = ā = الف ممدود / می‌باشد. نمونه:
مذکّر: مێرێ قه‌ڵه‌و mēr ē qalaw = مرد چاق

۱- واژهٔ nevak تا قرن ۴ و ۵ هجری هم در اورامان به معنای (نیک) به‌کار می‌رفته. به دو بیتی عارفانه زیر از شاعرهٔ سدهٔ چهارم هجری (دایه ته‌وریزی هه‌ورامی) Dāya Tawrēz ī Hawrāmī = مادر (دایه) تبریزِ اورامی) توجّه فرمایید:

جەم پەی ڕاسانەن جەم پەی ڕاسانەن یاران، یاوەران، جەم پەی ڕاسانەن
هەر کەس نیوەکی کەرۆ ئاسانەن جەم پەی ڕۆشنی زێل خاسانەن

به نقل از (مێژووی وێژەی کوردی) نوشته صدیق صفی‌زاده (بۆرەکەیی). انتشارات ناجی ـ بانه کردستان ص ۷۷، ص ۱ و ۲.
در مصراع سوم har kas nevakī karō ʔāsānan = در روز رستاخیز) هرکس کار نیک کرده است آسان است (آسوده است، کارش آسان است)، نیوه کی nevakī = نیکی، نکویی.
کردها امروز هم نام (شهر، رودخانه، کوه ...) را روی فرزندانشان می‌گذارند. چنانکه نام‌های (مهاباد، سیروان، شاهۆ) کم نیست. در سده‌های هجری و ماقبل آن تمام آذربایجان کنونی تا ورای ارس هم (ماد کوچک) گفته می‌شد و نام (تەورێز tawrēz) که امروز هم به همین‌گونه ادا می‌شود و منظور (تبریز) است برای این شاعره (متوفّیٰ در اواسط سدهٔ چهارم هجری) جای شگفتی نیست.
۲- به نقل از (دستور زبان فارسی میانه) نوشتهٔ راستارگویوا ترجمه دکتر ولی‌الله شادان‌پور از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ٦٨.

بەرانێ مەزن barān ē mazen = قوچ بزرگ

مؤنّث: ژناقەڵەو žin ā qaḷaw = زن چاق

میالاواز mī ā lāwāz = میش لاغر

۳-۵-۹- در لهجهٔ اورامی هم نشان صفت و هم صفت از جنسیّت تبعیّت می‌کند. نمونه:

مذکر: پیاخاس pyā xās = مرد خوب

بەرانی چاخ barān ī čāx = قوچ چاق

مؤنّث: ژنی خاسه žin ī xāsa = زن خوب

مەی چاخه ma ī čāxa = میش چاق

یادآوری: (پیا = مرد. و مه ی = میش.) چون مختوم به واکه است نشان (ی = ī) ظاهر و نشان مؤنّث برای صفت (ا = ه = a) می‌باشد.

۶-۹- مفرد و جمع در صفت و موصوف

در لهجه‌های (سقزی، موکریانی و سلیمانیّه، سنه‌یی، کرماشانی و لری) صفت در جمع با موصوف هماهنگی ندارد (مانند آنچه در فارسی هم دیده می‌شود). به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

- در لهجهٔ سقزی:

مفرد ـ پیاوی خاس pyāv ī xās = مرد نیک.

جمع ـ پیاوانی خاس pyāwān ī xās = مردان نیک.

پیاو[1] pyāw = مرد (مفرد) + ان ⟵ پیاوان pyāwān = مردان.

۱- تلفّظ لهجهٔ سقزی اصیل ێpyā پیاێ و جمع آن پیاێان ێānpyā است. / ێ / یای بیجان در لهجهٔ (سنه‌یی) به [گ] و در لهجهٔ موکریانی و سلیمانیّه به / و / تبدیل شده است. بعلاوه در لهجهٔ (سنه‌یی) دو [گ] در هم ادغام شده است یعنی (پیاگ گەل) به (پیاگەل) تبدیل شده است.

ـ در لهجهٔ (موکریانی و سلیمانیه) هم به همین گونه است.

ـ در لهجهٔ (سنه‌یی و کرماشانی):

مفرد: پیاگ خاس pyāg xās (با افکندن تقریبی / ی /) = مرد نیک.

جمع: پیاگه‌ل[1] pyāgal = مردان نیک.

پیاگ pyāg = مرد (مفرد) + گه‌ل ⟵ pyāgal پیاگه‌ل = مردان.

یادآوری ـ خوانندگان محترم توجّه می‌فرمایند که تفاوت در دو لهجهٔ (سنه‌یی و کرماشانی) با دیگر لهجه‌ها تفاوت در (نشان جمع) است. ر.ک. به: ۴-۴-۵.

ـ در لهجه شمال هم صفت با موصوف در جمع هماهنگی ندارد. مانند دیگر لهجه‌ها و مانند فارسی اسم موصوف می‌تواند جمع باشد ولی صفت همچنان مفرد.

مفرد: سێفاسوور sēfā šur یا سێواسوور sevā sūr = سیب سرخ

جمع: سیفیت سوور sēfet sūr یا sēvēt = سیب‌های سرخ

مفرد: هه‌سپێن سپی haspēn spi = اسب سفید

جمع: هه‌سپیت سپی haspēt spi = اسبان سفید

در بندهش[2] نیز قاعده همین است. به نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

dah asp ī gušn,[3] dah uštar ī gušn, dah gaw ī gušn.

ده اسب گشن، ده اشتر گشن، ده گاو گشن ...[4]

۱- پیشین.

۲- بنظر می‌رسد واژهٔ (گُشن gušn) به معنای (تنومند) همان واژهٔ (گۆشتن gōštin) در کردی امروز باشد که به همان معنای (تنومند) و (چاق) به‌کار می‌رود. شاید در یک زمان (شتن) با حرکت بسیار خفیف ادا می‌شده (gōšt'n) و بناچار [ت] افکنده شده و (گشن) شده است. واژهٔ (بندهش) نیز بنظر می‌رسد همین راه را رفته باشد. بویژه که (بندهشتن) و (بندهشت) نیز ثبت شده است. یعنی در آغاز شاید (بندهشتن bināheštin) بوده است به معنای (بنیانگذاری) و می‌دانیم این بخش اوستا دربارهٔ بنیاد هستی (زمین، کوه، دریا، جانداران و ...) گفتگو می‌کند. ونگ. به: ۱۶-۹/۱۰ پ. ص ۴۱۷.

۳- پیشین. نگ. به: ۱۶-۹/۱۰ پ. ص ۴۱۷.

۴- بندهش هندی. رقیّه بهزادی. انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات فرهنگی. ص ۱۵ س ۸ از آخر.

۹-۷- مختوم به / واکه /

ترکیب (صفت و موصوف) درست همان شکل ترکیب (مضاف و مضافٌ‌الیه) را دارد. بنابراین تمام آنچه در بحث اضافه در رابطه با (مختوم به / واکه / ها) گفته شد، اینجا نیز راست می‌آید. نگ. به: ۶-۸ ص ۲۹۱ تا ۲۹۴.

۹-۸- مقلوب (برگردان) یا (برگشته)

می‌بینیم در ترکیب (صفت و موصوف) ابتدا (موصوف) و سپس نشان (ی = ī) و در آخر (صفت) می‌آید. ولی به همان‌گونه که در (اضافهٔ مقلوب) دیدیم اینجا نیز گاه (صفت) نخست ظاهر می‌شود و بدنبال آن (موصوف) و درست مانند (اضافهٔ مقلوب) نشان / ی = ī / افکنده می‌شود. این قاعده در کردی و فارسی یکسان جاری است. مانند:

تازه بووک tāza būk = نوعروس. به جای بووکی تازه = عروس نو.

کۆنه مێرد kōna mērd = کهنه شوهر = شوهر قبلی (برای زنی که طلاق گرفته باشد).

امّا در بیشتر موارد بوسیله / ئه = a / به همدیگر می‌چسبند. مانند:

- تاریکه‌شه‌و tārīk a šaw = تاریک شب ← تاریک + / a = ئه / + شه‌و šaw = شب.

- سه‌خته دار saxta dār = سخت درخت (درختی که جنس چوبش سخت است) ← سه‌خت saxt = سخت (صفت مقلوب) + / ئه = a / + دار dār = درخت (موصوف).

- سووره گوڵ sūra goḽ = سرخ گل ← سوور[1] sūr = سرخ (صفت پیش از موصوف) + / ئه = a / + گوڵ goḽ = گل (موصوف).

۹-۹- صفت جانشین موصوف

گاه به جای (صفت و موصوف) به ویژه در تکرار (هنگامی که اشاره به موصوف

۱- در پارسی باستان (سخر). به نظر می‌رسد [خ] ابتدا به [ه] تبدیل و سپس افکنده شده باشد (سخر ← سهر ← سوور). سهروردی همان (سووره بەردی) است. و مانند واژهٔ (تلخ) که (تخل) بوده و امروز در کردی (تال) شده است.

لازم آید) و در خطاب، تنها (صفت) را می‌آورند. اگر قبلاً از حاکم ستم‌پیشه‌ای سخن رفته باشد صفت (ستمگر، ستم‌پیشه) را جانشین (حاکم ستمگر) که (صفت و موصوف) است می‌کنند. و در کردی مانند: جوانیٚ jwānē = زیبا. کراس زەردیٚ = زردپوش. یا گوی پان giwē pān = آن مرد که (گوش‌های پهن دارد).

۱۰-۹- مقایسه و سنجش در (صفت)

۱-۱۰-۹- برابری

برابری دو موصوف در یک صفت به کمک واژهٔ (بەقەڕ baqa) صورت می‌گیرد. در فارسی امروز هم چنین است یعنی به کمک واژهٔ (به اندازهٔ (قەڕ) در لهجهٔ (سقزی، سنه‌یی) همان (قەد)[1] در لهجهٔ (موکریانی و سلیمانیه) و به معنای (اندازه، طول، بالا و «تا» شدن و «تا» کردن) است.

در کردی: بەقەڕ baqa ⟵ (به ba) حرف اضافه + (قەڕ) = اندازه.

بەقەد baqad ⟵ (به ba) حرف اضافه + (قەد) = اندازه.

در فارسی: به اندازهٔ ⟵ به (حرف اضافه) + اندازه + (ی =کسره) نشان مضاف که چون مختوم به [های غیرملفوظ] است، کسره به / ی / تبدیل می‌شود مانند: خانهٔ احمد. آشیانهٔ عقاب. به دو نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

- کرماشان بەقەڕورمیٚ گەورەیە kirmāšān ba qa wormē gawraya.

= کرماشان به اندازهٔ اورمیه بزرگ است.

- ئەم قەڵەمە بەقەد قەڵەمەکەی تۆ ئەڤێ ?am qalama ba qad qalamakay tō ?avē.

= این قلم به اندازهٔ قلم تو می‌شود. (به اندازهٔ قلم تو است)

در متون ادبی فارسی از واژهٔ (چند) و باز هم همراه کسرهٔ مضاف استفاده شده است. گویا در لهجهٔ (اورامی و کرماشانی) گاهی از همین واژه استفاده می‌شود (چەنی čan ī =

۱- نگ. به: ۴-۳.

چندِ čande). به نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

- چەنی دەنکێ گەنم. čan ī dankē ganim = چندِ دانهٔ گندم.

دیگر از ابزار مقایسه واژهٔ (ئەونە ?awna = آن «مقدار») است که با کسرهٔ مضاف (ئەونەی[1] ?awana ī) تلفّظ می‌شود. دور نیست (ān ī) در بعضی جاهای (بندهشتن) همین (ئەوونەی) باشد. به دو نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

ئەونەی دەنکە جۆیێ ?awna ī danka jōyē = به اندازهٔ دانه جوی.

یا: ئەونەی دەنکێ جۆ ?awna ī dankē jō به اندازهٔ دانه‌ای جو.

از سه ترکیب دیگر خواهیم داشت:

- بەقەی دەنکێ جۆ ba qa-ī dankē jō یا: بەقەی دەنکە جۆیێ baqa-ī danka jō yē

- بەئەنازەی دەنکێ جۆ ba ?anāzaī dankē jō یا: بەئەنازەی دەنکە جۆیێ ba?andazaī danka jō yē

- چەنی دەنکێ جۆ čan ī dankē jō یا: چەنی دەنکە جۆیێ ← چەنی دەنکە جۆیێ čanī danka jō yē

۲-۱۰-۹- صفت برتری یا تفضیلی

چارچوب ترکیب چنین خواهد بود:

اسمی که در صفت برتر است + (لە la = از) + اسمی که در صفت کمتر است + صفت +تر + (ە = a) برای نمونه:

- حەسەن لە حوسەین گەورە ترە Ḩasan la Ḩosayn gawratira = حسن از حسین بزرگتر است. ← حەسەن Ḩasan = حسن + لە la = از + حوسەین Ḩosayn = حسین + گەورە gawra = بزرگ + تر tir + / ە = a / = است.

- جوان لەپیر بە هێزترە. j'wān la pīr bahēztira = جوان از پیر به نیروتر است (جوان از

۱- به لهجهٔ موکریانی ئەوەندەی.

پیر نیرومندتر است) ←── جوان = jwān + له la = از + پیر pīr = پیر. به هێز (به + هیز hēz) bahez = به نیرو +تر tir + / ه = a / = است.

پس علامت صفت تفضیلی همانند فارسی امروز (تر) است با تفاوت در تلفّظ. و آن اینکه در کردی فتحۀ نخست آنرا ظاهر نمی‌کنند بلکه به سکون نزدیک و یـا دارای حرکت ربوده است. در کتاب «دستور زبان فارسی میانه» آمده است:

«صفت تفضیلی با اضافه شدن پسوند tar ـ به صفت عادی ساخته می‌شود».[1] امّا آوانوشت آن tir است زیرا (تر) به تلفّظ فارسی امروز را [illegible] می‌نویسند حال آنکه همه جا ([illegible]) آمده است. نمونه از همان صفحۀ همان کتاب:

saxttar = سخت‌تر ـ [که آوا نوشتش saxttir] باید باشد.

sabūktar = سبکتر ـ [که آوانوشتش sabuktir] باید باشد.

و در جای دیگر: [illegible] hūčihrtir = نکوروی‌تر (زیباتر).

۱-۲-۱۰-۹- ترکیب دیگر صفت تفضیلی به کـمک (تـا) شکـل مـی‌گیرد. بـدین صورت که به جای (له la = از)، (تا ta = تا) می‌گذارند و به همراه (اسم برتری‌پذیر) به آخر جمله‌اش می‌برند. دو نمونۀ زیر را باهم مقایسه فرمایید:

ـ شیرین له‌هیوا گه‌وره‌تره. Šīrīn la Hīwā gawratira = شیرین از هیوا بزرگتر است.

ـ شیرین گه‌وره‌تره تاهیوا. Šīrīn gawratira tā Hīwā = شیرین بزرگتر است تا هیوا.

در همین ترکیب هم می‌توان (له = la = از) را به جای (تا tā) به کار برد ولی عکس قضیّه صادق نیست یعنی در ترکیب نخست (تا) را به جای (از) نمی‌توان گذاشت.

۱۱-۹- صفت (برترین) یا صفت عالی

افزودن (ترین) به آخر صفت ـ مانند فارسی امروز ـ کاربرد همگانی دارد. با ایـن

۱- نقل از «دستور زبان فارسی میانه»، تألیف: ر.س. راستار گویوا. ترجمۀ دکتر ولی‌الله شادان‌پور. از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص ۷۲.

تفاوت که اینجا نیز (فتحهٔ نخست) آن آشکار نیست بلکه (حرکت ربوده) دارد یعنی (tirīn) است نه (tarīn) شاید هم بهتر است (t'rīn) آوانویسی شود. مانند:

ـ دەماوەند بەرزترین کێوی ئیرانە. Damāwand barztirn kēw ī ?ērāna = دماوند بلندترین کوه ایران است.

بەرزترین کێو barztrīn kēw = بلندترین کوه ⟵ بەرز barz = بلند + trīn =ترین + کێو[۱] kēw.

چنین می‌نماید که استفاده از ترکیب (ترین) از سدهٔ اخیر و با گسترش آموزش و پرورش نوین در کردی رواج یافته و از فارسی جدید گرفته شده و البتّه از شهرها اندک اندک به روستاها رفته باشد ... چرا که آشکارا می‌بینیم روستاییان هر اندازه از آشنایی با آموزش کلاسی و زبان فارسی دور هستند، به همان نسبت کاربرد این ترکیب در میانشان کمتر است. دیگر اینکه در ادبیّات و سروده‌های عامیانه و تک‌بیتی‌ها و (بیت‌ها = داستان‌های منظوم)[۲] که از قرن‌های گذشته سینه به سینه و نسل به نسل به ما رسیده است، از این ترکیب (ترین) نشانی نمی‌توان به دست داد. حال آنکه از روش باستانی ـ یا دست کم پیش از اسلام و فارسی میانه ـ که اینک بدان خواهیم پرداخت، همه جا نمونه فراوان است.

۱-۱۱-۹- (... تر از همه) = (... تر لەهەموو tir lahamū)

در نوشته‌های فارسی پیش از اسلام نشان (ترین) وجود ندارد. در متون پهلوی (یستّ īst) به جای آن به کار رفته.[۳] امّا روشی که امروز هم در کردی رواج و در متون پیش از اسلام و سده‌های نخستین اسلامی و تاکنون نیز کاربرد داشته است، این است که

۱- در لهجه‌های (سنه‌یی، کرماشانی و اورامی و شمال) کێف kēf = کوه و در لهجهٔ (سقزی، موکریانی و سلیمانیه) کێو kēw.

۲- داستانهای منظوم را که با آهنگ ویژه خوانده می‌شود، در کردی بیت bayt می‌گویند. که خود برای تحقیق و کنکاش سرفصل بسیار شیرینی است ...

۳- و گاه هم (tum). masist = از همه بزرگتر. vattartum = از همه بدتر.

صفت تفضیلی را به همراه (له هەموو la hamū = از همه) می‌آورند. صفت برتر ممکن است جلو و یا دنبال آن بیاید. یعنی (... ترله‌هەموو =...تر از همه) با (له‌هەموو ...تر = از همه ... تر) یکی است:

(بەرزترله‌هەموو barztir la hamū) = بلندتر از همه.

(له‌هەمووبەرزتر lahamū barztir) = از همه بلندتر.

این هر دو در فارسی هم معنا و مفادشان یکی است.

پیداست که (برتری‌پذیر) در ترکیب صفت عالی (تعدادی در برابر یکی) و جمع است که ممکن است به حالت مفرد (اسم جمع) و بدون نشان جمع به کار رود. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

الف ـ با ترکیب (ترین)

«تاران» گەورەترین شاری ئێرانە Tārān gawratrīn šarī Ērāna = تهران بزرگترین شهر ایران است.

گەورەترین شاری ئێران «تاران» ە. gawratrīn šārī Eērān Tārāna = بزرگترین شهر ایران «تهران» است.

«شار šār = شهر» اسم جمع است و بدون نشان جمع به حالت مفرد به کار آمده است حال آنکه می‌دانیم منظور تعداد زیادی شهرهای ایران در مقایسه با (تهران) می‌باشد.

گەورەترین شار gawratrin šār = بزرگترین شهر ←— گەورە gawra = بزرگ + ترین trīn =ترین + شار šar = شهر.

می‌بینیم (گەورەترین) و (شار) بدون هیچ‌گونه نشان به هم پیوسته‌اند. امّا اگر (شار = شهر) را جمع ببندیم، گاه به دنبالش / ی = ī / نشان اضافه پدید می‌گردد و در فارسی هم (کسره). مانند:

ـ گەورەترینی شارانی ئێران. gawratrīn ī šārānī E. = بزرگترینِ شهرهای ایران. گاه نیز در حالت اخیر (جمع معرفه) به کار می‌برند. (شارەکان šārakān) به جای (شاران):

ـ گــەورەترینی شــارەکــانی ئـێران .gawratrīn ī šarakān i E = بـزرگترین شـهرهای ایران.

ب ـ با ترکیب (... ترله هەموو = ... تر از همه) یا (لەهەموو ... تر = از همه ... تر)

اگر دو نمونهٔ اخیر را در این چارچوب پیاده کنیم چنین خواهیم داشت:

ـ گەورەترلەهەموو شارانی ئیران. gawratir la hamū šārān ī ?ērān = بزرگتر از همه شهرهای ایران.

ـ لەهەموو شارانی ئێران گەورەتر. la hamū šārāni ?ērān gawratir = از همه شهرهای ایران بزرگتر.

(شاران = شهرها) جمع (ان) واژهٔ (شار šār = شهر) است که با / ی = ī / نشان اضافه آمده است. ترکیب (مفرد) آن و همچنین ترکیب (نکره‌اش) بدینگونه است:

له هەموو شاری ئێران گەورەتر. la hamū šārī ?ērān gawratir = از همه شهر ایران بزرگتر.

ـ له هەموو شارێکی ئێران گەورەتر. la hamū šārēk ī ?ērān gawratir = از همه شهر ایران بزرگتر.

شارێکی ئیران šārēk ī E ←—— شار šār = شهر + (ئێک ēyk = نشان وحدت و نکره) + / ی = ī / نشان اضافه + ئێران = ایران.

در متون نثر فارسی تا سده‌های ۶ و ۷ هم شبیه این ترکیب زیاد است. چنانکه نوشته باشند: (بزرگتر شهرِ ایران) یا (بزرگترِ شهرهای ایران) = بزرگترین شهر ایران.

و بالاخره به نمونه زیر از (کارنامک اردشیر بابکان) به نقل از (دستور زبان فارسی میانه) توجّه فرمایید:

hač har kanik pat gēhān hučihtar ut veh.

بهتر و زیباتر از هر دختری در دنیا.[۱]

به کردی «له هەرچی که نیشک[۲] له جیهان دا) جوانتر و باش (تر)»

= از هرچه دختر در جهان زیباتر ... = از همه ... ها ... تر = از همه ... تر.

۱۲-۹- صفت افراطی

افراط در کیفیّت را می‌رساند. از آنجا که (صفت) در مواردی نقش (قید) را هم ایفا می‌کند می‌توان این دسته واژه‌ها را زیر عنوان (قید) هم درآورد. این (صفات) یا قیود در همه لهجه‌ها به کار می‌رود در حالی که بعضی از آنها در یکی دو لهجه کاربرد بیشتری دارد. در فارسی هم واژه‌های این راستا کم نیست مانند (بس، بسیار، خیلی، فراوان، زیاد، بیش از اندازه، خیلی زیاد و ...). و امّا در کردی (زۆر، یه کجار، خه یلیّ، فره، هەر، ئیتر، هەرئیتر، هەره و ...). و اینک نمونه‌ها:

در لهجه‌های (سقزی، سنه یی، موکریانی).

زۆر zōr ـ زۆر گەوره zōr gawra = بس بزرگ، خیلی بزرگ.

یه کجار yak jār ـ یه کجار سارد yakjār sārd = به یکبارگی سرد. خیلی سرد.

بێ ئەننازه bē?annāza ـ بێ‌ئەننازه تاڵ bē?annāza ṭāḷ = بی‌اندازه تلخ.

در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیه)

ئیتر ?ītir ـ ئیتر قورس ?itir qors = دیگر سنگین. باز هم، خیلی سنگین.

هەر har ـ هەر دوور har dūr = هر دور (هی hay دور) خیلی دور.

شاید همان (هەره) در لهجهٔ شمالی و در لهجهٔ اورامی است

هەر ئیتر har ?ītir = خیلی زیاد.

در لهجهٔ (سنه یی، کرماشانی، اورامی)

۱- به نقل از (دستور زبان فارسی میانه). ص ۷۳.

۲- به لهجهٔ (سنه یی، اورامی، کرماشانی) که نیشک و به لهجهٔ موکریانی و سلیمانیه (کئیر kīž) و به لهجهٔ شکاک (قز qiz).

خه‌یلیٚ xaylē = خیلی بی‌گمان همین (خیلی) فارسی است با / یای مجهول / در آخر
فره fra = فره گه‌رمه fra garma = خیلی گرم است.

نظامی گنجوی می‌فرماید:

کشــوری را دو پـادشه فـره است　　　در یکی تن یکی دل از دو بَه است

هه‌ره hara ـ هه‌ره به‌رز hara barz = خیلی بلند

در لهجهٔ (کردی شمال)

بجاست یادآوری شود که گوینده تمام لهجه‌ها تمام این واژه‌ها را درمی‌یابند (حالی می‌شوند) امّا کاربرد بعضی در یک لهجه بیشتر و در دیگری کمیاب وگاهی مانند (هه‌ره hara) در لهجهٔ غیر کردی شمال نایاب است (شاید بعلّت اینکه به (هه‌ر har) تبدیل شده است.

۱۳-۹- صفت نسبی

از ترکیب اسم یا صفت با (پسوند) صفت نسبی ساخته می‌شود کـه صـفت را بـه موصوف نسبت می‌دهد. به مهمترین این صفت‌ها اشاره می‌کنیم:

۱-۱۳-۹- پسوند / ی / . که به اسم (خاص) و (عام) و بیشتر بـه (اسـم خـاص) می‌چسبد. مانند: تارانی Tārānī = تهرانی ←── تاران[1] Tārān + / ی = ī / در ترکیب ژنی تارانی žin ī Tāranī = همسر (زن) تهرانی. و مانند:

حسه‌ینی H̥'saynī = حسینی. زمسانی zimsānī = زمستانی.

۲-۱۳-۹- پسوند (ئانه āna-) مانند:

منالاٚنه minā̰lāna(h) = بچگانه. شێرانه šērāna(h) = شیرانـه. (مـانند شیر). پـیاوانـه

۱- در رابطه با اتیمولوژی (تاران = تهران) و (توران) به پیوستی فصل مراجعه فرمایید. شمارهٔ ۹-۱۰ و ۹ پ. ص ۴۰۴.

p'yāwāna = مردانه. این پسوند صفت (همانندی) می‌سازد. شبیه پسوند (وَش) در فارسی و از جمله واژه‌های (شیروش، مهوش، خورشیدوش).

۳-۱۳-۹- پسوند (ئانیێ ānē- مختوم به / یای مجهول /). که باز هم مانند (انه = āna) صفت (مشابهت = همانندی)) می‌سازد با این تفاوت که جز در مواردی ویژه (لقب‌ها) بیشتر به صورت (صفت جانشین موصوف) به کار می‌رود. مانند ـ ژنانێ žinānē = (زنانه ـ زن صفت). کوڕانێ koṛānē = پسرانه (دختری که خلق و خوی پسر داشته باشد ـ). کچانێ kičānē = دخترانه (به طعنه به پسری گفته می‌شود که خلق و خوی دختر داشته باشد).

۴-۱۳-۹- پسوند (ئانی ānī-) که به اسم (و بیشتر به اسم معنی) می‌چسبد. مانند:
نوورانی nūrānī = نورانی ⟵ نوور nūr = نور + (anī-).
شەڕانی šaṛānī = جنگجو ⟵ شەڕ šaṛ = جنگ + (ئانی anī-).
پەرێشانی parēšanī = پریشانی، نەزانی nazānī = نادانی.

۵-۱۳-۹- پسوند (ā?ī?) که بیشتر به آخر صفت می‌چسبد. مانند: بەرزایی barzāyī = بلندی ⟵ بەرز barz = بلند + (ئایی āyī-).
ڕاسایی ṛāsāyī = هموای ⟵ ڕاس ṛās = راست / صاف + (ئایی āyī-)
چەورایی čawrāyī = چربی ⟵ چەور čawr = چرب + (ئایی āyī-).

۶-۱۳-۹- پسوند (yatī-) به دنبال اسم عام. مانند:
برایەتی brāyatī = برادری ⟵ برا birā = برادر + (یەتی yatī-).
ژنیەتی žinyatī = زنی / زنانگی ⟵ ژن žin = زن + (یەتی yatī-).
کچیەتی kičyatī = دختری ⟵ کچ kič = دختر + (یەتی yatī-).

۷-۱۳-۹- پسوند (ئەتی ati-) به دنبال اسم عام. مانند:
پیاوەتی pyāwatī = مردی / مردانگی ⟵ پیاو pyāw = مرد + (ئەتی atī-).
دزیەتی dizyati = (مالِ) دزدی ⟵ دزی dizī = دزدی + (ئەتی atī-).

۸-۱۳-۹- (پسوند āyatī-) به دنبال اسم عام و اسم معنی. مانند:
قەومایەتی qawmāyati = خویشاوندی ⟵ قەوم qawm = خویش + ... (ئایەتی āyatī-).
دۆسایەتی dōsāyatī = دوستی ⟵ دۆس dōs = دوست + (ئایەتی āyatī-).
خوشکایەتی xoškāyati = خواهری ⟵ خوشک xošk = خواهر + (ئایەتی āyatī-).
یادآوری: ترکیب‌های شمارهٔ ۴-۱۳-۹ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ با توجّه به نقشی که در جمله به عهده می‌گیرند، بدانگونه که پیشتر آمد، ممکن است حالت (اسم مصدر) را هم داشته باشند. چنانکه در نمونه‌های یاد شده، پەرێشانی parēšānī به معنای (پریشان بودن)، بەرزایی barzāyī = بلند بودن، کچیەتی kičyatī = دختر (باکره) بودن، پیاوەتی p'yāwatī = مردی و مردانگی از خود نشان دادن و بالاخره دۆسایەتی dōsāyatī به معنای (دوست بودن و دوستی کردن) هم به کار می‌رود. (نگ. به: ۲۴-۶ حاصل مصدر ص ۲۴۸).

۹-۱۳-۹- پسوند (ئن in- با حرکت ربودهٔ نخست و سکون دوم). به آخر اسم:
چڵکن čiḻkin = چرکین. گوشتن gōštin = فربه، چاق. گیزن gīzin = بچهٔ وز وزو و بهانه‌جو. کوڵکن koḻkin = پشمالو.

۱۰-۱۳-۹- پسوند (ین īn- ، با یای معلوم و سکون دوم) به آخر اسم. این ترکیب به حالت (اسم) و بیشتر برای غذاها (آش‌ها) به کار می‌رود. مانند:
- شەلەمین šalamīn = آش شلغم. بڕۆێشین birvēšīn = آش بلغور. نیسکین nīskīn = آش عدس. که به ترتیب از پیوند (شەلەم šalam = شلغم، بڕوێش birwēš = بلغور، نیسک nīsk

= عدس)، با (ین) حاصل می‌شود این نوع ترکیب را (اضافهٔ بیانی) هم می‌توان به شمار آورد. مانند: چێشتی شەلەمین čēšt ī šalamīn = آش شلغم. و دو نمونهٔ دیگر.

۱۱-۱۳-۹- پسوند (ینه īna-) به آخر اسم. مانند:
- پەشمینه pašmīna = پشمی. بەردینه bardīna = سنگی (از سنگ ساخته شده). گڵینه gilīna یا قوڕینه qorīna = ساخته شده از گِل. که از واژه‌های پەشم = پشم، بەرد = سنگ، گل یا قوڕ = گل، ساخته شده است.

۱۲-۱۳-۹- پسوند (ئنه a'na با حرکت ربوده یا سکون نخست).
نسبت ترکیب این پسوند به (ئن ۴-۱۲-۹) همانند نسبت (ئانێ ۳-۱۲-۹) به (ئانه āna ۲-۱۳-۹) می‌باشد. یعنی در موارد مشابه به (صفت جانشین موصوف) می‌شود. مانند:
جیقنه jīqina = بچه یا فرد لاغر و ضعیف (به طعنه گویند) ⟵ جیق jīq = جیغ + (ئنه a'na-). چڵکنه čilkina = فرد چرکی و کثیف ⟵ چڵک čilk = چرک + (ئنه a'na-). چڵمنه čilmina = بچه یا فردی که آب بینی ناشی از چرک سینوس‌هایش زیاد ترشح می‌کند ⟵ چڵم čilm = آب بینی + (ئنه a'na-).

۱۳-۱۳-۹- پسوند (ئەون awin-). ترکیبی همانند ترکیب پیش بدست می‌دهد مانند:
- قیزەون qīzawin چیزی که از دیدن آن حال آدم به هم بخورد (از ناتمیزی). کسی که از دیدن ناتمیزی بیشتر از دیگران حالش به هم بخورد. ⟵ قیز qīz = حالت دل به هم خوردن + (ئەون awin-). شەرمەون šarmawin = شرمو ⟵ شەرم šarm = شرم + (ئەون awin-). ڕقەون riqawin = کینه‌ورز ⟵ ڕق riq = کینه + (ئەون awin-).

۱۴-۱۳-۹- (ئۆک ōk-) به آخر (بن مضارع). مانند:

ـ لەرزۆک larzōk = همیشه لرزان ⟵ لەرز larz ((اینجا بن مضارع از (لەرزین larzīn = لرزیدن)) + ئوک ōk-. نەزوک nazōk = نازا ⟵ نە na = پیشوند برای نفی + (زا zā یا زای zāy = اینجا بن مضارع است. و با افکندن / واکه / ی آخر) + ئوک ōk.

۱۵-۱۳-۹- (ئەنۆک anōk-) به آخر (بن مضارع) مانند:

ـ ترسه نۆک tirsanōk = ترسو ⟵ ترس tirs (بن مضارع از ترسان tirsān و ترسین tirsīn) + (ئەنۆک anōk-). گرینۆک girīnōk = آدم یا بچهٔ دل نازک که زود به گریه بیفتد ⟵ گری girī (بن مضارع از گریان giryān و گرین girīn = گریه کردن) + (ئه نۆک).

۱۶-۱۳-۹- (ئۆڵە ōḷa-) به همراه (صفت). مانند:

ـ کزۆڵە kizōḷah = غمگین و کز کرده ⟵ کز kiz = افسرده + (ئوڵە ōḷa-) بیچکۆڵە[1] bīčkōḷah = کوچک، ریز ⟵ (بیچک bīčik که همان بووچک būčik است) + ئۆڵە ōḷa-.

نەرمۆڵە narmōḷa = چیزهای گرد و نرم ⟵ نەرم narm = نرم + (ئۆڵە ōḷa-).

یادآوری: از این پسوند برای (تصغیر و تحبیب) هم استفاده می‌شود که در عین حال (صفت) و یا (صفت جانشین موصوف) نیز می‌تواند باشد. مانند:

ناسکۆڵە naškōḷa = نرم و نازک ⟵ ناسک nāsik = نازک + (ئـوڵە). چنانکه بگویند: ((منالێ ناسکۆڵە m'nāḷē nāskoḷa = بچه‌ای نرم و نازک)).

۱۷-۱۳-۹- (ییله yīla-) به آخر (صفت). مانند:

ـ خڕیله xiṛīla = گرد، توپول (تپل) ⟵ خڕ xiṛ = گرد + (ییله īla-) که (خڕوڵە xiṛōḷa) و (خڕیلانه xiṛīlāna) هم می‌گویند.

ـ سریله s'rīla = زودرَم، ترسو ⟵ سر sir و سرکا ⟵ sir = ترسو، زودرَم + (ییله īla-).

۱- (بیچکۆلانه) در لهجهٔ (سنه‌یی) و (چکولانه čikōlāna) به لهجهٔ (سقزی، موکری، سلیمانیّه).

۱۸-۱۳-۹- (ئەڵە aḽa-) به آخر صفت. مانند:
ـ سووکەڵە sūkaḽa = نمونهٔ سبک‌وزن و کوچک از چیزی ⟵ سووک sūk = سبک + (ئەلە ala-). گردەڵە girdaḽa = گرد کوچک ⟵ گرد gird = گرد، توپی + (ئەڵە aḽa-).
فرق (گردەڵە girdaḽa) با (تۆپەڵە tōpaḽa):
۱ـ (گردەڵە) از (صفت + ئەڵە) ساخته شده ـ چنانکه اشاره شد. امّا (تۆپەڵە) از اسم (تۆپ tōp = توپ) + (ئەڵە).
۲ـ (تۆپەڵە) دانه‌های ریز و یا چیزی خمیر شده را گویند که در مشت و یا با دو دست گرد شده باشد مانند: تۆپەڵە بەفر. tōpaḽa bafr = گلوله برف. توپەڵە قوڕ tōpaḽa qoṛ گلوله یا مشت گل.
ولی (گردەڵە) مانند چوب که خرّاطی شود و یا گلولهٔ نخ و یا گردی مسطّح مانند گردی یقه (در دوختن پیراهن) و ...
باید گفت (پسوند)ها در زبان کردی زیاد هستند و نقش‌های گوناگون دارند که خود می‌تواند عنوان کتابچه‌ای باشد. و به جاست به همین اندازه بسنده کنیم.

۱۴-۹- صفت شمارشی (عددی)

که به دو دسته (ترتیبی) و (توزیعی) تقسیم شده است.

۱-۱۴-۹- صفت ترتیبی. از ترکیب (عدد + ئەم am- یا هەم ham-) درست می‌شود. که گاهی به دنبال آن / ی / می‌آید. یعنی (ئەمی amī- یا هەمی hamī-)[1] می‌شود. درواقع (ئەم am و هەم ham) معادل (اُم om-) و (ئەمی amī و هەمی hamī)[2] معادل (هُمین homin-) در فارسی است.
هنگامی که عدد به / واکه / ختم شود، برای پرهیز از جمع دو / واکه / به جای (ئەم

۱- یا (هەمین hamīn).
۲- یا (هەمین hamīn).

-am) که اوّلش / واکه / است از / هەم ham-) استفاده می‌کنند. مختوم به [واج]ها عبارتند از:

یه ک yak = یک. چوار čwār = چهار. پەنج panj = پنج. شەشش šaš = شش. حەوت[۱] hawt = هفت. هەشت hašt = هشت.

این اعداد در صفت ترتیبی (ئەم am- و ئەمی amī-) می‌گیرد. برای نمونه:

- یه کەم yakam = یکم ⟵ یه ک yak = یک + (ئەم am-) = (اُم om-).

یه کەمی yakamī = یکمین ⟵ یه ک yak = یک + (ئەمی amī) = (اُمین omīn).

- سی و چوارەم sī ū čwāram = سی و چهارم. سی و چوارەمی sī ū čwārāmi = سی و چهارمی.

- نۆسه دوو هەشتا و حەوتەمی nōsad ū haštā ū hawtamī = نهصد و هشتاد و هفتمی. یا نۆسه دوو هەشتا وو حەوتەم nō sadū haštaū hawtam و مختوم به واکه‌ها عبارتند از:

الف - دوو dū = دو. سێ sē = سه. نۆ nō = نُه. و هر عدد ترکیبی که یکانش به این سه ختم شود. مانند ۲۲، ۴۳، ۳۵۹ و ...

- دوو هەم dū ham = دوّم ⟵ دوو dū = ۲ + (هەم ham به جای ئەم am) = اُم om.

- سێ هەم sē ham = سوّم ⟵ سێ sē = ۳ + (هەم ham به جای ئەم am) = اُم om.

- نۆ هەم nō ham = نهم ⟵ نۆ nō = ۹ + (هەم ham به جای ئەم am) = اُم om.

و

دوو هەمین dūhamīn یا دووهەمی dūhamī = دوّمین

سێ هەمین sēhamīn یا سێ‌هەمی sēhamī = سوّمین

نۆ هەمین nōhamīn یا نۆهەمی nōhamī = نهمین

و در اعداد ترکیبی مانند:

- بیست و دوو هەم (هەمی، هەمین) bīstū dūham (hamī , hamīn)

۱- در لهجهٔ (سنه‌یی) و (کرماشانی) و (شاخهٔ شمالی) حەفت haft.

= بیست و دوّم (می مین) ـ بیست و دومین، بیست و دومی
ـ سێ سه دوو پەنجاوو نۆهەم sē sadū panjaū nō ham
و (۵۹ هەمی، ۵۹ هەمین) = سیصدوپنجاه و نهمین.
ب ـ از ده تا بیست که همه به / ە = a / ختم می‌شوند و همچنین (سی = ۳۰) و (پەنجا panjā = ۵۰)، (حەفتا haftā = ۷۰) و (هەشتا haštā = ۸۰) چون به / وا که / ختم می‌شوند همه به جای (ئەم am ، ئەمی، ئەمین)، (هەم ham ، هەمی، هەمین) می‌گیرند. نمونه‌ها:
ـ دەهەمی dahamī ، دەهەم daham ، دەهەمین dahamīm = دهم، دهمی، دهمین.
۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ... و ۱۹ نۆزدەهەم nōzdaham ، نۆزدەهەمی nōzdahamī ، نۆزدەهەمین nōzdahamīn = نوزدهم، نۆزدهمی، نوزدهمین.
ـ پەنجاهەم panjāham ، پەنجاهەمی hamī ... ، پەنجاهەمین hamīn ... = پنجاهم، پنجاهمی، پنجاهمین و ...

۲-۱۴-۹- صفت توزیعی. روش‌های این ترکیب عبارتند از:
۱-۲-۱۴-۹- با افزودن واحد شمردنی به عدد و تکرار آن. مانند:
ـ اگر واحد (نفر) باشد ـ دوونەفەر، دوونەفەر. dūnafar ، dūnafar = دو نفر، دو نفر.
ـ اگر واحد (دانه) باشد ـ سێ دانه، سێ دانه šē dāna ، šē dāna = سه دانه، سه دانه.
ـ اگر واحد (متر) باشد ـ چوارمتر، چوارمتر čwār metir, čwārmetir = ۴ متر، ۴ متر.
در فارسی گاهی (تا) را جانشین واحد می‌کنند. مانند:
دو تا دو تا، ۳ تا ۳ تا، ۴ تا ۴ تا ...
در کردی (به ba) می‌آورند:
یەک به یەک yak ba yak . دوو به دوو dū ba dū . سێ به سێ sē ba sē .

۲-۲-۱۴-۹- تکرار عدد بدون واسطه. در این روش عددهای (۱-۲-۳) شکل ویژه خود دارد که بدان اشاره خواهد شد. امّا از سه به بعد مانند:

- چوار چوار čwār čwār = چهار چهار (۴ تا، ۴ تا).
- پەنج پەنج panj panj = پنج پنج (۵ تا ۵ تا).
امّا سه عدد ۱، ۲، ۳:
۱- یه که یه که. yaka yaka = یکی یکی (یکان، یکان).
۲- دوان دوان. d'wān d'wān = ۲ تا ۲ تا، دوگانه دوگانه.
و اگر جفت باشد، دو وجووت، دووجوت. dū jūt dū jūt (حالت نخست تکرار واحد).
۳- سیان سیان syān syān = ۳ تا ۳ تا، سه گانه، سه گانه.
به نظر می‌رسد (یه که یه که yaka yaka) همان (یه کان یه کان yakān yakān) است که امروز هم - گرچه به ندرت - ولی نمونه دارد.[1]
در اینحالت (ان) جمع به عددهای (۱، ۲، ۳) افزوده و تکرار شده است. ولی همان‌گونه که گفته شد این روش برای اعداد بعد از سه به کار نمی‌آید.

۳-۲-۱۴-۹- صفت توزیعی کسری. مانند:

- نیوه نیوه nīwa, nīwa - نصفا نصف. سیٚ چاره ک سیٚ چاره ک sē čārak، سیٚ چاره ک sēčārak = $\frac{۳}{۴}$، سه‌چهارم. هەژده ک هەژده ک haždak haždak = هەشت یه ک.
هەشت یه ک = یک‌هشتم، یک‌هشتم. یا هەژده کی، هەژده کی.

۱۵-۹- صفت اشاره

صفت اشاره به دو بخش تقسیم می‌شود: اشاره به نزدیک، اشاره به دور. و اینک شرح هر کدام.

۱-۱۵-۹- اشاره به نزدیک. عبارتند از:

۱- در یکی از آوازهای (تایەر توفیق) به نام (ساقی دەرویشان = ساقی درویشان) می‌شنویم: «لەبەندی چاروٚکیٚ یه کان یه کان، یه کان یه کان، دەودرن تەماشای کەن».

ئەم am؟ ، ئەمە ama؟- ئائەم āam؟ ، ئائەمە āama؟. برای نمونه:

ـ ئەم دەوریە. am dawrya؟ = این بشقاب ⟵ ئەم am؟ = ایـن + دەوری dawrī = بشقاب + / ه = a / نشان معرفه.

ـ ئەم کلکه وانه.[1] am kilkawānah؟ = این انگشتر ⟵ ئەم am؟ = این. کلکەوانه kilkawāna = انگشتر + / ه = a / نشان معرفه.

(ئەم am؟) همیشه با (اسم) بکار می‌رود. به هنگامی که جانشین اسم شود، به (ئەمە ama؟) تبدیل می‌گردد و فرض کنیم عینکی راکه برایش خریده است می‌خواهد تحویل دهد.

ـ با (ئەم am؟): «ئەم چەشمه کەم[2] بۆتۆسەند[3]. am čašmakam bō tō sand؟» = این عینک (را) برای تو خریدم.

ـ با (ئەمە ama؟): «ئەمەم بۆ تۆ سەند. amam bō tō sand؟» = این (را) برای تو خریدم.

یا: «تۆ ئەمەت گەرەک بوو. tō ?amat garak bū» = تو این (را) می‌خواستی.

۱-۱-۱۵-۹- (ئائەم ā am؟) برای تأکید و در فارسی معادل است با (همین، ها! این) و مانند (ئەم am؟) با اسم بکار می‌رود. مانند:

ـ ئا ئەم سەعاتە. ā ?am saʔāta؟ = (ها این ساعت، همین ساعت) ⟵ ئائەم āam؟ = (ها این، همین) + سەعات sa?āt = ساعت + / ه = a / = نشان معرفه.

(ئا ئەمە ā ama؟) بدون اسم می‌آید. هنگامی که ساعت را در دست دارد می‌گوید: «ئائەمەم پەسەن ā?ama m pasan kird؟ = ها این (را) پسندیدم».

اگر با (ئائەمە) اسم بیاورد، ترکیب نادرست خواهد بود. دلیلش اینست که / ه = a /

۱- به لهجهٔ موکریانی (ئەنگوستیله) و به لهجهٔ سنه‌یی (ئەنگوسیله).

۲- (چەشمک) و (چاویلکه čāwīlka) دو واژه کردی برای (عینک) است که جوانان از بکار بردن آن خودداری می‌کنند!

۳- به لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیه): «بۆتوم کڕی bōtōm kirī».

نشان معرفه به آخر (ئەم) چسبیده، (ئەمە) شده و آوردن (اسم) ضروری نیست. عکس قضیّه هم درست است. یعنی اگر (ئەم) را با (اسم) به کار ببریم آنگاه / ە = a / نشان معرفه به (اسم) می‌چسبد و (ئەم) بدون (اسم) همراه با نشان معرفه نادرست خواهد بود.

فرض کنیم ساعت را در دست دارد و می‌خواهد تحویل بدهد.

- با (ئەم am?): ئەم سەعاتە بۆ تۆ. ?am saʕāta bō tō. = این ساعت برای تو.

- با (ئەمە ama?): ئەمە بۆ تۆ. ?ama bō tō. = این برای تو.

بعبارت دیگر (ئەم am?) نیاز به / ە = a / معرفه دارد. اگر با اسم بیاید نشان معرفه بناچار به (اسم) می‌چسبد و اگر بدون اسم بیاید، در آخر خودش ظاهر می‌شود.

۲-۱-۱۵-۹- (ئەم am?) گاه در اشاره به انسان به کار می‌رود. ولی (ئەمە āma?) در اشاره به انسان حالت توبیخ و یا اهانت دارد. مگر آنکه گوینده بی‌خبر باشد.

۳-۱-۱۵-۹- (ئەم am?) و نشان جمع

در ترکیب (ئەم + اسم) نشان جمع به اسم می‌چسبد و / ە = a / معرفه بدنبال آن ظاهر می‌شود. امّا اگر تنها و بدون اسم بکار آید، نشان جمع و سپس / ە = a / پدید می‌گردد. مانند:

- ئەم قەڵەمانە ?am qaḷamāna = این قلم‌ها ⟵ ئەم am? = این + قەڵەم qaḷam = قلم + (ان) نشان جمع + / ە = a /.

- ئەمانە ?amāna = این‌ها ⟵ ئەم am? + (ان = ān) نشان جمع + / ە = a /.

در لهجهٔ (سنەیی) در این ترکیب (گەل gal) به اسم می‌چسبد ولی برای غیر اسم و هنگامی که (ئەم) تنها بکار رود از نشان جمع (ان) استفاده می‌شود.

ئەم قەڵەم گەلە[1] ?am qaḷam gala = این قلم‌ها ⟵ (ئەم) = این + قەڵەم = قلم +

۱- ئەم قەڵەم ەلە ?am qalam ala هم می‌گویند.

گەل gal = نشان جمع + / ه = a /.
به همین منوال (ئائەم ?ā?am) نشان جمع را به اسم می‌دهد ـ زیرا بدون اسم به کار نمی‌رود. ولی (ئەئامە ?ā?ama) خود نشان جمع و / ه = a / را می‌گیرد.

۴-۱-۱۵-۹- ئاوا ?āwā ، ئەئاوا ?a?āwā ، ئا ئاووا. ?ā āwwā به معنای چنین یا چنان، این چنین یا آنچنان، ها این چنین یا ها آنچنان در اشاره به احوال، راه و روش، جریان امور و ... به کار می‌رود. هم برای اشاره به دور و هم برای اشاره به نزدیک. مانند:
ئاوا بوو شەڕەکە ?ā wā bū šaraka = این چنین یا آنچنان بود (جریان) جنگ. و گاه برای تأکید:
ئە ئاووا بی‌بەسە. ?a ?āw wābī basa این چنین ببند (ش).
و گاه در مقام تأیید: ئە ئاووا. ?a?āwwā =که اینطور! و یا در مقام تأسّف و تعجّب و گاه تحسین و یا توبیخ ئە ئاووەها! ?a?āw wahā .

۲-۱۵-۹- صفات اشاره به دور. و آنها عبارتند از:
ئەو ?aw = آن، او. ئائەو ?ā aw = ها آن، هائەو hā ?aw = ها آن.
ئەوە ?awa = آن. ئائەوە ?ā ?awa هائەوە hā?awa = ها آن، (که به تو نزدیک و از من دور است). هۆهۆ ... ئەو ... hō hō ?aw ها آن (که از هر دوی ما دور است).

۱-۲-۱۵-۹- (ئەو ?aw) و (ئائەو ?ā?aw) همیشه با (اسم) می‌آید و به آخر اسم هم باید / ه = a / معرفه افزوده شود و به همین گونه (هائەو hā?aw).
این هر سه هم برای غیرجاندار و هم برای جاندار و هم برای انسان به کار می‌رود. مانند:
ـ برای بیجان: ئەو مێزە. ?aw mēza = آن میز ← ئەو = آن + مێز = میز + / ه = a /.
ـ «جاندار: ئائەو کەوە. ?ā ?aw kawa = ها آن کبک ← ئائەو = ها آن + کەو =

کبک + / ه = a / .

- «انسان: ئەو کوڕه ?aw kora = آن پسر ⟵ ئەو = آن + کوڕ = پسر + / ه = a / .

۱-۱-۲-۱۵-۹- (ئەو ?aw) شناسه (ضمیر) سوم شخص.

(ئەو ?aw) به تنهایی و بدون اسم، شناسه (ضمیر) سوم شخص مفرد از شناسه‌های ناپیوسته (منفصل) فاعلی هم هست. (من min = من، تۆ tō = تو، ئەو ?aw = او - ئێمه ?ēma = ما، ئێوه ?ēwa = شما، ئەوان ?awān = آنان، آنها، ایشان).

ئائەو ?ā ?aw یا هائەو hā ?aw (هر دو) = ها آن، هم با اسم و مانند (ئەو) برای جماد، نبات، حیوان و انسان هم به کار می‌رود. نمونه:

- ئا ئەو گویزه. ?ā ?aw gwēza = ها آن گردو ⟵ ئائەو ?ā ?aw = ها آن + گوێز = گردو + / ه = a / .

- هائەوکۆتره. hā ?aw kōtira = هاآن کبوتر ⟵ هائەو hā?aw = ها آن + کۆتر = کبوتر + / ه = a / .

- ئائەوکچه. ?ā ?aw kiča = هاآن دختر ⟵ ئائەو ?ā ?aw = هاآن + کچ kič = دختر + / ه = a / .

۲-۱-۲-۱۵-۹- هرچند این تفکیک وظیفه در جایی ثبت و یا بدان اشاره نشده امّا اندک توجّهی به نحوهٔ کاربرد آنها نشان می‌دهد که (ئەو) برای اشارهٔ به دور با فاصلهٔ معمولی، (ئائەو، هائەو) برای فاصله‌ای که از گوینده دور و به شنونده نزدیکتر است و یا فاصله از هر دو مساوی است، و برای چیزی که از دسترس هر دو (گوینده و شنونده) خیلی دور باشد (هۆئەو hō ?aw ، هۆهۆئەو hōhō ?aw و ئەهاها ?a hāhā) به کار می‌رود. این صفات اشاره هم همواره با اسم بکار می‌روند.

۲-۲-۱۵-۹- (ئەوه ?awa) ، (ئائەوه ?ā ?awa)، (هائەوه hā ?awa)، (هۆئەوه hō ?awa)

به معنای (آن، همان، ها همان، ها آن) همه به تنهایی و بدون اسم به کار می‌روند. زیرا آنگونه که در (اشاره به نزدیک) اشاره شد اینها خود / ه = a / نشان معرفه به آخر دارند و آوردن اسم به همراهشان نادرست است. نمونه‌ها:

ئەوە ـ ئەوە دانێ. ʔawa dānē = آن (را) بگذار ⟵ ئەوە ʔawa = (ئەو + / ه = a /) = آن (را)، دانێ dānē = بگذار.

ـ گاه نیز به آخر (ئەوە ʔawa)، یيتر yītir = دیگر، می‌آید. دو واکه هنگام ترکیب به هم می‌پیوندند و (ئەویتر ʔavītir) بدست می‌آید.[1] [و = w] هم در مجاورت / واکهٔ / بعدی به / v / تبدیل شده است.

نمونه برای (ئائەوە ʔāʔawa) یا (ئەئەوە ʔaʔawa) هر دو به معنای (همان):

ـ ئا ئەوەهەڵ گرە. ʔā ʔawa haḷ gira = هاآن را بردار. هەڵ گرە = بردار.

ـ ئە ئەوە هەڵ گرە. ʔā ʔa ʔawa haḷ gira = همان را بردار. هەڵ گرە = بردار.

۳-۲-۱۵-۹- نشان جمع و صفت‌های اشاره به دور.

درست همانند آنچه دربارهٔ صفت‌های اشاره به نزدیک گفته شد، هرگاه ترکیب‌های یاد شده با اسم به کار رود نشان جمع به (اسم) می‌چسبد و به دنبالش / ه = a / می‌آید. و اگر بدون اسم به کار رود نشان جمع به آخر (صفت اشاره)، پیش از / ه = a / جای خواهد داشت.

۳-۱۵-۹- صفات اشاره مرکّب

(ئەمی‌تر ʔamītir) = این دیگر (ایندگر)، (ئەوی‌تر avītir = آن دیگر (آندگر)، (هی‌تر hītir) یا (هینی‌تر hīnītir) = باز هم دیگر.

این صفت‌ها همواره تنها و بدون اسم به کار می‌روند. ترکیب آنها چنین است:

۱- به لهجهٔ (موکریانی ـ سلیمانیّه): ئەوی دیکە ʔav ī dīka نگ. به: ۳-۳-۱۵-۹.

ـ ئه‌می‌تر amītir? = این دیگر ⟵ ئه‌م am? = این + / ی = ī / نشان اضافه (تخصیصی + تر tir ≠ معادل (دیگر).

ئه‌ڤی‌تر avītir? = آن دیگر ⟵ ئه‌و[1] aw? = (آن، او) + / ی = ī / نشان اضافه (تخصیصی) + تر tir ≠ معادل (دیگر).

ـ هی‌تر hītir یا ئی‌تر ītir? که درواقع کوتاه شده (مخفّف) هینی‌تر.[2]

hīn ī tir ⟵ hin این (هی، ئی) مخفّف آنست. + / ی = i / نشان اضافه (تخصیصی) + تر tir ≠ دیگر.

۱-۳-۱۵-۹- (ئه‌می‌تر) و (ئه‌وی‌تر) هنگامی به کار می‌رود که انتخاب (یکی از دوتا) مورد نظر باشد. امّا (ئی‌تر، هی‌تر و هینی‌تر) معادل (دیگر) و معادل این است که بگویند «باز هم ...» بیست تا را تحویل گرفته و باز هم می‌خواهد و می‌گوید: «هی‌تر هه‌یه؟ hī tir haya?» = باز هم هست؟. یعنی برای بیش از دو تا.

۲-۳-۱۵-۹- (یان yān) به آخر صفت‌های مرکّب.

ـ ئه می تریان am ī tir yān? = این یکی دیگرشان ⟵ انتخاب یکی از دوتا.

ـ ئه وی تریان av ī tir yān? = آن یکی دیگرشان (از دو تا، آن نه، آن یکی) امّا (هینی‌تر) وکوتاه شده‌اش (هی‌تر، ئی‌تر) بدینگونه (یان) نمی‌گیرد و اگر بگیرد (یان) شناسه (ضمیر) سوم شخص جمع از ضمیرهای (مفعولی ـ اضافی) پیوسته است.[3]

ـ هی تریان هه‌یه؟ hī tiryān haya یعنی: (آنها، ایشان) باز هم از این دارند؟

۱- بعد از (ئه‌و aw?) واکه (ی = ī) درآمده و [w] به /v/ تبدیل شده است.

۲- در لهجهٔ سنه‌یی نشان اضافه را می‌اندازند و می‌گویند «هین‌تر hin tir».

۳- شناسه (ضمیر)های پیوسته (مفعولی ـ اضافی) در فارسی عبارتند از: م، ت، ش ـ مان، تان، شان. و در کردی: م، ت، ی ـ مان، تان، یان.

۳-۳-۱۵-۹- در لهجهٔ (موکریانی و سلیمانیّه) به جای (تر tir) یاد شدهٔ بالا که در لهجهٔ سقزی و سنه‌یی به کار می‌رود (دیکه dīka) که به (دیگر) بسیار نزدیک است و (دی dī) وجود دارد:

- ئه‌می دیکه ?am ī dīka = این دیگر (ی) ← ئه‌م ?am = این + / ی = ī / + دیکه dīka = دیگر.

- ئه‌ڤی دیکه ?av ī dīka = آن دیگر ← ئه‌و ?aw = آن + / ی = ī / + دیکه dīka = دیگر.

- ئی دیکه ?ī dīka = (از) این دیگر (باز هم) ← ?=ē + / ی = ī / + دیکه dīka = دیگر.

(دیکه dīka) در همین لهجهٔ موکریانی کوتاه شده (مخفّف) هم دارد و آن (دی dī) است. سه نمونهٔ بالا به شکل زیر هم به کار می‌رود.

ئه‌می‌دی ?am ī dī [۱] = ئه‌می دیکه. ئه‌ڤی دی[۲] ?av ī di = ئه‌وی دیکه. ئی‌دی ?īdī = ئی‌دیکه.

۱۶-۹- صفت پرسشی. که از چگونگی، نوع، مقدار موصوف پرسش می‌کند، مهمترین آنها عبارتند از:

چۆن؟ čōn = چگونه؟. (چه‌ن؟ čan ، چه‌نه؟ čana ، چه‌نی čanē) = چند؟. (کام؟ kām ، کامه؟ kāma). چ ?č = چه؟

و اینک اندک اشاره‌ای به هر کدام:

- چۆن čōn. برای پرسش از کیفیّت: چۆن هاتی؟ čōn hātī = چگونه آمدی؟ چطور

۱- (ئه‌می دی) در قالب فعل ماضی معنای (مرا می‌دید = او مرا می‌دید) را هم دارد. بافت دو ضمیره که انشاا... در مجلد دوم این کتاب بدان خواهیم پرداخت - از گونه‌های تصریف که از نظر محقّقان بدور و از باستان به یادگار مانده است.

۲- مانند ۱ = او را می‌دید.

آمدی؟

در لهجهٔ (سنه‌یی) چلۆن؟ č'lōn می‌گویند. (چۆن، چلۆن) گاه معنای (بدانگونه بدانسان) نیز دارد. برای نمونه:

(چۆن) یا (چلۆن) زه‌رده واله بابه که سێکۆ ... čōn) یا (č'lōn) zardawāla bā ba kasēkō)

= (چگونه)، (چسان) = بدانسان، بدانگونه که زنبور کسی را نیش بزند ...

در «بند هشتن» در قالب معنا و مفهوم فوق واژهٔ (čiyōn) به فراوانی به کار رفته است. به دو نمونه زیر از (بندهش هندی) توجّه فرمایید:

... be tarsīd čiyōn mēš az gurg.(۱)

بترسید چنانکه میش از گرگ.

اکنون چون مگس ... ... ēdōn čiyōn magas ...(۲)

ـ چه‌ن čan؟ ، چه‌نێ čanē؟ = چند (چه اندازه؟)؟، چه مقدار؟

چه‌ن čan بیشتر همراه (واحد) می‌آید. مانند:

ـ چه‌ن کیلۆ؟ čan kīlō? = چند کیلو؟. چه‌ن وه‌رق؟ čan waraq = چند ورق؟

چه‌نێ؟ čanē همیشه بدون واحد بکار می‌رود و برای (مقدار) است. گرچه جواب آن ممکن است با (واحد) باشد. مقایسه فرمایید:

ـ چه‌ن کیلو نیسک؟ čan kīlō nīsk? = چند کیلو عدس؟

ـ چه‌نێ نیسک؟ čanē nisk? = چه مقدار عدس؟

پیداست جواب اوّلی با واحد است. چنانکه بگوید «یک کیلو». ولی جواب دوّمی هم می‌تواند با (واحد) باشد و هم بدون واحد. «مقداری، کمی، خیلی کم و ...».

در لهجهٔ (موکریانی، سلیمانیّه)، آخر (چه‌ن) اغلب (غنّه) می‌شود. (چه‌نێ) نیز (چه‌نده čanda) تلفّظ می‌شود. چنانکه گویند «چه‌نده جوانه čanθa j'wāna(h) = چه زیباست؟!».

۱- آوانویسی از بندهش هندی ـ رقیه بهزادی ـ ص ۹ س ۱.

۲- همان منبع. همان ص. س ۴.

ـ کام؟ kām، کامه؟ kāma.
(کام) با اسم می‌آید. مانند: کام دووکان؟. kām dūkān = کدام دکان (مغازه)؟.
(کامه) گویی همان (کام) + / هـ = a / معرفه است و با اسم به کار می‌رود.

۱-۱۶-۹- (یان yān) شناسه (ضمیر) سوم شخص جمع[1] به دنبال (کام) و (کامه)
ـ کامیان kāmyān = کدام‌شان؟ از میان یک گروه.
ـ کامه یان kāmyān = کدام یکیشان؟ از میان یک گروه.
ـ چ čʾ = چه؟ برای پرسش از چگونگی.
چ کارێکه؟ čʾ kārēka = چه کاری است؟
یادآوری: پیداست (ادات پرسش) بیشتر از این تعداد است. ولی از میان آنها چندتای یاد شده کاربردشان به عنوان صفت اشاره از سایرین بیشتر است.

۱۷-۹- صفات تعجّبی

از میان (ادات تعجّب) بیشترشان تحت این عنوان درمی‌آید و مهمتر آنها عبارتست از:

چۆن؟! čōn = چطور؟!. جاچۆن؟! jāčōn?! = چطور مگر؟!.. که‌ی؟ kay = کی؟ که به لهجهٔ موکریانی (که‌نگێ؟! kangē = چه هنگام؟)[2] می‌گویند. چه‌ن čan = چند؟ و چه‌نێ čanē ؟.

کاربرد این دسته صفت‌ها در جمله، همانند صفت‌های پرسشی است و از طرز ادای سخن می‌توان تشخیص داد که مقصود گوینده (پرسش) است یا (تعجّب). با این توضیح بهتر است از ذکر نمونه چشم‌پوشی کنیم.

۱- نگ. به: پاورقی (یان) شمارهٔ (۲-۳-۱۴-۹).
۲- انگار (که‌نگی) و (چه هنگام) ابدال یافتهٔ یکدیگرند.

بخش دهم

۱۰- صفت فاعلی و صفت مفعولی

بحث دربارهٔ (صفت فاعلی) و (صفت مفعولی) را به لحاظ نکته‌های تازه‌ای که تاکنون از دید محقّقان بدور مانده است و همچنین به لحاظ اهمّیتی که دست‌آوردهای این کنکاش در پرتوافکنی بر بعض زوایای تاریک دستور زبان فارسی هم می‌تواند داشته باشد، به سه بخش جداگانه به ترتیب زیر اختصاص داده‌ایم:

الف: نگاهی به نکات مشترک دربارهٔ (صفت فاعلی) و (صفت مفعولی).

ب: صفت مفعولی.

ج: صفت فاعلی.

۱-۱۰- صفت فاعلی و صفت مفعولی ـ اسم فاعل و اسم مفعول

گفته می‌شود که در پارسی باستان و فارسی میانه، (اسم فاعل) و (اسم مفعول) ساختی متمایز از هم نداشته‌اند. در سال‌های اخیر بر محقّقان آشکار شده است که در فارسی امروز هم ساخت (صفت مفعولی) از فعل‌های لازم خود معنای (فاعلی) دارد. مانند:

ایستاده، رفته، آمده، خوابیده، دویده، ریخته، گریسته ... [۱]

در سال‌های اخیر در کتاب‌های درسی دبیرستانی دستور زبان فارسی، در رابطه با تفاوت معنا و مفهوم (ساخت صفت مفعولی) از (فعل‌های لازم) با همین ساخت از

۱- اینجانب این نکته را نخستین بار از استاد و محقّق ارجمند جناب آقای دکتر خلیل خطیب رهبر در کلاس درس دستور زبان فارسی در سال ۱۳۴۴ دریافت کردم.

(فعل‌های متعدّی) به دو ویژگی زیر اشاره شده است:

۱ـ اینکه ساخت (صفت مفعولی) یا (اسم مفعول) از مصدرهای (لازم) همان‌گونه که اشاره شد مفید معنای (فاعلی) است.

۲ـ اینکه به آخر آنها (شده) را نمی‌توان افزود. حال آنکه افزودن (شده) به آخر اسم مفعول از مصدرهای متعدّی مفهوم را روشنی بیشتری هم می‌بخشد.[۱]

در نمونه‌های بالا که از مصدرهای لازم (ایستادن، رفتن، آمدن، خوابیدن و ...) گرفته شده است، (شده) به آخر آنها نمی‌توان افزود. چنانکه می‌دانیم ایستاده شده، رفته شد، آمده شده، و ... نیامده است. در حالی که (شده) به آخر (اسم مفعول) از مصدرهای (متعدّی) معنا و مفهوم را کاملتر هم می‌کند. مانند:

نوشته شده، کُشته شده، پذیرفته شده، شسته شده، فروخته شده و ...

امّا این قاعده در بعض (ترکیب‌های اسم مفعولی) عمومیّت خود را از دست می‌دهد. برای نمونه (خورده) صفت مفعولی از مصدر متعدّی (خوردن) است و افزودن (شده) به آخر آن (خورده شده) مفهوم و معنایش را کاملتر هم می‌کند. امّا در ترکیب (کتک خورده) معنای مفعولی دارد و در ترکیب (رطب خورده) معنای فاعلی:

«رُطب خورده منع رُطب چون کند؟»

و بر همین قیاس (بسته) صفت مفعولی یا اسم مفعول از مصدر متعدّی (بستن) که می‌توان (شده) به آخرش افزود (بسته شده). ولی در ترکیب (دست بسته) معنای مفعولی و در ترکیب (دلبسته = عاشق) معنای فاعلی دارد. و نمونه‌های دیگری از قبیل: پا شکسته، رنگ باخته، تب کرده، کام یافته و ... می‌توان گفت. در پاره‌ای موارد نکته بقدری باریک است که شکاف و مرزی نمی‌پذیرد.

در صفحه‌های آتی خواهیم دید که در زبان کردی مانند بسیاری موارد دیگر در مورد

۱- ر.ک. به: ص ۵۰ کتاب دستور زبان فارسی. سال چهارم آموزش متوسّطه. فرهنگ و ادب شمارهٔ ۳۱۲ سال ۱۳۷۱ مؤلّفان دکتر حسن احمدی گیوی و دکتر حسن انوری.

(صفت فاعلی) و (صفت مفعولی) نیز روال (پارسی باستان) و (فارسی میانه) هنوز پابرجاست.

۲-۱۰- فعل لازم و فعل متعدّی (در فارسی)

در کتاب «دستور زبان فارسی پنج استاد» فعل‌ها را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: لازم، متعدّی، هم لازم و هم متعدّی. دستهٔ اخیر به فعل‌هایی گفته می‌شود که گاه لازم و گاهی متعدّی هستند.(۱)

فعل لازم فعلی است که در جمله برای اتمام معنا نیازی به ذکر مفعولش نباشد. چنانکه بگویند: علی رفت یا آمد، خندید و ...

فعل متعدّی فعلی است که برای تکمیل معنا به ذکر مفعولش نیاز محسوس باشد. مانند خورد، نوشت، گفت ... از مصدرهای (گفتن، نوشتن، گفتن و ...) چنانکه مثلاً باید گفت: علی میوه خورد، نامه نوشت، سلام گفت و ...

در زبان فارسی با (اندن، انیدن) مصدرهای لازم را متعدّی می‌سازند. بدینگونه که (اندن ـ انیدن) را به (ریشهٔ فعل لازم) و یا به (بن مضارع) آن می‌افزایند. مانند:

دو√ از مصدر (دویدن) + (اندن ـ انیدن) ⟵ دواندن، دوانیدن.

خند√ از مصدر (خندیدن) + (اندن ـ انیدن) ⟵ خنداندن، خندانیدن.

جنب√ از مصدر (جنبیدن) + (اندن ـ انیدن) ⟵ جنباندن، جنبانیدن.

پر(ی)√ از مصدر (پریدن) + (اندن ـ انیدن) ⟵ پراندن، پرانیدن.

گاه فعل‌های متعدّی را هم در قالب بالا می‌ریزند. چنانکه (خوراندن، خورانیدن) از مصدر متعدّی (خوردن)، (پوشاندن، پوشانیدن) از مصدر متعدّی (پوشیدن).

شمار اینگونه فعل‌ها اندک است و بیشتر فعل‌های متعدّی را نمی‌توان در چارچوب (اندن ـ انیدن) جا داد. مانند:

۱- ر.ک. به «دستور زبان پنج استاد». جلد نخست. ص ۱۱۱.

خواندن، نهفتن، جستن، کاستن، اندودن، افزودن ... گاهی هم از (اندن ـ انیدن) تنها یکی کاربرد دارد. مانند:

(نمایاندن) از مصدر (نمودن)، (شکاندن) از مصدر (شکستن)، (رویاندن) از مصدر (روییدن) که نمایانیدن، شکانیدن، رویانیدن از آنها نیامده است.

در مجلّد بعدی این کتاب انشاالله در این رابطه به گستردگی سخن خواهیم گفت و به بررسی نکات تازه‌ای از ساختار مصدر در زبان فارسی و همچنین ساخت‌های بازیافتهٔ پارسی باستان و فارسی میانه در زبان کردی خواهیم پرداخت. غرض از این اشارهٔ اندک گشودن دریچه‌ای بود که در یک جمله به (وجود چند مصدر از یک ریشه در زبان فارسی) اشاره‌ای شده باشد، تا به همین‌گونه و باز هم به اختصار به (ساختار مصدر در زبان کردی) نگاهی افکنده باشیم.

۱-۲-۱۰- فعل لازم و فعل متعدّی، در زبان کردی

در زبان کردی، اینکه فعل لازم باشد یا متعدّی، در شکل ساخت و تخصیص شناسه (ضمیر) ها نقش تعیین‌کننده دارد.

با افزودن (انن ānin-)[1] به ریشهٔ فعل لازم مصدر آنرا متعدّی می‌سازند. مانند:

تۆر √ از مصدر تۆران tōrān = قهر کردن + (انن ānin) ⟵ تۆرانن tōrānin = تاراندن.
برژ √ birž از مصدر برژان biržān = برشته کردن + (انن) ⟵ برژانن biržānin = برشته کردن. لەق √ laq از مصدر لەقان laqān = لق بودن + (انن) ⟵ لەقانن laqānin = لقاندن.
√ čir از مصدر چڕان čirān = گسستن + (انن) ⟵ چڕانن čirānin = گسلاندن.

ساخت‌ها گاه آنچنان به هم نزدیکند که بی‌گمان هر ناآشنایی را می‌تواند به اشتباه بیندازد. چنانکه چەرخیم čarxīm = چرخیدم «(لازم)»، چەرخام čarxām ≠ چرخیدم «(هم لازم و هم متعدّی)»، چەرخیام čarxyām = چرخانده شدم «(متعدّی)» چەرخانم čarxānim =

۱- در لهجهٔ (موکریانی) و سلیمانیّه (اندن āndin-).

چرخاندم. به ترتیب از مصدرهای (چەرخین، چەرخان، چەرخیان، چەرخانن). نمونهٔ دیگر:

از ریشهٔ گۆڕ √gōr چهار مصدر به ترتیب زیر موجود است:

۱ـ گۆڕان gōrān = تغییر کردن، عوض کردن (یا شدن).

۲ـ گۆڕین gōrīn = تغییر دادن.

۳ـ گۆڕانن gōrānin = عوض کردن.

۴ـ گۆڕیان gōryān = عوض شدن.

و ساخت اوّل شخص مفرد ماضی ساده از آنها چنین می‌شود:

۱ـ گۆڕام gōrām = عوض کردم (یا شدم) هم لازم، هم متعدّی.

۲ـ گۆڕیم gōrīm = عوض کردم «متعدّی».

۳ـ گۆڕانم gōrānim = (این ساخت از این مصدر کاربرد بسیار اندک دارد) = عوض کردم. (متعدّی)

۴ـ گۆڕیام gōryām = عوض شدم. (لازم)

با یادآوری اینکه وعدهٔ بحث لازم و کافی در این رابطه را به مجلّد بعدی این کتاب افکنده‌ایم، باز هم با رعایت کامل اختصار به عنوان بعدی می‌پردازیم.

۳-۱۰- ساختار مصدر در زبان کردی (سۆرانی)

در زبان کردی (سۆرانی) مصدر به (ان ān- انن ānin-[1] ین in- یان yān) و تعداد اندکی هم به (دن din- تن tin) پایان می‌پذیرد.

تحقیق و بررسی‌ها ما را به این نتیجه رسانده است که از یک ریشه √ چهار مصدر و یا سه مصدر بدست می‌آید و هر کدام درجه‌ای از مفهوم همان مصدر را می‌رساند. گروهی (بیشتر از $\frac{1}{4}$ و کمتر از $\frac{1}{3}$) شمار مصدرها ـ و یا به اصطلاح آماری (جامعهٔ مصدرها) ـ دو

۱- در لهجهٔ (موکریانی) و (سلیمانیّه) اندن āndin-.

مصدری هستند. یکی لازم و دیگری متعدّی. تعداد اندکی هم (کمتر از شمار انگشتان دو دست) تک مصدری هستند و اگر فعل (لازم) باشد، (متعدّی) آن از ریشه√ دیگری است و برعکس.

۱-۳-۱۰- نتیجهٔ یک بررسی آماری

زبان کردی بسیار وسیع است. برای نمونه مصدر (کێشان kēšān) را درنظر بگیرید. شگفت است که خود به تنهایی ۸۰-۷۵ (مصدر مرکّب) از آن بدست می‌آید. و تازه (کێشان kēšān = کشیدن) خود سه مصدری است.!؟ ... توجّه فرمایید: (کـێشان) بـا (حرف اضافه):

پێ کێشان pēkēšān = بوسیلهٔ ترازو یا وزنه‌ای چیزی را وزن کردن / یا بوسیلهٔ طناب یا قلاب چیزی را کشیدن.

پیاکیشان p'yākēšān = روی چیزی را با (مثلاً پارچه) پوشاندن / ربودن / مالیدن

باکێشان ... bā = بادکش شدن.

تیا ... ... tyā = در داخل ظرفی چیزی را وزن کردن، چنانکه ماست را در کاسه ...

تێ ... ... tē = نخ یا طناب یا کش را در جوف کشیدن.

دا ... ... dā = پائین کشیدن (شعلهٔ چراغ مثلاً). دراز کردن پا در نشستن.

ڕا ... ... ṛā = دراز کشیدن / بر روی زمین (با زور) چیزی را کشیدن.

هەڵ ... ... haḻ = برعکس (داکیشان dākēšān).

تاڵ ... ... tāḻ = تار کشیدن از یک بافته (مثلاً)

پێ تێ ... ... pētē = بوسیلهٔ چیزی (مثلاً سنجاق قفلی) رشته یا طناب یا چیزی مانند آن (کش مثلاً) را در جوف کشیدن.

و بهتر است به بقیّه فهرست‌وار در پاورقی اشاره کنیم.[۱]

۱- لا، پا، دەس، سەر، بەر، دەر، دوا، پیش، شان، پاڵ، داوێن، دیان، زوان، گوێچکە، ناخوون، قژ، موو، ⇦

نتیجهٔ تمامی این بررسی آماری بسیار جالب به همراه بازیافته‌هایی از ساخت‌های دستوری پارسی کهن و میانه در زبان کردی انشاا... در مجلّد بعدی این کتاب که عنوانش (افعال در زبان کردی) خواهد بود، به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

۲-۳-۱۰- نگاهی به مفاهیم چهارگانه مصدری

از بسیاری ریشه‌های افعال چهار مصدر بیرون می‌آید. دور نیست آنها که سه و دو و تک مصدری هستند با گذشت روزگاران بعضی از ساخت‌هایشان فراموش شده و یا برعکس مصدرهای ناقص جدیدی در زبان وارد شده باشد. و این پدیده در زبان‌ها غریب نیست.

بی‌گمان هر مصدر و ساخت‌هایش حامل درجاتی ویژه از مفاهیم بوده و هست که باز هم به سبب نداشتن دستور زبان مدوّن، آمیزش با دیگر زبان‌ها و مهمتر از همه نبودن خط مناسب برای نوشتن واژه‌ها ـ پس از جانشینی الفبای عربی به جای الفبای دین دبیره و البتّه نارسائی الفبای عربی برای نگارش واژه‌های کردی و درنتیجه نبودن کتاب و کتابت ـ جز در سدهٔ اخیر ـ بسیاری از نکات دقیق فراموش یا دچار دگرگونی گشته است. باغ و گلستانی را می‌ماند که به حال خود رها و گل‌های زیبا و نازک آن دچار آفت‌زدگی و از بی‌آبی خشک شده باشد. امّا جای خوشوقتی است که از همین ساقه‌های خشک، گل‌ها و بافت گلستان را باز توان شناخت. و اینک برای نمونه به سه ریشهٔ فعل و مصدرهای چهارگانهٔ هر کدام توجّه فرمایید:

⇦ دار، ژار، به‌رد، برۆ، خاڵ، خه‌ت، ڕێ، شوێن، تێخ، خنجێر، شمشێر، تیر، سیگار، سه‌ویل، تریاك، کاسه، کیسه، جاڕ، ته‌ناف، خشته‌ك، عه‌زاو، چله، هه‌ناسه، هه‌وا، ده‌س‌لێ ... ، کارلێ ... شان پیا ... به لا ... و ...

ریشه	مختوم به [ان]	مختوم به (انن)	مختوم به (ین)	مختوم به (یان)
وەر √	(وەران) waran	(وەرانن) waranin	(وەرین) warīn	(وەریان) waryān
کوت √	(کوتان) kotān	(کوتانن) kotānin	(کوتین) kotīn	(کوتیان) kotyān
چەق √	(چەقان) čaqān	(چەقانن) čaqānin	(چەقین) čaqīn	(چەقیان) čaqyān

مصدر مختوم به (ان) «لازم» است. مصدر مختوم به (انن) «متعدّی» است. مصدر مختوم به (ین) «هم لازم و هم متعدّی» و مصدر مختوم به (یان) «مصدر مجهول» است.

به ساخت اوّل شخص مفرد ماضی ساده از آخرین نمونه (چەقان čaqān = فرو بردن در زمین / غرس کردن) توجّه فرمایید و سپس مفهوم هر کدام از آنها:

از مصدر (چەقان čaqān) ⟵ چەقام čaqām = فرو رفتم.

از مصدر (چەقانن čaqānin) ⟵ چەقانم čaqānim = فرو بردم.

از مصدر (چەقین čaqīn) ⟵ چەقیم čaqīm = فرو رفتم.

از مصدر (چەقیان čaqyān) ⟵ چه قیام čaqyām = فرو رفتم.

می‌بینیم که ساخت‌های یکم و سوم و چهارم، به ناچار به فارسی (فرو رفتم) معنی شده است امّا تفاوت‌هایی دارد که بدان اشاره می‌کنیم:

- (چەقام) از مصدر (چەقان) = فرو رفتم (در گل یا برف یا ...)، بیشتر به (فاعل) نظر دارد و فعل (لازم) است.

- (چەقانم) از مصدر (چەقانن) یا در لهجهٔ (مکریانی - سلیمانیّه) (چـەقاندم) از مصدر (چەقاندن) متعدّی شدهٔ شکل مختوم به (ان) است و به (مفعول) که فعل بر آن واقع می‌شود هم نظر دارد - یا باید گفت بیشتر نظر دارد -

- (چەقیم) از مصدر (چەقین). ساخت‌های مصدر مختوم به (ین) گاه به صـورت (لازم) و گاه به صورت (متعدّی) به کار می‌رود.

ـ (چه‌قیام) از مصدر (چه‌قیان). مصدر مختوم به (یان) مصدر مجهول است و ساخت‌های آن درواقع (مفعول) جانشین (فاعل) است.

به ساخت اوّل، دوم و سوم شخص مفرد ماضی ساده آنها توجّه فرمایید:

مصدر	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	فارسی
چه‌قان	چه‌قام	چه‌قای	چه‌قا	فرو رفتم، فرو رفتی، فرو رفت
čaqān	čaqām	čaqāy	čaqā	
چه‌قانن	چه‌قانم	چه‌قانت	چه‌قانی	فرو بردم، فرو بردی، فرو برد
čaqānin	čaqānim	čaqānit	čaqānī	
چه‌قین	چه‌قیم	چه‌قیت	چه‌قی	فرو رفتم، فرو رفتی، فرو رفت
čaqīn	čaqīm	čaqīt	čaqī	
چه‌قیان	چه‌قیام	چه‌قیای	چه‌قیا	فرو رفتم، فرو رفتی، فرو رفت
čaqyān	čaqyām	čaqyāī	čaqyā	

انشاالله در مجلّد دوم این کتاب خواهیم دید که چگونه بسادگی می‌توان از شناسه (ضمیر)های این ساخت‌ها (لازم) یا (متعدّی) بودن آنها را بازشناخت.

۳-۳-۱۰- ریشه‌های سه مصدری

این دسته مصدرها بیشترشان از مصدرهای (جعلی) هستند و از چهار شکل یاد شدهٔ مصدر، مصدر مختوم به (ین) که دو وجهی (گاه لازم و گاه متعدّی) می‌باشد، ظاهراً از دایرهٔ استعمال بیرون افتاده است. به ظاهر از این جهت گفته شد که ساخت صفت فاعلی از بعضی از آنان رواج دارد. برای روشن شدن مطلب به چند نمونهٔ زیر توجّه کنیم:

خنکان xinkān = خفه کردن / خفه شدن. مصدر مختوم به (ان)

خنکانن xinkānin = خفه کردن. مصدر مختوم به (انن)

خنکیان xinkyān = خفه شدن. مصدر مختوم به (یان)

ڕفان rifān = ربودن. مصدر مختوم به (ان)

ڕفانن rifānin = ربودن. مصدر مختوم به (انن)
ڕفیان rifyān = ربوده شدن. مصدر مختوم به (یان)
شکان šikān = شکستن. مصدر مختوم به (ان)
شکانن šikānin[۱] = شکستن. مصدر مختوم به (انن)
شکیان šikyān = شکسته شدن. مصدر مختوم به (یان)

می‌بینیم که مصدر مختوم به (ین) از سه نمونهٔ بالا موجود نیست. یعنی (خنکین xinkīn) و (رفین rifīn) و (شکین šikīn) از حلقهٔ چهار مصدری آنها نایاب است. امّا در ترکیب‌های فاعلی زیر، آنها را می‌بینیم در حالی که / ی / در (ین) به / یای مجهول = ێ / تبدیل شده است:

پیاو خنکێن pyāw xinkēn = خفه کنندهٔ آدم / مردافکن. که (خنکێن) با / ێ / آمده است.

دڵ رفێن dil rifēn = دلربای / دلبر. که (رفێن) با / ێ = یای مجهول / آمده است.
سەرشکێن sar šikēn = سرشکن. که (شکێن) با / ێ = یای مجهول / آمده است.

۴-۳-۱۰- ریشه‌های دو مصدری

مصدرهایی که مختوم به (ان ـ انن) و یا (دن ـ یان) و یا (تن ـ یان) و یا (ین ـ یان) هستند. و بالاخره (تک مصدری) که شمارشان بسیار اندک است.

از تکرار این نکته ناگزیریم که گفتگوی در رابطه با (مصدر فعل) و (گرداندن فعل) را به ناچار به مجلّد بعدی این کتاب افکنده‌ایم. زیرا که بحث بسیار دقیق و گسترده است و جز به تفصیل حقّ مطلب ادا نمی‌شود. پس به امید اینکه خداوند توفیق دهد تا کتاب بعدی را تقدیم علاقه‌مندان کنیم. به همین اندک بسنده می‌کنیم.

۱- در لهجهٔ (موکریانی / سلیمانیه) به ترتیب: خنکاندن، رفاندن، شکاندن.

۵-۳-۱۰- مقایسهٔ مصدرهای چهارگانهٔ کُردی با (مصدرهای ثلاثی مزید) در عربی

در یک برابر نهادن اجمالی و به طور بسیار مختصر می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱ـ مختوم به (انن ـ اندن) برای متعدّی کردن فعل (بصورت معلوم و نه بصورت مجهول برابر باب‌های (افعال) و (تفعیل).

۲ـ مختوم به (ان) به ظاهر هم با باب (تفاعل) ـ وانمود کردن فعلی که درواقع عاری از آن است ـ نزدیکی دارد. مانند: نه‌ڕان narān = نعره زدن، و هم باباب (تفعّل) قبول فعل از طرف مفعول. مانند: سووتان sūtān = سوختن و له‌رزان larzān = لرزیدن.

۳ـ مختوم به (ین) گاه برابر باب (تفعّل) = فعل را به خود بستن می‌آید و گاه برابر (انفعال) یا (افعلال = پدید آمدن عیبی). مانند:

پشمین pišmīn = عطسه زدن. قۆزین qōzīn = سُرفه کردن. شه‌لین šalīn = لنگیدن.

۴ـ مختوم به (یان) را هم که گفتیم مصدر مجهول است و در عربی و فارسی و یا هر زبان دیگری (مفعول) را جانشین (فاعل) می‌کند.

لازم به یادآوری است که این مقایسه به دو دلیل زیر نمی‌تواند علمی و دقیق باشد:

۱ـ اختلاف دو زبان ـ زیرا کردی از زبان‌های آریایی است و عربی از دسته زبان‌های سامی و ساختار این دو از هم متفاوت است.

۲ـ در صورتی که چنین مقایسه‌ای ضروری باشد باید به یک بررسی آماری بپردازیم که چنین کاری تا کنون انجام نگرفته است. امّا به لحاظ تفهیم مطلب گمان می‌رود مقایسهٔ یاد شده سودمند باشد.

۴-۱۰- (ریخت) یا (ساخت) صفت مفعولی

در زبان فارسی صفت مفعولی یا اسم مفعول با افزودن [ه] (های بیان حرکت یا های غیرملفوظ) به آخر «بن ماضی» ساخته می‌شود. یا به زبان ساده‌تر [ه] را جانشین [ن] مصدری می‌کنند.

صفت مفعولی از مصدر (نوشتن) ⟵ نوشتن -[ن] ⟵ نوشت + [ه] ⟵ نوشته.
صفت مفعولی از مصدر (سپردن) ⟵ سپردن -[ن] ⟵ سپرد + [ه] ⟵ سپرده.

در کردی نیز این روش یکی از راههای ساختن صفت مفعولی یا اسم مفعول است که در بعضی لهجه‌ها بیشتر و در بعضی هم ـ از جمله در لهجهٔ سقزی ـ کمتر کاربرد دارد. به دو نمونهٔ زیر در لهجهٔ سقزی توجّه فرمایید:

ـ چه‌شته (čašta(h = آنکه خوشمزگی چیزی را دریافته و بدان خو گرفته باشد. از مصدر (چه‌شتن čaštin = چشیدن)[۱] که می‌بینیم [ه] جانشین [ن] مصدری شده است.

ـ ئاموخته (āmoxta(h? = یاد داده شده، یاد گرفته.[۲] که مصدر (آموختن) در فارسی امروز هم به کار می‌رود ولی در کردی (شاخهٔ سۆرانی) از بین رفته است.[۳]

و نمونه در لهجهٔ اورامانی: دماکه‌وته (dimākawta(h = عقب‌مانده.[۴] در لهجهٔ سقزی کاربرد /ێ/ در لهجهٔ (سنه‌یی) به [گ] بدل گشته است. و در (شاخهٔ شمالی) در ساخت صفت مفعولی به / ی / ابدال یافته است. در لهجهٔ (اورامانی) گویا از صورت (سوم شخص مفرد ماضی ساده) بیشتر استفاده می‌شود.

جدول زیر ساخت (اسم مفعول / صفت مفعولی) از همان ریشهٔ چه‌ق√ در هر سه لهجه مورد نظر ما را نشان می‌دهد.

۱- مصدرهای (چه‌شتن، چه‌شین، چه‌شیان، چه‌شان (چه‌شاندن) از ریشهٔ چه‌ش√.

۲- هم صفت مفعولی و اسم مفعول است و هم صفت فاعلی و اسم فاعل.

۳- واژهٔ (شکسه (šik'sa(h = شکسته نمونه‌ای از همین‌گونه است که مصدر آن (شکستن) در فارسی برجای است و در کردی (شکان، شکانن (شکاندن)، شکیان) شده است.

۴- به نقل از دستور زبان کردی (شمالی ـ اورامی) به قلم دکتر محمدتقی ابراهیم بود و دیگران. ص ۲۳، س ۳.

مصدر	بن ماضی	در لهجهٔ سقزی	در لهجهٔ موکریانی	در لهجه سنه یی
چەقان	چەقا	چەقاێ	چەقاو	چەقاگ
čaqān	čaqā	čaqā ێ	čaqāw	čaqāg
چەقانن[1]	چەقان	چەقانێ	چەقانوو[2]	چەقانگ
čaqānin	čaqān	čaqāni ێ	čaqānū	čaqānig
چەقین	چەقی	چەقیێ	چەقیو	چەقیگ
čaqīn	čaqī	čaqī ێ	čaqīw	čaqīg
چەقیان	چەقیا	چەقیاێ	چەقیاو	چەقیاگ
čaqyān	čaqyā	čaqyā ێ	čaqyāw	čaqyāg

از ریشه‌های چهار مصدری و در سه لهجهٔ (سقزی، موکریانی، سنه‌یی) شکل (اسم مفعول / صفت فاعلی) به صورت بالا خواهد بود.

از ریشه‌های سه مصدری، مصدر مختوم به (ین) ناپدید و سه مصدر دیگر به همان صورت بالاست. امّا از دو مصدری‌ها و مختوم به (تن ـ یان) نمونه‌ای داشته باشیم:

ـ بەستن bastin = بستن، بەسیان basyān = بسته شدن.[3]

می‌بینیم چون (بەستن) خود متعدّی است، مصدر متعدّی شدهٔ مختوم به (انن) نمی‌تواند داشته باشد. مصدر مختوم به (ین) آن هم نایاب است. زیرا مختوم به (ین) گاه لازم است و گاه متعدّی و بیشتر لازم است. امّا مصدر مختوم به (یان) آن ـ که مصدر مجهول است ـ کاربرد دارد، به صورت زیر:[4]

---

۱ و ۲- در لهجهٔ (موکریانی ـ سلیمانیّه) چەقاندن čaqāndin، چەقاندوو čaqāndū.

۳- چنانکه در ساخت ماضی نقلی می‌گویند: «بەستگمه bastigma = بسته‌ام».

۴- در ساخت ماضی نقلی و ماضی بعید در گرداندن (تصریف) مصدر (بەستن)، صورت مختوم به (راوه) در لهجهٔ (موکریانی ـ سلیمانیه) چنین است: به سراوه basrāwa(h) = بسته است و به سرابوو basrābū = بسته بود. ولی در همین لهجه مختوم به (یان) آن بسیار کمیاب است. چنانکه از مصدر چەقیان čaqyān (چه قراو čaqrāw) نیامده و همان (چەقیاو) می‌گویند.

مصدر	بن ماضی	در لهجهٔ سقزی	در لهجهٔ موکریانی	در لهجهٔ سنه‌یی
به‌ستن	به‌ست	به‌ستی /ێ/	به‌ستوو	به‌ستگ
bastin	bast	basti ێ	bastū	bastig
به‌سیان	به‌سیا	به‌سیاێ	به‌سیاو ـ به‌سراو	به‌سیاگ
basyān	basyā	basyā ێ	basyāw-basrāw	basyāg

آنگونه که خواهد آمد دور نیست [گ] در لهجهٔ (سنه‌یی) همان [ک] یا (ak-) در فارسی میانه باشد.

۱-۴-۱۰- شکل دیگر (اسم مفعول / صفت مفعولی)

شکل دیگر (صفت مفعولی ـ اسم مفعول) همان (بُن ماضی) یا صورت (سوم شخص مفرد ماضی ساده) و یا آنگونه که گاه در بعض کتاب‌های دستور زبان عنوان شده است (مصدر مرخّم) می‌باشد. چنانکه اسم مفعول از مصدر (گفتن) به جای (گفته می‌شود (گفت:) فردوسی سروده است:

«سپهبد برآشفت از گفتِ او» یعنی سپهبد از (گفتهٔ او) برآشفت. و یا سعدی می‌فرماید:

«گفتِ عالِم به گوش جان بشنو» یعنی (گفتهٔ عالِم = سخن مرد دانا) را به گوش جان بشنو.

در کردی (سورانی) هم این روش جاری است. چنانکه می‌گویند:

«به گفتی ئه‌و ناکه‌ن ba giftī ?aw nākan» = به گفتِ او (عمل) نمی‌کنند = به گفتهٔ او عمل نمی‌کنند.

در لهجهٔ (اورامانی) هم به ظاهر این روال وجود دارد. امّا در فارسی امروزی و در گفتگوهای همگانی این (ساخت) نایاب و در نوشته‌ها نیز کاربردش کم است و به ندرت در شعرها دیده می‌شود. یا بهتر است بگوییم در گذشته به کار می‌رفته و امروزه متروک مانده است. امّا در کردی کمابیش همچنان رایج است.

۲-۴-۱۰- شکل (اسم مفعول) در فارسی میانه

در فارسی میانه برای ساختن اسم مفعول به روش زیر عمل می‌شده است:[۱]

۱ـ افزودن (ak-) به آخر فعل ماضی (که منظور همان بُن ماضی) باید باشد. مانند دو نمونهٔ زیر:

kartak = کرده. از مادهٔ (kart) از مصدر (kartan = کردن)

nišastak = نشسته. از مادهٔ (nišast) از مصدر (nišastan = نشستن) و مانند (afritak = آفریده) و (kartak = کرده) در جملهٔ زیر:

afritak ham ni kartak = من آفریده شده‌ام (توسّط قدرت آسمانی) و نه ساختهٔ (زمینی)[۲] می‌توان گفت [گ] و یا درواقع (ag-) که در لهجهٔ (سنه‌یی) برای ساختن اسم مفعول به آخر (بن ماضی) می‌افزایند، همان (ak-) فارسی میانه است.[۳] و دور نیست [ه] که در فارسی بعد از اسلام تا امروز هم، برای درست شدن اسم مفعول به آخر (بن ماضی) افزوده می‌شود، همان (ak-) فارسی میانه باشد زیرا نمونه‌های ابدال (ک) آخر به (ه) آشکارا و زیاد است. از آن جمله:

(بنده، جامه، نامه، ساده) که در فارسی میانه (بندک، جامک، نامک، سادک) و یا (کارنامه) که (کارنامک) بوده است.[۴]

شایان توجّه است که (کردگی اهریمن)[۵] در لهجهٔ سنه‌یی امروز هم به همین شکل بیان می‌شود.

۲ـ شکل سادهٔ (بن ماضی) یا (مصدر مرخّم / سوم شخص مفرد ماضی ساده).

۱- بدانگونه که در کتاب «دستور زبان فارسی میانه» تألیف راستار گویوا ترجمه دکتر ولی‌الله شادان آمده است.

۲- نمونه‌ها از همان منبع. ص ۱۷۷.

۳- برای نمونه (به‌ستگ bastig) = بسته (شده) اسم مفعول از مصدر (به‌ستن bastin) را با (بستک bastak = بسته) در فارسی میانه مقایسه فرمایید.

۴- به نقل از (کتاب دستور زبان فارسی) پنج استاد. جلد نخست. ص ۸.

۵- ر.ک. به: کتاب «دستور زبان فارسی میانه». نوشتهٔ راستارگویوا. ترجمهٔ دکتر ولی‌ا... شادان. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص ۱۷۷.

که در دو نمونه ترکیب حالت مجهولی از کتاب «دستور زبان فارسی میانه» نقل می‌گردد:

گفت استت goft ēstat = گفته شده است.

نپشت استت nipišt ēstat = نوشته شده است.[۱]

در این دو نمونه (گفت) = گفته و (نپشت) = نوشته و (استت) = شده است می‌باشد.

۳-۴-۱۰- مفهوم ساخت (صفت مفعولی / اسم مفعول) در مصدرهای چهارگانه

در این رابطه مصدر (وەران warān) را در چهار شکل آن برای نمونه انتخاب کرده‌ایم که به شرح آن می‌پردازیم. نخست معنای خود واژه:

(وەران) به معنای (ریختن) است. امّا ریختن آنچه (خشک) و به شکل دانه‌های ریز باشد. مانند بنشن (حبوبات) و شن و ریزه‌نان و ... امّا برای ریختن آبکی‌ها (مایعات) واژهٔ (ڕژان rižān) به کار می‌رود گرچه امروزه مرزهای اینگونه تفاوت‌ها را کمتر مراعات می‌کنند.

اینک به ساخت اسم مفعول در چهار مصدر و سه لهجهٔ مورد بحث توجّه می‌کنیم و سپس به شرح مفهوم آنها می‌پردازیم:

۱- ص ۱۷٦، همان کتاب.

مختوم به	مصدر	در لهجهٔ سقزی	در لهجهٔ موکریانی	در لهجهٔ سنه‌یی
ان	وەران	وەراع	ورا(و)	وەراگ
	warān	warā-<	warāw	warāg
انن	وەرانن[1]	وەرانع	وەرانو[2]	وەرانگ[3]
	warānin	warāni-<	warānū	warānig
ین	وەرین[4]	وەریع	وەریو	وەریگ
	warīn	warī-<	warīw	warīg
یان	وەریان	وەریاع	وەریا(و)	وەریاگ
	waryān	waryā-<	waryā(w)	waryāg

واکنون شرح مفهوم هرکدام از چهار ساخت. توجّه داشته باشیم که معنای فارسی آنها در هر حال (ریخته / ریخته شده) است. امّا بدانگونه که پیشتر هم در مقایسهٔ شکل مصدرها با ابواب ثلاثی مزید در عربی اشاره شد، چهار ساخت در مفهوم خود تفاوت‌هایی دارند که بدانها اشاره می‌کنیم:

○ مختو م به (ان): (وەراع / وەرا(و) / وەراگ)

در لهجهٔ (سنه‌یی) این ریخت کاربردش بسیار کمیاب و در لهجهٔ (موکریانی) اندک است در لهجه (سنه‌یی) به جای آن بیشتر از ریخت مختوم به (ین) = وەریگ و در لهجهٔ (موکریانی) به همان‌گونه از (وەریو) استفاده می‌شود. امّا در لهجهٔ (سقزی) و در ساخت (ماضی نقلی) ـ برای سوم شخص ماضی مفرد ـ در یک جمله می‌شنویم:

«لەم دوو حەفتا گەڵاکانی وەراعە. (lam dū ḥaftā gaḷākany warā-< a(h)

= در این دو هفته برگ‌هایش ریخته است.

۱- در لهجه (موکریانی / سلیمانیه) وەراندن warāndin.

۲- در (موکریانی) وەراندوو warandū.

۳- چنانکه در ساخت ماضی نقلی می‌گویند: «وه رانگمه warānigma».

۴- لطفاً با واژهٔ (وەڕین / warīn با راء سنگین) که به معنای (عوعو کردن) است، اشتباه نشود.

(وه‌راکاه = ریخته است) مفهوم فعل (لازم) را دارد. چنانکه گویی عیب از خود درخت است و شاید آفت زده است و نباید گناه (ریزش برگ‌ها) را به گردن کسی گذاشت و یا کسی بار این گناه را به گردن نمی‌گیرد. ساخت (اسم مفعول / صفت مفعولی) از این مصدر اغلب دارای مفهوم (فاعلی) است.

○ مختوم به (انن): (وه‌رانی / وه‌رانوو ـ وه‌راندوو / وه‌رانگ)

در هر حال مفهوم به تمامی (متعدّی) است. هر سه ریخت بالا به معنای (ریزانده‌ام / ریختانده‌ام / ریخته‌ام) در ساخت ماضی نقلی می‌باشد. مفهوم هم به (فاعل) نظر دارد و هم به (مفعول). به نمونهٔ زیر توجّه فرمایید:

به لهجهٔ سقزی ـ گه‌ڵای ئه‌و داره من وه‌رانیه مه.

به لهجهٔ موکری ـ گه‌ڵای ئه‌و داره من وه‌راندوومه.

به لهجهٔ سنه‌یی ـ گه‌ڵای ئه‌و داره من وه‌رانگمه.

galāy ?aw dāra(h) min warāni یه ma.

galāy ?aw dāra(h) min warāndūma.

galāy ?aw dāra(h) min warānigam.

برگردان: برگ آن درخت را من (ریخته‌ام / ریزانده‌ام / ریختانده‌ام). که درواقع هم به فاعل نظر دارد و هم به مفعول. چنانچه کسی بدون مقدّمه بگوید: «من ریخته‌ام» و از مفعول نام نبرد، جمله‌اش ناتمام خواهد بود. نمونهٔ دیگر:

ته‌رزه‌که‌ی دۆێکه شکۆفه‌کانی وه‌رانیه‌ه

tarzakay diwēka škōfakān ī warāni یه ah

= تگرگ دیروزی شکوفه‌هایش را ریخته است (ریزانده / ریختانده) است. که (تگرگ دیروزی) فاعل و (شکوفه‌هایش) مفعول است.

○ مختوم به (ین):

(وه‌ریی / وه‌ریو / وه‌ریگ)

ئه‌م داره گه‌ڵاکانی وه‌ری‌یه ?am dāra galākanī wariya(h) = این درخت برگ‌هایش

ریخته است. در لهجهٔ موکری (وەریوه warīwa) و در لهجهٔ سنه‌یی (وەریگه warīga).

یادآوری: (بن ماضی) از مصدر مختوم به (ین) همواره به / ی / پایان می‌پذیرد. وقتی در لهجهٔ سقزی /ێ/ بدان می‌افزاییم /ێ/ به آسانی به / ی / بدل می‌شود و (وریێه a(h) ← warī) به (وەری‌یه warī ya(h)) تبدیل و تلفّظ می‌شود.

مفهوم (اسم مفعول / صفت مفعولی) از مصدرهای مختوم به (ین) گاه دارای معنای فاعلی و گاه دارای معنای مفعولی است. در مقایسه این ساخت با مصدرهای مختوم به (ان) چنین است که وقتی می‌گوییم: «ئەم داره گەڵاکانی وه ریی‌ه» انگار می‌توانیم در این میان کسی را گناهکار بشناسیم ... شاید اگر آبیاری و سمپاشی به موقع انجام می‌گرفت چنین نمی‌شد. و دور نیست اکنون برای جبران گذشته بتوان کاری کرد ...

اینجا بهتر است با ذکر دو نمونهٔ دیگر و مقایسهٔ دو ریخت یاد شده مطلب را روشنتر سازیم. فرض کنید دو نفر کارگر در ظرف‌هایی، مایعی (مثل اسید، نفت، روغن و ...) را از اتاقی به اتاق دیگری می‌برند. یکی به دیگری می‌گوید:

«نەوت تکاێه ah ← nawt tikā» = (قطرات) نفت (بر زمین) چکیده است. ممکن است دیگری در جواب بگوید:

«لەو دەفره زەردەی تو تکی‌یه (تکیێه).

law dafra zarda ī tō tikīya (tkī ← a).

= از آن ظرف زرد تو (ظرف زردرنگی که در دست توست) چکیده.

کارگر نخست می‌گوید (تکاێه / تکاوه) انگار می‌خواهد خود را تبرئه کند که در این کار از چکیدن این چند قطره اسید یا نفت چاره نیست. امّا دیگری وقتی جواب می‌دهد (تکی‌یه / تکیوه) یعنی تو اگر از ظرف سالمی استفاده می‌کردی و یا با مواظبت تمام کار می‌کردی چنین نمی‌شد.

پیشتر به فهرست چند علّت دگرگونی و فراموشی و یا فرسایش بعضی مفاهیم دقیق در مصدر فعل‌های کردی اشاره شد (نگ. به: ۲-۳-۱۰ ص ۳۶۱). اکنون باید افزود که در قرون اخیر با مرکزیّت یافتن امر آموزش و تدوین کتاب‌های درسی در دست دولت‌ها

ـ سازمان‌های آموزش و پرورش ـ و مزید بر آن گسترش وسائل ارتباط جمعی، لهجه‌های محلّی در سراسر جهان (نه‌تنها در آسیا و کشورهای در حال رشد بلکه حتّی در اروپا و کشورهای پیشرفته)، به دگرگونی‌های گسترده و گاهی هم ژرف دچار گردیده. واژه‌ها و لهجه‌های کردی هم البتّه از این جریان فراگیر جهانی به دور نمانده و بسیاری از نکات ظریف و دقیق از بین رفته و امروزه با شتاب بیشتری در حال از بین رفتن است. بنابراین بد نیست باز هم با ذکر نمونه‌ای دیگر در این زمینه مطلب را روشنتر سازیم زیرا این مرز تفاوت مفهوم، امروزه کمتر مراعات می‌شود.

برای مقایسهٔ مفهوم دوساخت (اسم مفعول) از دو مصدر مختوم به (ان) و (ین) به ساخت یاد شده از مصدر (تاران tārān = به قهر از جایی رفتن / و یا آنگونه که در «هه‌نبانه بۆرینه»[۱] آمده است = رفتن بدون بازگشت) مصدر مختوم به (ان) از ریشهٔ تار√ و دیگری مصدر مختوم به (ین) از همین ریشه یعنی (تارین tārīn = تقریباً به همان معنا) توجّه فرمایید:

مختوم به	مصدر	در لهجهٔ سقزی	در لهجهٔ موکریانی	در لهجهٔ سنه‌یی
ین	تارین tārīn	تاریێ tārīێ	تاریو tārīw	تاریگ tārīg
ان	تاران tārān	تارائ tārāێ	تاراو tārāw	تاراگ tārāg

کاربرد ساخت در (موکریانی) کمیاب و در لهجهٔ (سنه‌یی) اندکتر است.

درنظر بگیرید هنگامی که مرغ یا کبوتری بیگانه به همراه مرغ‌ها و کبوترها به لانه داخل می‌شد،[۲] می‌گفتند:

۱- «هه‌نبانه بۆرینه» فرهنگ لغات کردی ـ فارسی. روانشاد استاد عبدالرّحمن شرفکندی (ماموستا هه‌ژار). چاپ سروش.

۲- تا ۶۰-۵۰ سال پیش که مرغداری ماشینی نبود، روستائیان مرغ و خروس را برای فروش به شهر

سقزی: ئه‌ومریشکه تاراێه. ?aw miriška tārā‌ێa(h)

موکریانی: ئه‌ومریشکه تاراوه. ?aw miriška tārāwa(h)

سنه‌یی: ئه‌ومامره[1] تاراگه. ?aẁ māmira tārāga(h)

هر سه به معنای (آن مرغ (از خانهٔ صاحبش) فرار کرده / قهر کرده است.)

(تاراێ / تاراو / تاراگ) لازم است. منظور گویندهٔ جمله بالا باید (یا می‌تواند) این باشد که گناه (تاران) مرغ را نمی‌شود (یا نباید) به گردن کسی گذاشت.

اکنون فرض کنیم پسر بچّهٔ مستأجر در خانهٔ صاحب مرغ به بیان فارسی (مرغ را تارانده است). گوینده برای حفظ ادب (که همسایه آزرده نشود) می‌گوید:

سقزی: مریشکه سپی تاریێه. miriška spī tārīێa(h).

موکریانی: مریشکه سپی تاریوه. miriška spī tārīwa(h).

سنه‌یی: مامره چه‌رمگ[2] تاریگه. māmira čarmig tārīga(h).

هر سه به معنای (مرغ سپید فراری شده / رفته است).

که شنونده می‌تواند با شنیدن آن جمله بپرسد:

سقزی: کێ تارانێیه (تارانیه)؟ kē tārāniێya(h)? (tārānīya)?

موکریانی: کێ تارانوویه (تاراندوویه)؟ kē tārānūya(h)? (tārāndūya(h)?

سنه‌یی: کێ تارانگیه (تاراندگیه)؟ kē tārānigya(h)? (tārāndigya)?

= چه کسی آنرا (تارانده) است؟ یعنی می‌شود (یا می‌توان) گناه این کار را به گردن یکی گذاشت.

در کردی واژهٔ (تۆران tōrān = قهر کردن / رنجیدن) وجود دارد. شنیده می‌شود که در اشعار و ترانه‌ها همواره می‌گویند: «یارله من تۆراوه yārlamin tōrāwa = یار از من رنجیده

⇦ می‌آوردند و بیشتر خانه‌ها مرغ و خروس نگاه می‌داشتند. مرغ تازه وارد ممکن بود به خانه‌های دیگر متواری شود. که البته آنرا به صاحبش پس می‌دادند.

۱- در لهجهٔ (سنه‌یی) مرغ را (مامر) می‌گویند که شاید مخفّف (ماێ ەمر = ماده مرغ / مرغ ماده) باشد. و باز نگ. به: پاورقی شمارهٔ ۴. ص ۲۲۷.

۲- در لهجهٔ (سنه‌یی) چه‌رمگ و در لهجهٔ سقزی و موکری (چه‌رموو = سفید).

/ قهر کرده است»). و ساخت از مصدر مختوم به (ین) آن ـ شاید به احترام معشوق هیچگاه به کار نمی‌برند. ساخت آن در سه لهجه چنین است:

مختوم به	مصدر	در لهجهٔ سقزی	در لهجهٔ موکریانی	در لهجهٔ سنه‌یی
ان	تۆران	تۆرائ	تۆراو	توراگ
	tōrān	tōrāئ	tōrāw	tōrāg
ین	تۆرین	نایاب	نایاب	نایاب

در لهجهٔ (سنه‌یی) به جای (توراگ) از (تۆریاگ tōryāg = اسم مفعول از مصدر مختوم به (یان) بیشتر استفاده می‌شود.

○ مختوم به (یان)

مصدر مختوم به (یان) مصدر مجهول است. (متعدّی) است و مفعول در جمله جانشین فاعل می‌شود. در فارسی (مصدر مجهول) با افزودن معین فعل (شدن) به (اسم مفعول / صفت مفعولی) درست می‌شود. و در گرداندن (تصریف) جزء دوم یعنی معین فعل (شدن) شناسه (ضمیر) می‌گیرد. مانند:

نوشته شده. بریده شده. گفته شده ...

در کردی (سۆرانی) و در سه لهجهٔ یاد شده چنین می‌شود:

سقزی: ئه‌و داره گه‌ڵاکانی وه‌ریائه. ?aw dāra(h) gaḷākān ī waryāئa(h).

موکریانی: ئه‌و داره گه‌ڵاکانی وه‌راوه (وه‌ریوه). ?aw dāra(h) gaḷākān ī warāwa.

سنه‌یی: ئه‌و داره گه‌ڵاکانی وه‌ریاگه. ?aw dāra(h) gaḷākān ī waryāga(h).

در لهجهٔ (موکریانی) به جای ساخت مختوم به (یان) بیشتر از همان ساخت مختوم به (ان) و در اینجا به جای (وه‌ریاوه waryāwa) از (وه‌راوه warāwa(h)) و یا از ساخت مختوم به (ین) (وه‌ریوه war ī wa(h)) استفاده می‌کنند.

در لهجهٔ (سنه‌یی) هم گاه برای سادگی از ساخت مختوم به (ین) در اینجا (وه‌ریگه warīga) استفاده می‌شود.

بنا به قاعده ساخت (اسم مفعول / صفت مفعولی) در سه لهجه چنین خواهد بود:

مختوم به	مصدر	در لهجهٔ سقزی	در لهجهٔ موکریانی	در لهجهٔ سنه‌یی
یان	وەریان	وەریایع	وەریاو	وەریاگ
	waryān	waryā ے	waryāw	waryāg
یان	تۆریان	توریایع	توریاو	تۆریاگ
	tōryān	tōryā ے	tōryāw	tōryāg
یان	تاریان	تاریایع	تاریاو	تاریاگ
	tāryān	tāryā ے	tāryāw	tāryāg

بررسی و گفتگو پیرامون (صفت مفعولی / اسم مفعول) بدینجا به پایان نمی‌رسد. بویژه که طرح موضوع بدینگونه تازگی دارد. و آشفتگی که در چند دههٔ اخیر دامنگیر لهجه‌های محلّی گشته است، آغوش باز وسائل ارتباط جمعی و بستر گستردهٔ مطبوعات که آشفتگی‌ها را می‌پروراند و دامن می‌زند ... و مهمتر از همه نبودن مراکز و مراجع تحقیق در این زمینه و خالی ماندن میدان برای اعمال سلیقه‌های گوناگون و ... بسیاری عوامل دیگر، نیاز به بررسی‌های علمی (و نه ـ اعمال سلیقه‌های فردی) را فریاد می‌زند. اشاره شد که در بازخوانی متون کهن فارسی پیش از اسلام و کتیبه‌های پارسی باستان، غفلت و بیخبری از زبان کردی و لهجه‌های آن موجب اشتباه و گمراهی‌ها گشته تا بدانجا که سال‌هاست محقّقان عنوان منظومهٔ (درختاسوریک) را (درخت آسوریک) خوانده و نوشته‌اند.[1] که معنای این دو بسیار از هم فاصله دارد ... و بالاخره تردیدی نیست (زبان فارسی) و (زبان کردی) هر دو از (زبان پارسی کهن) و (پارسی میانه) ریشه دارند. و بی‌گمان زبان کردی و لهجه‌های آن تا امروز بسیار کمتر از فارسی دچار دگرگونی گشته و به ریشهٔ اصلی نزدیکتر است. و با تحقیق و بررسی در آن می‌توان پرسش‌هایی را که در

۱- نگ. به: پاورقی ۷-۸ پ کتاب حاضر، ص ۳۱۴.

زمینهٔ دستور زبان فارسی بی‌جواب مانده است، پاسخ گفت.

و بالاخره با اشاره‌ای به (صفت مفعولی مرکّب) به این مبحث پایان خواهیم داد و آنگاه به (صفت فاعلی) خواهیم پرداخت.

۵-۱۰- صفت مفعولی مرکّب

صفت مفعولی مرکّب از مصدر مرکّب گرفته می‌شود و جزء اصلی (فعل) مصدر مرکّب به قالب صفت مفعولی درمی‌آید. به نمونه‌های زیر در این زمینه توجّه فرمایید:

۱- مصدر مرکّب (داماں dāmān) مرکّب از دو جزء (دا dā = پیشوند) + (مان mān = ماندن) و (داماں = درمانده شدن).

۲- مصدر مرکّب (بەش خوریان baš xoryān) تشکیل شده از دو جزء. اولی (بەش baš = بخش / سهم / قسمت) و دیگری (خوریان xoryān = خورده شدن) و (بەش خوریان = سهم خورده شدن).

۳- مصدر مرکّب (سەرهەڵ پچڕان sar haḷ pičṛān) مرکّب از سه جزء: (سەر sar = سر) + (هەڵ haḷ = حرف اضافه) + (پچڕان pičṛān = بریدن / پاره کردن) و (سەرهەڵ پچران = سربسته‌ای را بازکردن مانند سر شیشهٔ نوشابه / سر پاکت / سر صندوق و ...) و اینک ریخت صفت مفعولی هر کدام از آنها در سه لهجه:

مصدر مرکّب	در لهجهٔ سقزی	در لهجهٔ موکریانی	در لهجهٔ سنه‌یی
داماں	دامایع	داماو	داماگ
dāmān	dāmā [illegible]	dāmāw	dāmāg
بەش خوریان	بەش خوریایع	بەش خوراو	بەش خوریاگ
baš xoryān	baš xoryā [illegible]	baš xorāw	baš xoryāg
سەرهەڵ پچران	سەرهەڵ پچرایع	سەرهەڵ پچراو	سەرهەڵ پچراگ
sar haḷ pičrān	sarhaḷ pičrā [illegible]	sarhaḷ pičrāw	sarhaḷ pičrāg

هر سه صفت مفعولی از مصدر (دامان) به معنای (درمانده / درمانده شده).
هر سه صفت مفعولی از مصدر (بەش‌خوریان) به معنای (کسی که سهمش خورده شده / سهم خورده شده).
هر سه صفت مفعولی از مصدر (سەرهەڵ پچران) به معنای (در باز شده / سر برداشته شده).

یادآوری ۱ - در لهجهٔ (موکریانی)، (خوراو) جانشین (خوریاو xoryāw) و (پچڕاو) جانشین (پچڕیاو pičiryāw) شده است.

یادآوری ۲ - در صفت مفعولی مرکّب هم، چنانچه جزء فعلی آن (لازم) باشد ساخت صفت مفعولی دارای معنای فاعلی خواهد بود. مانند:

- تێ گەیشتی tē gayešti = فهمیده / دانا.
- سەرکەوتی sar kawti - سەرکەوتوو sar kawtū - سەرکەفتگ sar kaftig هر سه به معنای (موفّق / موفّق شده / برنده).

۱-۵-۱۰- در (صفت مفعولی / اسم مفعول) مرکّب هم نمونهٔ استفاده از صورت (بن ماضی) یا (ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده) وجود دارد. حافظ می‌فرماید:
«گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همّتم — گر به آب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم»
که (گردآلود) همان (گردآلوده) است و (آلود) بن ماضی از مصدر (آلودن) در کردی هم به نمونه‌های زیر در این زمینه توجّه فرمایید:

- خەواڵو xawālū = خواب‌آلود - دەسامۆ dasāmō = دست‌آموز / اهلی.
- ڕەنجەڕۆ ranjarō = رنج بر باد رفته - سنجوو بۆ sinjū bō یا سنجربۆ sinjir bō هر دو به معنای بچهٔ شیرخواری که با استشمام بوی درخت سنجد دچار اسهال شده باشد.[1]

۱- درخت سنجد به هنگام رسیدن میوه بوی ویژهٔ خود دارد. در طبّ سنّتی (محلّی کردی)، شاخه‌ای از آنرا هفته‌ای پیش از بو پراکنی به داخل اتاق و نزدیک گاهوارهٔ بچه می‌گذارند تا به بوی خفیف آن عادت کند. در غیر اینصورت طفل شیرخوار با اولین استشمام بوی تند سنجد دچار اسهال می‌شود.

۶-۱۰- صفت فاعلی

واژه‌ای که دلالت می‌کند بر انجام‌دهندهٔ کاری یا پدیدآورندهٔ حالتی.

۱-۶-۱۰- ساخت صفت فاعلی در فارسی.

در فارسی (صفت فاعلی / اسم فاعل) از چند راه به ترتیب زیر ساخته می‌شود:

۱ـ افزودن (نده - ۱) به (بن مضارع). مانند:

دونده، گیرنده، راننده ـ گویا، شنوا، پویا.

۲ـ افزودن «گار» به (بن ماضی) مانند: رستگار، پروردگار، خواستگار، و به (بن مضارع) مانند: سازگار، آموزگار. و به آخر (اسم معنی) مانند: کامگار.

۳ـ افزودن (کار) به آخر (اسم معنی، بن مضارع، صفت، فعل امر) مانند: ستمکار، جوشکار، تبهکار، بدهکار.

۴ـ (گر) به آخر (اسم معنی، بن فعل، صفت). مانند: حیله گر، توانگر، روشنگر.

۵ـ (ار) به آخر (بن ماضی) مانند: خریدار، خواستار.

۲-۶-۱۰- صفت فاعلی در کردی

یک بررسی و تحقیق اجمالی در چند لهجهٔ (سۆرانی) ما را به نتیجه‌های زیر می‌رساند:

۱-۲-۶-۱۰- استفاده از ساخت صفت مفعولی در فعل‌های لازم را یکی از صورت‌های (اسم فاعل / صفت فاعلی) باید بشمار گرفت. در این زمینه به اندازه کافی بحث شد و اینک به یادآوری چند نمونه بسنده خواهیم کرد:

ـ ڤێساع ـ vēsā / ڤێستا(و) vēstā(w) / ڤێساگ vēsāg هر سه به معنای (ایستاده).

اسم مفعول از مصدر (ڤێسان vēsān) در دو لهجهٔ (سقزی) و (سنه‌یی) و (وێستان vēstān) در لهجهٔ (موکریانی)، که معنای (صفت فاعلی / اسم فاعل) دارد.

ـ لکایێ ← likā / لکاو likāw / لکاگ likāg هر سه به معنای (چسبیده) از مصدر (لکان likān = چسبیدن).

ـ تڵیشایێ ← tiḷīša / تڵیشا(و) tiḷīšā(w) / تڵیشاگ tiḷīšāg هر سه به معنای (ترک خورده / شکاف برداشته) از مصدر (تڵیشان tiḷīšan = ترکیدن / شکاف برداشتن).

۲-۲-۶-۱۰- متمّم + شکل مصدری صفت فاعلی مختوم به (ێن ēn).

اشاره شد که تعدادی ریشه‌ها مصدر مختوم به (ین) ندارند، امّا با ابدال / ی = ī / به / ێ = ē = یای مجهول / به همراه متمّم، (صفت فاعلی / اسم فاعل) از آنها کاربرد دارد.

اینک در این زمینه به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

ـ(خەم ڕەڤێن xamṛavēn) = غمزدای / غم‌بر. ← خەم xam = غم (متمّم) + ڕەڤێن ṛavēn یا ڕاوێن ṛāvēn) = زداینده / فراری دهنده. (ڕەوان ṛawān / ڕەوانن ṛawānin و ڕواندن ṛawāndin / ڕەویان ṛavyān) سه مصدر از ریشهٔ ڕە ṛaw / ڕاو √ṛāw که ریشهٔ مختوم به (ین) آن نایاب است.

ـ(سەر تەزێن sar tazēn) = سرچاینده[1] = نوشیدنی که سردی آن از ملاذ مغز سر را خنک کند. ← سەر sar = سر (متمّم) + (تەزێن tazēn = چاینده / یخ‌زننده) از ریشهٔ تەز √taz هر چهار مصدر (تەزین tazīn)، (تەزان tazān)، (تەزانن tazānin / تەزاندن tazāndin) و (تەزیان tazyān) کاربرد دارد.

ـ(دڵ ڕفێن diḷ ṛifēn = دلربا / دلبر) ← دڵ diḷ = دل (متمّم) + ڕفێن ṛifēn = ربای / رباینده). که از ریشهٔ ڕف √ṛif مصدر مختوم به (ین) آن کاربرد ندارد امّا سه مصدر دیگرش (ڕفان ṛifān)، (ڕفانن ṛifānin / ڕفاندن ṛifāndin) و (ڕفیان ṛifyān) به کار می‌رود.

۳-۲-۶-۱۰- (متمّم فعل) + (بن مضارع) شکل دیگر (صفت فاعلی / اسم فاعل)

۱- چاییدن به معنای یخ زدن. این واژه در لهجهٔ (سنه‌یی) هم اکنون به‌کار می‌رود.

است که در فارسی هم وجود دارد و بیشتر برای شغل و پیشه بکار می‌آید. مانند:
ـ سه‌عاتساز sa?ātsāz = ساعتساز ⟵ سه‌عات sa?āt = ساعت (متمّم) + ساز sāz (بن مضارع) از مصدر (سازان sāzān / سازین sāzīn = ساختن).
ـ به‌ردبڕ bard bir̥ = سنگبر / سنگتراش ⟵ به‌رد bard = سنگ (متمّم) + بڕ bir̥ (بن مضارع) از مصدر (بڕان bir̥ān / بڕین br̥īn).
ـ دارتاش dār tāš = چوبتراش / نجّار ⟵ دار dār = چوب / درخت (متمّم) + تاش tāš (بن مضارع) از مصدر (تاشین tāšīn = تراشیدن).(۱)

۴-۲-۶-۱۰- افزودن (چی čī) به اسم برای شغل به همان‌گونه که در فارسی نیز معمول است مانند: گاریه‌چی gārya čī = گاری‌چی. نوقوڵچی noqol̥čī = نقلچی.

۵-۲-۶-۱۰- افزودن (که‌ر kar، گه‌ر gar، گر gir، گره g'ra، کار kar، گار gār) به آخر (اسم) مانند فارسی کاربرد دارد. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:
ـ هێلکه که‌ر hēlka kar = تخم‌گذار ⟵ هێلکه hēlka = تخم + (که‌ر kar). دێزه که‌ر dēzakar = دیزی ساز ⟵ دێزه dēza = دیزی + (که‌ر kar).
ـ (گه‌ر gar) مانند: مسگه‌ر misgar = مسگر ⟵ مس mis = مس + (گه‌ر gar) ئاسنگه‌ر ?asin ɒar = آهنگر ⟵ ئاسن ?āsin = آهن + (گه‌ر gar).(۲)
ـ (کار kar) مانند: گوناحکار gonāh̥kār = گناهکار ⟵ گوناح gonāh̥ = گناه + (کار kar). کرێکار krēkār = عمله ⟵ کری kirē = کرایه + (کار kar).

۱- این ریخت مشابه با ریخت حذف (نده) از صفت فاعلی در فارسی است چنانکه گویند: دستگیر = دستگیرنده و یا رهگذر = رهگذرنده.
۲- در مقایسهٔ دو واژهٔ (برزگر) فارسی و معادل کردی آن (وه‌رزێر war zēr) دو ابدال جلب توجّه می‌کند. نخست ابدال [و] و [ب] ـ که نمونه فراوان دارد ـ دیگری ماقبل آخرشان [گ] و / ێ = گِ / بدین معنی که (وه‌رزێر)، (وه‌رز گِ ێر warz ⟵ ēr) بود که / گِ / مکسور به آسانی به / ێ = یای مجهول / بدل شده است. برای نمونهٔ دیگر دو ابدال در یک واژه نگ. به: ۴-۳. ص ۱۴۳ و مابعد.

ـ (گار) که نمونه بسیار اندک دارد. مانند: پەروەردگار parwardgār = پروردگار. خواستگار xᵘāst gār = خواستگار.

۶-۲-۶-۱۰- (دار، بار، یار، باز) که بیشتر به آخر اسم معنی درمی‌آید و نمونه و کاربردش هم کم است.

ـ (دار). مانند: قەرزار qarzār = قرضدار / مقروض / بدهکار. در اصل (قەرزدار) است [د] به [ێ] بدل و (قەرزێار) و پس از تخفیف (سست شدن در تلفّظ) امروزه (قەرزار) تلفّظ می‌شود. و مانند: دووکاندار dūkāndār = دکاندار.

ـ (بار). مانند: خەتابار xatābār = خطابار / خاطی / خطاکار. تاوانبار tāwānbār.

ـ (یار). مانند: جووتیار jūt yār = شخم‌زن / کشاورز. هۆشیار hōšyār = هوشیار.

ـ (باز). مانند: داوباز dāw bāz = حقّه‌باز. دەسوو دڵ باز dasūdiḷ bāz = دست و دلباز.

۷-۲-۶-۱۰- افزودن / ا / به آخر (بن مضارع) همان‌گونه که در فارسی نیز معمول است. مانند: ـ زانا zānā = دانا ⟵ (زان zān) بن مضارع از مصدر (زانین zanīn = دانستن) + / ا = a / . این روش در شاخهٔ کردی شمال هم به کار می‌رود.

۸-۲-۶-۱۰- افزودن [ئر ـ ئەر] به آخر (بن مضارع). مانند:

ـ نوێنەر niwēnar = نماینده. ⟵ (نوێن[1] niwēn) بن مضارع از مصدر (نوان niwān) که مصدر متعدّی شده‌اش (نواندن niwāndin) می‌شود + (ئەر = ar-).

ـ نووسەر nūsar = نویسنده ⟵ (نووس nūs) بن مضارع از مصدر (نووسین nūsīn = نوشتن) + (ئەر = ar-).

۱- در لهجهٔ (موکریانی) به معنای (رختخواب) هم هست.

این شکل صفت فاعلی از لهجه‌های شمال (کورمانج ژووروو) وارد دیگر لهجه‌ها و از جمله لهجه‌های (سۆرانی) شده و در نیم قرن اخیر از طریق وسایل ارتباط جمعی گسترش و پذیرش تمام یافته است. پذیرش تمام شاید به سبب آنکه (صفت فاعلی / اسم فاعل) بدانگونه که می‌بینیم در دیگر لهجه‌ها ریختی بدین روشنی ندارد.

۹-۲-۶-۱۰- افزودن (نده) به (بن مضارع) برخلاف آنچه در فارسی امروز بسیار رایج است، در کردی نمونه اندک دارد. و بیشتر از ساخت (نده) محذوف آن استفاده می‌کنند که به شرح آن خواهیم پرداخت. نخست ساخت یا ریخت با (نده). مانند:

- سازننه sāzinna(h) = سازنده / شایعه‌پرداز. که در اصل و بگونه‌ای که در لهجهٔ (موکریانی) به روشنی بیشتر ادا می‌شود، (سازنده sāzinda(h)) است. ← (ساز[1] sāz = اینجا (بن مضارع) از مصدر (سازین sāzīn / سازان sāzān = ساختن) + (نده -ndah) = (نده). امّا در گفتگوهای همگانی گاهی در همان لهجهٔ (موکریانی) هم سُست و همان (سازننه) ادا می‌شود.

- (ڕه‌هه‌ننه rahninna(h)) = خانه بدوش. که در اصطلاح (ڕه‌ش وو ڕه هه‌ننه raš ū rahinna) می‌گویند. به معنای (بی‌برگ و نوا / آسمان جُل).

در بیت زیر «سالم» به همین قیاس و شاید به تقلید از فارسی از واژهٔ (که‌ننه kaninna(h) / که‌نده kaninda(h)) = صفت فاعلی / اسم فاعل از مصدر (که‌ندن kandin) استفاده کرده است که می‌گوید:

به ئیمای عه‌شقی مه‌عشووقه که عاشق کێوله‌بن دێنێ،
له‌لای «سالم» که‌نده‌ی بێستوون موژگانی شیرینه.

ba ʔīmā ī ʔašq ī maʔšūqa ka ʔāšiq kēw la bin dēnē,

la lāī Sālim kaninda ī bēsitūn možgān ī Šīrīnea(h)

۱- واژهٔ (ساز) معناهای دیگری هم دارد. از جمله: خوشحال / تندرست / بدون عیب / موافق و در اینجا (بن مضارع) از مصدر (سازین / سازان) مورد نظر است.

برگردان: به اشاره (ایماء) عشقِ معشوق است که عاشق کوه (را) از (بیخ و) بُن (بر) می‌کند،

به نزد «سالم» / به نظر «سالم» کَنَندهٔ بیستون مژگان شیرین است.

در اینجا (که‌ننده kaninda(h)) صفت فاعلی / اسم فاعل است با ساخت یا ریخت بن مضارع از مصدر (که‌ندن kandin = کندن) که می‌شود (که‌ن kan) + ((-nda(h)) = نده.

۱-۹-۲-۶-۱۰- پیشتر تحت عنوان (متمّم فعل + بن مضارع) و با شمارهٔ ۳-۲-۶-۱۰ به یکی از شکل‌های (صفت فاعلی / اسم فاعل) در کردی اشاره شد که درواقع می‌توان آنرا همان ساخت با حذف (نده) در فارسی بشمار گرفت. بویژه اینکه در فارسی هم این ساخت مانند کردی همواره با (متمّم) می‌آید. به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

- دلبر. که همان (دلبرنده) با حذف (نده) است ←— دل (متمّم) + بر (بن مضارع از مصدر بردن).

- قالیباف. قالی بافنده / بافندهٔ قالی است با افکندن (نده) ←— قالی (متمّم) + باف (بن مضارع از مصدر بافتن)

- شبگرد شب گردنده است با افکندن (نده) ←— شب (متمّم قیدی) + گرد (بن مضارع از مصدر گردیدن / گشتن).

و از همین‌گونه است: دوربین = دور بیننده. نامه‌رسان = نامه رساننده. تاکسیران = تاکسی راننده / رانندهٔ تاکسی. کوهکن = کَنَندهٔ کوه (لقب فرهاد).

در کردی (سۆرانی) کاربرد این ریخت از دیگر ریخت‌های (صفت فاعلی / اسم فاعل) فراوانتر است. از همان (که‌نه‌نده kananda) که در شعر (سالم) دیدیم به دو نمونه با حذف (نده) توجّه فرمایید:

ـ (قەورکەن[1] qaw'rkan) = قبرکَن / گورکَن ⟵ قەور qawr = قبر (متمّم) + کَەن = kan = (کەنەندە) با حذف (ندە).

ـ (بیرکەن[2] bīrkan) یا (بیرهەڵکەن bīrhaḷkan) = چاه کن. مقنّی ⟵ بیر bīr = چاه آب (متمّم + کەن kan = (کەنەندە) با افکندن (ندە). در لهجهٔ (سنەیی) (قومەشکەن qomaškan) می‌گویند.[3]

۱۰-۲-۶-۱۰- ریخت (صفت فاعلی / اسم فاعل) با مفهوم مفعولی.

نمونه‌هایی از (صفت فاعلی / اسم فاعل) در ساخت (ندە) محذوف وجود دارد که دارای مفهوم (مفعولی) است. نمونه در زبان فارسی:

ـ (دست‌دوز) در (کفش دست‌دوز) که مفهوم (با دست دوخته شده) را دارد ولی ساخت آن با (جوالدوز) که شکل (ندە) محذوف از (جوالدوز نـدە) مـی‌باشد، یکـی است. هر دو (اسم + مادهٔ مضارع / بن مضارع) است.

ـ (دستباف) در (فرش دستباف) مفهوم (بافته شده با دست) را دارد. امّا ساختش با ساخت (ندە) محذوف (قالیباف = قالی بافندە) یکی است.

نمونهٔ دیگر واژهٔ (دست پیچ) است. در (دینام دست‌پیچ) مـفهوم مـفعولی دارد = دینامی که با دست سیم‌پیچی شده است. امّا در (کارگر دست پیچ) مفهوم فاعلی دار = کارگری که نه با دستگاه بلکه با دست کار سیم‌پیچی را انجام دهد.

و نمونه در کردی:

ـ دەسکەن daskan = آنچه با دست کنده شده باشد (مانند شنگ، پونه و ...) پیداست

۱- در لهجهٔ (موکریانی) قەبر qabir.

۲- با معادل عربی آن (بئر) مقایسه شود.

۳- دربارهٔ واژهٔ (قومەشکەن) و نام (شهر قم) و (قمشه) به پیوستی فصل مراجعه فرمایید. شمارهٔ ۱۹-۱۰ و ۹ / پ. ص ۴۲٦.

که مفهوم (مفعولی) دارد. حال آنکه ساختش همانند (بیرکەن bīrkan = چاه کن / کَنندهٔ چاه) است.

ـ واڵه بێژ wālabēž / واڵابێژ wālābēž = بیخته شده از وال (پارچه). به مفهوم (مفعولی).

البتّه باید گفت شمار (صفت فاعلی / اسم فاعل) که دارای مفهوم (مفعولی) باشد، در مقایسه با (صفت مفعولی / اسم مفعول) که مفهوم (فاعلی) دارد بسیار اندک و کمیاب است. امّا باز هم تأکید دیگری است بر همسانی این دو ساخت که از فارسی میانه و پارسی کهن به جای مانده است.

۱۱-۲-۶-۱۰- در فارسی میانه (-andak/-ndak) به (بن مضارع) افزوده می‌شد. مانند:

ـ bav - (butan = بودن) ←—— bavandak = کامل.

ـ živ / ziv (فارسی باستان jiv) ←—— jivandak = زنده.[1]

امروز در کردی (سۆرانی) واژه‌هایی چون (گرینۆک girīnōk) و (ترسەنۆک tirsanōk) در ساخت (صیغهٔ مبالغه) وجود دارد که از افزودن (-anōk) به (بن مضارع) درست می‌شود. این چنین:

ـ گرینۆک girīnōk = گریان / بسیار گریه کننده / کسی که زود به گریه می‌افتد ←—— (گری girī) بن مضارع از (گریان giryān) + (نۆک -nōk).

ـ ترسه نوک tirsanōk و یا به لهجهٔ (سنه‌یی) ترسنۆک tirsnōk = ترسو ←—— (ترس tirs) بن مضارع از (ترسان tirsān = ترسیدن) + (نۆک nōk).

بنظر می‌رسد که (نۆک)[2] پسوند کنونی همان (-andak) فارسی میانه باشد، با سست شدن تلفّظ [د] و ابدال (فتحه = a) ماقبل آخر به / ضمّه = o /. بویژه تلفّظ (موکریانی)

۱- شاید همین (جنبنده) فارسی و (جیونده) کردی امروز است. و به نقل از: دستور زبان فارسی میانه. به قلم «راستارگویوا» ترجمه دکتر ولی‌الله شادان. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۲- (نۆک) به تنهایی و نه در شکل پسوند، در کردی به معنای (نخود) است. امّا در حالت (پسوند) همان است که گفته شد.

واژهٔ (گرینۆک) که (گرین نۆک girīn nōk) و گاهی هم روشنتر (گریندۆک girīndōk) ادا می‌شود، این نظر را نیروی بیشتری می‌بخشد.

۱۲-۲-۶-۱۰- یکی از ساخت‌های (صفت فاعلی) رایج در زبان کردی، افزون / ب / به (ریشهٔ فعل) است. در فارسی شاید همسانی آن با (صیغهٔ امر مفرد) میدان کاربردش را در نوشتار محدود ساخته باشد ولی در گفتگوی همگانی نمونه‌اش نایاب نیست. نمونه در فارسی:

-برو ← / ب / + رو. که به تمامی شکل ساخت امری را دارد ولی در گفتگوهای همگانی می‌شنویم که: این ماشین برو است = رونده است (در راه نه می‌ماند و تند می‌رود).

-بساز ← / ب / + ساز. که ساخت امر حاضر است از مصدر ساختن. ولی وقتی بگویند: احمد بساز است = سازنده است (و صنعتگر خوبی است).

به یاد داشته باشیم این / ب / در این ساخت که به (ریشه فعل) می‌چسبد. جز / ب ـ با / معیّت است که به اسم می‌چسبد و صفت و قید می‌سازد. مانند: به نیرو، با حوصله، به تدبیر، با تدبیر و ...

امّا در کردی این ساخت در (فعل امر)، (صفت فاعلی) و (صفت یا قید) ادای ویژهٔ خود را دارد و از هم جدا هستند. مانند:

بکێڵ b'kēl̦ = شخم‌زننده ← / ب / + کێڵ kēl̦ (ریشه مصدر کێڵان = شخم زدن).

بساز b'sāz = سازگار ـ سازنده ← / ب / + ساز sāz (ریشهٔ مصدر سازین = ساختن).

در ادای صفت فاعلی، / واک / بعد از / ب / را کشش می‌دهند و می‌دانیم در زبان کردی کشش مفارق معنی است (ر. ک. به ۲-۳ ص ۹۳). بکێڵ b'kēl̦ به معنای شخم‌زننده / ب / ساکن است. امّا اندکی حرکت / فتحهٔ ربوده / bikēl̦ معنی آن را به فعل امر تبدیل می‌کند. نمونه دیگر:

بخوّ b'xō = / ب / + خو xōریشهٔ مصدر (خواردن = خوردن). اگر ابتدا ساکن اداکنیم معنای صفت فاعلی دارد = خورنده. اگر با حرکت ربوده بگوییم (bixō) فعل امر است. و اگر با فتحه آشکار تلفظ کنیم (baxō) به معنای (صفت با افزودن / ب / معیّت و به معنای سرِ حال، تنومند و ...

و انگار که مفهوم این ساخت در کردی و فارسی به (صیغهٔ مبالغه) در عربی نزدیک است.

۳-۶-۱۰- صفت فاعلی مرکّب

صفت فاعلی مرکّب از (مصدر مرکّب) بدست می‌آید و ریخت (صفت فاعلی / اسم فاعل) را جزء فعلی به خود می‌پذیرد. مانند:

- سەرنج ڕاکێش sarinjŗākēš = جالب توجّه ← سەرنج sarinj = دقّت / توجّه + ڕا ŗa = حرف اضافه + کێش kēš = بن مضارع از (کێشان kēšān = کشیدن).

سەرنج ڕاکێشان sarinj ŗākēšān = دقّت و توجّه را جلب کردن.

- قەزاوەگێڕ[1] qazā wagēr = بلاگردان ← قەزا qazā = قضا / بلا + وه wa = حرف اضافه + گێڕ[2] gēr = اینجا بن مضارع است از مصدر (گێڕان gērān = برگرداندن / کج کردن / اداره کردن / ساز کردن).

- چڵک هەڵگر čiļk haļ gir = چرک تاب ← چڵک čiļk = چرک + هەڵ haļ = پیشوند + گر gir = بن مضارع از مصدر (گرتن girtin = گرفتن).

- تازه پیاکەوتی tāza pya kawti = تازه به دوران رسیده. ← تازه tāza = تازه + پیاکەوتی pyā kawti ← (پیا pya = حرف اضافه + کەوتی kawti = افتاده).

(کەوتی) ساخت اسم مفعول / صفت مفعولی در معنای صفت فاعلی است از مصدر (کەوتن kawtin به لهجهٔ اردلانی کەفتن kaftin = افتادن).

۱- گێڕ gēŗ هم ریشهٔ فعل گێڕان = گرداندن است و هم به معنای (لنگ / شل).

۲- گێڕ gēŗ هم ریشهٔ فعل گێڕان = گرداندن است و هم به معنای (لنگ / شل).

۴-۶-۱۰- صفت فاعلی جانشین موصوف

پیشتر در شمارهٔ ۹-۹ از موضوع (صفت جانشین موصوف) یاد شد. اینک بدین نکته توجّه می‌کنیم که بیشتر صفت‌های (فاعلی / مفعولی) مرکّب، ترکیبی هستند که نقش جانشینی موصوف را بعهده می‌گیرند. نمونه در این زمینه فراوان و روشن است. از جمله: دانا از رفتن خودداری کرد. فرستاده نامه را تحویل داد. نورسیده از جا بر خاست. و ...

۱-۴-۶-۱۰- نکته شایان توجّه بیشتر اینست که گرچه اینگونه صفت‌های جانشین موصوف بی‌گمان خود (معرفه به عهد ذهنی) هستند، امّا باز هم از (ادات معرفه) به خود می‌گیرند. در فارسی (آن، این، آنکه، اینکه، دیگری، سومی و ...) به همراهشان می‌آید. مانند: آن دانا، این بی‌پروا، دیگری که پر زور بود، سومی که آبی چشم است. و ...

در کردی این (ادات) بسیار بیشتر از فارسی است: ئەو ?aw، ئەوە ?awa، ئەم ?am، ئەمە ?ama، ئائەو ?ā?aw، ئائەوە ?ā?awa، ئائەم ?ā?am، ئائەمە ?āama، ئەوەی‌تر ?awaītir، ئەمیان ?amyān، ئەویان ?awyān ... یا / هـ = a / یا (ئە کە -aka) ... برای نمونه ممکن است بگویند: زاناکە zānāka ⟵ زانا = دانا + ئەکە -aka = آن دانا. چنانکه در فارسی عامّه می‌گویند: «داناهە dānāhē». یا در کردی می‌گویند: «ئەوزانا ?aw zānā». ئـەوشێرە ?aw šēra = آن شیر. که اغلب در مقام تعظیم و تکریم و تحبیب به کار می‌رود. و دور نیست (اوستا) بدین معیار (ئەو وێستا = آن ایستاده / آن برپا / آن محکم، باشد.[۱] و شاید (هوخشتره = آن خشتره / آن پادشاه / آن با جربزه، باشد.[۲]

۱- نگ. به: ۱-۱۳-۱۰ و ۹ پ.

۲- نگ. به: ۲-۳-۱۰ و ۹ / پ.

پیوستی بخش نهم و دهم

۱-۱۰ و ۹ / پ

نشان اضافه در پارسی باستان و میانه و در کُردی

ترکیب صفت و موصوف هم مانند مضاف و مضاف‌الیه درکردی به وسیلهٔ / ی = i / صورت می‌پذیرد که از فارسی میانه و پارسی باستان در زبان کردی به جای مانده و در فارسی بعد از اسلام به کسره تبدیل شده است. به نمونه‌هایی در این رابطه توجّه فرمایید:

در کتیبهٔ بیستون:

اَدَم[۱]: دارَیَ وَوُش: خشایَ ثی یَ: وَزرَک = منم داریوش شاه بزرگ واژهٔ (خشایَ ثی = شاه) به وسیلهٔ (𐎹) که (یَ) خوانده شده است به واژهٔ (وَزرَک = بزرگ) چسبیده. اینجا (شاه) موصوف و (بزرگ) صفت است.

درحالت اضافه هم (خشایَ ثی یَ پارسَ ئی ی) نشان اضافه همان (یَ) می‌باشد. امّا در فارسی میانه همانند کردی امروز نشان (ی = ī / به تمامی آشکار است. به دو نمونه زیر توجّه فرمایید:

۱ـ نمونه از (ایادگار زریران):

... wištāsp–ša abāg pusarān ud brādrān, waspuhragān[۲] ud ham harzān ī xwēš ēn dēn ī abēzag[۳] ī mazdēsnān az ohrmazd padīrift.[۴]

۱- درکردی شمال (ئه‌زم azim? = منم / من هستم).

۲- اگر (ان) جمع را برداریم مفرد این واژه (وسپوهرک / وسپوهره / وسپوهر waspuhr) بدست می‌آید که با واژهٔ (پسپور pispor) کردی کنونی قابل انطباق است.

۳- (اَ) نشان نفی است و (بیزاگ) درکردی امروز به معنای (بیزار) و نگ. به: ۴-۱۰ و ۹ پ.

۴- به نقل از ص ۲۰۰ پ ۲ س ۲ و ۳ و ۴ کتاب «متون پهلوی» گزارش سعید عریان. چاپ کتابخانه ملّی

... گشتاسب شاه با پسران و برادران و شاهزادگان و همراهان خویش این دین پاک مزدیسنان را از هرمزد پذیرفت.(۱)

در این نمونه hamharzān = هم ارزان / هم پایگان / رفیقان، به وسیلهٔ (ī) بـه xwēš چسبیده، مضاف و مضاف‌الیه است. dēn = دین هم به وسیلهٔ (ī) به abēzāg = از چشم نیفتادنی / کهنه ناشدنی، چسبیده و صفت و موصوف است.

۲ـ نمونه از بندهش (هندی)

gēhān az drāgišn ī māzanīgān dēwān(۲) ...

جهان از سخن دیوهای عظیم(۳) ...

(drāyišn) را (سخن گفتن) ترجمه کرده‌اند. واژهٔ (ڕاویژ r̤āwēž) در زبان کردی به معنای (رایزنی / تدبیر) به این واژه نزدیک است. واژهٔ دیگر کردی (وڕاوه wir̤āwa / وڕاویٚ wir̤āwē)(۴) به معنای (هزیان / ژاژخایی / پرت و پلاگویی) هم بدان نزدیک است. māzangān جمع با (ان) māzang است که اکنون در لهجهٔ کردی شمال و سلیمانیّه (مه‌زن mazin) به همان معنای (بزرگ، معظم) به کار می‌رود.

dēwān هم جمع با (ان) واژهٔ dēw است که امروز هم در کردی با واو مجهول و یای مجهول (دیٚو) ادا می‌شود.

māznagān dēwān = دیوهای عظیم یا عظیم دیوها یا (عظیم‌ها دیوها)، صفت و موصوف مقلوب است ـ با پیش افکندن صفت بر موصوف و انداختن نشان / ی = ī /. نکتهٔ جالب اینکه نشان (ان) جمع به آخر صفت هم آمده است.!

⇦ ۱۳۷۱.

۱- به نقل از ص ۴۹ کتاب متون پهلوی. گزارش سعید عریان. ص ۲۰۰. پ ۲.

۲- به نقل از «بندهش هندی» به تصحیح و ترجمه رقیّه بهزادی انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران ۱۳۶۸، ص ۹، س ۱ و ۲.

۳- همان کتاب، ص ۸۰، س ۱۴ و ۱۵.

۴- به نقل از (بندهش هندی). رقیه بهزادی. ص ۱۵، س ۱۱ و ۱۳.

۲-۱۰ و ۹ /پ ـ یک موصوف و چند صفت

شکل یا ترکیب توالی چند صفت مانند تتابع اضافات با همان نشان / ی = ī / از فارسی میانه در کردی به جای مانده است به نمونه زیر از (بندهش) توجّه فرمایید:

aspkirb ī sped ī drāz–dumb.(۱)

که ترجمه شده است: پیکر اسب سفید دراز دم.(۲)

aspī syā kūk–dumb.(۳)

که ترجمه شده است: اسب سیاه کوتاه دم.(۴)

و در کردی امروز: ئەسپی ڕەشی (سیای)(۵) کوڵەدمە ?aspī raš ī kola–dima

۳-۱۰ و ۹ /پ هوخشتره ـ هوەخشتر

نام و یا لقب سومین پادشاه ماد (۶۲۴–۵۸۵ پ.م). این واژه از سه جزء درست شده است که در چهار شکل آنرا بررسی خواهیم کرد. امّا سه جزء عبارتند از: هو + خشتر + ه.

(هو) را نیک معنا کرده‌اند و صفت است برای (خشتر = سلطنت) و (هوخشتر) به معنای (نیک سُلطه) خواهد بود.

بسته به اینکه های غیر ملفوظ = / ئە = a = فتحه / افکنده یا بین دو جزء یا آخر آندو و یا به آخر هر دو جزء ظاهر شود، چهار شکل از این واژه را به ترتیب زیر بررسی خواهیم کرد:

الف ـ هو خشتر Hū xištir : این ترکیب (صفت + اسم) یا صفت و موصوف برگردان

۱- به نقل از (بندهش هندی). رقیه بهزادی. ص ۱۵، س ۱۱ و ۱۳.
۲- به نقل از همان کتاب. ص ۸۳ س ۲ از آخر و سطر آخر.
۳- به نقل از (بندهش هندی). رقیه بهزادی. ص ۱۵، س ۱۱ و ۱۳.
۴- به نقل از همان کتاب. ص ۸۳ س ۲ از آخر و سطر آخر.
۵- گرچه (سیا syā) در کردی هم به همان معنای فارسی (سیاه / مشکی) است امّا در کردی امروز واژهٔ (ڕەش raš) بیشتر به کار می‌رود (بویژه در مورد اسم‌های ذات).

(مقلوب) است. در فارسی امروز مانند (نیکمرد) و در کردی مانند:

خوش قەدەم xᵘaš qadam = خوش‌قدم. بەئەسڵ ba ?asl / بەدئەسل / bad ?asil = بداصل / نانجیب. ر.ک. به: ۱۰-۶.

ب ـ هوه خشتر Hūaxⁱšatar : (صفت + / ه = a / + اسم). ر.ک. به: ۱۱-۶ و مانند جوانەژن jwāna žin. سوورە گوڵ sūra gol.

ج ـ هو خشتره Hū xištra (صفت + اسم + a). مانند: سوور بنه sūr bina = سرخ بُن (نام گیاهی است). کوڵدمه kol dima = اسب یا درازگوش کوتاه دُم.

این نوع ترکیب در کردی امروز کاربرد اندک دارد امّا ناآشنا و غیرمفهوم نیست و اغلب / فتحه = a / به آخر جزء بعد هم درمی‌آید.

د ـ هوه خشترا Hūa xištra : این ترکیب را دو گونه می‌توان تفسیر کرد:

۱ـ همان ترکیب (ب) یعنی (هوەخشتر) که به آخرش /ا / ه = ئه = a / نشان معرفه افزوده شده باشد. ر.ک ۱۴-۶ (در حالت مقلوب).

۲ـ وەخشتره wa xištra را اگر مرکّب از (وه wa = با) + خشتره xištra به معنای (هیبت، جربزه، سطوت، صولت، سلطه) بگیریم (نگ. به: ۷-۳-۹) ـ آنچنانکه امروز در لهجه یا گویش تیله‌کۆ (از دهستان‌های سقز) می‌بینیم ـ معنای (باهیبت، باجربزه، باسطوت و صولت، با سلطه) خواهد داشت.

۲-۳-۱۰ و ۹ / پ اگر جزء نخست (هۆ hō) را با (واو مجهول) و از نوع (صفت اشاره بگیریم (نگ. به: ۲-۱۵-۹) که اینجا برای تعظیم و تکریم و تحبیب به کار رفته باشد، در این صورت (هۆخشتره hō xištra(h)) به معنای (آن خشتره = آن سلطه‌گیر / آن پاشاه / آن با صولت / آن (با) هیبت) خواهد بود.

(هۆ hō) و (هۆهۆ hōhō) و (ئۆهۆ ?ōhō) برای ندا و امروز، هم برای تعظیم و تحبیب و اغراز به کار می‌رود و هم برای تحذیر و اهانت. نگ. به: ۲-۲-۴-۷ ص ۲۷۳.

۳-۳-۱۰ و ۹ / پ جستجوهای فراوان برای بازیافت و سیر تحوّل واژهٔ (خشترم) مرا به این نتیجه رسانیده است که دور نیست واژهٔ (اُشتلم) که در فرهنگ معین به معنای (سلطه و ...) آمده است. دگرگون شدهٔ همین (خشترم) باشد با افکندن [خ] ماقبل [ش] که نمونه دیگر آن را در واژهٔ (خشب) می‌بینیم که (شب) شده است. باز هم در کتیبهٔ داریوش واژهٔ (خشناسایتی) را در سطر ۵۲ می‌بینیم که (شناسایی) معنی شده است. واژهٔ (آشنا) هم با شناس نزدیکی دارد که [خ] ماقبل [ش] در (خشناسا) و شاید هم (خشناس) به /ا/ تبدیل شده باشد ...

۴-۳-۱۰ و ۹ / پ اگر جزء نخست (هوه Hūwa) را معادل واژهٔ (هیوا hīwa) به معنای (امید / آرزو) بگیریم - چنانکه امروز نام پسر (هیوا) نمونه دارد - و جزء دوم (خشتره xišatra) را به معنای (شهر / مملکت) بگیریم - آنگونه که در واژهٔ (خشترپاون = شهربان) آمده است و شهر در مفهوم مملکت هم به کار می‌رفته، چنانکه (شهر ایران = مملکت ایران / ایران زمین) در این حالت (هوخشتره) معنای (امید شهر / امید مملکت) را خواهد داشت.

۴-۱۰ و ۹ / پ آخشتری. نام یا لقب آخرین پادشاه (ماننا) که سکاها را در زمین‌های شمالغرب (ماننا) پناه داده بود. امّا آسارخادون (پادشاه آشور) دختر خود را به نکاح (پارتتوا) سردار سکاها درآورد. درنتیجه سکاها از سپاه (ماننا) خارج شدند و به آشوریان پیوستند. (ماننا) که تا آن هنگام همواره در جنگ با آشور پیروز بود، شکست خورد. با محاصره شدن پایتخت مردم بر (آخشتری) شوریدند. او را کشتند و جسدش را به رهگذر انداختند و خود دفاع از پایتخت را به عهده گرفتند ...(۱)

/ آ = ā = ?ā / در ابتدای این واژه نشان نفی است. چنانکه امروز هم در واژهٔ کردی

۱- ر.ک. به: مونوگرافی شهر سقز. بخش تاریخی. ص ۵۴-۵۲. از همین مؤلّف و منابعی که در پاورقی آن سه صفحه معرّفی شده است.

(ئارْفته ?ārifta = خانهٔ نیازمند تعمیر / فرو ریخته / ویران) می‌بینیم.

(ئا = ?ā) اینجا به معنای (نه / نا). (روفته rofta که گاه rifta هم ادا می‌کنند همان است که در اصطلاح فارسی (شسته، رفته) می‌بینیم و به معنای (جارو شده / تمیز) است و بر روی هم (ئاروفته / ئارْفته) به معنای (ساختمان یا خانه‌ای که نیازمند تعمیر است) می‌باشد و در همین مفهوم نیز به کار می‌آید. در زبان فارسی / آ = نه / نا / نمونه دارد. فردوسی از زبان گُرد آفرید[1] در نبرد با سهراب سروده است:

ز بهر من آهو به هر سو مخواه　　　میان دو صف برکشیده سپاه

اینجا (آهو = عیب / عار / ننگ) مرکّب است از (آ = نه) + (هو = خوب / نیک).

در پارسی میانه هم برای نمونه به واژهٔ abēzāg که پیشتر از آن یاد شد، می‌توان اشاره کرد گرچه dēn ī abēzāg را در (ایادگار زریران) به (دین پاک) ترجمه کرده‌اند، امّا معنای این واژه بدانگونه که خواهد آمد (از چشم نیفتادنی / کهنه ناشدنی) است:

(بیْزاگ bēzāg) صفت مفعولی یا اسم مفعول است از مصدر (بیْزان bēzān = بیزار شدن) صفت مفعولی از مصدر مجهولش (بیْزیان) که (بیْزیاگ bēzyāg) می‌شود، در لهجهٔ (سنه‌یی) امروز هم به معنای (بیزار شده / از چشم افتاده / کهنه شده) به کار می‌رود. در لهجهٔ سقزی (بیْزیائ bēzya) می‌گویند. حال اگر (أ = a) نشان منفی به ابتدای آن درآید abēzāg معنای (از چشم نیفتادنی = همیشه تازه) را خواهد داد. گرچه امروز در این شکل به کار نمی‌رود.

به هر حال (آ) در ابتدای واژهٔ (آخشتری) نشان منفی است. خشتر xištr به معنای (سلطه / شاه) و آخشتر = ناشاه. / ی / آخر را اگر / ه = فتحه = a / بدانیم نشان معرفه است ـ بدانگونه که پیشتر هم اشاره شده است ـ و اگر هم بدون تردید همان / ی / بدانیم نشان معرفه برای مؤنّث است. چنانکه گویی در مقام اهانت به جای / ه = a / از / ی / استفاده کرده باشند!

۱- در کردی (سورانی) امروز گاه عوام و پیرمردان (زن) را (ئافرەت ?afrat) می‌گویند و خطاب می‌کنند ـ به تکریم و اغراز ـ. دور نیست (گرد آفرید) همان (گرد آفریت) بوده باشد به معنای (زن پهلوان / شیرزن).

۵–۱۰ و ۹ / پ فرورتیش ـ نام و یا لقب دومین پادشاه ماد ۶۷۴ تا ۶۵۲ پ.م. که در سال ۶۰۵ پ.م. دولت آشور را برانداخت. به اتیمولوژی این واژه از چند جهت می‌توان نگریست. جزء نخست آن (فَرَ) در هر حال شاید همان (فره fira) نشان و یا از پیشوندهای صفت افراطی است. (ر.ک. به: ۱۲–۹).

۱–۵–۱۰ و ۹ / پ (فرورتیش) را می‌توان ابتدا مرکّب از (فره fⁱra یا fira = خیلی / زیاد) و (ورتیش) دانست. دور نیست جزء اخیر (ورتیژ) کوتاه شدهٔ (ورد wird تیژ tīž) بوده باشد. (ورد wird) در لهجهٔ (سنه‌یی) غیر از معنای (خرد / کوچک) معنای (نگاه کردن با دقّت) را هم دارد. چنانکه بسیار شنیده می‌شود که می‌گویند: «ورده‌و wirdaw = ورده‌و wird ?aw = ببین / نگاه کن / دقّت کن / آنرا ببین». (تیژ tīž) هم به معنای (تیز / تند) است و (وردتیژ wird tīž) که به مرور و با کثرت استعمال (ورتیژ wirtiž یا ورتیش wirtiš) ادا می‌گردد معنای (تیزفهم / تندنظر) دارد و سرانجام (فرورتیش) با این تفسیر می‌تواند معنای (بسیار تیزفهم / خیلی تندنظر) را داشته باشد.

۲–۵–۱۰ و ۹ / پ (فرورتیش) می‌تواند (فره‌هاوار تیژ fra hāwārtiž) بوده باشد. (فره fra = زیاد / بسیار). (هاوار hāwār = فریاد / نهیب). (تیژ tīž = تیز / تند) و بر روی هم به معنای (بسیار تند نهیب / بسیار پرنهیب) خواهد بود.

۳–۵–۱۰ و ۹ / پ (فرورتیش) می‌تواند کوتاه شدهٔ (فروهر ئیش frawahr) با افزایش (ت) بین دو جزء است. (فروهر) را پیشتر (بسیار نیکی‌دهنده / بسیار نیکی‌بخش) معنی کردیم. نگ. به: ۱۱–۳ همین کتاب. (ئیش īš?) در کردی به معنای (کار / پیشه) و بر روی هم با این توضیح (فرورتیش) به معنای (آنکه کار و رویّه‌اش فروهری) خواهد بود.

۴-۵-۱۰ و ۹ / پ (فرورتیش) را (فرائورت) هم نوشته‌اند. در (هـه‌نبانه بـۆرینه ـ فرهنگ کردی ـ فارسی ـ هه‌ژار) واژهٔ (ئورت) به معنای (ارزش و اعتبار) هـم آمـده است.[1] در اینصورت (فرائورت) به معنای (بسیار معتبر / پراعتبار)[2] خواهد بود.

۶-۱۰ و ۹ / پ /البرز

نام رشته کوههای شمالی ایران که در اوستا و در متون پهلوی پیش از اسلام har borz نوشته شده است. این واژه هم کردی است و از دو جزء (هه‌ر har) و (بورز borz) تشکیل یافته است. و اینک شرح هر کدام:

ـ (هه‌ر har ، هه‌ره hara ، فره fra ...) از صفت‌های افراطی است (نگ. به: ۱۲-۹ همین کتاب). به نمونه‌های زیر توجّه فرمایید:

در پاک کردن برنج، عدس، ماش، بلغور و ... مانند آن (در حجم زیاد) ممکن است بگویند: «هه‌ر دوایی نایێ. ئێژی پووش له کایه‌ن ئه‌شمێری!»

har d'wāyaī naēē. ?ēžī pūš la kāyan ?ašmērī.

برگردان: (هَیْ) پایان نمی‌پذیرد. گویی (پر) کاه از کاهدان می‌شماری!

و مانند: هه‌رسارد harsārd = (هَیْ سرد / خیلی سرد).

هه‌ر دوور hardūr = (هَیْ دور / خیلی دور).

هه‌ر تاریک hartārīk = (هَیْ تاریک / خیلی تاریک).

(هه‌ر) برای فزونی امتداد وضعیّت و ادامهٔ افراط در رفتار هم به کار می‌رود. مانند:

ـ من ئه‌م وت ئارام به، ئه‌و هه‌ر تووڕه ئه‌بوو!

min ?am wit ?ārām ba, ?aw har tūra ?abū!

برگردان: من می‌گفتم آرام باش، او هَیْ (باز هم) خشمگین می‌شد!

ـ ئه‌حوالی نه‌خۆشه که‌تان چۆنه؟ ?ahwālī naxōšakatān čōna?

۱- ئورت: ... ف ۱) وسط، میانه.

۲- ارزش و اعتبار. به نقل از «هه‌نباره بۆرینه».

ـ هەروایە. har wāya.

برگردان: احوال (آن) مریضتان چگونه است؟ ـ (هَیْ) به همان گونه.

(هەر har) در تمام لهجه‌های (کورمانجی نێوە ڕاست) و بیشتر در لهجه‌های سقزی؛ موکریانی و سلیمانیّه؛ سنەیی؛ کرماشانی و (فره f'ra / fira) بویژه در لهجهٔ (سنەیی؛ گویش تیله کۆیی؛ اورامانی) بیشتر کاربرد دارد و (هەرە hara) ویژه (کورمانجی ژووروو) یا شاخهٔ شمال است.

و امّا جزء بعدی آن (borz).

در کردی نمونه‌های فراوانی جز در لهجهٔ (موکریانی / سلیمانیه)، وجود دارد که (حرکت نخست) واژه‌ها مانند لغات عربی و یا فارسی کنونی به تمامی روشن نیست، بلکه گنگ و بینابینی است. گاه بین فتحه و ضمّه (نه فتحه به تمامی و نه ضمّه به آشکار) و گاه بین کسره و فتحه. و در مواردی هم حرکت ربوده چنانکه به سکون ماننده است. حتی در حرکات بلند (ا ـ و ـ ی) آوای بینابینی /ا ـ و / زیاد است. در بحث از / واکه / ها (فصل دوم[۱]) به این مطالب اشاره شد و اینک یادآوری به مناسبت (borz) است که (حرکت نخست) آن بینابینی بوده با گذشت روزگاران امروز در کُردی با فتح نخست (بەرز barz) و در فارسی (لهجهٔ کرمانی) با ضمّ نخست borz ادا می‌شود و هر دو به معنا و مفهوم (بلند) است.[۲]

در اوستا (البرز) harā bərəzaiti[۳] آمده است. این واژه با (هەرە بەرزایەتی hara barzāyatī) در کردی امروز به تمامی راست می‌آید. گفتیم (hara) از صفت‌های افراطی است (نگ. به: ۱۲-۹) و (بەرزایەتی barzāyatī = بلندی / بلندایی) از انواع صفت نسبی و یا گاهی حاصل مصدر است مرکّب از (بەرز barz + ئایەتی āyatī-) نگ. به: ۸-۱۳-۹ و ۵-۲۴-۶ همین کتاب.

۱- نگ. به: ص ۹۷ و ۹۸.

۲- نمونهٔ دیگر (ب) در واژهٔ (زابل) است که در اصل (زاوەل zāwal ← زاوەل al ← zāw) با فتح (و ـ ب) بوده است.

۳- به نقل از (بندهش هندی) ص ۲۲۶ شمارهٔ ۲۳.

واژهٔ (borz) در (بندهشتن) هم نمونه دارد. در صفحهٔ ۲۲۸ (بندهش هندی)[۱] شمارهٔ ۴ چنین آمده است:

«برز یزد borz yazd نام ایزدی است که آب‌ها را از دریاها به اقلیم‌ها پخش می‌کند (۸ بند ۳۴) او نیرومند و بلندقامت دارای اسب تندرو است ... نگ. به: (پژوهشی در اساطیر ایران ص ۵۰ ی ۲۵)».

اینجا borz yazd را می‌توان (بلند ایزد = ایزد بلند بالا) معنا کرد چنانکه امروز هم در کردی اصطلاح (بەرزە باڵا barzabāḷā = بلندبالا، بەرزە دەماخ barza damāx = مدّمغ / متکبّر، بەرزە فڕ barza fiṛ = بلند پرواز) به کار می‌رود.

در متون پهلوی (اندرز پیشینیان) واژهٔ burzišn به معنای (بلندی / انتهای قلّه) آمده است. در جملهٔ زیر:

xwastag rāy burzišn nēst.[۲]

که ترجمه شده است: خواسته را برزش نیست.[۳]

واژهٔ (burzišn) اینجا به معنی (قلّهٔ کوه / انتهای بلندی کوه) است. واژهٔ (rāy) در تمام متون پهلوی و در پارسی باستان نمونه فراوان دارد و همان است که در لهجهٔ کرماشانی (ئەڕای ʔaṛāy) تلفّظ و به همان معنی استعمال می‌شود. در این جملهٔ زیبا آرزوها را به (تودهٔ انباشتهٔ) کوه مانند کرده که بلندای نهایی (قلّه)اش پیدا نیست. شاید بتوان جمله را چنین معنی کرد:

«برای خواسته (آرزوها) قلّه پیدا نیست». یا «(کوه) خواسته‌ها (آرزوها) را قلّه پیدا نیست».

و سرانجام borz همان barz کُردی امروز به معنای (بلند) و (البرز) همان (هەربەرز harbarz) کردی است و نه (ال = حرف تعریف عربی + برز).

۱- به تصحیح و ترجمه. رقیه بهزادی از انتشارات مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲- به نقل از (متون پهلوی) گزارش سعید عریان. ص ۲۴۹ شمارهٔ ۵ و ص ۸۵. از انتشارات کتابخانهٔ ملی.
۳- به نقل از (متون پهلوی) گزارش سعید عریان. ص ۲۴۹ شمارهٔ ۵ و ص ۸۵. از انتشارات کتابخانهٔ ملی.

۷-۱۰ و ۹ / پ (الوند)، (الموت)

پس از واژهٔ (البرز) خوب است از (الوند) یادکنیم تا از برابر نهادن (ال) آغازین این دو پرهیز شود.

(الوند)، ئاڵوەند / ئاڵوەند ʔāḽ wand است به معنای (عقاب‌بند / جای عـقاب‌ها). (ئاڵ ʔāḽ) بالام نشاندار ـ که مانند لام در کلمهٔ جلاله (در عربی) و یا مانند آخر واژهٔ (call = صدا زدن / نامیدن) در انگلیسی تلفّظ می‌شود[۱] ـ در زبان کردی به معنای (عقاب) هم هست.[۲] (وەند wand / وەن wan) هم در کردی به معنای (جا / محلّ) می‌باشد.[۳] و سرانجام واژهٔ (الوند) به معنای جای عقاب (ها) است.

«الموت» دژ معروف حسن صبّاح هم (ئاڵ ʔāḽ + / ئە = a = فتحه / + موت) است که (آشیانهٔ عقاب) معنا کرده‌اند.[۴]

۸-۱۰ و ۹ / پ دَماوند / دُماوند / دنباوند

نام بلندترین کوه ایران و بلندترین قلّهٔ رشته کوه البرز که در شمال شرق تهران و شهر دماوند در دامنه‌های جنوبی آن قرار دارد. در متون فارسی بعد از اسلام آنرا (دنباوند) هم نوشته‌اند.

به نظر می‌رسد این واژه در ابتدا (دۆماوەند dōmāwand = دۆم ئاوەند dōm ʔāwand = دۆمەوەند dōmawand) بوده باشد. اسم مرکّب است از نوع (اسم + / ئە = a / + اسم) نگ به شمارهٔ ۲-۶ همین کتاب و به ترتیب زیر:

۱- نگ. به: ۲-۱-۲ (ڵ) همین کتاب. ص ۷۱.

۲- در لهجهٔ سقزی و درکارنامک اردشیر بابکان (هەڵۆ haḽō) در لهجه‌های دیگر (ئاڵ ʔāḽ / ئاڵە ʔāḽa / داڵ dāḽ). (ئاڵ) در کردی به دو معنای دیگر (۱ـ سرخ کمرنگ. ۲ـ جن زایوکش) هم آمده است. ر.ک. به: هەژار. هەنبارە بۆرینە.

۳- ر.ک. به: هەنبارە بۆرینە.

۴- حمدالله مستوفی در (نزهةالقلوب) گوید: «... و آن قلعه را در اوّل اله آموت گفته‌اند یعنی آشیانه عقاب که بچگان را بر او آموزش کردی، بمرور الموت شد».

دوماوەند / دۆمەوەند ⟵ (wand وەند) + / فتحه = a = ئه / + (dōm دۆم)

(دۆم dōm[۱]) با واو مجهول نام یکی از اصیل ترین عشیره‌های کرد است که امروز در غرب کردستان ایران از اطراف اورامان تا اطراف مریوان ساکن و به دامداری و کشاورزی مشغولند. دور نیست طایفه‌هایی از اینان را در روزگاران پیش به زمین‌های جنوب دماوند کنونی کوچانده و یا خود به علّت اختلاف‌های داخلی و یا از برابر هجوم اعراب کوچ کرده باشند. و از آن هنگام به بعد شهر و کوه (دوماوند / دنباوند / دماوند) نام خود را از آنها گرفته باشد.

(وەند wand / وەن wan) چنانکه گذشت در کردی به معنای (جا / محلّ) هم آمده است (ئه = a = فتحه) که برابر قاعده دو جزء یاد شده را به هم پیوسته به مرور به /ا = ā/ تبدیل و سرانجام (دۆمه وەند dōmawand)، (دۆماوەند dōmāwand) شده ـ شاید در این مرحله بوده که آنرا (دنباوند donbāwand) نوشته‌اند[۲] ـ و امروز هم (دماوند) می‌گویند.

لهجهٔ مردم دماوند (به‌ویژه روستاها) ـ که متأسفانه مانند بسیاری لهجه‌های محلّی دیگر در قرن اخیر با شتابی چندین برابر تمام سده‌های پیشین رو در وادی فراموشی نهاده است ـ آداب و رسوم و لباس محلّی (زنان و کودکان) آنها گواه محکمی بر مطالب یاد شده می‌تواند باشد.

۱- (دۆم)ها را به حق از کردهای نژاده باید بشمار گرفت اینان از روزگاران باستان در موطن کوهستانی و پربرکت خویش با خودکفایی بسر برده و از آمیزش با دیگر اقوام دوری جسته‌اند. مردمانی آرام، بسیار قانع، بردبار، زحمتکش و پرتلاش و بلند طبعند. لهجهٔ ویژه خود دارند که به اوستایی نزدیک است. گرچه لهجهٔ آنها برای دیگران نامفهوم است امّا آنها به آسانی دیگر لهجه‌های کردی را صحبت می‌کنند. باگذشتن فصل سرد مردانشان به شهرهای مختلف کردستان کوچ و کارگاههای خود را باز می‌کنند. کار اصلی آنها یکی جولاهی (بافتن شال برای لباس مردان، بافتن شمدهای پشمی لطیف، رختخواب پیچ، جانمازی) و دیگر، بافتن و ساختن گیوه ـ که نوع خوب آن شاید در دنیا بی‌نظیر است ـ و دیگر، ساختن چوخه (نیم‌تنه)هایی از پشم بز و گوسفند است که بدان (پەسەک pasak / پەستەک pastak) می‌گویند. و متأسفانه کم‌کم متروک می‌شود. و باز هم دوک و انواع قاشق‌ها و شانهٔ چوبی که فراموش شده است.

۲- از جمله مسعودی در «مروج‌الذهب» ج ۱ ص ۸۹ نوشته است: کوه دنباوند که مابین ری و طبرستان است، از فرازکوه بخار بلند است ...

۱-۸-۱۰ و ۹ / پ برابر آنچه گفته شد (دَماوند) در آغاز با ضمّ نخست (دُماوند) بود. مشابه همین به (نَهاوند) هم اشاره خواهیم کرد که در آغاز (نُهاوند) می‌بوده است.[۱]

(دُماوند) می‌تواند یا می‌توانسته است (دواماوان D'wāmāwān) هم بوده و باشد که جمع با (ان) از واژهٔ (دواماوه D'wāmāwa) به معنای (بازمانده) است و در معنای جمع (بازماندگان).

پذیرش این مطلب این پرسش را به دنبال دارد که «بازماندگان چه گروه و قوم یا چه ملّت و طایفه‌ای؟» آیا برابر آنچه در شاهنامه آمده است، اینان همان بازماندگان خوراک ماران ضحّاک هستند؟ و آیا واژهٔ (دوْم Dōm) را می‌توان کوتاه شدهٔ (دواماوه / دواماو) انگاشت؟ ... پرسش‌هایی که فرضیه و تحقیق و بررسی‌های گسترده می‌خواهد و بی‌گمان پرتوافکن تاریخ افسانه‌یی و تاریخ پیشدادیان و تاریخ کیانیان خواهد گشت.

باز هم واژهٔ دیگر (داماوان Dāmāwān) جمع با (ان) واژهٔ (داماو Dāmāw) است که به آسانی به (دماوند) میل به ابدال دارد. (داماو) در کردی به معنای (درمانده) و ساخت اسم مفعول یا صفت مفعولی از مصدر مرکّب (دامان = درماندن) است. و در این صورت می‌شود گفت این نام را دیگران به این گروه داده‌اند. شاید گروه یا گروه‌هایی بوده‌اند که به هر علّت از قوم خود دوری جسته به این ناحیه آمده‌اند و در برخورد با سختی‌های ناشی از این نقل و انتقال به تحقیر یا تحبیب و دلسوزی آنان را (داماوان) گفته باشند.

باز هم به اختصار اشاره به این نکته بایسته است که این مکان گزینش مهاجرت یا دور افتادن‌های بعدی آنان در روزگاران باستان بوده باشد.

۹-۱۰ و ۹ / پ. نهاوند.

پسوند (ـ اوند) که گاه به (ـ اوان، اوا) در کردی به معنای (آباد) هم تغییر پیدا کرده است، یادآور نام (نهاوند) نیز هست. به‌جاست از کتاب (آثار ـ البلاد و اخبار العباد[۲])

۱- نمونهٔ سوم از ابدال «اُ» به «اَ» واژهٔ «اُرمن» است. ر. ک. به: ص ۵۳.

۲- آثارالبلاد و اخبارالعباد. نوشتهٔ: زکریا ابن محمد ابن محمود قزوینی. ترجمهٔ (عبدالرحمن شرفکندی)

پاراگراف زیر را نقل کنیم:

از شهرهای به نام باستانی است که در اطراف همدان واقع شده. بنیانگذار این شهر گویند حضرت نوح ﷺ بود. درود خدا بر او باد. می‌پندارند که نهاوند نوح‌آباد است. در لهجه‌های نارسا حرف حای نوح ساییده شده و به هاء تلفّظ کرده‌اند. آوند ظرف و جایگاه است پس می‌توان گفت نوح آوند نوهاوند شد. بعداً واو را هم زدند نهاوند ماند.[1]

۱۰-۱۰ و ۹ /پ تهران - تاران - توران

امیدوارم روزی اتیمولوژی نام‌های شهرهای ایران چاپ و منتشر شود. امّا پاسخ به اشتیاقی که بی‌گمان اینک خوانندگان عزیز را برای آشنایی با نام (تهران) در خود گرفته، اشاره‌ای در این زمینه - هرچند هم بسیار کوتاه - را الزام‌آور ساخته است.

(تهران) آنگونه که امروز هم در کردی یاد می‌شود در آغاز (تاران Tārān) بوده است، از مصدر (تاراندن tārāndin) که در زبان کردی و بعض لهجه‌های محلّی (از جمله گیلکی) و در فرهنگ لغت‌های فارسی (امّا با فتح دال) وجود دارد. در اوستا (یشت ۵۵-۱۷) هم واژهٔ (تَوْرونه tawrūna) به همین معنا آمده است.

گروهی به سرکردگی رئیس طایفه‌شان از بی‌مهری هم ولایت‌های خویش به این محلّ آمده و (تارانده) شده بودند، دهکده‌ای را که به همان مناسبت (تاران) نام گرفت آباد کردند. قرن‌ها این دهکده تحت نفوذ و اعتبار دیرینهٔ (شهر ری) در نزدیکی و شمال آن بی‌فروغ باقی می‌ماند. شاید در زمان صفویان به هر علّت و سببی - که جای بحثش اینجا نیست - ارزش و اعتبار (شهر ری) به تهران منتقل می‌شود ...

تا پیش از مشروطیّت برای نگهداری تلفّظ درست آنرا با (ط = طهران) می‌نوشتند و با فتح نخست (Tahrān) ادا می‌کردند. تلاش برای کاربرد واژه‌ها و حروف فارسی به جای

⇦ (هژار). ناشر: مؤسّسهٔ علمی اندیشه جوان. چاپ اول ۱۳۶۶.

۱- به نقل از صفحهٔ ۲۳۲ و ۲۳۳.

مشابه عربی آن، به همراه نشو و نما و گسترش بسیار سریع لهجهٔ تهرانی (بعد از مشروطیّت)، ابدال فتحه نخست به کسره و / ا / به / و / خیلی آسان و در اندک زمان (تِهران Tehrān / تهرون Tehrūn) را جایگزین (طَهران / تهران Tahrān) یا (تَهرون Tahrūn) ساخت. زیرا که در لهجهٔ تازه، ادای واژه با فتح نخست در شکل اخیر سنگین و نازیباست ـ درست مانند (های غیر ملفوظ آخر واژه‌ها) که فتحه‌اش به کسره تبدیل گشته است.

به یک نمونه از واژهٔ (تار) در همین معنا از سروده‌های (مه‌وله‌وی ـ وفات ۱۳۰۰ ه. ق) توجّه فرمایید:

در یک بیت از قصیده‌ای عارفانه که خطاب به (حضرت شیخ حسن مولاناآباد) سروده است می‌فرماید:

ئاهووی توون دڵ وه بۆی ناف ئاوا　　　تاربی نه جه‌ڵه‌و گه‌رمه سێر ماوا[۱]

که شاید اشارهٔ ظاهری هم به مهاجرت خویش از کردستان ایران به گرمسیری خاک کردستان عراق (سلیمانیه) دارد (صنعت ایهام).

(تاربی tār bī) در لهجهٔ (هه‌ورامانی) ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده (در لهجهٔ (موکریانی، سقزی و سنه‌یی می‌شود تارا tārā)[۲] و مرجعش (آهوی تون[۳] دل) است که به بوی (آب) از تشنگی به (جه‌ڵه‌وگه‌رمه‌سێر = جلوگرمسیر / ابتدای شروع منطقهٔ گرمسیر) دور شد. ماوا māwā (به لهجهٔ موکریانی و سقزی و سنه‌یی (ماوه māwa).

توران ـ شاهد مثالی است از آنچه دربارهٔ (تاران) گفته شد. گروهی به سرکردگی رئیس طایفه به قهر از میهن و هم‌میهنان خویش به سرزمینی که همین نام را به خود گرفت کوچیدند. (تۆران tōrān) با / واو مجهول / به معنای (قهر کردن) در کُردی (سۆرانی) امروز هم کاربرد دارد.

۱- دیوان مه‌وله‌وی. ص ۷۴ س ۵ و ٦.

۲- (تارا tārā) روسری قرمز رنگ بسیار نازک عروس را گویند.

۳- تون حمّام که از آتش عشق دل را بدان مانند کرده است.

تفاوت مفهوم (تاران) و (توّران)[۱] در این است که واژهٔ نخست حالت (انفعالی) دارد. چنانکه فرد نمی‌خواهد جای خود را ترک کند و برای وادار کردن او به ترک محلّ شرایطی را به وجود می‌آورند. امّا (توّران) به تمامی جنبهٔ (فاعلی) دارد. فرد شرایطی را می‌خواهد (به حقّ یا به ناحقّ) تحمیل کند که در صورت پذیرفته نشدن به اعتراض و به اختیار خود محلّ را ترک می‌کند. ... کار در هر دو حال یکی است، امّا بار مفهوم حقوقی و اخلاقی دو واژه از هم جداست و در جلب پشتیبانی افکار عمومی فرق می‌کند. چنانچه پسر به اعتراض بر سلطنت پدر شورش و علیه او جبهه گیری کند و برچسب (توّران) هم به کارش بزنند، همگان از او حمایت نخواهند کرد ... در تاریخ پیش از اسلام، سرکشی (بهرام چوبین) بر (خسروپرویز) نمونهٔ (تاران / تارین) است و بدانگونه که نوشته‌اند (خسروپرویز)، (بهرام چوبین) را تاراند. ...[۲]

باری (توران) شاید در آغاز همان (توّران) بوده ـ نام قبیله‌ای که به قهر از هموطنان خود جدا شدند و به سرزمین تازه‌ای که همین نام را بر آن نهادند، کوچیدند ـ با ابدال / واو مجهول / به / واو معلوم / بعدها (توران) شدند.[۳]

۱۱-۱۰ و ۹ /پ. هراز ـ نام بخشی از رشته کوههای البرز که جادهٔ تهران ـ آمل از آن می‌گذرد.

۱- به مصدر و ریشهٔ این دو واژه توجّه فرمایید:

ریشه	مصدر (ān)	مصدر (āndin/ānin)		مصدر (īn)	مصدر (yān)
تار √	تاران	تاران/	تاراندن	تارین	تاریان
tār	tārān	tārānin	tārāndin	tārīn	tāryān
توّر √	توّران	توّرانن/	توّراندن	توّرین	توّریان
tōr	tōrān	tōrānin	tōrāndin	tōrīn	tōryān

۲- به لحاظ اینکه مطلب در حاشیه و به کوتاهی یاد می‌شود، از گفتگو و بررسی تاریخی دوری جستیم. انشاالله در کتابی جداگانه به گستردگی بدان خواهیم پرداخت.

۳- همان پاورقی شماره (۱)، صفحه ۴۰۶.

این نام به واژهٔ کُردی (هەرەس haras = گسستن و ریزش قطعه‌ای از کوه / بهمن)(۱) نزدیک است و می‌بینیم که ریزش بهمن‌های پیاپی گاه جاده را بند می‌آورد. نام رشته کوههای شمال آذربایجان (ارسباران) نیز، جزء نخست آن همین واژهٔ (هەرەس haras = بهمن) است.

۱۲-۱۰ و ۹ /پ. ارس ـ نام رودخانهٔ مرزی شمال آذربایجان.

آذربایجان شرقی و غربی ـ از شمال دریاچهٔ (ورمیٚ wirmē = اورمیٚ / اورمیه)(۲) تا حوالی رود ارس ـ پیش از اسلام (ماد کوچک) نامیده می‌شده.(۳) بی‌گمان زبان مردم این دیار پیش از مغول فارسی و پیش از اعراب فارسی میانه و یا بهتر بگوییم شاخه‌ای از همین کردی بوده. و فهلویّات شیخ صفی‌الدّین اردبیلی گواه آشکار این مدّعاست.

دربارهٔ (ماد کوچک) بهتر است به کتاب (آذربایجان در مسیر تاریخ ایران) بخش نخست. نوشتهٔ رحیم رئیس‌نیا. ناشر انتشارات نیما. تبریز. مراجعه فرمایید.

در این کتاب تحت عنوان (ارس) در ص ۲۸ چنین می‌خوانیم:

ارَس ـ رودی که در منابع یونانی و اروپایی، آراکسس Araxes و آراکس Araks نامیده شده و در آثار عربی الرّس، در ترکی آراز و در فارسی ارس نام گرفته است. زکی ولیدی طوغان که ید طولایی در یافتن وجه تسمیه نام‌های جغرافیایی دارد، در یافتن اتیمولوژی نام ارس درمانده و نوشته است که «در مورد این که این نام از کجا آمده چیزی نمی‌دانیم». به نقل از انسیکلوپدی اسلامی، چاپ ترکیه، ج ۱، ص ۵۵۴. ... و پس از یادآوری و نقل مطالبی دربارهٔ ارس در ص ۳۶ کتاب (آذربایجان در مسیر تاریخ) آمده است:

۱- ر.ک. به: هەنبانە بۆرینە. هەژار.

۲- نگ. به: ۵-۸ / پ همین کتاب. اینکه می‌گویند (اورمیه) ترکیب (اور = شهر + میه = میا = آب) است، بنظر درست نمی‌آید. بلکه (هورَمین / اَهورَمین = اهورامین = اهوایی میهن است).

۳- ر.ک. به: همان کتاب (آذربایجان در مسیر تاریخ ایران). رحیم رئیس‌نیا.

گذشته از حوادث تاریخی از آن دست که مذکور افتاد، تندی جریان ارس نیز از علل دوام نیاوردن پل‌های ساخته شده بر این رود در دوره‌های مختلف تاریخی است. به قول جکسن «در نوشته‌های نویسندگان قدیم، این رود به خاطر جریان تند و بی‌امانش [و نیز پل نپذیرفتنش] ضرب‌المثل بوده است».

منقول از سفرنامهٔ جکسن. ص ۳۸. چنانکه ویرژیل، شاعر رومی سدهٔ نخست ق.م دربارهٔ ۸ منظومهٔ حماسی انه‌ئید Aeneid خود به مناسبتی از ارس بعنوان رودی یاد کرده است که هیچ پل را تحمّل نمی‌آورد. اعتمادالسّلطنه هم که با منابع غربی و مآخذ فارسی و عربی تاریخ ایران آشنایی داشته و ارس را از نزدیک مشاهده کرده و از آن گذشته بود، به این حقیقت توجّه یافته است:

«در قدیم هرچه خواسته بودند بر روی آن پل استوار نمایند، ممکن نشده بود. یعنی هرچه ساخته بودند، به جهت طغیان آب در فصل بهار خراب شده، هنوز آثار خرابی اغلب از آن پل‌ها باقی است. به نقل از مرآت‌البلدان. ص ۴۰.

برای آگهی باز هم بیشتر در این زمینه به کتاب یاد شدهٔ بالا مراجعه فرمایید تا به خوبی آشکار شود که میخی که شیارهای این مهرهٔ معنی را پر کند جز واژهٔ کُردی (هەرەس haras = بهمن) نیست.

۱۳-۱۰ و ۹ / پ ارزور - ارزوره

در صفحهٔ ۲۳۹ شمارهٔ ۳۲ (بندهش هندی) آمده است:

... در اوستا از کوهی به نام ارزوره نام برده شده که دیوان خود را در غارهای آن می‌اندازند و در قلّهٔ آن به گرد هم می‌آیند وندیداد (۳، بند ۷ و ۱۹ بند ۴۵) ظاهراً سخن از یک ناحیهٔ کوهستانی است که به سبب جنبهٔ شومی و مغاک‌ها و غارهای عمیق و شاید تصاعدات آتش‌فشانی آن، ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده و در تصوّر عامیانهٔ آنان صورت دروازهٔ دوزخ را یافته است. بدین‌گونه ارزور به صورت کوه دیوان و مقابل

هرابرز ئیتی[1] هربرز، البرز، کوه ایزدان، قرار گرفته است. پس از آن دیگر تعیین هویّت کوه ارزور امکان پذیرفته نبوده است. دادستان دینیگ (۳۳، بند ۵) باید آن را در شمال جستجو کرد. بعضی از نسخه‌های بندهش (ص ۸-۷۷) اشاره‌ای دارد بر این که ارزور که قلّه‌ای در دهانهٔ دوزخ است به سلسله کوههای البرز در جنوب دریای خزر تعلّق دارد اما بندهش (ص ۷۸ س ۱۵ ارزور دیگری را می‌شناسند که با ارزور یشت (۱۹، بند ۲) که در جهت دوم قرار دارد یکی است. ...[2]

و در صفحهٔ ۲۳۳ شماره ۵ آمده است:

ارزور (اوستا: ərəzuraα) نام کوهی است که بنا بر بندهش در سوی روم است. ...[3]

به نظر می‌رسد واژه (ارزوره) اوستا، (هـه‌رێزواره harēz wāra) مـرکّب از دو جـزء (هه‌رێز harēz[4] / هه‌ره‌س haras) هر دو به معنای (بهمن) و (واره ⟵ وار + / ئه = فتحه = a /). (وار wār ماده مضارع است از مصدر وارین wārīn = بارین):

/ a = ه / + (بار = wār) + (بهمن = harēz هه‌رێز) ⟵ harēz wāra هـه‌رێزواره

ترکیب از نوع (اسم + فعل (بن مضارع) + / ه = a / می‌باشد. نگ. به: شمارهٔ ۶-۶ و اگر بنابر آنچه گذشت در شمال به جستجوی آن بپردازیم، به (ارسباران) مـی‌رسیم. زیـرا (هه‌رێزواره / هه‌رێس‌واره) به آسانی به (ارسباران) تبدیل می‌شود.

۱۴-۱۰ و ۹ پ ـ اوستا

با واژهٔ «اوستا» نام کتاب دینی حضرت زردشت، همگی آشنا هستیم. دربارهٔ معنای این واژه سـخن بسـیار رفته است. در کـتاب «یکـتاپرستی در ایران بـاستان» چـنین می‌خوانیم:

۱- نگ. به: ٦-١٠ و ٩ پ، ص ٣٨٣.

۲- منقول از (بندهش هندی). رقیه بهزادی.

۳- منقول از (بندهش هندی). رقیه بهزادی.

۴- در لهجهٔ سقزی (هه‌رێز / هه‌رێس) در لهجه‌های دیگر (هه‌ره‌س).

«اوستا» در فارسی دارای اشکال زیادی است از قبیل (ابستا Abesta)، (اپستا Apesta)، (افستا Afesta)، (ویستا Vesta) و غیره ولی آنچه از همه معروفتر است (اوستا) باشد. این واژه در پهلوی (اوپستاگ Upestak) یا (اوستاک Aνestak) دانسته‌اند که به معنای اساس و بنیان و حفاظت و پناه و یاوری است. ... و در دنبالهٔ بحث آمده است:

... از اینها که بگذریم معنی مناسب دیگری که عبارت از کلمهٔ (برپا) و بالا ایستاده، پایدار، برانگیخته و برگزیده باشد بتوانیم برای آن درنظر بگیریم. زیرا اوستا یا افستا از دو کلمه ترکیب یافته. نخست (او) یا (اف) که پیشوند یا مقدمهٔ کلمه است و به معنی بالا، روی، بر می‌باشد دوم (استا) به معنی ایستادن و پایدار بودن، برانگیخته یا برگزیده شده است ...[۱]

ملک‌الشّعراء بهار نیز آنرا (محکم) و (شریعت استوار) معنی کرده است.[۲]

نخست در رابطه با چهار شکل حرف دوم این واژه (و ـ ف ـ پ ـ ب) باید گفت / واو / آن از نوع واوی بوده است که در کردی تلفّظی معادل (V ـ انگلیسی) دارد[۳] و با / و ـ سه نقطه بر روی آن) نوشته می‌شود. نگ. به: اقسام چهارگانه / و / یا آوای واو در کردی. شماره‌های ۳-۴-۲ صفحهٔ ۱۱۴ و ۴-۵-۲ / پ صفحهٔ ۱۲۶ همین کتاب. این / ڤ = v / بسیار به آسانی به (ف، پ، ب) بدل می‌گردد.

ما اینک به بررسی اصل واژهٔ (ڤێستا Vēstā) و سپس به گفتگو دربارهٔ همزهٔ مفتوحِ نخست آن می‌پردازیم.

در همهٔ شاخه‌های زبان کردی و بویژه تمام لهجه‌های شاخهٔ (سۆرانی)، (ڤێسان νēsān / ڤێستان νēstān) به معنای (برپا ایستادن / برجای ماندن / پایدار بودن / محکم بودن / ایستادن) کاربرد دارد. در لهجهٔ سقزی و سنه‌یی و گویش‌های آن (ڤێسان νēsān)

۱- ر.ک. به: م. اورنگ. یکتاپرستی در ایران باستان. از انتشارات تعاون ستاد ارتش سابق چاپ دوم. ۱۳۳۷. ص ۱۳۸.

۲- مجمع‌التواریخ. پاورقی ص ۱۱.

۳- گو اینکه در فارسی هم نمونه‌های سُست شده‌ای از آن هنوز هم وجود دارد. مانند: وکیل، وزیر، ورد، دیو، نیو و ...

و در لهجهٔ موکریانی (ڤێستان *v*estān).

(ڤێستا *v*ēstā / ڤێسا *v*ēsā) یا (ڤێستاو *v*ēstāw / ڤێساو *v*ēsāw) ساخت (اسم مفعول / صفت مفعولی) آن و چون متعدّی نیست و لازم است، معنای فاعلی دارد: برپا ایستاده، برجای مانده، پایدار (محکم)، ایستاده.

به ساخت یاد شدهٔ هر دو مصدر در سه لهجهٔ مورد بحث توجّه فرمایید:

مصدر	لهجهٔ سقزی	لهجهٔ موکریانی	لهجهٔ سنه‌یی
ڤێسان	ڤێسائ[1]	(ڤێساو)	ڤێساگ
*v*ēsān	*v*ēsā ←	*v*ēsāw ←	*v*ēsāg
ڤێستان	(ڤێستائ)	ڤێستاو	(ڤێستاگ)
*v*ēstān	*v*ēstā ←	*v*ēstāw	*v*ēstāg

کاربرد سه شکل از ساخت‌های بالا که داخل پرانتز قرار گرفته امروزه کاربرد کمتری دارد امّا خارج از قاعده و دستور نیست. بدانگونه که می‌بینیم چهار شکل یاد شده در دو لهجهٔ اخیر ـ صرفنظر از همزهٔ نخست که بدان نیز خواهیم پرداخت ـ با آنچه پیشتر گفته شد، یکی است. امّا در رابطه با شکل مختوم به / یای نرم = ئ / در لهجهٔ سقزی بـه توضیح زیر توجّه فرمایید:

درکتاب (بندهش هندی)[2] ص ۲۹۷ سطر دوم و سوم به نقل از «پازند» *av*astāy ، abestāg هم ثبت شده. دور نیست (y = ی) در آخر شکل نخست همان / ئ = یای نرم / یای پیچان / است که باید گفت به سبب ناآشنایی‌ها ـ بدانگونه که در بخش‌های نخستین این کتاب و بویژه فصل سوم بحث شد ـ آنرا (ی = y) خوانده‌اند و می‌خوانند. نمونه‌ای که به عنوان شاهد مثال در همین زمینه

۱- / / در آخر گاهی سست ادا می‌شود چنانکه با (ڤێسا *v*ēsā = ایستاد / ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده) ممکن است اشتباه شود.

۲- به تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی. انتشارات مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۸.

می‌توان بدست داد در ص ۳۰۱ همان کتاب و باز به نقل از پازند واژهٔ
که امروز هم در سقز (ئائێنه ēna ـ‌ ?ā = آینه) تلفظ می‌شود و به همان معنی بکار می‌رود در کنار این واژه ēwēnag هم به همین معنا (آیینه / نوع) نوشته شده که روستاییان (ئائێنه = آیینه) را (ئاڤێنه ?āνēna) تلفظ می‌کنند. به معنای (نوع) هم، واژهٔ (وینه νēna = عکس / نوع) وجود دارد. بی‌گمان در پازند نمونه‌های دیگری هم باید وجود داشته باشد که اینجانب توفیق مطالعه‌اش تاکنون بدستم نیفتاده است.

سرانجام اینکه شکل (اوْستای avēstāy) که در پازند آمده است درست همان (ڤێستائ vēstā) می‌باشد. باقی ماند همزهٔ مفتوح ابتدای واژه (اوستا) که به بحث دربارهٔ آن می‌پردازیم.

این همزه در ابتدای بعضی واژه‌ها از روزگاران کهن در فارسی وجود می‌داشته است.

نمونه‌های اندکی از آن در فارسی امروز هم به چشم می‌خورد. نگ. به: ص ۱۴۷ (شمارهٔ ۲-۵-۳) امّا در زبان کردی این نمونه‌ها هنوز هم کم نیست.

۱ـ در کتیبهٔ داریوش واژهٔ (آوَستایم [cuneiform]) زیاد و برای نمونه در بند ۱۴ سه بار به کار رفته است. این واژه را (استوار نمودم) ترجمه کرده‌اند که شاید (تثبیت کردم)[1] زیبنده‌تر باشد. در کردی امروز می‌توانیم (اوستایم) را معادل (ڤێستانم νēstānim)[2] بگیریم هرچند ظاهر واژه به (ڤیستام νēstām) نزدیکتر می‌نماید. امّا (ڤێستانم / ڤێستاندم / ڤێسانم) متعدّی است و ساخت اوّل شخص مفرد ماضی ساده به معنای اینکه چیزی را در جایی محکم و پایدار کردم ـ که گویا منظور عبارت کتیبه همین است ـ ولی (ڤێستام / ڤێسام) لازم است و به معنای (ایستادم) که از مقصود عبارت اندکی دور می‌نماید.

۲ـ در فارسی میانه هم این همزهٔ مفتوح ـ به ظاهر زاید ـ نمونه دارد. (آیادگار زریران = یادگار زریران) از این دست است.

۱- زیرا سخن از سرکوبی شورشیان است.
۲- به لهجهٔ سقزی و سنه‌یی (وێسانم).

۳ـ در فارسی پس از اسلام واژه‌هایی چون (اسکنجبین، آماس، آزمون) را می‌توان یـاد کـرد. (اسکـنجبین = سکـنجبین) امـروز هـم در زبـان کـردی (ئـه‌سکه‌نجه‌مین askanjamīn?) می‌گویند. (آماس = باد کردن / باد آوردن) در کردی بدون (آ)، ماس[۱] mās به کار می‌رود. آزمون به ویژه در لهجه سلیمانیّه (ئه‌زموون azmūn?) ادا می‌شود.

۴ـ امّا در زبان کردی ـ تمام شاخه‌ها و شاخهٔ (کورمانجی ژوور وو) بیشتر ـ این همزه وجود دارد برای نمونه:

(ئه‌سپۆن aspōn? = سپۆن sipōn) به معنای (چوبک). (ئه‌سپێ aspē? / سپی sipē = شپش). (ئه‌ستێره astēra? = ستاره) که همزه نخست آن در فارسی افکنده است. (ئه‌من amin? = من = min من) ضمیر (شناسه) اوّل شخص مفرد. (ئه‌تو atō? = تۆ = tō = تو) شناسهٔ دوم شخص. (ئامۆژگاری āmōžgāry? / مۆژگاری / مۆجگاری / = پند دادن). (ئه‌ژماردن ažmārdin? / ژماردن / شماردن šimārdin = شمردن). (ئه‌سپاردن aspārdin? / سپاردن sipārdin = سپردن) ... .

و در لهجهٔ (بادینی Bādīny / به دینی Bahdīny) مانند: (ئه‌سترانا astrānā? / ئه‌سترانه astrāna? = ترانه / سرود). (ئه‌ردین ardīn? / ڕدین ridīn = ریش) و ...

می‌توان گفت در تمام لهجه‌ها نمونه زیاد است و در شاخهٔ شمال فراوان.

نکته شایان توجّه بیشتر (ئه) به ابتدای شناسه‌های ناپیوستهٔ مفرد است که انگار برای تأکید تمام، به کار می‌رود. چنانکه وقتی که بگویند: «ئه‌من amin?» چنان است که در فارسی بگویند «شخص خود من / من شخصاً خودم» همین‌گونه (ئه‌تو atō? = خود تو شخصاً) و یا به ابتدای (اسم اشاره / صفت اشاره) ئه‌وه awa? = آن، ئه‌مه ama? = این. که در حالت تأکید به ابتدا (ئه = a? = همزهٔ مفتوح) یا (ئا = ā? = همزهٔ کشیده) می‌آورند: «ئه ئه‌مه a? ama? / ئا ئه‌مه ā? ama? = همین / ها این)، ئه ئه‌وه a? awa? / ئا ئه‌وه ā?awa?

۱- در لهجهٔ سقزی و سنه‌یی به معنای (ماست) هم هست. امّا در لهجهٔ موکریانی (ماست) را همان (ماست) می‌گویند. شاید جایی که (ت) آخر را می‌اندازند، (س) را سنگین مانند (ص) تلفّظ می‌کنند امّا واقعیّت اینست که امروز این نکته هم مراعات نمی‌شود.

= همان / ها آن).» این نکته ـ همزه به ابتدای شناسه‌ها برای تأکید ـ این اندیشه را نیرو می‌بخشد که اشکالی هم ندارد همزهٔ ابتدای واژهٔ (اوستا) نیز برای تأکید بوده باشد، به معنای (پابرجایِ پابرجا / محکمِ محکم / پایدارِ پایدار) چنانکه صفت (آَبیزاگ[1] ʔabēzag = از چشم نیفتادنی / همیشه نو / کهنه ناشدنی) را برای (این دین) به کار می‌برده‌اند. امروزه هم به هنگام خداحافظی و در مقام دعا کردها می‌گویند:

«ئەسپەردەی خوابی ʔasparda ī x^{u}ā bī = سپرده (به) خداوند باشی / به خدا سپردمت» یعنی برای تأکید همزهٔ مفتوحی به ابتدای واژهٔ (سپرده) می‌افزایند. در لهجهٔ مریوانی واژهٔ (ئەخێز) به معنای (خیز / خیزش / قیام) است. که درواقع به ابتدای (خیز) همزهٔ مفتوح وجود دارد.

۱-۱۴-۱۰ و ۹ / پ (اوستا = ئەڤ ئێستا ʔaν ēstā)

تفسیر دیگری که از واژهٔ (اوستا) می‌توان بدست داد، اینست که آنرا مرکّب از دو بخش (ئەڤ ʔaν + ئێستا ʔēstā) بینگاریم.

(ئەڤ ʔaν) در لهجه‌های شاخهٔ شمالی شناسهٔ سوم شخص مفرد است به معنای (او / آن) که در لهجه‌های سۆرانی (ئەو ʔaw) تلفّظ می‌شود.

(ئێستا ʔēstā / ēstā) اسم فاعل است از مصدر (ئیستان ʔēstān) که در لهجهٔ سۆرانی بیشتر (ڤێستان νēstān / ڤێسان νēsān) می‌گویند ـ و اسم مفعول این دو پیشتر شرح داده شد ـ و (ئێستا) به معنای (ایستا / ایستاده) است.

(ئەڤ ئێستا ʔaν ʔēstā) که بر رویهم (ئەڤێستا ʔaνēstā) تلفّظ می‌شود به معنای (آن ایستا / آن ایستاده / آن پایدار / آن ماندنی ...) خواهد بود.

و به یاد داشته باشیم که در بسیاری جاها دین مزدیسنان / مزدیسنی را با صفت (آَبیزاگ[2] ʔabēzāg = از چشم نیفتادنی / کهنه نشدنی / همیشه نو) می‌ستوده‌اند.

۱- همزهٔ مفتوح به ابتدای واژهٔ (ابێزاگ) بدانگونه که پیشتر یاد شد نشان نفی است. نگ. به: ۴-۱۰ و ۹ پ.

۲- همزهٔ مفتوح به ابتدای واژهٔ (ابێزاگ) بدانگونه که پیشتر یاد شد نشان نفی است. نگ. به: ۴-۱۰ و ۹ پ.

آوردن (ئەو) به ابتدای (ئێستا) می‌تواند نشان معرفه و تکریم و اعزاز باشد آنچنان که در کردی امروز هم رایج است.[۱] چنانکه در ادامهٔ گفتگو از شخصیّتی مورد احترام که برای جمع شناخته شده است ممکن است بگویند: «ئەوزانا ?aw zāna = آن دانا». و در کردی (سۆرانی) به آخر / ئە = a = فتحه / هم می‌افزایند: «ئەو پاڵەوانە ?aw pāḷawāna = آن پهلوان». که درواقع حالت (صفت جانشین موصوف) را دارد. امّا در حالتی که (صفت جانشین موصوف) مختوم به / وا که / باشد بیشتر وقت‌ها / a = فتحهٔ / آخر آن را می‌اندازند. مانند: ئەو وریا ?aw wiryā = آن (مرد) بیدار. ئەو ئازا ?aw ?āzā = آن (مرد یا زن) دلیر و ... دور نیست که (ئەوئێستا ?av ēstā = آن (شریعت) پایدار / آن (دین) محکم / آن (یاسای) ماندنی) از همین نوع بوده باشد.

گفتیم که (ئێستا / با یای مجهول)[۲] اسم فاعل و یا صیغهٔ مبالغه و یا صفت مشبّهةٌ بالفعل است که بهتر است اینجا به همان (اسم فاعل) از آن یاد کنیم. این ساخت که با افزودن / الف = ā / به آخر بن مضارع ـ در فارسی و کردی ـ شکل می‌گیرد هم اکنون نمونه دارد. در فارسی واژه‌های جویا، پویا، گویا، و در کردی بینا bīnā = بینا، توانا tiwānā/t'wānā = توانا، زانا zānā = دانا. نگ. به: ۷-۲-۶-۱۰. ص ۳۸۳.

۱۵-۱۰ و ۹ / پ گاته، گاتا / گاثه، گاثا

کهن‌ترین بخش اوستا که به گفتهٔ محقّقان و باور زردشتیان سروده‌های خود حضرت زردشت است. «گاته» شاید همین «گوته gota» در زبان کردی شاخهٔ شمال بوده باشد که در شاخهٔ (سۆرانی) به «وته wita / w'ta» تبدیل و هر دو به معنای (گفته / بیان / فرمان / فرمایش) است. ابتدا واژهٔ «گوته» و سپس همگنی آن با (گاته / گاثه) را بررسی

۱- در اشعار عامیانه می‌شنویم: ئەو باڵا بەرزە، ئەو نەو نمامە ـ شەولە پەژارەی خەوڵێم حەرامە = آن بلندبالا، آن نونمام ـ از پریشانی وی شب‌ها خواب بر من حرام گشته است.
پیش از (باڵا بەرز = بلندبالا) و پیش از (نەونمام = نونمام)، (ئەو) به نشان معرفه و اعزاز و ستایش، درآمده است.

۲- در لهجهٔ (موکریانی) به معنای (اکنون، اینک).

خواهیم کرد.

(گوته gota) اسم مفعول است از مصدر (گوتن gotin) و بن ماضیش (گوت) که در لهجه‌های (کورمانج ژوو روو =کردی شمال) امروز هم کاربرد دارد. این واژه در لهجهٔ (موکریانی / سلیمانیّه) به (کوتن kotin) و در لهجهٔ سقزی و سنه‌یی به (وتن witin / w'tin) تبدیل گشته است. و در دیگر لهجه‌های کردی هم به ظاهر از این سه شکل خارج نیست چنانکه (کرماشانی) هم می‌گوید: «گوْتم gowtim / gōtim = گفتم».

پیش از این یادآوری شد که حرکت‌های بینابینی (بین فتحه و ضمّه یا بین کسره و فتحه و یا حرکت گنگ ور بود) به‌ویژه در ابتدای واژه‌های کردی ـ جز در لهجهٔ (موکریانی / سلیمانیه) زیاد است. نگ. به: ۶-۱۰ و ۹ پ. در واژهٔ (گوته) / واکه / ی بعد از نخست (حرکت گاف) از همان آغاز چنان بوده (بین ā و ō) که نوشتنش به صورت (گاته) هم ایرادی نداشته ـ بدانگونه که دربارهٔ (به‌رز barz و بورز borz) به معنای بلند گفتیم. باز هم گفتنی است که امروز هم در منطقهٔ (کرماشان) گاه (گوتم =گفتم) را چنان ادا می‌کنند (gowtim) که به آهنگ (گفتم) در فارسی نزدیک است و گویی / و / را جانشین [ف] کرده ولی آنرا سست ادا می‌نمایند. از تمام این بحث‌ها که بگذریم ابدال / ا ـ و / در دو واژهٔ (گاته / گوته) طبیعی است و نمونه‌های فراوان دارد.

امّا در رابطه با (ث و ت) باز هم باید گفت واژه‌هایی وجود می‌داشته که تلفّظی بینابین این دو بدست می‌داده است. چنانکه در مورد (ش / س) نیز همین حالت دیده می‌شود ... اگر نارسایی خط آن زمان و آشنایی ناتمام ما به همان نگاره‌ها را یک کاسه کنیم و بالاتر از همه تلفّظ واژه‌های کردی (بجز لهجهٔ موکریانی / سلیمانیّه) را که گاهی الفبای فونتیک (آوانگاری) هم برای نگارش آن نارسایی دارد بدان بیفزاییم اینگونه اختلاف‌ها در نظرمان طبیعی، عادی، سبک و بی‌بها جلوه گر خواهد شد. به نمونه‌هایی مانند (آذر، آثر، آتر و ... نگ. به: ۳-۵-۳). پیشتر اشاره شد ... خشایه‌تی / خشایه‌ثی، گیومرت / گیومرث، باز هم نمونه‌های دیگری است در رابطه با (ت / ث). باز هم از

این همه که بگذریم می‌توانیم به دو واژهٔ (واسه wāsa[۱] = چنین مـی‌گوید) در لهـجهٔ (سنه‌یی) و (کرماشانی) و (واتا wātā = واته wāta) در لهجهٔ (موکریانی / سلیمانیه) اشاره کنیم که هر دو یا هر سه به یک معنی (چنین می‌گوید) به کار می‌رود. و هر دو از همان خانواده (گاتا / گاثا) هستند.

۱۶-۱۰ و ۹ / پ بندهش / بندهشت / بنداهشت

می‌دانیم که این بخش از اوستا دربارهٔ بنیانگذاری جهان آفرینش و جنگ اهریمنان با آفریده‌های اهورامزدا گفتگو می‌کند. پیشتر هم اشاره شد (نگ. بـه: ذیـل‌نویسی ۶-۹ ص ۳۲۷) که دور نیست این واژه همین (بن داهێشتن bin dāhēštin) کردی (سۆرانی) با افکندن آخر باشد که خود معنای (پی‌ریزی / بنیانگذاری / بنا نهادن) می‌دهد. و مرکّب است از دو جزء (بن bin[۲] = بن / پی / پایه) و (داهێشتن dāhēštin) که اینجا مـعنی (نهادن / گذاشتن) می‌دهد. و باز جزء اخیر خود مرکّب است از (دا dā) پیشوند مصدر است آنچنانکه در واژه‌های کردی (دانیشتن dānīštin = نشستن، داوه‌زین dāwazīn[۳] = پیاده شدن، داکێشان dākēšān = پایین کشیدن) می‌بینیم و (هێشتن hēštin) که در فارسی (هِشتن) شده است.

(هێشتن hēštin) در کردی و (هشتن ـ به کسر اوّل) در فارسی، هر دو به معنای (نهادن / گذاشتن) است.[۴] (هێشت hēšt) بن ماضی یا مصدر نون افکندهٔ آن، همان معنا را دارد.[۵] در بند هشت هم نمونه کاربرد در همین معنی دیده می‌شود. به جملهٔ زیـر از

۱- در لهجهٔ (سنه‌یی) معنای (چنین است) هم دارد.
۲- مانند فارسی به معنای (ته / بیخ) هم هست.
۳- در لهجهٔ (سنه‌یی) داخۆزین dāxōzin.
۴- مترادف با این واژه در فارسی (هلیدن) وجود دارد. فروهل = فروگذار، بِل = کوتاه شدهٔ (بـهل)، بِـتا (کوتاه شدهٔ (بهل تا). و در کردی (هێڵین hēḻīn / هێڵان hēḻān).
۵- دور نیست واژهٔ (بهشت) در کردی (به‌هه‌شت bahašt) از دو جزء تشکیل شده باشد. جـزء نـخست (به / وه) که حکیم نظامی آنرا با فتح نخست آورده است:

⇦

ص ۹ س ۶ (بندهش هندی)[۱] توجّه فرمایید:

u-š zamīg xrafstar abar hišt, gazāg zahrōmand ...

که در ص ۸۰ س ۲ چنین ترجمه شده است: «بر زمین خرفستر گزنده و زهردار هشت...».[۲]

(hišt) در این جمله ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده است به معنای (گذاشت / نهاد). می‌دانیم ساخت یا ریخت سوم شخص مفرد ماضی ساده یا بن ماضی یا مصدر نون افکنده (مصدر مرخّم) هر سه یک شکل دارد. پس (بنداهشت) همان (بنداهشتن) نون افکنده است.

در مورد (بندهش) هم باید گفت که درواقع همان (بندهشت) از (بندَهِشتن) است باز هم با افکندن آخر. همانند واژهٔ (پاداش) که در کردی امروز (پایشت pāyešt / پائیشت و یا پاهیشت pāhešt) می‌گویند و شاید در آغاز (پادهیشت pādhešt) مرکّب از (پاد + هیشت) بوده (پادِشت) و (پاداشت)[۳] = چنانکه امروز در بعضی لهجه‌های کردی وجود دارد، و سرانجام با افکندن (ت) در فارسی (پاداش) شده است.

برای روشنتر شدن مطلب، خوب است واژهٔ (پاداش) و تفسیرش را با متضادّ آن (پادافراه / پادافره) به معنای (مجازات / تنبیه) مقایسه کنیم.

⇨ کشوری را دو پادشه فره است در یکی تن یکی دل از دو بَه است

امروز گرچه با کسر نخست تلفّظ می‌شود ولی همان معنای (خوب / نیک) را دارد. جزء بعدی همان (هشت) در فارسی با کسر و در کردی با فتح نخست که به همان معنای (نهاده / گذاشته شده ـ صفت مفعولی است، نگ. به: ۱-۴-۱۰) و بر رویهم (بهشت) به معنای (نیکو نهاده / نهاده شده (برای) نیکوان) است.

۱- ترجمه و تصحیح رقیه بهزادی. انتشارات مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۸.

۲- به زبان کردی (لهجه موکری) چنین می‌توان ترجمه کرد:

ئه وه‌یش گه‌زه‌نده‌ی ژاره‌و ن (بوو) له‌سه‌ر که‌ره‌سته‌ی زه‌وی هێشت [ه‌وه]

?a wayš gazanda ī žārawin (bū) lasar karasta ī zavī hēšt [awa].

برگردان به فارسی: آنچه گزندهٔ زهری هم بوده بر روی مواد (اسباب / لوازم) زمین برجای نهاد.

۳- (پادشت) با کسر دال و (پادَشت) با فتح دال، همانند (بهشت) با کسر (ه) و (به‌هه‌شت) در کردی با فتح (ه).

در کردی سۆرانی (فڕه دان f'ṛa dān) به معنای (دور انداختن / پرت کردن) است. پادافره یا بهتر بگوییم (پادَفره) با فتح دال مرکّب است از (پاد + / فتحه = a / + فڕه f'ra). نگ. به: ۵-۶. اینجا دور انداختن و پرت کردن (پاد) است و در واژهٔ (پاداش) بدانگونه که گفتیم (هێشتن / هِشت = نهادن /گذاشتن) پاد. متضاد یا (تنبیه و مجازات) و به معنای (جایزه، قدردانی).

اینک در رابطه با افکندن (ت) از آخر (بند هشت) به واژه‌های زیر از کردی (سۆرانی) و فارسی توجّه فرمایید:

(پاداشت pādāšt) در لهجهٔ سقزی که با افکندن (ت) آخرش در فارسی (پاداش) شده است.

(نمایشت nimāyešt) در لهجهٔ سقزی و مکریانی که با افکندن (ت) آخرش در فارسی (نمایش) شده است.

(ڕەویشت ṛavešt) در همهٔ لهجه‌ها که با افکندن (ت) آخرش در فارسی (روش) شده است.

(خورشت[1] xōrišt) در همهٔ لهجه‌ها که با افکندن (ت) آخرش در فارسی (خورش) شده است.

واژهٔ اخیر را در بسیاری نقاط فارس زبان هم بدون افکندن آخر (خورشت) می‌گویند. به نظر می‌رسد مرکّب از (خۆر = اینجا به معنی خوراک[2]) + (هِشت = نهادن) آنگونه که گذشت، می‌باشد. اصطلاح (نان خورش = آنچه با نان خورند) که در متون فارسی آمده گواه این نکته است. یعنی آنچه با (خورْ = خوراک) بر سر سفره گذاشته می‌شود.

۱- ایکاش آنها که اندک خواندن و نوشتنی بلدند از ریشخند تا سنجیده لهجه‌ها و واژه‌های محلّی دست می‌کشیدند. و چه خوب بود کتاب‌های درسی اندک اشاره‌ای به این مطلب می‌داشتند.

۲- خۆر در کردی به معنای (خورشید) هم هست.

۱-۱۶-۱۰ و ۹ /پ یکی از صورت‌های ساخت (صفت مفعولی / اسم مفعول) همان (بن ماضی) یا (ریخت سوم شخص مفرد ماضی ساده) یا مصدر نون افکنده (مصدر مرخّم) است. نگ. به: ۱-۴-۱۰ بر این قاعده می‌توانیم (بند هشت) را صفت مفعولی یا اسم مفعول به شمار آوریم. در این صورت معنایش بنیان گذاشته (شده)، پی‌ریزی گشته خواهد بود که می‌توان مفاد (جهانِ آفریده / جهانِ آفرینش) را ـ در برابر ذات ناآفریدهٔ آهورامزدا ـ از آن دریافت.[۱]

۱۷-۱۰ و ۹ /پ. زامیادهشت، زامیادشت

بخشی از اوستا که دربارهٔ کوهها، رودها، دریاها و ... گفتگو می‌کند. به نظر می‌رسد که این واژه هم مرکّب از دو جزء (زامی + یادهشت) باشد که بر رویهم (زامیادهشت) شده است. (زامی) همان واژهٔ (زمی) و بویژه در شعر فارسی به معنای (زمین) به کار رفته است. در زبان کردی در بیشتر لهجه‌ها (زه‌ڤی zavy/zavī) و در لهجهٔ (سنه‌یی / کرماشانی) زه‌ڤین zavīn می‌گویند.

جزء بعدی (یادهشت) شاید (یاد + هشت) باشد که به آسانی به (یاداشت) قابل تبدیل است. (یاد yād) در کردی و فارسی به معنای (حافظه / ذهن / فکر) و (هشت hešt) بدانگونه که یاد شد (بن ماضی) یا (مصدر نون افکنده) از (هشتن) فارسی و (هێشتن hēštin) کردی است. و بر رویهم (زامیادهشت) به معنای [یاداشت (دربارهٔ زمین] خواهد بود.[۲]

واژهٔ (یشت) هم با توجّه بدانچه گذشت می‌تواند معنای (نهاد) را داشته باشد، حتی

۱- می‌دانیم که دین‌های آسمانی همگی در اصول (توحید، نبوّت، معاد) همدیگر را تأیید کرده و یکسانند. در قرآن هم آیه کریمه اٰمَنَ الرَّسُولُ ... لَا نُفَرِّقُ بین اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِمْ ... ۲۸۵ ـ بقره. گواه این معنی است.

۲- اینجا هم می‌توان پنداشت (یادهشت) = (یادهشته) ساخت اسم مفعول با افکندن آخر به معنای (یادداشت شده / مطالب یاداشت شده) باشد. نگ. به: ۱-۴-۱۰.

قرنها پس از زردشت (استرابون) یونانی واژهٔ (ژئوگرافی) را برای عنوان کتاب خویش برگزید که با مفهوم و مفاد (زادمیادهشت) بدانگونه که توضیح داده شد، نزدیکی دارد.

دور نیست (خشت) هم که در عمل با (نهادن) نزدیک است، از همین خانواده باشد.[۱]

بررسی و سخن از واژه‌های (اوستا) خود مجال کافی می‌خواهد. اینها مشت نمونه‌ای بود از خروارها و خوشه‌ای چند از کشتزارها تا دست‌اندرکاران را هشداری باشد که چه عامل یا عواملی سبب شده است «آنچه خود داشته و دارند از بیگانه تمنّا کنند» و چسان بیخبرانه یا شاید هم عالمانه ـ خدا داناتر است ـ آب در کوزه و ما (به دریوزه) گرد جهان می‌گردیم.[۲]

۱۸-۱۰ و ۹ / پ. کیومرث ـ نام نخستین پادشاه کیانی

در کتاب «منم تیمور جهانگشا».[۳] ص ۲۷۷. س ۱۰ از آخر. چنین آمده است:

... روزی مردی سالخورده و خمیده را نزد من آوردند و گفتند که او (دستور) است یعنی پیشوای مجوسان می‌باشد.

آن مرد که دندان در دهان نداشت گفت ای امیر، شنیدم که تو از بیماری برخاسته‌ای برای تو عسل آوردم تا بخوری و قوّت بگیری، گفتم تو چرا از طاعون نگریختی و بجا ماندی و آیا از مرض بیم نداری؟

دستور سالخورده گفت ای امیر من چون هر روز قدری عسل می‌خورم از طاعون بیم

۱- نمونه ابدال (خ) و (ه): (خسرو / هوسرو)، (هسته / خستک)، (خور، هور) و در کردی (خواردن / واردن)، (هەر، خر = درازگوش). نمونه‌هایی از افکندن (خ) وجود دارد که دور نیست (خ) ابتدا به (ه) و سپس به (کشش ~) تبدیل و سرانجام حذف شده باشد. مانند (تخل = تلخ) در فارسی میانه که امروز در کردی (تاڵ $t^{u}\bar{a}l$) شده است. و یا (تخم) که در لهجهٔ (سنه‌یی) (توٚم tōm) شده است. و (سوخر / سُخر) فارسی میانه که در کردی (سوور sūr) شده است ـ به معنای قرمز. و ...

۲- بی‌گفتگو تلاش‌های پرسود پژوهشگران و دانشمندان خارجی در رابطه با شناخت تاریخ و فرهنگ ما ـ از دیدگاه علمی ـ تحسین‌برانگیز و ایرانی همواره قدرشناس بوده است ... امّا خودرو مانده در راهی را با چند سرنشین درنظر بگیرید شما پس از رفع عیب از سیستم (کاربوراتور) متوجّه نقص (برف‌پاکن) هم می‌شوید. ولی راننده ـ که به خوبی در این مورد سابقه و (لِم) کار را می‌شناسد ـ پس از سپاسگزاریها، صادقانه از شما خواهش می‌کند که رفع نقص دوم را بعهدهٔ خودش بگذارید تا از چند برابر شدن هزینه‌ای که پیش‌بینی می‌کند، دوری جسته باشد. ...

۳- اقتباس و ترجمه: ذبیح‌الله منصوری. چاپ پنجم. انتشارات مستوفی. تهران.

ندارم زیرا کسی که هر روز عسل بخورد دچار امراض ساری نمی‌شود.

(در این که عسل خاصیّت ضد عفونی و میکرب‌کشی هم دارد تردیدی نیست ولی علم امروز تأیید نکرده که عسل مانع از سرایت امراض به انسان می‌شود ـ مارسل بریون).

از او پرسیدم که بتو گفت که اگر انسان هر روز قدری عسل بخورد مبتلا به مرض طاعون نمی‌شود. (دستور) جواب داد این را در کتاب ما نوشته‌اند و کسی که اولین بار این حکمت را گفت (گایو ـ مرت) بود. پرسیدم (گایو ـ مرت) کیست و من این نام را نشنیده‌ام، (دستور) گفت آیا تو ای امیر شاهنامه فردوسی را خوانده‌ای؟ گفتم بلی، (دستور) اظهار کرد (گایو ـ مرت) همان است که در شاهنامه بنام (کیومرث) نوشته شده ولی نام اصلی او (گایو ـ مرت) است یعنی (مرد گایو) یا مرد دانا.

گفتم از اینقرار تو از سرایندهٔ شاهنامه که من خود سنگ قبر او را در (طوس) نصب کردم داناتر هستی زیرا بر او ایراد می‌گیری، دستور گفت بلی ای امیر، من نمی‌توانم شعر بسرایم ولی از او داناتر هستم و نام قدیم پادشاهان قدیم ایران را می‌دانم و آن نام‌ها در کتاب ما نوشته شده و فردوسی که نمی‌توانسته یا نخواسته فرس قدیم را بخواند، نام پادشاهان قدیم ایران را همان‌گونه که در عرف متداول بوده در کتاب خود آورده است. ...

این بود گفتگوی (امیر تیمور) با (دستور) زردشتی در (دارابجرد).

امیر تیمور آنگونه که خود چند سطر بعد از مطالب یاد شدهٔ بالا اشاره می‌کند، طالب کسب معرفت و برای دانایان قایل به ارزش بوده است. در خاطرات او نکات جالبی از نام شهرها به چشم می‌خورد که از جمله به نام شیراز پیشتر به قول و نوشته وی اشاره یا استناد شد.[1] اینجا مقصود ما در درجهٔ اوّل استناد به گفتهٔ «دستور» زردشتی در رابطه با معنای درست واژهٔ مورد نظر ماست.

«کیومرث» یا بهتر بگوییم (گایو ـ مرت) به همان‌گونه که نوشته شده از دو بخش

۱- تیمور (شیراز) را (سی راز) می‌گفت، زیرا لابد مفهوم و معنای (سیراژ) برایش ناآشنا بوده. نگ. به: ۳-۷ / پ ، ص ۲۸۴.

ترکیب یافته است. بخش نخست آن (گایو) به «گه‌ییو gayīw» بسیار نزدیک است که ساخت صفت مفعولی به لهجهٔ (موکریانی / سلیمانیه) از مصدر (گه‌یین gayīn = رسیدن /کامل شدن) می‌باشد. سه گونهٔ مصدر آن عبارتست از:

۱ـ مختوم به (ان) گه‌یان gayān. ۲ـ گه‌یانن gayānin (متعدّی شده با (انن) /گه‌یاندن gayāndin (متعدّی شده با (اندن). ۳ـ گه‌یین gayīn مختوم به (ین) گونهٔ گه‌ی‌یان gay yān (مختوم به (یان) مصدر فعل مجهولش کاربرد ندارد ولی «گه‌یشتن gayištin» مصدر مختوم به (تن) آن رایج است.

ساخت (صفت مفعولی) آن در سه لهجه چنین است:

مصدر	صفت مفعولی (لهجه سقزی)	لهجه (موکریانی)	لهجه (سنه‌یی)
گه‌یین gayīn	گه‌یی‌ێ gayī ـێ	گه‌ییو gayīw	گه‌ییگ gayīg

ملاحظه می‌فرمایید که (گه‌ییو) ساخت (اسم مفعول / صفت مفعولی) در لهجهٔ موکری است. در فارسی هم (رسیده) نه فقط در معنای (مکان) بلکه در معنای (حالت و کیفیّت) نیز به کار می‌رود. مانند آنکه بگویند: «فلان به مقصود رسیده است» یا «این هندوانه نارسیده است =کال است» و یا می‌گویند: «فلان زنی «پخته /کامل» یا «دختر یا پسرش رسیده است = به حدّ بلوغ رسیده است».[۱] در کردی (سۆرانی) همهٔ این معانی به روشنی تمام از واژهٔ (گه‌ییو) استنباط می‌شود.[۲]

۱- (رسیدن) در مفهوم (زمان و مکان) درکردی و فارسی مانند هم به‌کار می‌رود. چنانکه بگویند: «اکنون احمد به خانه‌اش رسیده است»، «من وقتی رسیدم که تو هم آمده بودی».

۲- بد نیست برای روشنتر شدن مطلب به چند نمونه از ساخت‌های صفت مفعولی مصدرهای هِمگن (گه‌یین) توجّه کنیم:

مصدر مختوم به (ین)	به لهجهٔ سقزی	موکریانی	سنه‌یی	معنی
به‌زین = شکست خوردن	به‌زیێ	به‌زیو	به‌زیگ	شکست خورده
bazīn	bazī ـێ	bazīw	bazīg	
وه‌رین = ریختن (برگ دو میوه)	وه‌ریێ	وه‌ریو	وه‌ریگ	ریخته شده

⇦

بخش دیگر آن (مرت) همان واژهٔ (مرد) در فارسی و کردی امروز است. و بر رویهم (گه‌ییو مه‌رت gayīw mart) که (گه‌یومرت) تلفّظ می‌شود به معنای (مرد دانا / مرد پخته / مرد کامل) است.

بعد از استناد به گفتهٔ آن (دستور) زردشتی ـ که روانش شاد باد ـ دربارهٔ واژهٔ (کیومرث) خوب است هرچند هم بسیار مختصر به نکتهٔ بس شگرف و ظریف در بیان حکیمانهٔ او توجّه کنیم:

«... فردوسی که نمی‌توانسته یا نخواسته فرس قدیم را بخواند، نام پادشاهان قدیم ایران را همان‌گونه که در عرف متداول بوده در کتاب خود آورده است».

این مطلب خمیرمایهٔ انگیزش پرسش‌های بسیاری در ذهن می‌شود. شاهنامه به زبان کردی از سده‌ها و سده‌ها سینه به سینه و نسل به نسل به ما رسیده امّا متأسّفانه و بویژه در سدهٔ اخیر، آخرین اخگرهای گرم زیر خاکسترش بی‌حفاظ در مسیل گسترش یا انقلاب وسایط ارتباط جمعی به خاموشی و فراموشی تمام می‌گراید ...

آیا بستر رویدادهای شاهنامه با توجّه به قراین فراوانی که وجود دارد، غرب ایران و کردستان نبوده است؟ ... چه می‌شود اگر در جستجوی ناهمخوانی‌هایی که از جهت بازشناسی مکان جغرافیایی رویدادها در شاهنامه به چشم می‌خورد، به سرزمین ماد

⇨	warīn	warīڵ	warīw	warīg	
	تەزین (یخ زدن ـ کنایه از	تەزیڵ	تەزیو	تەزیگ	یخ زده/ چاییده
	tazīn متنبّه شدن)	tazīڵ	tazīw	tazīg	

و دور نیست واژهٔ (کی) به ابتدای نام شاهان (کیان) مانند: کیخسرو، کیکاووس، کیقباد و ... کوتاه شدهٔ همین (گه‌ییو gayīw ، گه‌یو gayū ، که‌یو kayū) بوده باشد.

در فرهنگ واژه‌های اوستایی صفحهٔ ۳۴۵ واژهٔ (کَئیتیَ) را [شایستگی، هماهنگی، شایانی، همرای، همدلی، شادمانی و] معنا کرده‌اند. که معنای نخستین آن (شایستگی) به معنای (پختگی / کمال) نزدیک است.

جالب است امروز هم نام (کمال) و (کامل) به ویژه بین کردها وجود دارد که لفظ عربی معادل (گه‌ییو) می‌باشد.

در لهجهٔ مریوانی واژهٔ (گێت) به معنای (عالم / دانا) است که انگار همان (کَئیتیَ) واژهٔ اوستایی باشد. (ر. ک. به: ژوره زاری‌کار = فراگویش کار. تدوین: م ـ س، کارا. چاپ تعاونی ۴۲ سنندج).

(کوچک و بزرگ) نظری بیفکنیم. آشکارا می‌بینیم که با گذشت این همه سده‌های پرآشوب، نام شهرها، روستاها، کوهها، رودها، دشت‌ها در خراسان بزرگ؛ با نام روستا و شهرها ... در کردستان (با اندک دگرگونی) نزدیکی و همسانی دارد ... آیا دشت سمنگان همین سمنگان نزدیک کامیاران ـ میانراه سنه به کرماشان ـ نیست؟ ... آیا اشتباهی از آنگونه که (شیرین اورمن ōrman? = اورامان) را (شیرین آرمن / با فتح نخست) منسوب به ارمنستان کرده، برای آن دهقان که فردوسی شاهنامه را از گفتار او در پیوسته، روی نداده است؟[۱]

ز گفتار دهقان یکی داستان بپیوندم از گفتهٔ باستان

آیا سرچشمهٔ آبی که پای کاخ سخن فردوسی را نزد سلطان محمود سست و جایزهٔ او را از زر به سیم بدل کرد، اشتباه او در نقل قول خوش‌باورانه از دهقان نبوده ... بی‌گمان در دربار سلطان محمود غزنوی دانایانی هم بوده‌اند ایرادی را که (دستور زردشتی) چند قرن بعد، از آن با تیمور گفتگو کرد، گوشزد نمایند ... به‌ویژه آنکه به روزگار فردوسی (چند قرن پیش از تیمور) هنوز مدارک و اسناد وکتاب‌های ایرانی پیش از اسلام آنگونه که بعد اتّفاق افتاد پایکوب سمّ ستوران چنگیز و درگیری‌های داخلی نگشته بود. آنگونه که درکتاب یاد شده می‌خوانیم در آن دیدار (تیمور) به تازگی از بستر بیماری (طاعون) برخاسته بود و بعد از آن هم با وجود علاقه‌ای که داشته مجال گفتگوی با آن (دستور) زردشتی بدستش نیفتاده بود تا دربارهٔ نکات دیگری همچون (محلّ جغرافیایی رویدادهای شاهنامه) صحبتی بشود. ...

۱- در شمال کرماشان هم دشت (سمکان) وجود دارد. نام اصلی آن (ماهیدشت) بوده و بدانگونه که پیشتر گفتیم (نگ. به: ۱-۴/۳ پ. ص ۱۶۱) ماهی‌دشت به معنای (دشت مادها / دشت قوم ماد) است. از اینجا به بعد منطقهٔ (اورامان = اهورامان) نگ. به: ۸/۴ پ ص ۳۱۲، منطقهٔ مغان مادی ـ که داریوش جشن مغ‌کشی بین آنها براه انداخت ـ شروع می‌شود. واژهٔ (سمکان) ترجمهٔ به عربی (ظاهری) واژهٔ (ماهی‌دشت) است. در عربی سمک به معنای ماهی. امّا بدانگونه که پیشتر گفتیم به عشق حضرت [ویس القرنی] که مزارش بر بالای تپه‌ای در این دشت قرار دارد، آنرا سمکان گفتند. امّا واژهٔ ماهیدشت نیز فراموش نشد. در اینجا (ماهی) به معنای (مادی = ماد + / ی / نسبت = منسوب به ماد) است. وگرنه (ماهی) در دریاست نه در دشت.

ناگفته پیداست چنانچه شیوایی، گیرایی، روانی و بسیاری دیگر ویژگیهای کم گونهٔ سخن نغز و حکیمانهٔ فردوسی نمی‌بود، شاهنامه به صورت یکی از شاهکارهای ادبی جهان همچنان استوار و کاخ بلند نظمش از بادها و باران‌ها بی‌گزند نمی‌ماند ...

۱۹-۱۰ و ۹ / پ بازگشت به پاورقی شمارهٔ ۲ ص ۳۸۶

«گۆم qōm» با واو مجهول در زبان کردی به معنای (ژرفاب راکد)[۱] است و دور نیست که شهر کنونی «قم» در آغاز نام خود را از دریاچه‌اش گرفته و پس از اسلام با ابدال [گ] به [ق] به صورت کنونی درآمده باشد.

(قومەشکەن qomaškan) که در لهجهٔ (سنه‌یی) به معنای (چاه کن / مقنّی) است، شاید (گۆمچه کەن gōmčaškan) مرکّب از (گۆمچه gōmča + کەن kan) باشد. (گۆمچه) خود مرکّب است از (گۆم = ژرفاب راکد + چه = نشان تصغیر). جزء بعدی (کەن kan = کەنندە) به معنای (کَننده) است.

(چه ča = نشان تصغیر) نمونه‌های دیگری هم دارد. مانند: دۆڵچه dōļča = دُلچه، قاڵیچه qāļīča = قالیچه. و نمونهٔ دیگر ویژهٔ (سنه‌یی) واژهٔ (مرۆچه[۲] mirōča = مورچه).

باز هم به نظر می‌رسد واژهٔ (سنه‌یی) (مەلیچک[۳] maļīčik = گنجشک)، کوتاه شدهٔ (مەل بیچک ← مەل mal = پرنده + بیچک[۴] bīčik = کوچک) باشد.

امید است روزی (اتیمولوژی نام شهرهای ایران) را تقدیم علاقه‌مندان کنیم. امّا پیشتر از اینکار و کارهای دیگر ـ اگر پیش پا افتاده‌ترین مشکلات پژوهشگران (جامعه‌های پیشرفته) که بدبختانه بزرگترین و بازدارنده‌ترین عامل در (کشورهای جهان سوم) بوده است = غم نان، اجازه دهد، انشاءالله مجلّد بعدی این کتاب مشتمل بر دو

۱- ر.ک. به: هەنبانە بۆرینە. فرهنگ کردی ـ فارسی «هەژار».

۲- در لهجهٔ موکریانی (مێلوورە mēlūra(h) / مێروولە mērūla(h)).

۳- در دیگر لهجه‌های سۆرانی، چۆلەکە čōlaka.

۴- در لهجهٔ (سنه‌یی) بووچک būčik / بیچک bīčik، و در دیگر لهجه‌های سۆرانی (چکولە čikōla / چکوولە čikūla).

بخش (شناسه = ضمیر) و (فعل) را تقدیم خواهد داشت. در مبحث فعل ساخت‌های بازیافته از پارسی باستان و فارسی میانه که اکنون هم در کردی برجای مانده است، مورد بررسی قرار خواهیم داد. انشاءالله.

و اینک. به درود

پایان جلد نخست

مآخذ و منابع

۱ـ الاصفهانی (حمزةبن الحسن):

التّنبیه علی حدوث التّصحیف. چاپ بغداد.

۲ـ ابراهیمی محمّدی (محمّد صالح):

نشریّهٔ (کرشه‌ی کوردستان). سال دوم. شمارهٔ ۲ و ۳. نوروز ۱۳۶۰.

۳ـ ابراهیم‌پور (محمّدتقی)، سیّد جلال‌الدّین نظامی کورانه، عبدالرحمن شاهرخی:

دستور زبان کردی (شمالی ـ اورامی). ۱۳۷۰

۴ـ احمدی گیوی (حسن)، انوری (حسن):

دستور زبان فارسی. سال چهارم. آموزش متوسّطه عمومی. فرهنگ و ادب شمارهٔ ۳۱۲. سال ۱۳۱۷. کتاب درسی. شرکت چاپ و نشر ایران.

۵ـ اورنگ (م. اورنگ):

یکتاپرستی در ایران باستان. از انتشارات و تعاون ستاد ارتش سابق. چاپ دوم شهریور ۱۳۳۷.

۶ـ ایوبیان (عبیدالله).

علامت مذکّر و مؤنّث (دستور زبان کردی). نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات تبریز.

۷ـ بدلیسی (امیر شرف‌الدّین)

شرفنامه ـ تاریخ مفصّل کردستان. با مقدّمه و تعلیقات محمّد عباسی. انتشارات مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی.

۸ـ بابا صفری:

اردبیل در گذرگاه تاریخ (مجلّد نخست).

۹ـ بایندر (هانری):

سفرنامهٔ هانری بایندر (کردستان)، بین‌النّهرین و ایران). ترجمهٔ: کرامت‌الله افسر. انتشارات فرهنگ‌سرا.

۱۰ـ بهار (ملک‌الشّعراء)

سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی. انتشارات دانشگاه تهران.

۱۱ـ بوعلی سینا (شیخ الرّئیس حکیم ابوعلی سینا):

مخارج‌الحروف. به تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۶۶) چاپ ۱۳۴۸.
۱۲ـ بله‌چ، شێرگۆ.
(به زبان کردی). کێشه‌ی کورد. (محه‌مه‌د حه‌مه‌د حه‌مه‌باقی) له عه‌ره‌بیه‌وه کردوویه‌تی به کوردی چاپی دووه‌م. ۱۹۹۰. چاپه‌مه‌نی: محه‌مه‌دی سه‌قز.
۱۳ـ بهزادی (رقیه):
بندهش هندی. متنی به زبان پارسی میانه. (تصحیح و ترجمه). انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۸.
۱۴ـ تاوادیا (ج. تاوادیا):
زبان و ادبیّات پهلوی. ترجمهٔ: س. نجم‌آبادی. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۸
۱۵ـ تیمور لنگ (امیر تیمور گورکان):
منم تیمور جهانگشا (شرح حال تیمور لنگ بقلم خود او). گردآورنده: مارسل بریون. ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصوری.
۱۶ـ ثمره (یدالله):
آواشناسی زبان فارسی، آواها و ساخت آوائی هجا. مرکز نشر دانشگاهی تهران، چاپ دوم ۱۳۶۸.
۱۷ـ جه‌ماڵ نه‌به‌ز:
(به زبان کردی). زمانی یه کگرتووی کوردی. زنجیره‌ی کورده‌وانی (۱). بڵاو کراوه‌ی یه کێتی‌ی نه‌ته‌وه‌یی‌ی خویندکارانی کورد له ئه‌ورووپا ۱۹۷۶. بامبێرگ. ئه‌لمانیا رۆژاوا.
۱۸ـ خطیب رهبر (استاد دکتر خلیل خطیب رهبر):
کلاس درس دستور زبان فارسی در دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
۱۹ـ حسینی شیرازی (فرصت):
نحو و صرف آریا. چاپ بمبئی
۲۰ـ خواجه نصیرالدّین طوسی:
معیارالاشعار. نسخهٔ خطی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. به شمارهٔ ۴۷۴۱-۱۳۸ ـ د (فهرست میکروفیلم‌های جلد ۳).
۲۱ـ دارمستتر:
«تتبعات ایران» به نقل از کتاب (تاریخ مردوخ) جلد نخست.
۲۲ـ دولتشاهی (عمادالدّین):

جغرافیای غرب ایران یا کوههای ناشناخته اوستا.
۲۳ـ دیاکونوف:
تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ تهران ۱۳۴۵.
۲۴ـ رئیس‌نیا (رحیم):
آذربایجان در مسیر تاریخ ایران. بخش اوّل. ناشر: انتشارات نیما. تبریز.
۲۵ـ و.س. راستارگویوا:
دستور زبان فارسی میانه. ترجمه دکتر ولی‌الله شادان‌پور. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. شماره ۴۱.
۲۶ـ رضی (مجید):
عصر اوستا. (ترجمه شده بفارسی). مؤسّسهٔ انتشارات آسیا. تیرماه ۱۳۴۳.
۲۷ـ رضی (هاشم):
خودآموز خط و زبان اوستایی. بخش نخست. سازمان انتشارات فروهر.
۲۸ـ روحانی (بابامردوخ) «شیوا»
تاریخ مشاهیر کرد. جلد نخست (شعراء، علما، عرفا، فضلاء). انتشارات سروش.
۲۹ـ شفیعی (محمود): شاهنامه و دستور یا دستور زبان بر پایهٔ شاهنامهٔ فردوسی، انتشارات نیل ۱۳۴۳.
۳۰ـ صدیق (عیسیٰ):
تاریخ ایران باستان. (ترجمه شده). بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۱ـ صفیٰ‌زاده (صدیق). بۆره که‌یی
(به زبان کردی). مێژووی وێژه‌ی کوردی. انتشارات ناجی. بانه کردستان ۱۳۷۰.
۳۲ـ ضیاءپور (جلیل):
مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران. سلسله انتشارات انجمن آثار ملی. شمارهٔ ۹۹.
۳۳ـ طوسی (خواجه نصیرالدّین):
معیارالاشعار. نسخهٔ خطّی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. و به نقل از دکتر ناتل خانلری در کتاب «وزن شعر فارسی». انتشارات طوس. چاپ چهارم.
۳۴ـ فیثاغورث:
سیاحتنامهٔ فیثاغورث در ایران. ترجمهٔ یوسف اعتصامی. از نشریّات کمیسیون معارف مطبعه مجلس ۱۳۱۴ تهران.

۳۵ـ قریب (عبدالعظیم)، ملک‌الشّعراء بهار، بدیع‌الزّمان فروزانفر، جلال همایی، رشید یاسمی: دستور زبان فارسی «پنج استاد». کتابخانهٔ مرکزی. تهران.

۳۶ـ کشاورز (کریم):

مقدّمهٔ فقه اللّغهٔ ایرانی. نوشته: ای.م. اورانسکی. ترجمهٔ کریم کشاورز. انتشارات پیام ۱۳۵۸.

۳۷ـ کلباسی (ایران):

گویش کردی مهاباد. مؤسّسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۲.

۳۸ـ کیخسروی (رشید):

دوران بیخبری یا غارت آثار فرهنگی ایرانیان. نخستین گزارش. انتشارات فتحی تهران ۱۳۶۳.

۳۹ـ کیخسروی (فاروق). مترجم:

کرد در تاریخ همسایگان ـ سیاحتنامهٔ اولیاچلبی. انتشارات صلاح‌الدّین ایّوبی. چاپ اول ۱۳۶۴.

۴۰ـ م.س. ایوانف و سه تن خاورشناس روسی دیگر:

تاریخ ایران (ایران باستان). ترجمهٔ سیروس ایزدی و حسین تحویلی. انتشارات دنیا. چاپ اوّل. فروردین ۱۳۵۹ تهران.

۴۱ـ مه‌وله‌وی کورد:

(به زبان کردی). دیوان اشعار (مه‌وله‌وی کورد). به کوشش ملّا عبدالکریم مدرّس. چاپ دوم. انتشارات محمدی سقز.

۴۲ـ ناتل خانلری (پرویز):

تاریخ زبان فارسی.

۴۳ـ یار محمّدی (لطف‌الله):

درآمدی به آواشناسی. مرکز نشر دانشگاهی. چاپ اوّل ۱۳۶۴.

۴۴ـ یونسی (ابراهیم) ـ ترجمهٔ کتاب:

کردها. نوشتهٔ: کندال، عصمت شریف وانیلی، مصطفی نازدار و ... چاپ اوّل. انتشارات روزبهان. ۱۳۷۰.

۴۵ـ ک.ک. کردویوف «ڕێزمانی کوردی» به‌که‌ره‌سته‌ی دیالێکتی کرمانجی و سورانی. ترجمه (به کردی) از دکتر کردستان موکریانی. هه‌ولێر ۱۹۸۲.

فهرست اعلام

دستور زبان فارسی کنونی ما بر بنیاد صرف و نحو عربی پایه‌گذاری شده است. تا آنجا که واژه ریشه‌ی تازی داشته و یا عربی به ریخت فارسی درآمده باشد، همگام است. ورای آن - جایی که واژهٔ ایرانی سره باشد- چون گویی گرد بر رویه‌ای شیشه‌ای می‌لغزد... اینجاست که به ریشهٔی آریایی و دستور زبان فارسی کهن و پهلوی و بیش از تازیان باید نگریست. و کردها نیستند که واژه‌ها ودستور زبان کهن را نگاه داشته‌اند... واژه‌های اوستایی و سنگ نبشته‌ها را در لهجه‌های زبان کردی بهتر می‌شود بازیابی کرد...

در بخش سوم این کتاب با نیم واکه‌ای نوین یای پیچان (ێ = ی͠) آشنا خواهید شد که تاکنون از دیدگاه زبان‌شناسان پنهان بوده است و کلیدی برای گشودن رمز معنای واژه‌های باستانی به‌شمار می‌رود و کج‌رویهای بسیاری را جوابگوخواهد بود...

این کتاب تلاشی است در این راه.

و علیه التکلان



فروشگاه شمارهٔ ۱: تهران. خیابان انقلاب. روبروی دانشگاه تهران. مجتمع فروزنده. شماره ۴۰۶
تلفن:۶۹۵۴۴۰۴

فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران. خیابان ناصرخسرو. کوچه حاج نایب. شماره ۱/۱۱
تلفن:۳۹۰۲۷۵۰



ISBN 964-356-355-3

